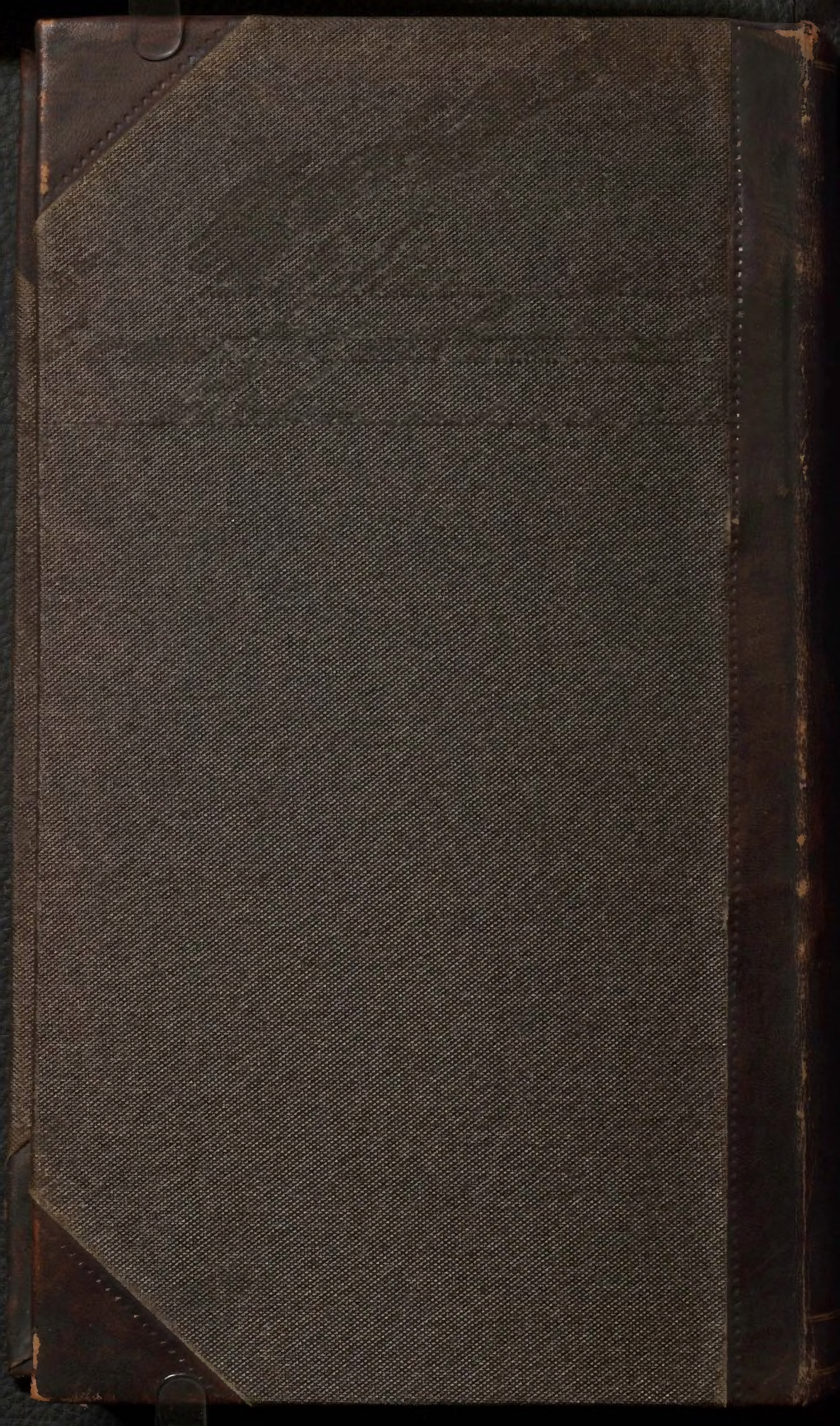
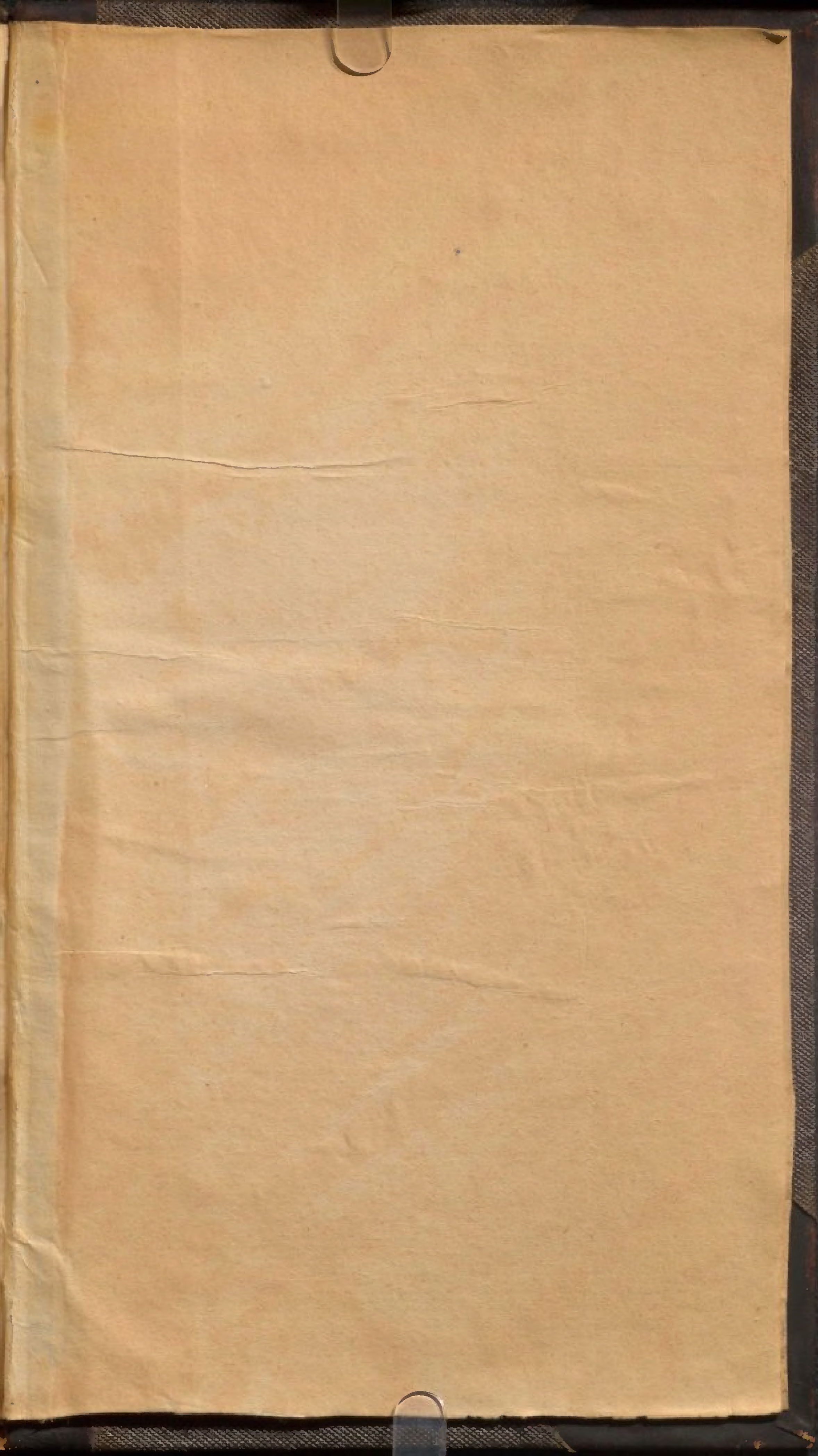
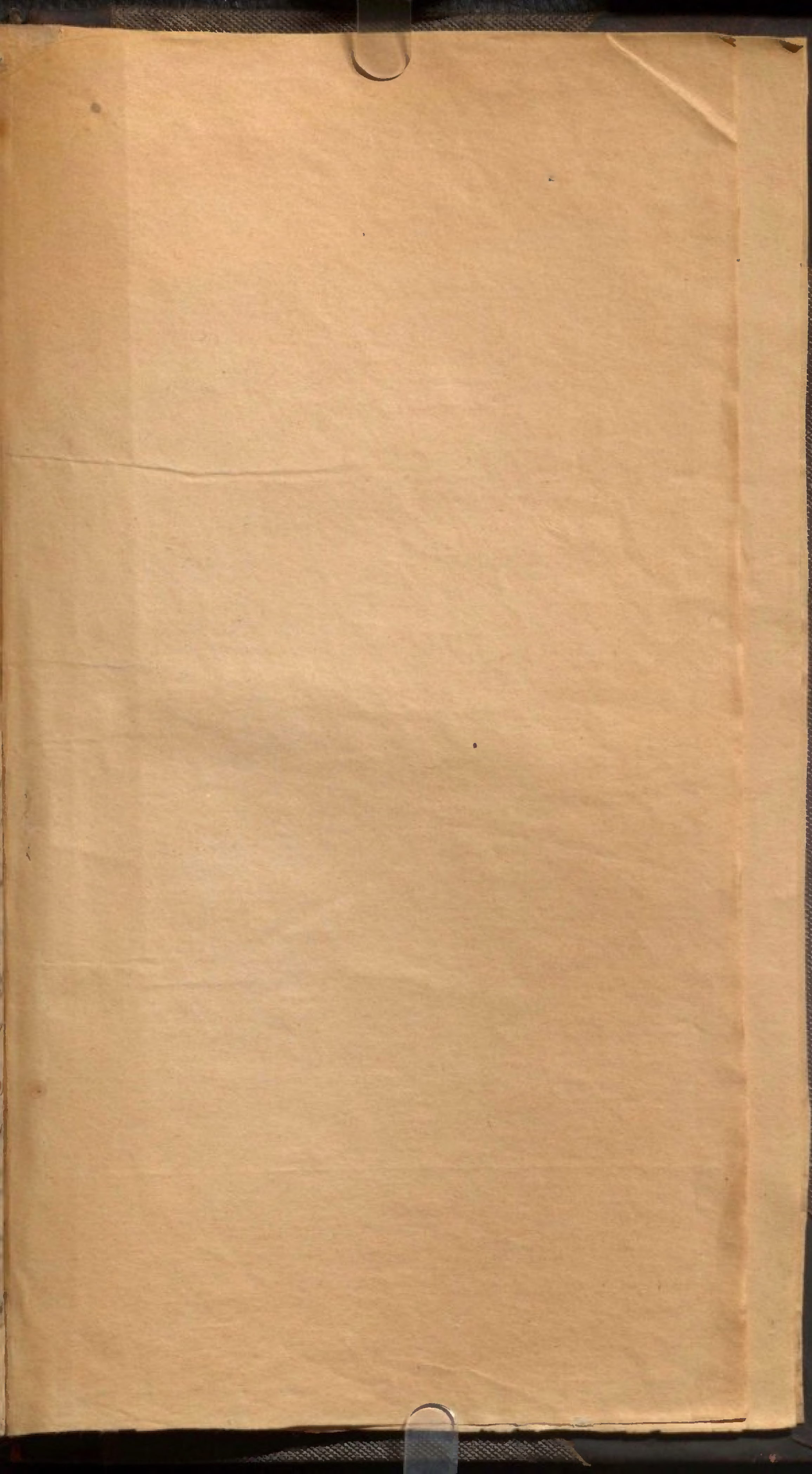






رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ابداع حمد بی حد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او در هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت
وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد یافته **بیت** برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار [illegible] بی امر کن فیکون او هیچ نبات از دریچه وجود ابتسام خندان نشود و نما نکند و نشاید و بحکم فرمان
روای او صرصر قهر او برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید تا سحاب قدرت آن ریسمان بارنده نیستان روزگار رنگ رنگ تصویر نگارخانه آفرینش
بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونه بر چهره نبات و حیوانات نکشید نوعروس الوان و اشکال بر منصه ظهور جلوه
ننمود **شعر** وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات
وجود مبارک او بود و موجب آفرینش خلق طفیل وجود او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها **شعر** فیا ایها
الرجاء منه شفاعته صلوا علیه و سلموا تسلیما **اما بعد** بر ارباب فضیلت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع
مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانکه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی از آن هم هست
و هر چند معرفت ادویه تمامها بغیر خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در گنجینه اختراع و ابداع خالق کراه تواند یافت اما بعضی
که کماهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن از روی تتبع حکما و حکیمان نموده با الهام الله تعالی و تقدس [illegible] و نیز
بعضی از علما در معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و غث و سمین از یکدیگر جدا ننهاده اند و چون بنده
کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار در این قسم بحسب المقدور والامکان شروعی نموده
در تاریخ سنه سبعین و سبعمایة مجموعیست تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که با مراتب اشتیاق این علم
داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التباس کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع همت
مصروف و عنان نهمت معطوف آن بوده که بوسیله خویشتن را از مرتبه بد اختری بسر حد شهرستان مشتری طالعی رساند
و دیده بخت [illegible] خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند یعنی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل
بدامان الطاف و موهبت صاحب قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای هر بینش و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب نظر
اند بود و چندانکه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوار ان گرد
بغیر از آستان آسمان رفعت حضرت [illegible] زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان [illegible] آنکه در
عهد جلالتش وهم را یارا نبود [illegible] و آنکه بر بستر عفافش باد را نابوده راه با وجود دوربین عزت او آفتاب [illegible]

کی تواند کمر داند سایه چتر بیش نگاه :: زمره زهرای دولت اختر برج شرف :: شمه گردون عصمت سایه لطف الله :: عصمت الدنیا والدین بدیع

الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها به بیت بنا در دو قانون کلیات سعادت خویش و ذخیره اغراض صالحات خویش دیگر از نظر کیمیای خاصیت

این صاحبقران که خاک درگاه او شفای انواع حوادث و مفتیح ابواب کامرانی و دافع علامات بی طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلالست

نتوانست ساخت امیدوار که بعین عنایات ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق والمعین بدانکه این کتاب مشتمل است

بر دو مقاله مقاله اول در ادویه مفرده و اسامی آن بلغت هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقاله دوم در مرکبات مشتمل و این کتاب را

اختیارات بدیعی نام نهاد مبارک باد فصل باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مشتمل از وی بیخ بود یا ورق یا قضبان یا ازهار

یا عصاره یا ثمار یا صمغ یا اصل یا لحاء یا [illegible] بود که جمله مستعمل بود و اگر مستعمل از نبات اوراق بود مانند ساذج و مانند آن تا نبول و امثال آن

واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و [illegible] رسیده بود پیش از تغییر لون و اگر بیخ بود مانند ایرسا و گزر دشتی و کمون و امثال آن

باید که وقتی گیرند که نضج مستحکم شده باشد [illegible] و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال آن

وقتی گیرند که اوراق افتاده گردد و اگر ازهار بود چون بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفتیح تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قضبان بود بهتر

در حجم خود رسیده باشد و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند [illegible] و بلادر و امثال آن بعد از ادراک

تمام پیش از ذبول و استعداد سقوط باید گرفت و اگر حبوب بود مانند خردل و [illegible] و امثال آن پیش از تبدیل و بعد از ادراک

و اگر لحاء بود در ادویه که در اصل [illegible] و در قضبان [illegible] بود و در [illegible] در امتلاء [illegible] اکثار [illegible] بهتر

بود و دیگر وقتی ادویه نباتی در هوای صافی او بهتر از آنکه در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر و تری از نباتات قوی تر

و نباتات جبلی اقوی بود از بری و هرکدام از نباتات که در لون خود مشبع بود و بطعم ظاهر و رایحه قوی [illegible] خود اقوی بود

و اکثر قوه حشائش بعد از دو سال یا سه سال ضعیف شود اما [illegible] صموغ [illegible] و جاوشیر و حلتیت و مانند آن بعد از

انعقاد [illegible] غایت [illegible] صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه [illegible] اما [illegible] مانند شیطرج و مازریون

و امثال آن [illegible] شجر [illegible] از نقصان [illegible] عصارات [illegible] و خفیف [illegible] و امثال آن بعد از رسیدن [illegible]

اقوی بود از [illegible] طبقه [illegible] بیشتر بود اما وقتی که یکی از آن [illegible] قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را [illegible] خرج کنند و اگر

نیابند آنگاه در ابدال کنند اما حیوانات مانند [illegible] و امثال آن واجب بود که از حیوانات جوان گیرند در زمان ربیع و اصح المزاج و از

و انچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند [illegible] و از [illegible] ادویه نیکو گیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و قلقدیس و زاج

و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و در همان طعم مخصوص بود

نگاه داشتن ادویه [illegible] بود از جمع آوردن اجزای آن [illegible] ساختن [illegible] خشک کردن [illegible] خلط آن

فرفیون یا پوست باقلی تر یا بادام تر و خلط فلفل سفید با قلی و امثال آن بسبب قرب
سیوم ظروف چنانچه بعضی ادویه واجب بود که ظرفی کنند که سر آن تنگ بود و سر آن
محکم استوار کنند تا قوة این بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و [illegible]
اولی آن بود که در ظرف اسربی کنند و اگر یافت نشود آبگینه و کافور در ظرف آبگینه کنند
و اگر یافت نشود در رویه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند
مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند مانند خربقین و بسد و کهربا و امثال
آن و بعضی را خریطه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و پوست و عصارات چهارم آنکه
جایگاه آن محازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی
از رطوبت و در موضعی که نیک گشاده بود و در ممر باد و دخان ننهند پنجم نهادن ادویه
ادویه که لازم بود که هر یک را بجای خود نگاه دارند با ادویه حاده مثل سقمونیا
و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه
که استعداد قبول روایح داشته باشد و بسبب آن قوت ساقط گردد مانند
بنفشه و نیلوفر و امثال آن ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه از سه قسم
بیرون نیست از ادویه بیست و قول کلی که دوا از غیر تمیز کنند باید دانست
اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذای مطلق
یا دوای مطلق یا غذای دوائی یا ادویه غذائی یا سم و آنچه خورده شود یا سهل
الاستحاله بود قوت بدن دائما بروی غالب بود و از آن بدل ما یتحلل سازد و این غذای
مطلق بود چون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را تغییر کند یا زوی بدن را
دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و مانند آن یا چنان بود که اول از وی
در بدن تاثیر کند و از آن بدل ما یتحلل سازد این را غذای دوائی گویند چون سرکه
و خشخاش و کاهو و مانند آن و اگر قوت دوائی غالب بود آن را دوائی غذائی گویند
مانند کمون و نانخواه و کرویا و مانند آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و
دائما کیفیت آن بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آن را سم خوانند مانند بیش
[illegible] و کراث و بنگ و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات ادویه
آریم یک یک چنانچه التزام کرده‌ایم ذکر کرده شود والله الموفق بالصواب

باب الالف

نباتیست که تخم وی مستعملست و مانند تخم کرفس بزرکی و بلون کبود بود و بشکل
زیره بود بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود و قدری ازان بزرکتر بود آن اطریلال
لست غیر مصری از اپارسی تخم خیل خوانند و آنچه کبود بود و مصری بود حشیشة
و برا رجل الطیر خوانند و رجل الغراب و جزر الشیاطین نیز خوانند و کفته شود
و طبیعت اطریلال کرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و در مداوی برص و
بهق بغایت سودمند بود و بعضی دو بتنها مستعمل کنند و بعضی یکدرم ازان
با دکی عاقرقرحا بسایند و بعسل بسرشند و فرو برند یکساعت یا دو ساعت در
آفتاب بنشینند چندانکه عرق کنند و کاه باشد که همان زمان آبله برند و کاه باشد
که روز دیکر یا شبانه آبله زند و آب زرد بسیار روانه شود بقدر تحمل و اعلا
آن موضع بازبلون اندام کردد خاصه که این علت در موضعی کوشت مند باشد و
این مجربست و بکرات امتحان کرده اند اما بشرط آنکه تنقیه کرده باشد و باید که در
تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت کرمی باشد و بعضی کویند که یک جزو
و نیم اطریلال و پوست مادیک جزو و ورق سداب یک جزو مجموع کوفته و بیخته
پنج روز هر روز سه درم با شراب انکوری بیاشامند از برص شفا یابند باذن
الله تعالی خاصه که در آفتاب نشینند چندانکه عرق کنند و اکر بسایند و بعسل
کف کرفته بسرشند و هر روز دو مثقال با آب کرم بیاشامند پانزده روز متوالی
البته برص بکلی زایل کردد باذن الله تعالی و اکر تنها کوفته و بیخته در بینی برف دمند
بخه بیندازد آذرغیش بزبان اهل دمشق و مصر عود زنج خوانند و آن اصل
اشبار باریست که بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن کرم بود در درجه
و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که چون بجوشانند و بدان مضمضه
کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع که باشد و بغایت مجربست
و اکر بجوشانند در کلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد زایل کردد و سودمند
بود جهة بقیهٔ رمدی که مزمن شده باشد و اکر پیش از درد چشم استعمال کند صحت
چشم نکاه دارد و اکر بطبیخ آن احتقان کنند جهة ریشهای روده نافع بود و اکر با
یا سرکه بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود جهة درد جکر و ورم آن نرم کند و

خلال الذاتی ... و انثیی ... اطریلال تنها ... آقشر

هو

صاحب جامع گوید اطبای مصر در داروهای چشم بدل مامیران جینی کنند و مامیران یکی از عنبش
میکنند آبار آنکه مرقشیست بپارسی سرب محرق یا سوخته گویند صنعة آن بستانند تابه آهنین
واسرب بروی تابه نهند وقدری گوگرد بر آن اندازند وکاسه را بن آن سوراخ کرده بر سر
پوشند وبدمند تا چندانکه سوخته گردد و پس استعمال کنند وطبیعت آن سرد بود در دوم
ومنفعت وی آن بود که چون مغسول کنند لثه ریشهای چشم بکند ودانهای آن سودمند
بود جهت ریشهای مفاصل وذکر وخصیه چون بر آن موضع ذرور کنند وهمچنین بواسیر
وسرطان وریشهای بد را و بدل آن اغذاست آبق الکبریان زیبق خوانند وبزبان
ایشان زیبق خیلی نام دارد ودر زا گفته شود اسما ومنفعت وطبیعت آن آبکون لباب
القمحست ولباب العوام ولباب الخبز نیز گویند وآن لباب الحنطاست بعربی نشا گویند وبپا
رسی نشاسته ودر نون گفته شود آبقر وبقراست وگفته شود ابوخلسا انجوساست
وحس الحمار دعا رسیها وشجرت الدم ورجل الحمام وحمرا وهو فلیوس وشنقاد وحبله
وانقلیا گویند وبسریانی خالوما وبلفظی دیگر بالقس وکاهو خر نیز گویند وبهترین وی آن
بود که ورق او سیاه بود وبیخ او سطبر بود و ورق او بسیار بود وطبیعت آن گرم وخشک
بود در اول درجه دوم منفعت وی آنست که بر بهق طلا کنند با سرکه زایل کند وسپرز را نافع
بود وجگر را پاک کند چون سبز که بود خواه خوردن وخواه ضماد کردن وبر نقرس ضماد کنند نافع
بود وموهم وی سوختگی را نافع بود وشقاق مقعد را وچون ورق او بیاشامند با سرا
بریان کرده شکم ببندد وچون بخایند وبر گزندگان اندازند بمیرند وبیخ آن چون زن
بخود برگیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل کند و در آب آن نشستن
حیض براند بقوت ومقدار مستعمل از وی [illegible] درم بود وبسیار بکار داشتن ا
آورد ومصلح آن روغن بنفشه بادام بود یا کدو ابریشم نیکوترین آن پاک بود وطبیعت وی
معتدل بود در گرمی وسردی وگویند گرم وخشک بود در اول وخوزی گوید گرم و
تر بود در اول بلغم وسودا پاک کند وبدن را فربه کند وقوه بدن بدهد وخرد را
تیز کند وروشنایی چشم بیفزاید وچون در معاجین کنند که شیرینی آن عسل
[illegible]امعت را زیادت کند ونعوظ آورد ومنی بیفزاید ودر معاجین بعد از آنک
باشد استعمال کنند یا مقرض سازند وصفت سوختن وی مثل سوختن

صوف بود و در ضماد کفته شود و اکر چیده بود لطیف تر بود از بهر انک قوة وی بر باد

بود و چون سوخته باشد مفرحی تمام بود و جهة تقویت دل بغایت نیکو بود و خفقان را سود دارد

و مقدار شربتی یکدرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهة ریشهای چشم نافع بود و لیکن

وی مسحج بود مانند قطنی بلکه معتدل بود و کویند پوشیدن او شش نابید اکند و معده را

بد بود خصوصا خشن وی و مصلح وی فرنبا و اترج بود **ابهل** جوز الابهل کویند و ثمرت

العرعر کویند و بعضی عنجه نیز کویند و آن ثمر سرو کوهیست و بپارسی تخم دبهل خوانند و طبیعت

آن کرم و خشکست در دوم و جالینوس کوید در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ بود فربه و

بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اکر با روغن کنجد بجوشانند در

طرفی آهنین تا سیاه شود و در کوش چکانند کری زایل شود و چون بکوبند و بر ریزند و

یا کلها افشانند نافع بود و اکر درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد و اکر بیاشامند

یا بعسل بر شند سه درم لعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد

و اکر ثمرت ابهل ده درم سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و اکر زن بخود بر نهد

یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجکر و مصلح آن عود الوجست یا خولنجان یا حماما

و بدل آن جوز السرو است // **ابنوس** دو نوعست سیاه و ملمع و درخت آن بدرخت

عناب ماند و بهترین نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است املس

طبیعت آن کرم و خشکست در دوم و چون حل کنند در آب و کحل سازند سفیدی

چشم و شبکوری ببرد و نافع بود و سوختکی آتش و اکر در دیکی سفالین بسوزانند

تا چون فحم شود و بشویند بغایت نافع باشد جهة درد چشمی که از یبوست بود

و جهة خارش چشم و نشارهٔ آن موی بر رویاند و اکر بیاشامند سنک کرده و مثانه

بریزاند و اکر نشارهٔ آن سحق کنند و بر ریشهای زشت افشانند خشک کرداند و مؤلف

کوید که در خشکی بندها که از زخم کارد و شمشیر بود بهترین معالجاتست و کویند

بدل آن چوب کناراست و مصلح وی صمغ عربی یا شاهسفرم و وی سنک

بریزاند و بادها که در شکم باشد تحلیل کند **ابوکبا** را کوکیاب نیز کویند و آن نسج

العنکبوتست بپارسی کره کویند و بشیرازی کر... بتر منفعت وی آنست که چون

بر جراحت نهند خون باز دارد و رها نکند که آن جراحت ورم کند و چون سرله

بر آن چکانند و بر دمل نهند در ابتدای آن و رها کنند تا خشک شود نافع بود و رها
نکنند که دمل بزرگ شود و باز کرداند و اگر القره بدو تدبیر بمالند جلا یابد و اگر کرنبیته
که در تابستان بود کثیف و سپید بود در پوست بندند و بر بازوی کسی بندند که
تب ربع داشته باشد زایل کند ابروقه حی العالمست و گفته شود و معنی آن حی الابد
بود یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز بود و نریزد و در حا گفته شود ابراد
انقط حی العالم است و گفته شود ایل قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند
لاچی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یکنوع بمقدار جوز بوا بود
مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان بلیله کرد بود و پوستی رقیق داشته باشد و از
دو نوع قاقله کوچکست و هیل و بال و خیربویا و بال بوا و هیل بوا و شوشمیر نیز خوانند
طبیعت آن گرم و خشکست در اول درجه سیوم و بهترین وی آن بود که بوی وی
بغایت تیز بود و منفعت وی و قوت وی مانند قرنفل بود و جهت معده و جگر سرد
نافع بود و قی باز دارد و گویند لطیف تر بود از قاقله بزرگ اترج شم اترجست بپارسی
بیه بالنک و گوشت ترنج خوانند و بهترین آن گوشت بالنک ده است که ازا بالو خوانند
و گرم سیریان آن را مرکب خوانند طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول و خوردن
وی دیر هضم است و معده را زیان دارد و قولنج آورد اولی آن بود که وی را مز
کنند ابوخلسا بپارسی گل خیری گویند و آن انواعست و در باب خا گفته شود
ابن عرس بپارسی راسو گویند اگر اندرون وی بگشنیز پاک کنند و خشک کنند سود
مند بود جهت گزندگی جانوران زهرناک و اگر نمک سود و خشک کنند و مثقالی از آن دفع
ضرر باد سموم کند و اگر دماغ وی یا گوشت وی با سرکه بخورند صرع را سودمند بود اگر گو
وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع
بود و اگر بسوزانند در دیگ مسین و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود اگر
خون وی بر خنازیر مالند نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند سودمند
بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن
نشود رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس آن طعام را ببیند فریاد کند و موی
وی راست باشد ابراهیمیه آشیست مانند زیرباج اما عوض سرکه آب غوره یا سرکه مصعد

باقند زیادت باشد وجوارش آن بقدری عود در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند و در آن ریزند طبیعت آن معتدل باشد و بخاصیت مانند زرباج بود و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب اما آن خرماده است و شیر وی جهة مسلول بغایت نافع باشد وصفت لبان در باب لام گفته شود اترج بپارسی ترنج پوست زرد آن گرم و خشک باشد در دوم و گویند آن گرم و تر بود در اول و گویند در دوم و تخم آن گرم است و در وی اندکی رطوبت بود و ترشی آن سرد و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند و خفقانی که از حرارت بود خوردن آن سود دهد و صفرا بشکند و اشتهای طعام باز دهد و مالیخولیا که از صفرای سوخته بود نافع بود و قوت دل بدهد و دفع خمار کند و در وی تریاقیست و نافع بود جهة گزندگی مار و جراره و گزندگان موذی و جهة یرقان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دارد و مصلح وی شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو بوئیدن آن دفع عفونت هوا و وبا بکند اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن بنفشه است و آن از ادویه قلبیست و مفرح و تریاقیت در وی هست و بوی دهان خوش کند و چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع باشد و اگر در طعام کنند قوت هضم طعام بدهد و عصارهٔ وی نافع بود جهة گزندگی افعی و اگر معجون ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خم اندازند زود ترش شود اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آرد و چون با عسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود جهة گزندگی عقرب چون دهد و مثقال مقشر کنند و با آب نیم گرم بیاشامند و شراب پخته و اگر بکوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در ... مها کنند بریزد و جامه را از سوس نگاه دارد دیسقوریدوس گوید ... بوزن یک درم و جزو و فلفل ... کرده بیاشامد فی الحال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر را سود دارد اما قوت ورق آن مجفف و محلل بود و طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ و مقوی معده بود و دماغ و منفعت وی نزدیک بقشر اما ورق و فقاح وی لطیف تر از قشر است اثار امیر باریست و اثار نیز خوانند و امیر باریس نیز گویند و آن زرکی است و بپارسی

زرشک گویند و زراج گویند و گفته شود اثمد کحل اصفهانی و بپارسی سرمهٔ اصفهانی گویند
و آن معدنی بود و بهترین وی آن بود که شفاف و بی سنگ بود و اورا بروغن گل چرب
کنند و بسوزانند تا اندک نقطی سیاه که بر وی باشد بسوزد پس سایند و بکار برند طبیعت
آن سرد است در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک در دوم و منفعت وی
آنست که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت
زیادت بخورد و اگر با پیه بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان سوخته بر جراحت
تازه بر اکنند بغایت نافع بود اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قضیب
و اعضای که میل بخشکی داشته باشد فولس گوید با اقلیما و عسل لف کرفه رقیق
در چشم کشند صداع را زایل کند و باید که هم در جانب مصدع کشند و اگر زن بخود
برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از اغشای دماغ آید
باز دارد و بدل وی آبار است و وی مضر است بشش و مصلح وی شکر و کتیرا بود
اقارا اترارست و گفته شد اثلق ارنداست و سیسیان و سرماد و اعین السراطین
و سنکسبویه و سنجسبویه و آغنس و حب الفقد و کطاهرو و منطافلون و ذوخمسة
اوراق این جمله اسم فنجنکشت و فنجنشت و بنجنشت نیز گویند و بپارسی فلفل بری گویند
و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودبار روید و تخم آن گرم و خشک بود
در درجهٔ سوم و چوب وی باید که استعمال نکنند و نفع وی در ذال در ذوخمسة الاوراق
گفته شود اثل نوعی از طرفاست و در طا گفته شود اجاص دو نوعست سیاه و سپید
سیاه آنرا عیون البقر خوانند و بپارسی آلوی سیاه و سپید آنرا آلوچ خوانند صفت آن
در شین گفته شود و بهترین آلوی سیاه آن بود که بغایت خود رسیده بود و بزرگ و شیرین
بود و طبیعت آن سرد است در اول و تر است در آخر نفع وی آنست که طبع را نرم دارد
خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات یا ترنجبین در وی حل کنند مسهل صفرا بود و
تشنگی را ساکن گرداند و حرارت دل بنشاند و صاحب منهاج گوید مرخی معده
بود و مولد خلطی و دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند مضر است لبر و مصلح
وی عناب است و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مصلح وی گل و انگبین
علی بود و گویند بدل وی تمر هندیست احداق المرضی اقحوانست و بهار

و عرار و عین البقر و میشبهار و عین اعلی و کاو چشم و کاوری نیز گویند و شیرازی
بابونهٔ کاو خوانند و در اقحوان نفع آن گفته آید اخربقی بهرم و بهرمان
و خربق و عصفر و مربق نیز گویند و در عین در صفت عصفر گفته آید
اخلیودیا شبرم است و گفته شود آخیون رأس الافعی خوانند و آن ثمر
نباتیست مشابه برأس الافعی و بیخ آن از انگشت باریک تر بود و برنگ سیاه
بود نفع وی آنست که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را
نافع بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر بگزد ضرر نرسد و بیخ و ورق
و ثمر آن این خاصیت دارند و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند گزندگی جانو
ران و درد پشت را نافع باشد اخیروس اخیروس گویند و خودرو نیز گویند
و خودرو و بعضی گویند آن نانخواه است که در صحراها روید و آنچه محقق است
که نزدیک آبهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد
و گلی سپید و دانهٔ وی در داروهای چشمی و گوش استعمال کنند و آرد دانهٔ وی
دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن شود
اخرنبط طیطانست و گفته شود آذادرا شخیص است و گفته آید ادرک نیشوشت
بپارسی آلوچه گویند و آلوی جبلی و آلوی کشته گویند طبع آن سرد و تر است در درجهٔ
اول سکن حرارت بود و مسهل صفرا و تشنگی بنشاند اما مرخی معده بود و مصلح
وی قند است آذاراقی دوای هندیست و از جمله سموم است و در طلاها
استعمال کنند مانند کلف و جرب تر و قوبا و اگر بر عرق النسا استعمال کنند بطریق
ضماد نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبع گرم است و سم مجموع
حیواناتی که دنبال داشته باشند و آنرا بپارسی و هندی کچله گویند و اگر کسی
بخورد مداوای آن به تخمش و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج خورد
و لعابات با روغن گل نافع بود و بجهت قلقه است مفید بود آذربا [illegible]
و نفسیا نیز گویند و اهل مغرب درباس خوانند در تاء گفته شود اذناب الخیل
کیاهیست بعربی اذناب الخیل و برومی هو قسطیداس و باصفهانی شنگ و آن
التیس است و بپارسی اسلنج گویند و در لحیة التیس منفعت وی گفته شود آذریو

گندم

الغراب بعربی … خوانند … و کچله خوانند … بپارسی …

آذریو … سنبل …

اذریونه خوانند و آن بیخ خاریست و گلی زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلار و قلار و کلیم شوی
و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و مغیلانسوس نیز گویند و سقلینوس
هم خوانند و بشیرازی چوبک اشنان خوانند و بخور مریم نوعی از انست طبع آن گرم و خشک
است در سیوم و نفع وی آنست که چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه
بیندازد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهة زهرهای کشنده خاصه گزندگی جانوران
چون با مثلث یا با شراب بیاشامند و اگر زنی که آبستن نگردد بخود برگیرد آبستن گردد
و رازی گوید درد ورکین را سود دارد و مفتح سده مغصات بود و فواق زایل
کند و بوی آن بغایت معطس بود و اگر زن آبستن بود بوی آن بشنود از عطسه بیم
آن بود که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح وی ربه مورد بود و بدل آن
بوزن آن حب الرشت و چهار دانگ وزن آن لبن التین و نیم وزن آن باداورد
**آذان الفار** اباطلس است و سمسق و سمسیمون و ریحان داود و شمرا و عیسوب
و عنقر و مرده گوش این جمله اسم مرزنگوش است و مرزنجوش گویند بپارسی و بیونانی مردس
اقطی معنی آن آذان الفار باشد و حبق القنا نیز گویند طبع آن گرم و خشکست در دوم
گویند در سیوم و این اسم نیز بر چوبی نهاده اند که طبع آن سرد و تر است در اول چون
بر خار نهند بیرون آورد و جراحتها را نافع بود و جهة صداع اشامیدن نافع بود
و مرزنگوش نیکو آنست که گل وی لاژوردی رنگ بود و جهة صرع و لقوه بغایت نافع بود
و جهة گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع
بود و جهة دردی که از سردی و تری بود و صداع بلغمی نافع بود و مسخن معده و
احشا بود و امعا را از بوکت کیفیت رساند و دماغ را از اخلاط بارده پاک کرد اند و
تسخین کند و فتی باب وی و اندکی عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح
وی تخم خرفه بود یا بزرقطونا **اذخر** خلال مامون گویند و بسریانی بجلی خوانند و
بیونانی سخومیس و بلفظی دیگر طوطالجس و سخونس نیز گویند و تبن مکه و کوه دشتی و کاه
مکی نیز گویند و بپارسی گور گیا خوانند بهترین وی اعرابی بود سرخ رنگ باریک و خوش
بوی طبع آن گرم و خشکست در درجه اول و در بعضی کوهها باشد و مرغزاری نیز.

باشد طبیعت وی نوع اعرابی کرم است در اول وکویند در دوم وخشکست در اول واسحق
کوید کرم وخشکست در دوم نفع وی آنست که سنک کرده ومثانه بریزاند ومنضج وملین بود
وادرار بول کند وخون حیض براند ومحلل نفخ بود وفقاح وی نافع بود جهة نفث دم
ودرد معده وورم آن ونشف وجکر وکرده واختناق رحم را سود دارد ودر بعضی
معاجین مستعمل بود اما اذخر بجهة ورم صلبی که در جکر بود ومعده ضماد کردن وجهة
دردهای اندرونی خاصه درد رحم نیکو بود واکر با شراب بجوشانند بول براند ومسخن
مثانه سرد بود ومحلل همه نفخها بود اما مسحوق آن زیاده از مشروب ونشیتنبخ آن
جهة وجع المفاصل سرد نافع بود واکر بجوشانند ودر وی نشینند ورمهای رحم را
نافع بود ودر بیخ وی قبض از فقاح او بیشتر است اما در فقاح تسخین بیشتر است
وکویند مضر بود بکرده ومصلح وی کلابست که آنرا بشویند وکویند مصدع بود
ومصلح آن صندل وکلاب بود یا عرق نیلوفر وبدل آن قصب الذریره بود
آذان الفیل فیلجوش است وکفته آید آذان الجدی لسان الحمل است وکفته آید
آذان الارنب آذان الشاة کویند وکفته شود در لام آذان الفار واذان
المعز نیز کویند وآن مرماز الراعیست وکفته شود آذان الدب بیونانی فلومس
کویند وکفته آید واین اسم برای آن نهاده اند که بشکل مانند ویست آذار
راقیون نوعی از کف دریاست ودر زبد البحر کفته آید آذریون اذرکون نیز کویند واد
دم خوانند وبیشتر قول صاحب جامعست که نوعی از اقحوانست وکل اقحوان کویند زرد
بود واین خلافست کل اقحوان زرد وسپید بود وهم کویند نبات او بمقدار یک کز بود و
مؤلف کوید نبات اقحوان یک کز باشد اما نبات اذریون مقدار یک وجب باشد وبرک
آن برک اقحوان ماند اما کل وی بغایت سرخ بود مانند آتش مایل وکل وی سیاه بود واز
کل اقحوان کوچکتر بود اما کل اقحوان میانه او زرد بود وبرکهای کنار او سپید و
اذرکون برکهای کنار سرخ ومیان او سیاه وآن نوع از شقایق است بتحقیق وطبع آن
کرم وخشکست در دوم نفع وی آنست که چون با روغن بیامیزند وبر ورمهای
صلب ضماد کنند تحلیل دهد وسود مند بود جهة درد دل که کهن شده باشد
وی قوت تریاقیت کلو طلا کردن نافع باشد ولسعه دید وکس کویند کزندکی جانور انرا نافع

وریش شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بر مقعد طلا کنند
بواسیر و شقاق را نافع بود فولس گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه
و برداء الثعلب طلا کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی یک درم بود مضر بود بسپرز
و مصلح او عسل و بدل وی باد آورد آذان الفیل قوطولیدون است و آن نوعی از
حی العالم است و گفته آید در باب حا آزماط درخت کادی است و کدر نیز گویند و در
کاف گفته آید آزمال چوب یمنی است خوشبوی و ازمالک نیز گویند و مانند قرفه بود و
بهترین آن بود که بوی قرفه بود و شیخ الرئیس گوید طبع آن گرم است در دوم و خشک
در اول ارحیجانس گوید در وی قبض و تجفیف بود نفع وی آنست که بوی دهان خوش
کند و قوت دل و دماغ دهد و درد دهان را نافع بود و قوت بیخ دندان دهد و اعصاب را
قوت دهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نیکو بود و خوردن آن درد چشم را نافع بود و
شکم ببندد و مصلح آن جلاب یا بزرقطونا بود و بدل آن چوب کادی است ارطاماسیا
ارطیسیا ست و اطیسا نیز گویند و ملنجاسف گویند و برنجاسف گویند و گفته آید در ان
سطا بیخ است و گفته شود ارزه درخت صنوبر است که بر نمیدهد و از وی زفت
سازند و در زمین روم بسیار بود طبع آن گرم و خشکست ارز بپارسی برنج گویند
طبع آن سرد و خشکست در دوم و گویند معتدل است و گویند گرم است در اول و خشک
در دوم بهترین وی کرمانی بود بعد از آن خوارزمی و بعد از آن گیلانی نفع آن آنست
که شکم ببندد بستنی باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج کرمانی چون بشو
و با روغن بادام یا روغن دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود جهت کرندی معده
و اگر با آب خشکه دانه بپزند سده تولد نکند و طبع را نرم دارد و اگر با آبی که نوع سرخ بوی
جوشانیده باشند یا بعضی از ادویه قابض حقنه کنند سحج روده را نافع بود اما برنج
سپید لون روی را صافی کند و بدن فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح آن
شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ بود جالینوس
گوید برنج پارسی نیکو بود جهت خون رفتن از شکم و علت گرده و مثانه و اختناق رحم و تر
جرب را بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن پست جو است ارزبرید دوا نبت
اند پیاز شکافته که از سیستان خیزد نفع آن آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع

بود واکر بیاشامند خون خیض براند آداه مصطکی است وحلا زینز کویند وآن علک رومی است وکفته آید ارسطولوخیا زراوند طویل است واین اسم مشتق از ارسطو است ولیفه آید ارشید حجر النوره است وکفته آید اردم اذریونست وکفته آید ارغنا

بانیمه صحرایی بود رطلا بکار برند جهة کزندکی جانور وان خاصة زنبور وجهة درد چشم طلا کردن نافع بود وان قتل الحجار است وکفته آید ارمینا طین الیهت وان نوشادر بود وکفته آید ارقان رقون و رقان وارقان وفوفلیون وبرنا وبرنا این جمله اسم حنا است ودر باب حا کفته آید ارند انلق است وکفته آید اردشیران نوعی از مرو است وکفته آید در باب میم اربیان ملخ دریاییست وانرا جراد البحر خوانند وان دو نوعست کوچک وبزرک بپارسی ماهی ریبان خوانند اکرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغة اهل شام نوعی از بابونه است و قول دیکر آورده است که آن بهار است اما بود و قول خلافست آنچه محققست کفته شد طبع آن کرم وخشک بود کویند کرمست وخشک و کویند ترست بهترین آن تازه بود نفع وی آنست که باه را زیادت کند و طبع را نرم کرداند وکویند که غذایی صالح دهد اما اصح آنست که از وی خلطی غلیظ متولد شود و عکس آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام و بدل آن ...... ارجان لوز البربیست وکفته آید ارجوان بهار درختی است که بپارسی آنرا ارغوان خوانند وآن بهار را بجنان خورند طبیعت آن سرد وخشکست وپوست بیخ آن اکر بجوشانند وآب آن بیاشامند قی تمام آورد واکر چوب وی بسوزند و برابر و مالند موی برویاند و سیاه وانبوه کرداند واکر بهار وی شرابی سازند منع خمار بکند ونافع بود

ارداقوا تخمیست سیاه مدور بشکل بغایت صلب در میان عدس وکندم بسیار بود بشیرازی آنرا سیهک خوانند نفع وی آنست که چون آرد وی بسرکه وآب سرشند و شش ساعت در آفتاب بنهند و بعد از ان باب تنها بسرشند نیک و بر ورمهای کرم وصلب ضماد کنند نرم کرداند و درد و ورم آن زایل کند ارحیقه نباتیست که آنرا زبرج خوانند وکفته شود ارمینی ابن جلجل کوید قلقل است بهترین وی آنست که رنک وی بسیاهی زند وکفته آید ارنب بریه لاغضوز است ولاموغس ولاغونی کویند وبپارسی خرکوش کویند بهترین وی آنست که لون او بسیاهی زند وبیابانی بود که

دیکر نیز کویند

سخت به بیند مانند

در یا ارم

بادام

زرد

خرکوش

کوشه

خوردن
سپید سک شده باشد طبیعت آن گرم وخشک است خون وی گرم بود بر بهق و برص و کلف
طلا کنند زایل کند وچون خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند و سبح
را نافع بود وجلای چشم بدهد ودماغ وی بریان کرده جهة رعشه که بعد از
مرض حادث شود مفید بود وچون ضماد کنند دماغ وی برجای دندان طفلان
زود برآید ودر خواص آورده اند که چون پای وی بر زن آویزند آبستن نشود
تا مادام که با وی باشد وبقراط گوید سر وی چون بسوزند وبا پیه خرس وسرکه
طلا کنند برداء الثعلب نافع بود وپنیر مایه او چون با نمک یا با عسل یا با روغن
یا با سرکه حل کنند وبیاشامند صرع را نافع بود واگر زن بعد از طهر بیاشامد
سه روز منع آبستنی کند واگر زنی هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخود برگیرد البته آبستن
شود وآن یا از بر مجموع زهرها بود وکشنده باشد باذن الله تعالی خاصه گزندگی افعی
وگویند که چون بدن را بموی وی بخور کنند از سرما آفتی نرسد اما از گوشت وی خون
غلیظ پیدا گردد ومرق آن در نقرس ومفاصل نزدیک است بفعل مرق ثعلب چون
در وی نشینند وگوشت وی را اولی آن بود که با روغن بپزند مثل روغن زیت
واگر بریان کنند بخار آن چندانکه تمام شود ومصلح وی ابازیر است ارنب بحری
حیوانیست دریایی کوچک هند فی شکل سرخ رنگ وبر سر وی سنگ پاره بود اگر سر وی
را بسوزانند وخاکستر آن برداء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه با پیه خرس البته موی
برویاند واگر از آن خاکستر در چشم کشند جلا بدهد واگر جمله سموم قتاله است وچون
خون کرم وی بر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وخاکستر آن چون سنون سازند
دندانرا جلا دهد وعلامت خوردن آن ضیق النفس وسرخی چشم وسرفه خشک
ودشواری بول ونفث الدم ودرد معده ودرد گرده ولون بول بنفشی بود وسختش
را ریش گرداند ومعالجه آن بلعابات وروغن بادام شیرین وشیر زنان وخیری
وخطمی جوشانیده کنند ارسانیقون زرنیخ زرد است وگفته شود ارطل اطا است
گفته شود ارغامونی نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود وبلون نزدیک
بشقایق النعمان ومرو باشد که فرق نکند از وی تا شقایق ومؤلف گوید بشیراز وی
آنرا مامیثای سرخ گویند نفع وی آنست که ریشهای چشم را پاک گرداند وورق آن

چون ضماد کنند بر چشم ورم آن زایل کرداند و در روی جلا و تحلیل بود **ازاد درخت** درختیست در کرکان ویرا زهر زمین خوانند و در شهرهای درخت هلیله در طبرستان طاخک بشیرازی درخت طلفک خوانند وبپارسی درخت طاق بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود طبیعت آن کرم است در سیوم وکویند در دوم وخشک است در آخر درجهٔ اول اکر ورق آن بهایم بخورد بمیرد وچوب وی نیز همین خاصیت دارد وعصارهٔ وی نافع بود جهت دفع سموم وچون بعسل بیاشامند جهت قولنج نافع بود وسده بکشاید ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود ثمرهٔ وی مولف کوید جهت سرفهٔ بلغمی نافع بود اکرچه صاحب منهاج وصاحب ممتزه آورده اند که کشنده بود اما چند انکه امتحان کرده شد خلافست وثمر وی اندک حرارتی دارد وصاحب منهاج کوید بغایت تلخ است ونه چنین است اندک حلاوتی دارد وورق وی موی دراز کرداند اکر بدان سر بشویند وبدل آن موی دراز کردن ورق شهدانه با آس ورد چند قوتیست وکفته آید **اسفیداج** بپارسی سپیداب خوانند بهترین آن پاک سپید خوشبوی بود طبیعت آن سرد وخشکست در دوم وکویند خشکست در سیوم جالینوس کوید ریشهای وسعفه وبثره وداء الثعلب وداء الحیه راچون باروغن بادام طلا کنند بغایت مفید بود ودیسقوریدوس کوید مبرد جراحتهایی بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم استعمال کنند وملین اورام بود ودا نهای چشم را نافع بود واسفیداج قلعی چون بر کزندکی عقرب بحری وتنین بحری عالند نافع بود وجهت شقاق نافع بود اما اسفیداج اسربی وجهت درد چشم چون با آب دیکر ضم کنند نافع بود وریش آزاننده بود ومسکن ورم کرم بود وطلا کردن وخوردن کشنده بود ومداوای آن بقی کنند ومطبوخ تخم کرفس وانیسون ورازیانه وافسنتین وعسل کنند وصاحب تقویم کوید اصلاح آن بقند وصمغ عربی کنند وبدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص بود **اسفیداج الجصاصین** جبسین است وکفته آید **اسفنج** ویرا ابر کهن کویند وابر مرده کویند چون لوی دریاییست بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را در کشد وقتی که بیرد آب ویرا بر ساحل اندازند وکویند نباتی دریاییست واین محقق است باقی خلافست بهترین وی آنست که تازه باشد وطبیعت آن کرم است در اول وخشکست در دوم نفع آن آنست که چون بسوزانند

بسوزانند و خاکستر وی را بنوشند جهت درد چشم سود مند بود و در زخمی که تازه و در رطوبت زده
باشند خشک بند کنند نافع بود و اگر بسایند خون رفتن باز دارد و در صحف اورام ملحی در انتها بود
اگر خاکستر وی بنوشند جهت ... چشم سود مند بود در جلای تمام بدهد شیخ الرئیس گوید چون تازه
بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود با حجاد مصلح وی ... بود ماربیانا
و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود و بر او آن اندازند آب را جمله بر کرد
اگر خواهند که بجهت امتحان مستعمل کنند بمقراض پاره کنند که نهادن نتوان که وقت در شکنانند مفتولها
باشند در تختها رسور مانند و بلغت عرب مرسقه خوانند و بپارسی ... کار زبان اثر ابا
می نهند و آب بر میگیرند و بیخ ... مانند اسطوخودوس یعنی آن موقف الارواح
است و آن جزیره که از آنجا خیزد نام آن جزیره سخادس است و آن را استوم ... می خوانند
و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و کم بوی
او بسیار بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را
نافع بود و درد سر که بسبب مرضهای عصبانی را سود مند بود و مره سودا و صفرا و بلغم
برانند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه اثر ... مفرح و محلل
و مقوی دل و مقوی جمیع اعضای باطن و همه بدن و در تقویه دل و ... عظیم نافع
نافع بود جهت سمی که خورده باشند و گزیدگی جانوران سود مند بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل
ضماد کنند درد آن ساکن کنند و اگر در حقنه اسطوخودوس دیگر ... بوست ... کم کوفته و
بیخته با عسل سرشته استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل
آن افسنتین است و وزن آن و گویند بدل آن افتیمون است و وی مضر است ... مشاعی
دیگر ... صاحب منهاج گوید مصلح وی ... بود و گویند بازرد و صاحب تقویم گوید مصلح
وی صمغ ... بود اسقوطارین ... و در ... بود اسفیدبیاج گویند ممکن ... است و آن
سنگی است ... در ... دریا ... امراض اسلوس گویند
جالینوس ... است ... و نوعی تیره زند

و چون نرد بان بر بد بان را بکر د چون غار و با فلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و
جهت ورم سپرز چون با گل و گلاب و سرکه طلا کنند بغایت مفید بود و جهت سستی بکار چون
نقل کنند سودمند بود و قوت زهر وی از حجر زیاده بود و همکو تر از وی نبود و چشم را قوت
دهد و جلا بخشد و سفیدی که در چشم بود بکلی ببرد و زایل کند چون در چشم کنند
النموم نیز گویند و آن نوعی از مرداسنج است و گفته شود در رسم سلیقون خوانند
و اهل مغرب زرحوق گویند و سوباجی نیز گویند و آن اسرنج بود و گفته شود در سین
از سرنج است هم چنانکه اسقولوقس نیز گویند و آن سیرنس است و گفته شود و گویند نوعی
گویند فقر الیهود است و گفته شود اسقنقور سقنقور است و سقنقس
نیز گویند و گفته اسود سالخ حیة السوداء است و آن نوعی از مار است بپارسی سیاه مار خوانند
بصل الفار خوانند و بصل القی و آن بصل العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که
موش را بکشد و بپارسی پیاز دشتی گویند و در میان نرگس بستانی بود و چون از زمان بر
کنند حظی باید کرد و داغ باید داد تا قوت وی باطل نگردد و حظی کردن وی چنانست
که تره اورا از میان برکنند و داغ کردن وی چنان کنند که بسفالی آدر گون کنند و در وی
نهند و مشوی کردن او چنانست که در خمیر گیرند و بعد از آن در گل گیرند و در تنور نهند تا
پخته شود و الکاه پوست وی باز کنند و آنچه درون دوباره کنند و در رشته کشند چنانکه
از یکدیگر دور باشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و بعضی گویند
در سیوم و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و لیکن کشیده بود و طعم وی شیرین بود
باتیزی و تلخی و گرمی چون با عسل سر دار الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و از وی گویند جهت
و بالنجلا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت بود و سعال مزمن و
صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شرف گوید چون بریان کنند
و با عسل چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از آن بیاشامند سهل الخلاط غلیظ بود اگر
مقدار ده درم از آن بیاشامند با عسل و یکی از آن زرد بخورند و چون مزمن معده و بعضی سکنجبین را با وی
تعوطی تمام برد تا باید که پای بر تابستان مهیند و شربت روغن چنان کنند که فوتی کلام کند

مقوی معده

بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی جماع بود و صاحب
تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد و مصلحش وی شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند
و گویند مضر است بسفل و مصلح آن آرد گرسنه است و سرکه وی را در باب سینه نفع گفته آید
و تخم وی جهت قولنج سخت عسر العلاج بغایت مفید بود و چون خورد بکوبند و با شراب
بسرشند و حبها سازند هر یکی مقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از
عقب آن آب گرم که بوره ارمنی دران جوشانیده باشند بیاشامند بخاصیت ورق
گوگی که مقابل وی ایستاده باشد لنگ گردد و گفته اند که باشد که بمیرد فتبارک الله
احسن الخالقین و بدل آن بلبوس است و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند
قدماناورج آس قیطس خوانند و عماد گویند و اسمار خوانند بپارسی مورد گویند
بهترین وی چیروانی بود تازه طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم
نفع وی آنست که شکم ببندد و عرق و خون که از اعضا رود باز دارد و شکستگی
اعضا را نطول کردن مفید بود و چون بسوزند بوی بدن خوش کند و جهت ورم مفاصل
گرم نافع بود و شکم ببندد و جهت گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود و مقوی دل
و معده بود و خفقان را زایل کند و تخم وی سعفه را زایل کند و بوشیدن مورد نافع بود جهت
بخار گرم و اگر عصاره وی در چشم کنند ... چشم بدهد و آب رفتن از چشم زایل کند
و چون بجوشانند و دران نشینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت نافع بود و خون
رفتن رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و مقوی قوت رحم و مقعد باشد
و قوت منی بیفزاید و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن بقدر
بیاشامند منع خمار کند و اگر زن مورد را در زیر خود بخور کند خون رفتن رحم باز دارد و
تشنگی بنشاند و قی را باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره زرشک
است و وی طبع ببندد و سهر آورد و مصلح وی بنفشه تازه باشد آس مورد اسفرم
و در میم گفته شود اسقولوقندریون و خشیشة الطحال نیز گویند و در مصر بکف الزخوانند
و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته آید اما اسقولو در لغت یونان کاویست در دریا و قندریون
آنرا گویند که طحال بود بسبب تاثیری که دارد در گداختن سپرز این نام نهاده اند
و گویند بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از اسقیل است و این بارد و قول خلاف آنچه

محققست نباتیست صحرائی بشیرازی آزازنکی دارخوانند و درسینی منفعت آن کفته آید

اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز کویند وآن ثوم بریست بشیرازی سیرموخوانند طبع آن کرم وخشک بود در دوم وکویند درچهارم ونفع وی آنست که حیض براند وازادویه تریاق فاروقست ودرباب ثاثامی نفع او کفته آید وبدل آن ثوم الذکراست وکویند عنصل کوچک بود

اسفند خردل سپید وحرف سپید نیز کویند ودرحاکفته اید

اسارون بیخ کیاهیست که برک آن مانند برک نباتیست از لادن خوردتر و شکوفه وی ارغوانی وغلاف تخم وی باشد وبعضی شکوفه وی بنفش رنک باشد وتخم وی مانند چکدانه ودرکوههای روم ومصر وهمدان نیز می باشد وآن دو نوع بود غلیظ ورقیق وآن یکنیخ ریشهای بسیار بود بشکل ناردین اما دینه ناردین باریکتر باشد ورنک ناردین زرد بود مانند مامیران اما اسارون آنچه درمیان باریکی وسطبری بود نیکوتر بود وطبع آن کرم وخشک بود در درجه دوم وکویند اسارون بیخ سنبل رومیست وکفته آید اما نفع اسارون سودمند بود جهة دردهای اندرونی وملطف ومسخن بود واکر مثقالی باشراب بیاشامند جهة عرق النسا ووجع ورک ومفاصل نافع باشد وسده جکر بکشاید ومسهل بلغم بود که درمعده وسرجمع شده باشد وباه را زیادت کند وبوی دهان خوش کند وجهة نزول آب وسبل وداء الثعلب وخیره نافع بود ومقوی معده بود ونسیان وامراض دماغی سود مند بود شربتی ازوی سه مثقال بود اما بماء العسل نافع بود جهة استسقا وحیض براند وسود مند بود جهة صلابت سپرز ومثانه قوت دهد وکرده را ودرخواص آورده اند که چون بکوبند ودرشیر تازه برشند وضماد کنند میان برد ورک باه را برانکیزد وانعاظ تمام آورد ومجربست وکویند مضراست بشش ومحنونا اعصاب بود ومصلح وی مویزجست ~~وکویند مصلح آن مویزاست~~ که درروغن بادام خوابانیده باشند وبدل آن یک وزن ونیم وجیست ودانک وزن آن حماما وجالینوس کوید بدل آن زنجبیل است

اسفرم واسعاد برد واسم [illegible] کفته شود

اسفیوس بشولیوناست وبرغوثی نیز کویند وبیونانی فلیون نیز کویند وآن بزرقطوناست وکفته اید

اسفاخ بپارسی اسفناج کویند طبع آن سرد وتراست دراول وکویند معتدل میان حرارت وبرودت مایل بود وسرفه وسینه را سود مند بود ودروی قوت جلا بود ورود

ازمعدن بکدزد وطبع دانزم دارد و درد پشت وموي را نافع بود و درد شقیقه وسینه و تشنگی کرا زگرمي بود سود دهد ومضر بود بمزاجهاي سرد ومصلح وي مرباها وفلفل ودارچیني بود اسقونیون خبث الحدید است وکفته شود اسطفین اصطفین واسطوفي نیز کویند وآن جزر است وکفته آید اسد الارض کویند مادریونست وصاحب معروه کوید بحقیقت آن حربا ست ویوناني خاما لاون اسم حرباست وخامالا ون ماذریون وهم صاحب مفرده کوید که بعضي متاخران کفته اند که اسد الارض نباتیست که بیوناني خاما لاون مالس کویند ومعني آن ماذریون سیاه است وصفت ماذریون وحربا برد وکفته آید اسجادره بیوناني وسیمون خوانند وان تودریست وکفته آید اشکیل چشم غوسجست وکفته آید اشنه شیبه العجوز خوانند وکرکس مایه بغدادي کویند وبپارسي دواله ودوالي خوانند ودواء المسک خوانند وآن بر درخت صنوبر وجوز وبلوط وغیران پیچیده شود وبهترین آن سپید وخوشبو بود وآن نوع را مصري خوانند وانچه سیاه بود بد بود وآن هندیست واشنه را درکوفتن نم باید کرد تا نرود کوفته شود وجالینوس کوید طبیعت آن درکرمي وسردي معتدلست ودروي قبض اندکي است وحنین کوید کرم بود دراول وخشک بود در دوم نفع وي آنست که سودمند بود بجز روي جهت صرع واختناق رحم واکر بجوشانند ودران آب نشینند حیض براند ودرد رحم را نافع بود وقي ببندد ومعده را قوت دهد وخفقان را سود دهد وقوت دل بدهد وسده ها بکشاید واکر بر وزمهاي کرم طلا کنند ساکن کرداند وتحلیل صلابت مفاصل کند ودرد جکر ضعیف را نافع بود ومحلل اخلاط بود که درعروق جمع شده باشد وشهوت زیاده کند ومني بیفزاید وقوت قضیب بدهد وشیر زنان زیادت کند وچون بسایند ودر چشم کشند جلا بدهد واکر در شراب بپزند وآن بیاشامند نافع بود جهة کزندکي جانوران واز جمله منومات بود اما آشنه مضر بود برود ده ومصلح آن انیسون بود وبدل آن قردمانا اشقالابوس دارشیشعانست وکفته آید اشترغاز زنجبیل العجم خوانند وتعبیر اشترغاز شوک الجمالست وآن بیخ انجدان خراسانیست وآن نوعي از زرا قواست وانجدان از بیابان غزو واز بلاد روم خیزد وبهترین آن رومي بود وصفت آن کفته آید وطبع اشترغاز کرم وخشک بود در آخر درجه سیوم یوحنا کوید کرم وخشکست در دوم ومصلح وي سرکه بود بعد از انکه درسرکه پرورده باشند

جامع

جامع

شراب

استعمال کنند شیخ الرئیس کوید سرکهٔ وی جهت معده نافع بود و قوت وی بدهد و اشتها بیارد و هضم را قوت دهد و استرخاء مسحن نبود و دفع مضرت سموم کند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکهٔ وی نزدیک بسرکهٔ عنصل بود و بدل آن انجدانست قولی کوید جرم آن مغثی بود و مصلح آن شراب غوره و ریباس بود اشنادزاو و زوفای خشک وکفته آید اشموسا اسموساست و کفته آید اشقاقل شقاقل و حسفیفل و هشفیفل نیز کویند و آن جزر اقلیطی است بیادی یکزرالبر خوانند و نیکوترین وی ستبر بود که لون آن زردی زند و بوزن سنکین بود طبع آن جالینوس کوید کرم و تراست در سیوم و کویند کرم است در سیوم و خشک در دوم نفع آن آنست که باه را زیادت کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان را زیاد کند و اکر زن بخود برکیرد بچه بیندازد و ورق آن اکر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک کرداند اما شقاقل را شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل و بدل وی جلغوزه یا بوزیدان بود و باقی نفع وی در باب شین کفته آید اشخیص درخت دبق است و آن نوعیست از مازریون و آنرا خامالاون لوقس کویند و تعبیر لوقس سپید بود و بعضی اقیبا خوانند و در کوهستان بسیار بود خاصه در کوههای شیراز و آنرا سوزند و بشیرازی ویرا بار دشتی میش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس و تعبیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت برد و کفته آید اشق اشج خوانند و اکلیانی نیز کویند و آن لذاق الذهب و صفت لذاق الذهب کفته آید اما اشق صاحب منهاج کوید صمغ طرتولست فی الجملهٔ صمغ نباتیست که بشیرازی آنرا بدران خوانند و طبع آن کرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک در اول اسحق کوید کرم و خشک بود در دوم و نیکوترین وی آن بود که سپید بود و دانهٔ وی درشت بود و لیسقوریدوس کوید مفتح سدهٔ جکر بود و سنک مثانه بریزاند از کرده و تحلیل صلابهٔ سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اکر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بکدازاند و اکر با عسل خلط کنند و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و کرم را بکشد و اکر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو و دشواری نفس زدن را نافع بود و چون مستعمل با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و اکر با ادویه

خلط کند مسهل بلغم غلیظ لزج بود و آب زرد براند و اگر مژه چشم بدان بمالند جرب و تاریکی
چشم و سپیدی زایل کند و جهت ریشهای بد بغایت سودمند بود و خناق و بلغم و ماده
سودا باشد نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند یا برگیرند و اگر با سرکه
حل کنند و بر ورمهای بلغمی صلب نهند مثل خنازیر و سلع تحلیل کند و چون با زیت بسرشند
و بر کلف و بهق مالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و بلغم
را سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح
آن زوفا است و بدل آن دو بیخ کوایز النحل و گویند بدل آن سکبینج و گویند خردل سپید

**اشراس** اصل الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است و سهو کرده
است قول صاحب منهاج و صاحب تقویم راستست بپارسی سریش و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم نافع بود
جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خورده کرده بیاشامند بول و حیض براند لیکن
مرخی فم معده بود و مصلح وی گلقند و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود
و بگدازاند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود

**اشنان** حرض گویند و آن انواعست
و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن بارقی است سبزناک و بارق موضعیست نزدیک بکوفه
و لطیف ترین آن سپید بود و طبیعت آن گرم بود در دوم ماسرجویه گوید گرم و خشک
بود در دوم و محرق بود نفع وی آنست که مفتح سده بود و منقی و گوشت زیادت بخورد و نیم درم
مثقال از وی عسر البول بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل ماده
مستسقی بود و پنج درم از وی بچه مرده و زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل
بود و مضر بود بمثانه مصلح وی با عسل یا گل انگبین است و گویند مصلح وی تخم خربزه
است و از عقب وی روغن بنفشه

**اشیاف مامیثا** عصارهٔ مامیثا ست و گفته شود

**اصابع صفر** بیخ نباتیست مانند کف آدمی است زرد و سپید صاحب تقویم گوید بیخ
بیخ انگشتست و این خلافست و نوعی هست که زردی بود تیره رنگ بی سفیدی و آنرا کف
عایشه و کف مریم نیز گویند و طبع آن گرم و خشک باشد در دوم محلل فضلهای بود جهت
جنون بغایت مفید بود و عصبها را پاک گرداند دیسقوریدوس گوید اعضای
عصبانی را نافع بود و دردهای آنرا ساکن کند و جنون و وسواس سودایی را

نافع بود ودرد مفاصل ورعشه را سودمند بود وبدل آن در نفع چنون یک وزن ونیم آن
هزارجشبانست وچهار دانگ سعد و وی مضر بود با آلات بول ومصلح آن حب الآس بود یا بلوط
اصابع هرمس فقاح سورنجانست زرد بود وسپید بود صاحب جامع گوید شنبلید
فقاح سورنجانست وصاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجانست وقول صاحب
جامع محققست کی شکوفه سورنجانست وطبیعت آن گرم وخشک باشد در دوم مسیح گوید
در سیوم درد مفاصل را سود دهد وریشهاء کهن را نافع بود وبر نقرس ضماد کردن سودمند
بود بقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده صاحب منهاج گوید در
قوت مانند سورنجان بود وبوئیدن آن نافع بود جهة صداع سرد وبادها که در دماغ بود
بشکند وسده آن بگشاید وباه را زیادت کند خاصه با زنجبیل وزیره وپودینه اصابع
الفتیات انگشتک است وگفته شود اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است
دراز مانند بلوط واز انگور زیتونی خوانند وطبیعت آن گرم است وتر است ودر صفت
عنب انواع آن گفته آید اصل السوس عرق السوس است بپارسی بیخ مهک خوانند وباصفهانی
طبع آن معتدل است در گرمی وسردی وتری وخشکی نافع بود جهة خشونت سینه وقصبه
شش وحلق وتشنگی بنشاند دیسقوریدوس گوید عصاره وی وقتی کی تر باشد در
چشم کشند ناخنه ببرد وجهة دشواری زادن وحرقة بول واختلاج ووجع عصب
نافع بود واگر بیخ مهک خشک کرده بسایند ودر چشم کشند همان خاصیت دهد ناخنه وگوشت
زیادت ببرد وعصاره وی جهة درد سینه وجگر ومثانه ودرد گرده نافع بود ورب وی
وطبیخ وی انواع سرفه را نافع بود وبدل آن نیم وزن آن رب سوس بود اصول الاربعه
بیخ کاسنی وبیخ رازیانه وبیخ کرفس را خوانند وهریک جداگانه گفته آید اصول اللوف بیخ فیلگوش
فیلگوشست وبیونانی دراقیطون گویند وطبیعت آن گرم وخشک باشد در سیوم اخلاط غلیظ
لزج دفع کند وسده بگشاید از جگر وسپرز وگرده وریشهای بد نافع بود واگر با سرکه کهن
بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان بسد است وگفته شود اصل القصب بپارسی
بیخ نی گویند ودر وی قوت جاذبه است اگر بکوبند ودر عضوی که آهن در وی شده باشد
ضماد کنند نافع باشد وبیرون آورد واگر سحق کنند وبا سرکه بسرشند وبر درد مفاصل طلا
کنند نافع بود واگر با زیت بر کلف طلا کنند زائل کند واگر خاکستر آن با نیم چندان حنا

گرکشند و بر سر نهند موی را قوت دهد و برویاند اصل الراسن بیخ راسنست و ترکان ازاندو خوانند و آن نوعی از بیلکوشت وگفته آید اصل نیلوفر الهندی فلست و فاغیه نیز گفته آید اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سپید است و در روم در میان بنفشه می روید و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قطاتریناست و در قاف خاصیت آن گفته آید اصل السوسن الاسمانجونی ایرساست و گفته آید اصل اللفاح یبروجست و سابرج گویند و گفته شود در باب یا صفت آن اصل الفلفل فلفلموست و گفته آید اصل الخنثی اشراشیت و گفته شد اصل الکرفس بپارسی بیخ کرفس است و گفته آید در کاف اصل الهندبا بیخ کاسنی است و گفته آید در ها اصل الرازیانج بیخ رازیانه است و منفعت آن در صفت رازیانه گفته آید اصل الکبر بپارسی بیخ کبر خوانند و عیسی گوید طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نفع وی آنست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق طلا کنند نافع بود و جهت سپرز سودمند بود با سرکه و عسل طلا کردن و وی اخلاط غلیظ و لزج را قطع کند و با بول بیرون آرد و وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و آکوفته بر ریشهای بد پاشند یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز بیکدرم حلتیت بود با سکنجبین اصل الوطینا اذربوست و گفته شد اصل اصف اصل الکبرست و گفته اصل اللوز المر بیخ درخت بادام تلخ چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن گل خلط کنند و بر پیشانی ضماد کنند درد سر را نافع بود اصطرک سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب جرجانی که بسیاهی مایل بود دیسقوریدوس گوید نوعی از میوه است و گویند صمغیست که از درختی رومی حاصل میشود و جالینوس و غیره گویند صمغ زیتونست و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود در همه حالاتی و آنچه محققست صمغ زیتونست و طبع آن گرمست در سیوم و خشک در اول رازی گوید گرم و خشک بود در دوم نفع وی آنست که سعال و نزله را نافع بود و حیض براند و صلابت رحم را نافع بود چون [illegible] یا بخود برگیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود

ومصلح وي را زيانه بود ومتربتي ازوي تايک درم ونيم بود وصاحب تقويم کويد مولد
صداع وسبات بود ومصلح وي شراب نيلوفر بود يا خميرهٔ بنفشه بود وکويند بدل آن چند
ستر است اصموط اخلاط است وکفته نشود واطرط نيز کويند اطريلس الکلب
بسفايج است وکفته آيد اطليسا قيصوم است وکفته آيد اطاط صاحب الجامع
کويد اطاط او اطود واطيوط برسه بند قهنديست که آنرا اديه خوانند وصاحب
منهاج کويد دوائي هنديست بقوت بورنيدان وهمو کويد که آن الکمکت واين سهوا ست
وصاحب جامع کويد بعضي کويند فوفل است وهمو کويد خطا است ومولف کويد آنچه محقق
است نوعي از نا قلاي هنديست که سخت بود ونقطهاي سياه بروي وبصلبي زندتبنيه بود
سبه بند وهندي طبع آن کرم وتر است کرم در دوم وتر در اول نفع وي آنست که بهق را
زائل کند وباه را زيادت کند اطريه بپارسي رشته خوانند واز آرد فطير سازند طبع آن کرم
وتر است دير هضم شود نافع بود جهت سينه وسرفه وشش چون قند وروغن بادام اضافه
کنند واکر بنقله الحمقا يا لسان الحمل بخورند نافع بود جهت نفث الدم ومنع وبطي الانحدار بود
ومصلح وي فلفل وصعتر وفونج بود وبعد از ان مثلث يا عسل يا زنجبيل پرورده بود
اطا درخت غرب است ودر غين کفته آيد اطيا الکلبه مخاطا است وآن سپستان است
وکفته آيد اظفا رطيب ناخن بريان خوانند وناخن صدف کويند وبشيرازي ناخن ديو
خوانند طبيعت آن کرم وخشک بود در دوم ماسرجويه کويد در سيوم نفع وي آنست که
زن آبستن در زير خود دود کند حيض براند واختناق رحم را نافع بود وخفقان ودرد
معده وجکر ورحم را سود دارد رازي کويد اکر با سرکه بياشامند شکم را نرم کند وبسيار
وي بيخ آورد ومصلح وي کل مختوم يا قبرسي بود وبدل آن قصب الذريره بود
اعين السراطين سنک سبو به است وکفته آيد اغيهيس جوز رو ميست وکفته آيد
اغليسن اثلق است وکفته شد اغرسطيس بليبست وکفته آيد اغبر توتيا نيست
مرکب از شيخ وتوتياي کرماني ونبات مصري اغليقي بزبان يوناني ميبتج وبپارسي
بخته جوش خوانند ودر مرکبات کفته آيد افاسون دهن الحمل است وکفته آيد افلاطون
مقل است وکفته آيد افنجنک فرنجنک وبلنکمشک وفلنجمشک وبلنجمشک وبرنجشک
نيز خوانند وبشيرازي بالنکوي خود روي خوانند در بستانها رويد ودر کنار آب روان

بسیار بود طبع آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم بوئیدن آن سدهٔ دماغ بگشاید
و جهة خفقان بلغمی نافع بود و جهة بواسیر بغایت سود دهد و جگر و معده و دل سرد را سود
دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و بوئیدن آن مضر بود بدماغ گرم
و مصلح آن بنفشه است و بدل آن قرنفل و یرا بپارسی قرنفل بستانی خوانند افربیون فرفیون
است و گفته آید افلنجه فلنجا است و گفته آید افسنتین خترق خوانند و آن انواع است
خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سودی و گویند نوعی از درمنه است و
مؤلف گوید نوعی از برنجاسف کوهیست و گل آن بشکل اقحوان بود و کوچک تر و بغایت
تلخ بود و گل اقحوان سپیدی دارد آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود طبع آن گرمست در
اول و خشک در دوم در چشمی که کهن شده باشد سودمند بود و جهة معدهٔ سرد نافع بود
و مسهل صفرائی بود که در معده بود و قوت بدن بدهد و لون را نیکو کرداند و اگر بر ورم
صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل بخورد بر گیرند جهة گزندگی عقرب
نافع بود و در تقویت جگر و معده نافع بود و جهة تبهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد
و شقاقات و صلابات اندرونی ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و درد اء الثعلب و جرب
همچنین اما معدهٔ گرم را مضر بود و مصدع و انیسون مصلح وی باشد یا مصطکی و بدل آن جعده
یا شیح ارمنی و در تقویت معده اسارون یا نیم وزن آن هلیلا اما صاحب جامع آورده است
که تقویه معدهٔ گرم بود و پاک گرداند معده را از اخلاط حاره جهة مفاصل بغایت نافع بود
چون سبب آن خلطی بود گرم چون با سرکه بپزند و بگیرند ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام
بپزند و اندک زهرهٔ برّ اضافه کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک کند
از جراحت و نافع بود جهة کری افیلون شیح الجبلی است و گفته آید افیون عصارهٔ
خشخاش است اما مصری سیاه و آن را لبن الخشخاش خوانند باید که چون در آب گرم اندا
زند زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود آنچه مغشوش بود آب را از رد کند و درست
کند بماند و غش وی با میشا است و آنچه بغایت براق بود غش وی بصمغ کنند و مؤلف گوید
غش آن بمر کنند در صلب اما طبیعت افیون سرد است در درجه چهارم و خشک در سیوم
اسحق گوید سرد و خشک بود در چهارم نفع وی آنست که تخدیر کند و مسکن همه وجعها کند
چون طلا کنند و اگر بیاشامند شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیادت
نکنند و ریشها خشک گرداند و سودمند بود در ورمهای گرم و اگر با زردهٔ تخم مرغ بریان

کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخود برگیرند ترحم را سود دارد
واگر با روغن گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند واگر با شیر زنان در چشم
کنند درد ساکن کند واگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل کند و جهة بیخ و حبس اسهال نافع
بود و یک درم از وی کشنده و مصلح وی فلفل است و دارچینی و جندبیدستر و فرفیون
و بعد از ان قی و حقنه و شراب کهن و بعد از ان حمام و بعد از حمام اشتهای چرب و صاحب
تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن سه وزن آن بزر البنج و یک وزن
آن تخم لفاح افیمون بوزی و زبری و قضبانی بود و بهترین آن اقریطی بود یا مقدسی
بود و کم تخم آن سرخ بود و بار طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهة صرع و تشنج
امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهة مالیخولیا بغایت نافع بود واگر افسنتین را با
باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت وی باطل گردد و غثیان و قی آورد و شربتی از
وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم بود و گویند تا ده درم و صاحب منهاج گوید شربتی
از یک درم تا دو درم بود و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب
منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند اگر تنها استعمال کنند و ابن ماسرجویه گوید که
آنست که بیش از ان روغن بادام استعمال کنند واگر همچنان خشک استعمال کنند شربتی از یک درم
تا دو درم بود واگر بنقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل
سودا اثر بد و دو دانک آن حاشا و گویند بدل آن اسطوخودوس و بسفایج و مضر بود
بشش و مصلح آن شراب صندل بود یا رب سیب بود اقحوان احداق المرضی خوانند و
گفته شد و در مصر کرکاش خوانند و بیونانی فرمانیون و در موصل شجرة الکافور بپارسی گاو
چشم و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو و بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و
بیرون گل وی سپید و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود و نوعی هست که برگ سپید ندارد
و طبع وی گرم و خشک در دوم و نفع وی آنست که مفتح سده جگر بود و محلل رطوبات و
مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فسرده بود و ناصور را
نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زن را که حیض بسته باشد
شیافی از وی برگیرد بگشاید واگر همچنان خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا نمک بیاشامند
مسهل بلغم یا مره سودا بود و صاحب جامع از قول شریف آورده است که آب وی چون
بگیرند و بر اعضائی که نزدیک انثیین و رگین بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد و اگر

ادرار

ادمان بوییدن آن کند سبات آورد واکر تریاق وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی
سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی انیسون وکویند کشنیز و قند **اقوا لیمون**
دهن البلسان است وکفته شود در باب با در بلسان **اقاقیا** عصارهٔ قرظ است و قرظ
تخم خارسیت که ادیم بوی دباغت میکنند وجالینوس کوید صمغ اوست و بعضی کویند
رب شجرهٔ خرنوب است وکویند عصارهٔ پوست انار بود واین قولها خلافست وآن
عصارهٔ قرظ است و در مصر ضبط و ضبط خوانند و قرظ را بپارسی کره خوانند وآن
مصری بود وطبع آن سرد است در درجهٔ دوم ومحققست در سیوم عیسی کوید سرد است
در اول وخشک در دوم بهترین وی آن بود که سرخ و سبز و سیاه بسرخ آمیز بود نفع
وی آنست که چون بخورد برکیرند قطع خون رفتن کند وچون بپاشامند جهت سحج
نافع بود و اسهال دموی و استرخاء مقعد و رحم را نافع بود وشکم ببندد و حقنه
کردن وخوردن وجهت آبله چشم نافع بود واکر با دارو های دیکر استعمال کنند روشنائی
چشم بیفزاید و در طلاها که جهت شکستکی اعضا بود نافع بود واکر بر ورمهای کرم طلا
کنند سود مند بود و رها نکند که ماده بریزد و ریش لثه را نافع بود و داخس را نافع بود
وسوختکی آتش را نیز و بدل وی خضض مکی بود یا صندل و عدس مقشر بوزن آن بود
**اقماع الرمان الهندي** نارشک است وکفته شود **اقلیمیا** قلیمیا کویند و در قاف کفته
آید **اقفوس** کویند دبق است وکفته شود **اقارون** عود الوجست وکفته شود **اقوماتی**
ماء العسل است وکفته آید **اقط** بپارسی کشک کویند و پینو نیز کویند طبع آن سرد و خشک
بود شکم را ببندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از
خوردن آن کلانکبین بود **اقطي** خمان کویند وآن دو نوعست بزرک و کوچک خمان
بزرک را شمو قر خوانند وکوچک را خمان اقطی وکفته شود صفت آن و ثمر آن
**اقطن** بلغت یمن خمانیست وکفته آید **اقنثا لوقي** بیونانی معنی آن شوک البیضا است وآن
وآن بادآورد است وکفته آید **اقنثا اراسقي** بیونانی معنی آن شوک العربیه است وآن شکاعی است
وکفته آید **اکج** تفاح بریست وآن زعرور است وکفته آید **اکرفس** کرفست وکفته آید
**اکرومیا** لوزنوت است وکفته آید **اکرومن** جوز رومیست وکفته شود واغیرس نیز کویند
**اکشوث** کشوث است وکشوثا و رخون نیز خوانند وآن در باب با در بر خواهد کفته آید

اکلیل الملک کیاهیست قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک خوانند بهترین وی آنست که تازه و رسیده با
در رنگ زردی بود که بسپیدی مایل بود و چون بشکافند دانهٔ وی زرد بود و طبع آن گرم و خشک
بود در اول و نفع وی آنست که محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا بود و آ
با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و
بیاشامند درد معده ساکن کند و چون بمیبختج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم
و مقعد بود ضماد کنند نرم گرداند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط بگدازند و شربتی از
وی مقدار یکدرم اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون بوزن
آن بود یا بوزن آن لبان کیا بوزن آن بابونج و هم بوزن آن ورق انجیر بود اکلمکت
صاحب منهاج گوید چوبیست هندی و هم گوید گویند بندق هندیست و گویند اطمو
طلست و آن اقوال صاحب منهاج همه سهو است و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است
که او را حجر العقاب و حجر الولاده و حجر النسر خوانند و بیونانی اماطیطس گویند و
معنی آن این اسم آنست که سنگیست که زائیدن آسان میکند و مؤلف گوید حجریست
بمقدار جوز بوا تیره رنگ چون بجنبانند مغزی در اندرون وی بجنبد و بغایت
املس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانکه پندارند سنگیست و سبک بود و چون بشکنند
مغزی در اندرون وی بود سپید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط بود و بشیرازی آزاکی ابلیس
خوانند نفع وی آنست که زنان آبستن و مجموع حیوانات را چون در زیر ایشان نهند آسان
بزایند و اگر در صرهٔ بندند و در ران زن آبستن بندند زود بزاید و خواص وی آنست که چون
در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزاید و اگر سحق کنند و با شیر زنان آلوده بشم پارهٔ
بردارند آبستن گرداند بفرمان حق جل و علا و شریف در خواص آورده است که چون در دست
گیرند و با کسی مخاصمت کنند خصم بر وی غالب نگردد و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر بر نیندازد
نبرد و ابن ماسویه گوید بدل آن فاوانیاست الکوزان دعی الحمام و گفته شود اکل [illegible]
فرفیون است و گفته آید الاجلینی لبلابست و گفته آید الحشیشة العصافیر لسان العصا
فیر است و گفته آید الوج نوعی از مخلصه است و بشیرازی کازریسک خوانند و در مخلصه
آن گفته آید الط نمام است و غاما و نمام الملک نیز خوانند و برفولیون و آن سیسنبر است
بشیرازی سنه سنبل خوانند و در سین گفته آید الاینون راسن است و گفته آید الیه بپارسی دنبه
خوانند طبیعت وی گرم و تر است دیر هضم شود و غذا بد دهد گرم و تر و غلیظ تر از پیه بود نافع

بود

بود جهة عصبهاي کوفته چون بدان ضماد کنند و ابن ماسویه کوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وي زنجبیل و فلفل و دارچیني بود و بعد از خوردن وي جوارشان مفید بود **اماموں** حماماست و کفته شود **اموس** و ابیوس ناتخواه است و کفته آید **امعاء الارض** و غار کرم خوانند و آن خراطین است و کفته آید **امعابیس** بلغت رومیان عصیر حصرم است بپارسي آب غوره خوانند و در صفت حصرم منفعت آن کفته آید **امیرباریس** و انبرباریس کویند و کفته آید **املج** بپارسي آمله خوانند و بهترین آن سیاه بود طبیعت آن سرد است و کویند خشک بود در دوم و سرد در اول و بعضي کویند کرم است بهر حال و خشک بود بي خلاف نفع وي آن بود که مقوي معده است و مقعد و اعصاب و اشتهاي طعام پدید کند و جهة بواسیر نافع بود و سودا و بلغم براند و مقوي دل بود و حفظ و ذهن زیادت کند و مقوي همه اعضا و موي را سیاه کرداند چون با آب آن و حنا خضاب کنند و اکر دو درم از وي نیم کوفته کنند و در آب شیرین بجوشانند دو ساعت و بعد از آن صافي کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدي که در چشم باشد سود دهد و این مجرب است شربتي از وي سه درم بود تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسلیت و بدل آن شیر املاست **امغیلان** درختیست بیاباني و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض و منع خون و احتلاف سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم لهات و سفل را نافع بود و خون بر بندد **انجبار** نباتیست رومي و عرق آن از ادویه شریفه است و کویند در میان زرع الکتب المیت روید عصاره آن مانند آب بقم بود بغایت سرخ رنک بود نفع بیخ وي آنست که یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با قدري قند و مویز بیاشامند جهت نفث الدم نافع بود از هر عضو که بود و از قصبه شش و حجاب سینه و سحج امعا و بواسیر و کشودکی سر رکها و قوت امعا بدهد و شکم بر بندد بي آنکه زحمت رساند و ریش شش پاک کند و قطع قي کند و شکستکي اعضا را نافع بود و خا[صیت] وي بسیار است **انزل** عسل است و کلو یرا کثیر المنفعه خوانند و بپارسي خطمي خوانند و کفته آید **انبرباریس** بپارسي زرشک کویند و زارج کویند و زرنک نیز کویند نیکوترین آن بود بغایت رسیده بود و لون وي بسرخي مایل و بسیاهي زند طبع وي سرد و خشک است در دوم صفرا بنشکند و قوت معده بدهد و جکر را نافع بود و قي باز دارد و تشنکي بنشاند و سحج را نافع بود و بورمهاي کرم ضماد کردن و قطع نزف دم بکند و مقوي جکر کرم بود چون با ادویه مثل سنبل ضم کنند و شکمي که از

سردی جگر را نافع بود و به بندد و جهة معده که ضعیف بود و جهة تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کبانی را
که طبع ایشان بسته شود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل
اجرک مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد الفون رازی گوید ورد منتن است و گفته آید
احعصنا بالوسطون گویند و سطوس و غیم و حد گویند و آن غرشوک مصری گویند و بپارسی
کلنار گویند و بعربی جلنار و لیث رازی گل صد برگ و در باب جیم گفته آید انجیده حشیشة
الکلب خوانند و تربت نیز گویند و صوف الارض و آن غراسیون است گفته آید انیسون
بپارسی رازیانه رومی خوانند و آن دو نوعست آنچه رومی بود بشکل ناخواه بود و آنچه غیر رومی
بود بقرد مانا ماند و بهترین وی رومی بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی
قبض اندکی بود و بول براند و بادی که در شکم بود تحلیل کند و حیض و عرق النسا را نافع
بود و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم به بندد و چون در زیر بخور کنند صداع سرد و نزله
سرد را نافع بود و سده جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران
کند و اگر سحق کرده با روغن گل ضم کنند و در گوش چکانند نافع بود و جهة استسقا
و نفخ معده و قراقر بغایت نافع بود و چون در چشم کشند سبل کهنه را ببرد و نافع بود
بتهای دهن را و سده جگر را و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند
دهن که از سبب عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسحق گوید مضر است با معاء و
مصلح آن رازیانه است و بدل آن تخم شبت و گویند بدل آن کرویا ست انارکیوا
گویند خشخاش است و گفته آید انشانا زبیب الجبل است و آنرا مویز [illegible] خوانند و گفته آید
انجدان دو نوعست بپارسی انگدان خوانند و انگوان گویند و آن درخت حلتیت است
و محروث اصل است و حلتیت صمغ آن و ورق آن سپید بود و سیاه بود بهترین آن سپید
طیب بود و از آن سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت
منتن صمغ انجدان منتن است و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم آنرا کاشم خوانند
و سیسالیوس هم خوانند و گفته آید و انجدان خراسانی بیخ آن اشترغاز است
و گفته شد اما طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سود مند بود جهة زهرهای کشنده
و بر خنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود یا روغن سوسن جهة
عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع

بود و اگر

بود واگر بیاشامند باد زهر را آدویه کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند
بود با سر البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده خشک کرداند و نقوط آورد
و مسخن معده بود و چون با سرکه بود لطیف کننده غذا بود زود و فراست و گویند تخم کرز بود
و زود هضم کند
افاق زیت است وآن از زیتون نارسیده گیرند و در باب زا گفته شود اجنا انجوسا
گویند وآن شنجار است و گفته آید انوسیا اشقاقیق است و گفته شود انطونیا کاکسیی شامیت
وطبیعت آن سرد وتر است در اول نافع بود جهت جگر گرم انزروت صمغ خاریست که آنرا اشنا
خوانند و سرخ و سپید بود هر دو از یک خار حاصل شود و چون حرارت آفتاب در وی اثر کند و کهن
گردد سرخ شود آنرا عنزروت و عنزرود و کنجده خوانند و بشیرازی کونخوانند وآنکه
هستان شباکاره و بورد هان خیرد نیکوترین آن سپید بود که بزردی مایل بود طبع آن گرمست در
دوم و خشک در اول بغایت تلخ بود اگر با سپیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم کنند درد
چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی از یکدرم تا نیم درم بود و
مضر بود برود ه و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود جهت درد چشم و رمص که در چشم آید
وجسبیدن چشم
وآب آمدن چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و اگر سحق کنند و با قدری نطرون و بر
ورمهائی که برگردن بود مانند خنازیر طلا کنند نافع بود و اگر فتیله با عسل بیالایند و با
انزروت سوده بکو دانند در گوش که ریم آید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و
این مجربست و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی انقلیدوا جدوا
راست و گفته آید انالیبقی انجره است و گفته آید انجوج عود است و گفته آید انفخ باد ریسی
پنیرمایه گویند طبع مجموع پنیرمایه گرم و خشک بود و ملطف و محلل و در مجموع تریاقیت هست
مفصل گفته آید انفخة الارنب باد ریسی پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع
بود و نیم مثقال باد زهر گزندگی جانوران بود و ماسرجویه گوید یک قیراط از وی چون با شراب
کهن بخته بیاشامند نافع بود جهت گزندگی عقرب و مار و مجموع گزندگان و اگر زن آبستن
پنیرمایه خرگوش نر با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامد فرزند نر آورد و اگر پنیرمایه
ماده فرزند ماده آورد و اگر مقداری با فلائی با شراب غلیظ بیاشامند از صرع ایمن باشند
کودکان و تب ربع را نافع بود همه پنیرمایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر با آب بهم سند
و بربینی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بچه شیرخواره قی کند و شیر در شکم او بسته باشد چون

قدری دهند نافع باشد و اگر زن بعد از طهر با مشک بخود برگیرد با آبستنی یاری دهد
و اگر بعد از طهر سه روز بیاشامد منع آبستنی کند و ام پاک سیلان رطوبت رحم کند و
شکم به بندد و سحج روده و نفث دم را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که
خاری یا پیکانی در انجا باشد بیرون آورد انفحة الفرس سودمند بود جهة اسهال مزمن و قرحه
روده و دردان انفحة الجدی و الظباء و الحمیر الوحشیة و الخشف و العجل
و فرخ الجاموس و الابل سودمند بود جهة دفع زهر شوکران و مقدار شربتی از وی
نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهة بستن شیر در معده و انفحة الخشف
که آن بچه ابل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد آبستنی باز دارد و انفحة الجمل صاحب
موجز آورده است که اگر پنیر مایه شتر مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند
قوت باه را زیادت کند و از دیگر ادویه باهی بیشتر قوت دهد و پنیر مایه خرگوش و آهو
و گوسپند کوهی با سرکه بیاشامند نافع بود جهة شیری که در معده به بندد و انفحه
قوی در قوت مانند جندبیدستر بود و اگر بیاشامند جهة صرع و اختناق رحم نافع
بود و مجموع انافح آنچه بسته بود بگدازد و آنچه گداخته بود به بندد انفحة الذیب
ابن زهر در خواص آورده است که پنیر مایه خرس فربهی آورد چون بیاشامند انقردیا
برومی بلادر را خوانند و معنی وی آنست که مانند دل بود خوانند و از اثمرة البلادر
گویند و در باب با گفته آید انار شک انار مشک است و گفته شود انجره صفت آن
در باب با در بزر گفته آید اذومالی و اومالی نیز گویند و بیونانی معنی آن دهن العسلی بود عسل
داود بود نیز خوانند و آن روغنیست که از ساق درخت حاصل میشود مانند عسل
سطبر است و شیرین طعم بود و بهترین آنست که غلیظ باشد و صافی و طبیعت آن گرم
و تر است نافع بود جهة جرب تر چون طلا کنند و درد مفاصل را سود دهد و جهة تاریکی
چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر بیست درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط
خام براند اما خوردن آن سبات آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام
نکند در خواب نرود البته اوماذا او نودیا خوانند و آن عصارة قثاء الحمار است در
قاف گفته آید اوسفید نوعی از نیلوفر هندیست و طبع آن گرم و خشک بود و محلل ریاح
غلیظ بود و رطوبات بگدازد و شربتی یکدرم اودا سالیون کرفس جبلیست و اودا

وآن قطراساليون آ

بیونانی جبل است وساليون كرفس است وكفته آيد **اوقيمن** بیونانی بادروج است وكفته آيد
**اوقطاديون** غافث است وكفته آيد **اوز** بپارسی مرغ آبیست وآن نوع بزرکترین مرغهای
آبی بود طبیعت آن کرم وتر بود فربهی آورد ولیکن بدن را از فضلهای غلیظ پر کند و اولی
آن بود که بزیت بریان کنند **اوذر** بیونانی آب را خوانند ودرمیم کفته آید **اهليلج اصفر**
بپارسی هلیله زرد خوانند نیکوترین وی آنست که فربه بود بغایت زردی بود که بسبزی زند
وطبع آن سرد است در اول خشک در دوم منع دموی کند وخوردن وی خفقان را نافع
باشد ومسهل صفرا بود واندک بلغم نیز براند وشربتی از وی از هفت درم تا ده درم بود
اگر نقوع کنند واگر غیر نقوع از دو درم تا پنج درم بود ومقوی معده بود جهة استرخای معده
نافع بود ومضر بود بسفل ومصلح وی اگر کوفته بود باب کرم وترنجبین خورند واگر در
مطبوخ خورند درنک عناب وسپستان والوی سیاه مصلح آن بود وبدل آن پوست انار است
**اهليلج اسود** بپارسی هلیله سیاه بود وبشیرازی هویزک ونیکوترین آن هندی بود
طبع آن سرد است در اول وخشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود وکویند کرمست لون
را صافی کند وجذام را سودمند بود ودرد سپرز را ووی مسهل سودا بود وبواسیر را
نافع بود واکر بریان کنند شکم ببندد واکر در چشم کشند قوت باصره بدهد شربتی از وی
منقوع از پنج درم تا ده درم وخوردن وی مضر بود بجکر ومصلح وی عسل است وبدل وی
هلیله کابلی **اهليلج كابلی** بهترین هلیله کابلی آنست که فربه بود واکر در آب اندازد فرو
رود طبع آن میل بسردی وخشکی دارد وکویند کرمست باعتدال عقل وحفظ بیفزاید و
حواس را سودمند بود ودرد سر واستسقا وتبهای کهن زائل کند واکر بریان کنند
شکم ببندد وبریان ناکرده مسهل سودا وبلغم بود وخفقان را نافع بود اما مضر بود
بسر ومصلح آن عسل است وقولنج را نافع بود شربتی از نقوع آن پنج درم تا ده درم
وغیر منقوع از دو درم تا پنج درم در مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای
غلیظ مثل بلغم وسودا بود ومربای آن مقوی معده بود وهضم طعام بکند وخمل
معده محکم دارد وبواسیر را نافع بود وسده بلغمی بکشاید وبیخ دندان ودندان
را قوت دهد اکر یکسال هر روز یک هلیله مربی بخورند سیاهی موی را نگاه دارد
**ايدع** سیال است وقطاد ودم الاخوین نیز کویند ودر دال کفته شود **ايهقان**

جرجیر بیابانیست و در جیم صفت جرجیر گفته آید **ایل** چهار نوعست و در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و بهترین نوع ایل است و یک نوع در کوههای گرد گیر باشد و یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در دامن کوهها و در میان درختان گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگراند و ایشان چون خسته شوند مار بخورند صحت یابند و بقر الوحش را بپارسی گاو کوهی خوانند و وی بینی بر سوراخ مار نهند و بنفس مار را بخود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمغناطیس چسپد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگیرد و چون تمام بخورد حدتی در وی و سوزشی در چشم وی پیدا آید و آب از چشم وی روانه گردد و در کنج چشم وی جمع شود و به بندد بمرور روزگار مانند و سخت گردد چنانچه در گوش می باشد چون وی را بکشند آن و سخ بگیرند در دفع سم عمل تریاق فاروق کند صاحب منهاج گوید که دنبال ایشان هر جا جای جمع شدن زهر مار است و طرف دنب ایشان زهر قاتل است خاصه گاو کوهی ولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا چون یکی بکشد یکی دنبال وی ببرد اندر جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان حاصل آید غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و جالینوس گوید گوشت ایشان با وجود غلظت زود از معده بگذرد و بول براند رازی گوید بهترین آن بود که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشد و باید که در پختن مهرا شود و با روغن به پزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند دیسقوریدوس گوید قرن ایل چون بسوزانند و دو مثقال با کثیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه سود مند باشد و جهت زنان حایضی که سیلان رطوبات رحم داشته باشند مرض شده باشد نافع باشد چون با ادویه این مرض بیاشامند صفت احراق آن بستانند شاخ آن و در دیگی سفالین کنند و در گل گیرند و در تون حمام یا در زیر آتش نهند تا سفید گردد و مانند اقاقیا بشویند موافق بود جهت چشمی که ماده و ریشی در وی بود و اگر سنون کنند دندانرا جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بسرکه به پزند و مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سفید سوخته با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند زائل کند و چون بر پستان زنان طلا کنند حیض براند و گویند که چون قرن ایل بر زن آبستنی به بندند بچه زود بزاید و دیسقوریدوس گوید پنیر مایه وی چون بعد از طهر سه روز زن بخورد بر گیرد منع آبستنی کند و گویند

پیه وي چون بر تشنج مالند نافع بود و ابن زهیر گوید اگر پارهٔ پوست وي با خود نگاه دارد
هیچ مار بگرد وي نگردد البته و دیسقوریدوس گوید خون وي اگر بریان کنند جهت قرحهٔ امعا و
قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمني نافع بود و قضیب وي چون
خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ آورد و اگر بر باد و ببرند از هیچ مار
نترسند و هیچ گزنده گرد وي نگردد و ابن زهیر در خواص آورده است که چون دنبال وي همچنان
با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند و با شراب بر قضیب طلا کنند در حال نعوظ آورد
و بر هر حیوان که طلا کنند همچنین عمل کند و هم گوید که ایل را زهره نیست و اگر تیري بر وي زنند
و پیکان در وي بماند چون مشکطرامشیع بخورد بیندازد و گویند قرن وي محرق درد
قولنج را نافع بود تا بحدي که در ساعت ساکن کند ایرسا بیخ سوسن اسمان گونست و نام آن
ایرسا از بهر آن کرده اند که بقوس قزح ماند و گل وي زرد و سفید و لاجوردي بود بهترین بیخ آن
سیاه بود صلب بسیار گره بود خوشبوئي طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم منفعت وي
آنست که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند
زائل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بول و حیض براند و بر گزندگي مار
بر موضع زخم طلا کنند نافع بود و جهت عرق بلغمي بغایت نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت گزندگي
گسنده
جانوران و مطحولان بغایت نافع بود و اندر مجاخس گوید سودمند بود جهت حرقت زهرها و ادویهٔ
سمیه و اگر هفت درم از وي با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مرهٔ صفرا براند و خواب آورد
جالینوس گوید عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغن که در وي پخته باشند و اگر
مسلوق
با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون مسحوق کنند و بر ورمهاي صلب
و خنازیر ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشي که ناصور شده بیفشانند گوشت
واگر در حقنه کنند
برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سودمند بود و اگر بطبیخ وي
مضمضه کنند درد دندان و ملازه را نافع بود و اگر در آب آن نشینند صلابت رحم و درد
آنرا که از سردي بود سود دهد و روغن وي چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن
کند و منع نزلات بکند و روغن وي مفتح افواه عروق بواسیر بود رازي گوید بدل
وي در اسهال دو دانگ وزن وي مازریون باشد اسحق بن حنین گوید ایرسا مضر
بود بشش و مصلح آن عسل است و ایرسا بیابانی بیخ سوسن صحرائي گویند و در

ودر صحرای روان بسیار بود مؤلف کوید تخم وی از منومات مجربست واکر بیخ وی قدری
بوندانی که درد کند بنهند بریزاند وباید که بدندان دیکر نرسد البته که نقصان کبیر بود
باب الباء با جیم راج کویند وآن نارجیل است وکفته آید باقلا جرجر خوانند
وفول خوانند طبیعت آن نزدیکست باعتدال وکویند سرد است در اول وخشک در دوم
ودر وی رطوبت فضلی هست خاصه تر وی وبهترین وی آنست که فربه وبزرک بود وخشک
وآنچه تر بود بد بود کلف را زایل کند بقراط کوید غذا نیکو بود وصحت را نکاه دارد وچون
مقشر کنند وبدو نیمه کنند وبر زخمی که خون آید بنهند خون باز دارد وازخواص وی آنست
که چون از مرغ بیاویزند مرغ از تخم باز ماند وچون بکوبند وبر ظهار کودکان طلا کنند
موی رستن باز دارد واکر همچنین مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشد همین عمل کند
وبهق را زایل کند خاصه با پوست وباقلا سینه وسرفه ونفث دم را مفید بود اما بغایت
نفاخ بود ودشوار هضم وخوابهای آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورمها وورم انثیین
وپستان که در وی شیر بسته بود بغایت نافع قطع ادرار بول کند وچون با حلبه وعسل
بیامیزند محلل بود وورمهای بن کوش وورمهای زیر چشم واکر با مثبت ممانی ونبت
بر خنازیر بمالند تحلیل دهد وچون با سرکه وآب بپزند وبا پوست بخورند اسهالی که از قرحه
امعا بود واسهال مزمن قطع کند واولی آن بود مسهل که چون یک دو جوش بدهند
آن آب بریزند وآبی دیکر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود وباقلا کهن را نفخ کمتر بود باقلا
کوشت بدن زیادت کند وارد وی چون رقیق بپزند وروغن بادام وقند اضافه کنند
وبیاشامند سرفه وخشونت حلق وسینه را سودمند بود وآنچه با پوست بپزند نفخ وی
زیادت بود وخارش بدن آورد واصلاح وی آنست که مقشر کنند وبپزند وبروغن
مطبخ کنند وبانمک وسعتر وزیره ودارچینی وفلفل وانجدان وفودنج بخورند وبعد از آن
زنجبیل پرورده نافع بود باقلای قبطی جامه است وکفته آید بارزد قنه است بپارسی
بیرزد وبشیرازی برزکویند وآن سه نوع است بری وبحری وجبلی وکویند دو نوعست
یکی سبک وسفید ویکی نرم زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی واین نوع بهتر بود و
وطبیعت آن کرم است درسیوم وخشک در دوم وکویند تر است جهت عرق النسا ونقرس
بغایت مفید بود ومقدار دو درم وچون زن بخود برکیرد ویا در زیر خود دود کند

حیض براند و بچه بیفکند و چون با شراب صافی بیاشامند بچه مرده بیفکند و دفع زهر
کند خواه مار خواه عقرب و اگر ورم بهم کشد و بر خنازیر ضماد کنند مفید بود اگر ورم با آب
بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت بیاشامند دیگر عود نکند البته رازی گوید
محرور مزاج را نشاید خورد و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که
از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد یا ادیتی و جهت جرب چشم نافع بود رازی گوید محلل ریاح
و منبت لحم بود شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و این محققست و اگر حمل کنند بعسل و لعوق
کنند سده بگشاید و سنگ بریزاند و زائیدن آسان کند اما مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون
بود و جالینوس گوید بدل او دو وزن سکبینج و اسحق بن عمران همین گوید **بافلاسمری** نرکس است
و گفته آید **بادرنجبویه** و بادرنگ و ترنجان و بقلة الاترجیه نیز گویند و بپارسی بادرنگبویه گویند
بهترین او تازه بود طبع آن گرم و خشک بود در دوم سودمند بود جهت علتهای بلغمی و سوداوی
و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده جگر بگشاید بدهد و مفرحی تمام بود در تقویت
دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زائل کند و ذهن صافی کند مقدار شربتی از آب وی بیست
درم اسحق گوید مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق او با شراب بر گزندگی عقرب
و رتیلا و سگ دیوانه ضماد کنند بغایت نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه
کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل
ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از وی با شراب بخورند جهت درد معده
مفید بود و قی که علت آن از سردی بود بغایت نافع بود مؤلف گوید بغایت مجرب است و بکرات
امتحان کرده شده و خوردن وی دماغ و جگر و معده را مقوی بود و جهت خفقان سودائی
و خفقانی که از بلغم سوخته بود نافع بود و آنرا مفرح القلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ آن پوست اترجست **بادرنجبویه** البیابست و گفته آید **بادآورد**
آنرا شوکة البیضا خوانند و نبات وی بسطری انگشت بود و نبات وی انبوه بود و بیشتر
در روی زمین پهن بود و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و در آخر خار گردد و رنگ وی
سپید بود و گل وی بنفش و سپید و سرخ بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و خارهای دراز
و سپید بود و بهترین وی آنست که ورق آن سپید بود و تازه و طبع آن گرم و خشک است
در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود نفع وی آنست که مسهل بلغم لزج

لطیف الدم
یبخ بیرون جهید نافخ

باشد و در وی قوت محلل بود و مفتح خاصه در تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث دم و تبهای
بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث
دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی ضماد کنند نافع بود و اگر
تخم وی بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر داء الثعلب را بیخ آن حک کنند
مفید بود و مجربست و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین
بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و بشیرازی آن را ابدورو خوانند
بادنجان ابث و حدق و حیصل خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و
غذای مالوف بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند
و اگر در سماق یا در سرکه بپزند امساک کند درد معده و خاصره آورد و سدد و خشم زاید بود
و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و بواسیر آورد و لون را سیاه گرداند
شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه وی سالم تر بود و جذام و صداع و سهر آورد و مولد
کلف و سرطانات و سده جگر و اگر بسرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن گل وی
سایه خشک کنند و سحق کنند طلای موافق بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بپزند سده
جگر بگشاید و اگر روغن موم با روغن بادام تلخ بکوبند و با روغن بنفشه بادام بیامیزند و بر بواسیر
طلا کنند بزمان حق تعالی زایل کند و مجربست و اگر بادنجان را بسوزانند و خاکستر آن با سرکه
بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و گویند مقوی معده بود و قطع نفث دم بکند خوردن
وی بالخاصه و اولی آن بود که در آب نمک بجوشانند یا مسلوق کنند و با روغن کنجد
و بادام بریان کنند یا با سرکه و کرویا بپزند بابونج بپارسی بابونه گویند بهترین وی آن
بود که گل وی زرد بود و بزرگ طبیعت آن گرم و خشک بود در اول منفعت وی آنست
که مفتح و ملطف بود و محلل بی حدت بود و ورمهای صلب جذب کند و جهت صداع سرد
نافع بود و هم تبها را خاصه که از عفونت بلغم و سودا بود و ورم احشا و اگر بجوشانند و
در آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند
بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک گرداند بتنقیه تمام و اگر بر جرب ضماد
کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار وی
در آخر زلها سر بخار آن دارند چشم را پاک گرداند و درد زایل کند و اگر چشم با آب بابونه تنها

اگر ادهان کنند

بشوید

بشویید درد ساکن کرده اند اما اسحق بن حنین گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل است وبدل آن
در تقویۀ دماغ و نزلۀ صداع سود برنجاسف **بادروج** حوک خوانند وآن نوعی از ریحان
کوهیست در دامن کوه ها باشد طبیعت آن گرم است در دوم وخشک در اول وگویند رطوبت فضلیه
در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی بود واو از ادویۀ قلبیست واگر عصارۀ وی در چشم
کنند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روان بود خشک گرداند واگر بسیار بخورند تاریکی چشم
آورد وشکم نرم دارد و باه را برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار هضم بود واگر
برگزندگی عقرب و زنبور طلا کنند مفید بود واگر با روغن گل و سرکه و بست جو بر ورم گرم ضماد
کنند مفید بود وخوردن وی گویند در شکم کرم پیدا کند وچون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن
تولد کند شریف گوید چون آفتاب بحمل رسد وبرا بخایند تا سالی دیگر از درد دندان ایمن باشند البته بی‌آنکه بخایند
واگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند وصاحب کامل آورده است که خوردن وی هیچ منفعت
ندارد ضماد کردن وی منضج و محلل بود واز خوردن وی خلط سوداوی تولد کند وچشم را
تاریک کند ومصلح وی بقلة الحمقا بود وبدل آن دو وزن آن سیسنبر **بادورد** عجراسیوس است و در
اسیوس گفته آید **بابادی** بیونانی فلفل سیاه بود وگفته آید **باطس** نوعی از علیق است و در عین
گفته آید **بارسطاریون** قرسطاریون است وآن نوعی از رعی الحمام است وگفته آید و معنی
بارسطاریون بیونانی حمامی است **بان** درخت حب البان است وگفته آید **برالة** زراوند طویل است
وگفته آید **بتع** شرابی مست کننده است وصاحب منهاج گوید نبید العسل است وصاحب جامع گوید
نبید خرمائی است که از خرمای تر سازند و در نون صفت نبید گفته آید **بخ** ثمرة الطرفاست وگفته آید
**بخنجات** عصی الراعیست وگفته شود و برگشیا نذار و ... و برگشیا نذار و بطباط و حنجر
وشطباط و منجره و بهوجره وبهو فسید لبس بنر گویند و بشیرازی گسته خوانند و بکرمانی بیخ مرد
**بخور مریم** شجرۀ مریم است وآن حشیش است و بیخ عرطینشا است وصفت آن در الف در اذر بو
گفته آمد و بخور مریم را فیلاتش خوانند طبیعت آن گرم است در سیوم وخشک در دوم ونفع وی
آنست که مقطع و مفتح و محلل بود وطبع را براند چون پشم پاره بجوشد برگیرند یا بر زیر ناف طلا
کنند وچون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد وحیض براند و بچۀ مرده بیندازد و ورقا را
نافع بود وکلف ببرد و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود واگر با عسل در چشم کشند نافع بود
وجهة نزول آب و چشم ضعیف واگر با شراب بیاشامند زهر مارا نافع بود خاصه از نب بحری را

وادویه کشنده

چون با شراب بیاشامند مستی زیادت کنند برلیون مقل است و گفته آید براسقان بدرسکان
و بدشکان و بدشعان و کلیف الکلب نیز گویند و آن حشیشیست گرم و خشک اما ملطف و محلل
بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل آن نیم وزن آن درونج است و یک وزن
آن زیره کرمانی برحنطا است و قوم و قمح نیز گویند برنج کابلی ابوج گویند و برنق گویند
بپارسی برنک کابلی خوانند طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم و آن دو نوعست
بزرگ و کوچک بهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم غلیظ
لزج بود و از قاتلات دود است و مفاصل را سود دارد و حبیش آورده است که شربتی از وی
دو درم با شیر تازه بود جهت حب القرع لیکن مضر بود بروده‌ها و مصلح آن کثیرا است و بدل آن
بوزن آن ترمس است و بوزن آن قنبیل ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ
آن قنبیل بود برطلیا بزرالراز یانجست و گفته آید برشیا نداردو عنی الراعیست و گفته آید
برغست تملول و غملول و فوهل نیز گویند و آن قنابری است و بنجرة الیهود نیز گویند و در
قاف گفته آید برس قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند و شحم الارض و گفته آید
در قاف و نوانه قود گویند و گفته آن قضم برخشک اوبخشک است و گفته شد و حبق القرنفل
نیز خوانند بردوسلدم لسان الحمل است و گفته آید در لام برغوثی بزر قطونا است و گفته آید
بروایا فاترا است و گفته آید برنجاسف بولی شویلا خوانند و بشیرازی برتاسک خوانند
و چند نام دارد و گفته شد بهترین آن زرد بود طبع آن گرم است در دوم و خشک در آخر درجه
اول نفع وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول بغایت نافع بود و ملطف و محلل
مفتح بود و صاحب دوار و سدر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و در طبیخ آن نشستن حیض
براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم
از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش افشانند خشک کرداند
و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد و صاحب القرع و سده بینی و زکام را نافع بود اگر
بر طبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح وی انیسون رازی گوید بدل آن در
درد سرد بابونج و گویند بدل آن افسنتین بود بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از وی
کاغذ سازند مؤلف گوید بشیرازی آن را انکخ خوانند و شاخ میان وی را بیز خوانند در قوت
مانند کاغذ بود در سوخته وی تجفیف زیادت بود طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم

وقاتل الدود ... (حاشیه)

برنج کابلی ... (حاشیه)

بپیسه ... (حاشیه)

برنجاسف بو مادران خوانند

واکر بر جراحتهای تر پاشند خشک کرداند واکر در سرکه خیسانند وخشک کنند و بر ناصور کنند نافع بود وخاکستر آن آکله کی در دهان بود سود دهد و حبس دم بکند و آنچه مصری بود عدد دهد چون بر کشند و بمکند مانند نی شکر **برطانیقی** صاحب منهاج کوید بوستان افروز است وکفته آید **برسیاوشان** شعر الجن وشعر الجبار وشعر الارض ولحیة الحمار وشعر الخنازیر وساق الاسود والوصیف الاسود وکزبرة البیر نیز خوانند وآن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان کویند وبکرمانی کوزسو خوانند بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود وورق آن سبز وکویند بهترین آن بود که چوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدلست در کرمی وسردی وکویند میل بکرمی وخشکی دارد وسه درم از وی مسهل بلغم وسودا بود وسینه وشش را از فضول پاک کند وبکدازاند ویرقان وسپرز را نیکو بود وجانوران موذی را چون با شراب بیاشامند مفید بود وملطف ومحلل بود وداء الثعلب را نافع بود وموی برویاند وخنازیر ودامیل را تحلیل کند واکر بیاشامند ریو ویرقان وعسر البول را نافع بود واکر با لادن وروغن مورد یا روغن سوسن وزوفا با شراب بیامیزند بیاشامند نیز بند وبر موی که ریزد طلا کنند دیکر نریزد وبیخ آن محکم دارد واکر بسوزانند وبر سر کل طلا کنند موی برویاند وجهت جرب چشم نافع بود واسحق کوید مضر است بسپرز ومصلح آن مصطکی بود ورازی کوید بدل آن در ربو وزن آن سنبله یا نیم وزن آن رب سوس **بزرشوم** بلغت اهل نجد قسب است وکفته آید **بزرقطونا** بپارسی اسفیوس خوانند وبیونانی فسلیون ومعنی آن برغوثی و بشیرازی نیکو و باصفهانی سپرزه خوانند وآن دو نوعست سپید وسرخ بهترین آن سرخیست که میل بسیاهی داشته باشد وفربه بود وچون در آب کنند در بن آب نشیند اما سپید بد تر بود وطبیعت آن سرد وتر است در دوم وکویند در سیوم وکویند معتدلست در تری وخشکی حرارت بنشاند وتشنگی ساکن کرداند واکر بریان ناکرده دو درم با جلاب کرم بیاشامند طبیعت براند واکر بریان کرده با روغن کل بدهند شکم ببندند وسحج را نافع بود خاصه طفلان را ولعاب وی جهت خشونت دهن وسینه ودماغ ولذع معده مفید بود وبر ورمهای کرم ضماد کنند نافع بود و جهت نقرس با سرکه وجهت صداع با کلاب سودمند بود ونشاید که کوفته استعمال کنند که کننده بود شربتی از وی دو درم ومداوای کسی که اسفیوس کوفته خورده باشد با اسفیدباج وفلفل و حلتیت یا مثلث و دوالمسک کنند وبدل وی در تلین طبیعت دانه به بود یا تخم مرو **بزر الکرفس**

شیرکو / ودر تبرید وترطیب بزرنجی

بستانی تخم کرفس بستانی طبیعت آن کرم وخشک بود در دوم بول براند وسدهٔ جگر وگرده بگشاید
وفواقی که از امتلا بود مفید بود شربتی از وی سه درم وجهت گزندگی جانوران نافع بود ودرد پهلو
را اما مضر بود بشش ومصلح آن جماماست شریف در خواص آورده که تخم کرفس کوفته با چندان قند
بروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیادت کند اما باید که بعد از آن گوشت خروس
فربه خورد وبدل تخم کرفس فطراسالیون است وگویند ده یک آن افسنتین ونیم وزن آن فطر
اسالیون بزر الکرفس الجبلی فطراسالیونست وگفته آید بزر الخبازی بپارسی تخم خیرو گویند
وبکرمانی پنیرک خطمی وطبیعت آن معتدل بود در حرارت ودر رطوبت ودر عمل اقوی بهتر بود
از خطمی خشونت سینه را زایل کند وسحج روده را بغایت نافع بود وجهت گزندگی رتیلا
وسموم بغایت مفید بود وچون در حقنه بود دفع مضرت ادویهٔ حادّه بکند وبدل وی
تخم خطمیست بوزن وی بزر الخطمی بهترین وی آن بود که سیاه ورسیده بود وطبیعت
وی سرد وخشک بود وگویند معتدلست در حرارت ورطوبت واگر با سرکه بر بهق طلا
کنند ودر آفتاب نشینند مفید بود وخون رفتن از شکم ببندد وسرفهٔ گرم را نافع بود ودر
ضمادات ذات الجنب نافع بود وشکم ببندد وسنگ گرده بریزاند وبدل وی تخم خبازی
بود بزر الرطبة بزر القداحیت وبزر الفصفصه وبزر القت وبزر القدا
وبزر القضب بود وگویند این بزر العلف است بپارسی تخم اسبست گویند وبهترین وی زرد
بود طبیعت آن گرم وتر بود ودر وی نفخیست که باه را زیادت میکند ومجامعت را قوت
میدهد وشیر را زیادت کند بدل وی در معاجین تخم شلغم بود بزر الجرجیر بپارسی تخم کنکر خوانند
وکبکیج خوانند وبشیرازی کنگر خوانند بستانی وی فربه بود وطبع وی گرم وخشک است
در سیوم وگویند در دوم نافع بود جهت عسر البول وباه را برانگیزد ودرد ساقین را نافع بود مقدار
یک درم واگر با سکنجبین وآب گرم بیاشامند مجامعت را قوت بدهد اما مشکل خوار بود ومضر بود
بمثانه ومصلح وی کثیراست وبدل وی رازی گوید نبات ولیته دیسقوریدوس گوید در طبیخ
بدل وی کندناست وگویند بدل وی تخم نودری است بزر الحلط حب القلقل است وگفته آید
بزر الهم خر است بپارسی شغرک وباصفهانی خماکتی وبتبریزی سوادون وبترکی مراتوه و
نفع آن در باب خا گفته آید بزر البنج بزر القطونا است وبشیرازی تخم السناج ددمی خوانند
ونفع آن گفته آید ووی برقان را مفید بود وورمهای گرم را ودر شفا اورام ظاهر وباطن نفع

تخم

تمام دهد آنچه ظاهر بود کوفته باب قطف ترکنند و طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده با سکنجبین
بیاشامند و طبع وی معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود در اول و گویند گرمست و در دوم
جلا و تلین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود بوزن او **بزر الخرفه** بقلة الحمقاست
و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و دندان ساوکف و فرفخیر و فرفین و حفوق نیز
گویند بپارسی تخم تورک خوانند و باصفهانی تخم ترشامن و بکرمانی تخم بلرک و به تبریزی تجکاب
و بهترین وی آنست که فربه بود و طبع آن سرداست در درجهٔ سیوم نافع بود جهة درد جگر که از گرمی
بود و تبهای حاره مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر بجلاب
خورند جهة سرفه که از حرارت بود مفید بود بجهة اوجاع معده ~~سکنجبین~~ و اگر افراط کنند مقطع شهوة
بود و مضر بود بسپرز و معدهٔ بلغمی و مصلح وی قنداست و بدل آن بزر قطونای سفید بود
**بزر الرمان البری** حب القلقلست و گفته آید **بزر الجزر البستانی** بپارسی تخم گزر گویند
نافع بود جهة ریشهای خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه را برانگیزد و
بول براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران را فولس گویند
در ساقین را یکدرم تخم جزر با یک سیر قند نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن آن انیسون بود
**بزر الجزر البری** دوقواست و گفته آید **بزر السداب** بپارسی تخم سداب خوانند بهترین آن تخم
سداب فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهة فواق بلغمی و از یکدرم
تا دو درم و اگر با شراب بیاشامند جهة دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر
خشک و مغز گردکان استعمال کنند و جهة عرق النسا نافع بود ~~گزندگی جانوران~~ اما مقطع منی
بود و مصلح وی کثیرا بود با عسل و بدل آن سداب بود **بزر الخس** بپارسی تخم کاهو خوانند
بهترین آن بستانی سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشک بود و مخدر و منوم بود شهوت جماع
را ساکن گرداند و کسی را که احتلام بسیار افتد چون بیاشامد نافع بود و قطع شهوت جماع
کند و تقطیر منی خشک گرداند و مقدار یکدرم یا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن بجهة صداع
نیکو بود و منع سیلان کاز چشم بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و وی سبات آورد و مصلح
وی مصطکی بود و بدل وی مر الاصوبی **بزر البنج** بپارسی تخم بنگ گویند و بشیرازی تخم منگ و بنگ
و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سپید طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر درجهٔ سیوم و از آن سپید
سرداست در اول درجهٔ سیوم و خشک در دوم عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و جهة نفث

دم با فراط سود دهد و درد ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت
و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی
گوش و مداوای او بقی کنند باب گرم و روغن و عسل بعد از ان شیر تازه و مرق اسفناج بمرغ و گوشت
بره فربه و بدل آن افتیون است بوزن ان و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مخدر بود و مصلح
آن علست و انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود چون در حمام
طلا کنند درد جگر مزمن را نافع بود انشاء الله تعالی **بزر البقل** بپارسی تخم تره خوانند و تخم ترب
خوانند بهترین وی آنست که فربه بود طبع وی گرم است در سیوم و خشک در دوم جهت نمش
و کلف و بهق سپید و اثر زخمها نافع بود چون با آب رازیانه طلا کنند و بر بهق سیاه و سپید با
کندش و سرکه در حمام طلا کنند بغایت نافع بود و نفخ که در شکم بود تحلیل دهد و محلل قوی بود
مقدار شربتی از وی دو درم باشد اما مضر بود بجگر مصلح آن سپستان بود و اگر با مرکبات قی
قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد اگر با سکنجبین بپزند بدان غرغره کنند خناق
گرم را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران قائم مقام تریاق بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و شکر بود و جهت درد سپرز کهن شده هر روز
دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و مجربست **بزر المرو** بپارسی تخم
مرو گویند و شیرازی مرد اشک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و لون آن بسرخی زند
طبیعت آن گرم و تر است در اعتدال و تری وی در قوت همچون بزر قطونا بود در انضاج
و بدل وی بزر کتان باشد **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است و گفته آید **بزر الهو** بلغت اهل خراسان
تودری را گویند و گفته شود و بلغتی دیگر شندله گویند و قصیصه نیز گویند **بزر بلاسیس**
حرف بابلی است و گفته آید **بزر القنب** شهدانج است و گفته شود **بزر البنج قوقی** بپارسی تخم آن
قوقو گویند و حاباقا و ورق نیز گویند و بهترین وی آنست که فربه و تری بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین
بیاشامند و آواز را و وی باهی بود و ممنع باه بود تخم و گیاه وی لیکن جرب آورد و مصلح
وی کثیرا بود و بدل وی شلیم **بزر لسان الحمل** بپارسی بارتنگ گویند و به تبریزی تخم بزوبه
طبع وی سرد و خشک بود بهترین وی آن بود که فربه بود و لسیاهی و سرخی زند مفید
بود جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون

بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود اسحق گوید
طبیعت آن گرم و خشک است بهترین آن بود که سیاهی بود و سرخ آمیز فربه نافع بود جهت سلعهٔ
جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث
دمی که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود باطل اسحق گوید طبیعت آن گرم و
خشک بود مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض بوستانی بود
**بزر الحماض** حب الرشا گویند بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی تخم ترشینک بهترین
آن بود که فربه بود و سرخ و بسیاهی زند طبیعت آن سرد و خشک بود قابض بود
مرهٔ صفرا بنشاند و روده پاک کند و شکم ببندد و قطع اسهال کند خاصه که سبب
آن خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده که تخم حماض
اگر در خرقه بندد و زن بر بازوی چپ بندد مادام که با وی باشد آبستن نگردد و رازی
گوید که تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد مضرت نرسد
و تخم حماض بوستانی بهتر آن بود که بسیاهی مائل بود طبع آن سرد و خشک بود در دوم
سودمند بود جهت مادهٔ صفرا و تب غب و دموی مقدار ده درم مستعمل بود و مضر بود
بسپرز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس بود **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و گیلان کشرانک
خوانند و بشیرازی بزرک خوانند بهترین آن بود که فربه و تازه بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و معتدل است در تری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی
خشک بود در اول منضج ریشهای و ورمها بود خواه گرم بود خواه سرد خواه اندرونی
و خواه بیرونی کلف و برص را مفید بود دخان وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کنند
شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار
بول کند و اگر بپزند و در آب آن نشینند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل کند و معده را بد بود
و دشوار بهضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود باشش و مصلح بود آن عسل بود یا کحل ابلیس
جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعد و ریش شش و هر جراحتی که از خارج بدن بود
بصلاح آورد مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس و فولس گویند چون بسوزانند و سحق کنند
و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زائل کند و بدل آن عصارهٔ باقلا بود و گویند حلبه
و در خواص آورده اند چون با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند البته بهتر شود و چون بخورند

مني زيادت کند و درد سينه را نافع بود **بزر الثام** بپارسي تخم سيسنبر گويند و بهترين آن بوستاني
بود سياه رنگ طبيعت آن گرم و خشک بود حيض براند و زائيدن آسان کند و مقدار سه درم
مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود و فواق امتلائي را بغايت سودمند بود اما مضر
بود بشش و مصلح وي کثيرا بود و بدل آن تخم نعناع و تخم بالنکو امياوي **بزر الاسود**
جلاهنگ است و گفته آيد **بزر البلبوس** بپارسي تخم مارچوبه گويند و مارگيا خوانند بهترين وي بوستاني
بود طبيعت آن گرم و تر بود در دوم مستعمل بود اما مضر بود بشش و مصلح آن علست و عسل البول
را نافع بود و عرق النسا و قولنج ريحي و بلغمي را و گويند که زندگي رتيلا را نافع بود **بزر العصفر**
قرطم است و گفته آيد **بزر الکشوث** حمول خوانند و بپارسي تخم کشوث خوانند و بسرياني دمبار
و شکوتا نيز گويند طبيعت آن معتدلست در گرمي و سردي و خشک است سده بگشايد و
سپرز و معده را پاک کند و خلطهاي عفن از عروق بيرون کند و تبهاي مرکب از بلغم
و مره و صفرا را مفيد بود و اگر با برگ بيا شامند فواق را ساکن کند و چون بجوشانند
شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حيض براند و سيلان رحم را نافع بود و
عصارهٔ وي چون تر بود با قند جهت يرقان نافع بود و اگر طبيخ وي و عصارهٔ وي
پاي را بشويند نقرس را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم بغايت تلخ بود و در
نفع مانند تخم کاسني بود در اکثر حالات و گويند مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و
گويند صمغ عربي و بدل آن گويند چهار دانگ وزن آن افسنتين بود **بزر الهندبا** بپارسي
تخم کاسني بود بهترين آن سياه رنگ بود فربه بوستاني بود طبيعت آن معتدل بود در
گرمي و سردي و خشک است نافع بود جهت تبهاي صفرائي و سده جگر يرقان را سودمند بود
و مقدار دو درم يا سه درم مستعمل بود و گويند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبين و بدل
آن تخم کشوث **بزر الانجره** قريص و ساسادکشت گويند و بپارسي انجره خوانند
و طبيعت آن گرم و خشک بود در دوم بهترين وي آنست که فربه باشد و در وي تلطيفي
بود و گويند گرم و تر است و ورمهاي بن گوش صلب را نرم گرداند و باه را زيادت کند
چون با مثلث يا شراب يا شير گاو تازه بياشامند و ماء الصوف و بلغم و قولنج و استسقا را
مفيد بود و مقدار نيم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب يا شير تازه
بياشامند مجامعت را قوه دهد ترياق آورده است که چون بکوبند و با عسل بياميزند

وبر قضيب طلا كنند قضيب را سطبر گرداند و اگر با سكنجبين بياشامند جهة درد گرده و سپرز
نافع بود و اگر كوفته با عسل برشند و لعق كنند دشواري نفس را مفيد بود و اگر كوفته با عسل
برشند صاحب تقويم گويد مفرح معده و گرده بود و مصلح وي صمغ عربيست و كثيرا و بدل آن
حرفست و قدما تا و گويند بدل آن تخم گندناست و گويند تخم جرجير و از بسيار خوردن وي
سرفه سخت پيدا گردد و مداواي آن بشراب بنفشه و جلاب بود بزر الازرابج الرومي انيسون
است و گفته شد بزر الازرابج در را صفت آن گفته آيد بزر الفنجنكشت حب الفقد خوانند
و بشيرازي تخم دلاشوب و فلفل كوهي خوانند طبيعت آن گرم و خشك بود در دوم از وي
با دو درم سكنجبين بياشامند جهة ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سركه بجوشانند و بر سپرز
ضماد كنند مفيد بود و اگر بياشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف مني بود و مصلح
آن شير و ترنجبين است بزر الكراث بپارسي تخم گندنا خوانند بهترين وي شامي تازه فربه
بود طبيعت آن گرم و خشك بود در سيوم و اگر بخور كنند با قطران در زير دندان كه كرم
داشته باشد كرم را بكشد و بيندازد و اگر در زير مقعد بخور كنند بواسير زايل كند
و دو درم از وي با دو درم تخم مورد نافع بود جهة نفث دم كه از سينه بود و زحير و جهة گزنده
و كسي كه شهوتش منقطع شده باشد يك درم نافع بود و سنگ گرده بريزاند و اگر با حب الرشاد
بريان كنند زحيري كه از سردي بود و بلغم بغايت نافع بود و مضر بود بشش مصلح وي
عسل بود گويند مجفف شش است و مصلح آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم جرجير
و در خواص آن آنست كه در سركه اندازند ترشي ببرد و گويند اگر كسي خواهد كه مجامعت بسيار
كند و هيچ آفتي بوي نرسد تخم گندنا با شراب بياشامد بزر اللفت تخم شلغم است بهترين
آن بود كه سرخ رنگ بود طبيعت آن گرم و تر است باه را زيادت كند و نفاخ بود و چون
در معاجين كنند دفع سموم كند شريف گويد چون تخم شلغم بر گردن بندند نافع بود جهة ورم
اربيه و مجربست و اگر بياشامند نعوظ آورد و جهة دردهائي كه از سردي باشد و قولنج
كه سخت شده باشد بغايت مفيد بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وي تخم خربزه است و
مقدار مستعمل از وي دو درم بود و مؤلف گويد از خواص وي آنست كه چون كهن شود و
نمك در ميان آن كنند و بكارند كرنب بود بزر البصل بپارسي تخم پياز گويند آن گرم و خشك
بود و در وي رطوبت فضلي بود باه را قوة دهد در مزاجهاي سرد بزر السلق بپارسي

تخم چغندر گویند و آن دو نوع است و لغت شود در سینه و طبیعت آن سرد است و در دوم اندکی
خشکی بود معده را بد بود و شکم براند مفتح و مقطع بلغم بود و بدل آن تخم خطمی بود **بزر القثا**
بپارسی خیار زه و به تبریزی شنگیا و بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود بهتر
از تخم خیار بود و بول براند مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون و بدن را نیکو گرداند اسحق گوید مضر بود به سپرز و مصلح سکنجبین بود و بدل وی
بزر القثد است **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ بهتر آن
بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت صفرای سوخته
و ورم گرم که در جگر بود و سپرز و درد شش گرم و ورم آن و ریش آن اسحق گوید مضر بود
باتینی و مصلح کثیرا بود و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن بود
که شیرین بود طبیعت آن گرم و تر بود روده را پاک کند و مجامعت را زیادت کند و منی بیفزاید
و شیره وی جهت سرفه گرم مفید بود و درد سینه که از ورم گرم تولد کند و خشونت دهان
و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهائی حاده که سبب آن صفرای سوخته
باشد و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند و مجاری گرده و
مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و بقیت ورمها را تحلیل دهد اسحق گوید مضر است
به سپرز و مصلح آن عصاره زرشک بود و وی شیر زیادت کند و نعوظ آورد **بزر الورد**
تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت سرد و خشک بود قابض بود بن دندان
محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده
پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود جهت اسهال مراری و خوردن آن ششها را مضر بود
و مصلح آن کثیرا بود **بزر الریحان** تخم شاهسپرم را خوانند بهترین وی آنست که سیاه و فربه
و کوچک و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند معتدل است در گرمی و سردی نافع
بود جهت دوار و رعاف و قیام صفرایی و مقدار نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود
و شکم ببندد و چون یک مثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال با آب
به تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر است بگرده و مصلح آن مرزنگوش
بود و بدل آن تخم مرو **بزر الشبت** بپارسی تخم شبت گویند بشیرازی تخم شود بهترین آن
بود که فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود باعتدال شیر را براند و بواسیر را قطع کند

چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند و مقدار دو درم مستعمل بود مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل بود و بدل آن دو وزن شبت **بزر الکرنب** تخم کرنب بود بشیرازی تخم کلم بود
بهترین آن تازه و فربه بود طبع آن خشک بود خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی
کند و منی زیادت کند و مقدار یکدرم مستعمل بود مضر بود بشش و مصلح آن عسل
بود ابن ماسویه گوید هر کس دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب
خورد دیر مست گردد و چون از گل وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد بچه در شکم بکشد
**بزر الاسفناج** بهترین آن بود که بسرخی مایل بود طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت
درد دل و تب مقدار یکدرم مستعمل بود مضر بود بسپرز مصلح آن طین مختوم بود **بزر
بقلة الحمقا** بزر الخرفه است و گفته شد **بسر** غوره خرماست بشیرازی خرک گویند
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و وی قبضی بود
و طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس در وی زیادت بود و دشوار هضم شود و
بدندان و دهن و مولد ریاح بود و لسده و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بسیج** لبانست
و گفته آید **بسبایج** حسک است و گفته آید **بسفایج** بستیوان گویند و اضراس الکلب
نیز گویند و تسمیز و ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز خوانند و بهترین آن فربه طعم ستبر بود
چون بشکنند اندرون وی پسته‌ای بود طبیعت وی گرمست و معتدلست در تری و
خشکی و گویند گرمست در دوم و خشک در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود مقدار
آن سه درم و پنج درم با مرق خروس مسهل بلغم بود و اسهال وی بی مغص و کرب بود شربتی
از وی دو درم تا پنج درم بود قولنج بگشاید و محلل نفخ بود و رطوبات و محلل
و مفرح بالعرض بود از جهت دفع سودا از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن و از خواص
وی آنست که شیر را ببندد و بسته را بگدازد رازی گوید مضر بود بگرده و مصلح
آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بود آن و نمک هندی بوزن دانگ و نیم
آن **بسد** اصل المرجانست و آن دو نوع بود سیاه و سپید و بیخ بپارسی آنرا خرهک
گویند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در سیوم و باید که سوخته استعمال کنند صفت
سوختن وی آنست که در کوزهٔ سفال نو کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور خباز نهند شب
و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف وی از قبض زیادت

بود قطع نزف دم کند و چشم را قوت بدهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیادت بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی معده و دل بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول را و مقدار یکدرم مستعمل بود و در ستون وندانژ اجلا دهد و راز گوید از قول اسکندر گویند اگر در گردن ببندند یا بر پای نقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روان بود بکوبد و که با بابند بر وی پاشند خون باز ایستد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین بود اسحق گوید مضر است بگرده و مصلح وی کثیرا بود **لسان الثور** لسان الثور نیز گویند بهتر آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت آن سرد و خشکست معده و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن کند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح کندر بود **لشمه** لشمه حسکست و گفته آید **لشو لیون** بزر قطونا است و گفته آید **لنشک** حنظیا است و گفته آید **لنبش** ورق حنظلست و در صفت حنظل گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین وی سپید بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در چهارم و گویند در وی رطوبت فضلیست و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم حبیش گوید گرم است در چهارم و تر در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند بظاهر بدن و باه را زیادت کند و شهوت برانگیزد و آب گردش را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم کند و اشتها پدید آرد و آب وی در گوش چکانیدن طنین را زایل کند و نزول آب را نافع بود و پیازعین چون با آب آن تقطیر کنند و چون بکوبند و با عسل بر سند و بر قوبا و بهق طلا کنند نافع بود و اگر بر ناخن سطبر طلا کنند تنگ گرداند و بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود و بر گزندگی عقرب و افعی و سگ دیوانه نهادن دفع کند و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش زایل گرداند و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن زرده خایه مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا تحلیل کند و درد ساکن کند و بوییدن و خوردن آن باد سموم دفع کند و چون ببر کرده نهند معده را قوت دهد و حرارت وی کم کند و جگر در دار و خوردن ببویند منع غثیان کند و بوی دارو نشنود اما خوردن مصدع بود و بسیار خوردن مسبت و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد افواه و بواسیر بگشاید مصلح وی سرکه بود یا ماست **بصل الزیر** بلبوسست و بصل ماکول نیز خوانند بشیرازی آنرا پیاز تلکه خوانند و بتبریزی زری طبع آن گرم و خشک بود در اول و در وی رطوبتی فضلی هست تلکه

و آن پیاز کبر است

یا بکاسنه خورند

پیاز گویند و کاندره نیز گویند

جالینوس گوید گرم و خشک بود در دوم بسیار خوردن آن فربهی آرد باه را برانگیزند و قوت نشت
بدهد و هضم طعام کند و نعوظ آورد و بر بهق و کلف ضماد کنند نافع بود و درد رحم که از سرد
بود ساکن گرداند و نافع بود جهت سمها و گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با
انجیر بود و اگر با فلفل بود سحق کرده و بر معده ضماد کنند درد معدهٔ بلغمی را مفید بود و اگر
با سرماهی بریان کنند و بر ریش زخ افشانند نافع بود و خراز و ریش سر را نافع بود و بسیار
خوردن وی مخرش حنک گردد و زبان بود مضر بود بعصب و مغص آرد و نفاخ بود و مصلح وی
کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی بید و کافور و گلاب
و بدل آن عنصل بود بصل العنصل اسقیل است و گفته شد بصل الزیر بصل الزیز است و گفته شد
بصل الفار بصل عنصل است و گفته شد بصل النرجس بپارسی پیاز نرگس خوانند و طبیعت وی گرم بود
و چون با سرکه بداء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند
قی آورد و کرم را در شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود شریف گوید اگر قضیب را بوی عالند
و بدان ادمان کند قضیب را سطبر و قوی کند و اگر سه عدد از وی در شیر خر بیاسایند یکشبانه
روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بدان ادمان کند اگر عنین باشد بحال
صحت باز آید و درین باب بغایت عجیبست بصاق القمر رغوة الملح و زبدة القمر
خوانند و آن حجر القمر است گفته آید بطیخ بپارسی خربزه گویند و بهترین وی سمرقندی بود
و شیرین و قول اکثرین آنست که سرد است در اول درجهٔ دوم و تر در آخر و بعضی گویند گرمست
معتدل و بحقیقت چون شیرین بود گرم و تر بود در اول و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و کلف و بهق را زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر از جرم وی بود چون بر پیشانی جسفانه
منع نزول آب کند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از گرده و بیخ وی را چون دو درم
بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد بدان خلطها که در معده زیاد
بود و مرخی احشا بود و معده و هیضه آورد و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح
آن سکنجبین ساده بود که بعد از وی لعق کند باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده
تباه گردد البته قی کند و اگر پوست وی را در حمام بر تن مالند اندام را پاک گرداند خاصه لون
را و اگر خشک کرده عوض اشنان دست بدان بشویند رهومت زایل کند و اگر پوست
وی خشک کرده در دیگی که گوشت غلیظ بود چون گوشت گاو و غیر آن اندازد آنرا مهرا
کند و زود از معده بگذراند بطیخ هندی بطیخ هندیست و بطیخ سندی نیز خوانند بپارسی

خربزهٔ هندی خوانند و بشیرازی خیار کد و و به تبریزی هندانه بهترین وی آن بود که آبدار
و شیرین بود طبیعت آن سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه
و مزاجهای گرم و دفع تشنگی کند و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب
ویرا با قند چون بیاشامند تبرید زیادت کند و مضر بود با پیران و مزاجهای سرد خونی
بد از وی حاصل شود در جگر و مضر بلغم انگیزد و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود
یا عسل که با وی خورند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبت بود و حرارت و گوشت
وی ارطب بود از تمامی طیور لما اما دیر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها بود و
لذعهایی که در عمق بدن بود و فاضلتر از پیه مجموع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی
گرداند و آواز و باه را قوت دهد و فربهی آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد ولیکن
دیر هضم شود کثیر الفضول و ثقیل بود و خونی نیکو از وی متولد شود و خلط نیک و مصلح
وی سرکه بود یا با زنجبیل بپزند و اگر بریان کنند و بروغن زیت چرب کنند و پیاز
در اندرون وی کنند یا انار یا اسفناج بپزند نخود و کشنیز و دارچینی در وی کنند
و اندرون وی بکشنیز و کرفس و سداب و یکد و دانه سیر خشک بیاکنند **بطم** بپارسی بن
بطی خوانند و صفت آن در باب حا گفته آید **بطراسالیون** فراسالیون است و گفته
آید و معنی آن کرفس کوهی بود بطراسیون یا فی کوهست و سالیون کرفس **بطارس** بلغت
یونانی دهن الحجارت و آن نفط بود و گفته آید **بطباط** عصی الراعیت و گفته آید
**بعر الضب** بپارسی سرگین سوسمار خوانند بهترین وی سپید بود گرم و تر بود برص و کلف
را زایل کند و سپیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت باصره بدهد و حکه
را نافع بود بشیرازی آنرا سرگین مارنگ خوانند **بعر الماعز** بپارسی سرگین بز خوانند و گفته اند
طبیعت آن گرم و خشک بود ضماد زیر را تحلیل دهد بقوت و ورم سپرز و ورم صلب را و چون
زن خشک آنرا ابریشم پارهٔ بالا بخود برگیرد سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کرده با عسل
بسرشند و برگزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را
نافع بود و خاکستر آن چون با سرکه بسرشند و برگزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود
و محلل صلابات بود و ورم مفاصل را نافع بود و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود
دهد و با سرکه برگزندگی زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند **بعر الضأن** بپارسی
سرگین گوسفند و شکرهم گویند و بشیرازی تپسکل گوسفند گویند اگر با سرکه بر ثالیل طلا
و میش

حب الخضرا

کنند سود دهد و بر سوختگی آتش طلا کنند مفید بود با موم روغن بر گوشت زیادت نهند نیکو بود
**بعر الابل** بشیرازی پشکل اشتر را خوانند چون بر ثالیل به بندند و بخور کنند قطع کند چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند خون باز دارد و چون باد ویژه جهت صرع بیاشامند نافع بود
و محلل خنازیر بود و امثالها بود چون تر وی ضماد کنند و درد مفاصل و ورم آنرا نافع بود **بقم**
چوب درختیست که از طرف هند خیزد و زنگبار و صباغان استعمال کنند طبیعت آن گرم
و خشک گفت در دوم گوشت بر جراحات برویاند و قطع خون از هر عضوی که باشد بکند
و ریشهائی اعضا خشک گرداند **بقس** بیونانی بقیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند
بپارسی درخت شمشاد خوانند و ورق آن مانند ورق مورد بود تخم آن مانند تخم
مورد بود و قابض بود چون بیاشامند شکم به بندد شریف گویند تازه چوب
وی چون با حنا بر شند و بر سر ضماد کنند صداع زائل کند و اگر با سپیده تخم مرغ
و گرد آسیاب بسرشند و بر روی ضماد کنند نافع بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه است
و اسمهائی دیگر بزر الخرفه و کنند آید و بشیرازی تورک گویند بهترین وی تازه بود طبیعت
وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد چون دو درم
آب وی بیاشامند منع نزف خون بکند و چون بر ثالیل طلا کنند حک کند و اگر بر ورمهای گرم
که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران
را سود دهد و اگر با روغن گل بسرشند بر سر کنند جهت درد سری که از گرمی باشد و آفتاب عصاره وی
جهت نفث دم و گرمی معده و جگر نافع بود و خوردن و ضماد کردن سوزش معده و درد آن را نافع
بود و جهت درد چشمی که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و جهت بیخ رود و اسهال مراری را حقنه
کردن نافع بود و بثورهای حاره را سود مند بود لیکن مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم
آورد و شبکوری و مصلح وی کرفس و تخم جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود برود و مصلح وی
مصطکی بود **بقلة خراسانیه** بقله حامضه خوانند بپارسی تره خراسانی خوانند طبیعت وی
سرد و خشک است در وسط دوم و گویند در اول شکم را به بندد و مره صفرا را نافع بود و اشتهای
طعام بدید کند چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود
**بقلة مبارکه و بقلة زهرا و بقلة لینه** بقلة الحمقاست و گفته شد **بقلة الغزال** منکر طرا مشیع است
و گفته شود **بقلة اترجیه** بادرنجبویه است و گفته آید **بقلة باردة** لبلابست و گفته شود
**بقلة الضب** بادرنجبویه بریست و آن فرنجمشک است و گفته شد **بقلة الخطاطیف**

صاحب الجامع گوید عروق صفر است اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف است و گفته آید **بقلة**
**العدس** فو نبخ پر نیست و گفته آید **بلوط الملک** شاه بلوط است و گفته آید **بلوط** در وی
قبضی بیشتر باشد که در شاه بلوط و بهترین آن بود که فربه بود و بزرگ و رسیده طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند خشکی آن در سیوم است و گویند
گرمست در اول نفع وی آنست که منع نفث دم کند خاصه جفت وی و غذا بسیار دهد و اگر بسو
بند جهت ریشها و قلاع نافع بود و طبیخ وی نیز نافع بود و چکیدن بول را و جهت زهرها
نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد نافع
بود و اگر از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم بود باز دارد ولیکن
بلوط غذائی ثقیل بود و دشوار هضم بود و مصدع بود اسحق گوید از بیست درم زیادت
نباید خورد و مضر بود بمثانه و اصلاح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط
بوزن آن خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله گویند بهترین آن زرد است و رسیده و فر
طبع وی سرد است در اول و گویند در دوم خشک در سیوم و در وی قوت ملطف و قابض بود
معده را قوت دهد و استرخاء معده و رطوبت آنرا نافع بود و شکم ببندد و بعضی گویند ملین
بود روده را نافع بود و مقعد و چشم را نافع بود و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در
طبیعت نزدیک با آمله باشد و بلیله کابلی و مقدار شربتی از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک
بفندق بود و اسحق گوید مضر است بسپل و مصلح وی عسل بود و بدل آن اسحق بن عمران گوید
آمله است و گویند بدل آن فاغیه خشک بود و دو دانگ وزن آن آس و نیم یک آن بلیله
سیاه **بلادر** انقردیان خوانند و ثمر البلادر نیز خوانند بهترین آن سیاه و فربه بود و چون
بشکنند بسیار عسل بود طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم نافع بود جهت کسی که بلغم و ر
طوبت بر وی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و فالج و لقوه را بغایت نافع بود
و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز کند و بر مرض که در دماغ بدید آید از سردی و تری نافع
بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و ~~در~~ خطر بود و اگر سوانیدود کنند بوا
سیر را خشک گردانند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی مالیدن مفید بود و از جمله سمومات
بود و سوزنده خون بود و خلطها و جنون و برسام آورد و تقرح حلق و روده کرده اند
و سوزش دهن و لذع معده کند و تبهای حاره پدید کند و مثقال از وی این عمل کند و اگر با
مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خواص اوست و اگر شکر اضافه کنند بهتر باشد

جواب.

و مداواي كسي كه بلادر خورده باشد بدوغ گاو و حجرات كنند باروغن بادام و لعاب به داه و در آب برف نشانند و عسل وي مستعمل بود در معاجين و عسل از وي چنان گيرند كه انبر ي سرخ كنند و بن بلادر به بينداز ند و بلادر را در انبر گيرند عسل از وي بيرون آيد بعد از ان باروغن گاو بجوشانند و باروغن گردكان بيامیزند و به معجون كنند و بيقوا ر يزد و گويند بدل وي پنج وزن وي مغز فندق و دانگ و نيم وزن ان روغن بلسان و گويش يك آن نفط سپيد بود **بلسن** عدس است و گفته آيد **بليس** ابليس اسوا خت و گفته آيد **بلنجاسف** برنجاسف است و گفته شده **بلوسيطون** جلنار است و گفته آيد **بل** ميوه هندیست مانند قثاء گرو گويند مانند انار است و گويند نار هندیست و گويند نار دشتیست و گويند قثاء ریست و پوست وي را شل خوانند و شحم وي را بل خوانند و حب وي را ثل خوانند محمد بن زكريا گويد بل ميوه است از هندستان از درختي حاصل ميشود مانند درخت زرد آلو بهترين آن بود كه شيرين بود و درخت وي را خاما اقيطي گويند و گفته شود طبيعت آن گرم و خشك بود در دوم و گويند در سيوم قابض بود و احشا را قوت دهد و صلابه عصب را و رطبه ازا ورم صهاي سرد را مانند فالج و لقوه و استرخا سود مند بود و قي باز دارد و در جوارشات شكم به بندد و باد بشكند **بلخشك** او بخشك است و گفته شد **بلح** چون سبز بود و لبع خوانند و جدال نيز گويند و آنرا چون سبز بود بشكافند و بيرون آورند و آنرا بپارسي غوره خرما گويند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت آن گفته آيد و طبيعت بلح سرد و خشك بود در دوم و شراب وي شكم به بندد و سيلان رطوبات رحم باز دارد و خوني از بواسير آيد به بندد و معده را دباغت كند اما سينه و شش را بد بود و بسبب خشونتي كه وي راست دير از معده بگذرد و غذا اندك دهد و سده جگر تولد كند و بسيار خوردن وي خلطهاي غليظ آورد اما ممسك بول و مصلح وي خمره بنفشه بود كه بعد از وي بخورند **بلبوس** بصل الزيز است و گفته شد **بلسان** شجره مصریست و برگ وي به برگ سداب ماند اما سپيدتر بود و در موضعي كه از اعين الشمس خوانند بيش نبود و روغن وي بهتر و فاضلتر از حب وي بود و حب وي قوت تر از عود وي بود و صفت عود وي در عين گفته آيد و از ان حب در حا گفته آيد و از ان دهن در دال گفته آيد **بلغيج** بپارسي تنغه

خوانند بهترین وی لاژوردی بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و تر در سیوم و گویند
سرد و ترست در اول مسکن اورام حادّه بود چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و صداع
که از گرمی بود ساکن گرداند بوئیدن و ضماد کردن و سرفهٔ گرم را نافع بود و سینه را
نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون با آب بیاشامند
خناق را و صرع بچکان را که ام الصبیان باشد نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم
آنرا ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوت جاذبه و بعضی گویند مسهل
بود بلزوجه و خونی صالح معتدل از وی حاصل آید و اگر بر ورم معده و جگر ضماد
کنند نافع بود و اگر با بابونه بجوشانند و بآب آن سر را بشویند جهت صداع گرم مفید بود
و خوردن مضر بود بدل و مصلح وی انیسون است و بوئیدن وی زکام سرد را مضر
بود باید که با خیری و مرزنجوش بوئیدن زکام گرم و نزلات را نافع بود خوردن
و بوئیدن و حرقهٔ مثانه را نافع بود و ورق وی را چون تر بکوبند و آب وی بگیرند
و با قند با کودکان دهند که مقعد ایشان بیرون آمده باشد بغایت نافع بود و
شریف گوید ورق آن طلا کردن بر جرب صفرائی و دموی بغایت مفید بود و
بدل وی ورق خبازی بود یا نیلوفر یا گاوزبان و گویند نیلوفر و برسیاوشان است
بدل وی **بنجنکشت** ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع نیز گویند و دار
وی بر کنار رودها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود مستعمل از وی گل وی
بود و بس ورق و تخم وی و چوب وی را نشاید استعمال کرد بهترین آن تازه بود
و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیوم و خشک در سیوم و در وی قبضی
هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و جهت صداع سرد را ضماد کردن نافع بود و
سدهٔ جگر و صلابت سپرز را با سکنجبین مفید بود و اگر در زیر پشت بگسترند دفع
احتلام کند و نعوظ و زنان را چون شهوت بر ایشان غلبه کند در زیر خود گیرند و
دود کنند مفید بود و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگان را
نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت بود و بر
گزندگی سگ دیوانه و بهائم ضماد کنند نافع بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد
و مضر بود بر مجامعت اسحق گوید مصلح وی صمغ عربیست **بناشت** صمغ البطم

بنجنکشت … سنبهالو گویند

البطم است وگفته آید **البنج** بعربی سنگران وبپارسی منگ وصفه آن در بزر البنج گفته شد

**بندقالون** بنج انگشتست وگفته شد **بندق هندیا** بپارسی فندق گویند بهترین آن

بزرگتر بود طبیعت آن گرمست باعتدال وخشکست در اول پوست قابض بود امامغز

وی باه را زیادت کند وگزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب را چون با انجیر بخورند

وضماد کنند مفید بود واگر پیش از طعام خورند جهة مضرت سموم وگویند عقرب از وی

میگریزد واگر بعد از سم انجیر و بسداب و فندق بخورند نافع بود واگر با پوست

بسوزانند وسحق کنند وبا پیه کهن یا پیه خرس یا پیه خوک بیامیزند و بر داء

الثعلب نهند مفید بود و موی بر وی باند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت

بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی بسیاهی

مبدل گرداند و موی سر سیاه کند بقراط گوید خوردن فندق دماغ را قوت

دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد ریاح بود در معده

و مصدع بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز وگویند جلغوزه

**بندق هندیا** رته خوانند وآن ثمریست بمقدار فندق اما کوچکتر بود

حب الغار ولون آن بتیرگی زند وبغایت املس بود مانند الکتمکت وجوز الرته

نیز خوانند طبیعت آن گرم وخشک است در اول اگر بر خنازیر با سرکه طلا کنند

بگدازد وچون سه روز سعوط کنند لقوه را نافع بود و رطوبت از بینی روان

کند خاصه که در خانه تاریک نشسته باشد وسدر و مالیخولیا را نافع باشد

و رطوبت را وجهة نزول آب کحل کردن وسبل وشبکوری سعوط کردن نافع بود

باب مرزنگوش وبا اثمد کحل کردن احولی ببرد ودو درم از وی ربو وبیضه

را نافع بود واگر حل کنند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه

بیرون آورد وعصاره وی مسهل بلغم مائی بود وصفرائی وطلا کردن

بر برص و بهق وکلف مفید بود ویرقان را نیز مفید بود وبا سکنجبین قولنج را

سود دهد و تب ربع را وتریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و

وقوت اعصاب بدهد واگر بر اعضای سست طلا کنند سخت گرداند واگر

از بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب و ربو و سرفه کهن را

ونفث دمی كه از سینه بود سودمند بود **بنك** مانند قشور لیست كه از بیخ مغیلان
در یمن خیزد سپید و زرد است بهترین وی زرد است سبك و خوشبوی و سپید و
فربه طبیعت وی گرم و خشك در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاك كند و نشف رطوبا
كه در زیر جلد بود بكند و بوی بدن خوش كند و قطع بوی نوره كند و معده و جگر
سرد را مفید بود چون طلا از بیرون ضماد كنند با بمالند و بوی وی دماغ سرد
را قوت بدهد **بنات الرعد** كما هیست و گفته آید **بنات النار** الجره است
و گفته آید **بنق** بشیرازی آنرا مشو گویند در قوت مانند عدس است طبیعت آن
معتدلست در یبوست و قبض لیکن مانند عدس بر فتق كودكان ضماد كردن نافع
بود و شكم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود بشیرازی مشو
گویند **بنیر** سپستان است و گفته آید **بنجنكزدان** لسان العصافیر است و گفته
آید **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند و صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان
كه بوزیدان نوعی از مستعجل بود و صاحب منهاج گوید خشبی هندیست و این
هر دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر در هیچ جای پیدا نشود بهترین آن كه سپید
و سطبر بود و خطوط بسیار بروی و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشك است
در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالینوس گوید گرم است در سیوم و
خشك در اول و گویند بقوت بهمن بود باه را زیادت كند و زهرها را سود دهد یك
درم از وی مسهل صفرا و آب زرد بود نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب
را پاك گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال كنند و فربه كننده است چون با
شیر یا آرد برنج حلوا سازند و لون نیكو گرداند بغایت و منافع او در درد
مفاصل مانند سورنجان بود اسحق گوید مضر است با شش و مصلح آن خردل است
و گویند مصلح آن تخم جرجیر است و قند و شربتی از وی مقدار دو درم بود در مقا
بدل وی دو وزن وی بهمن بود اگر یافت نشود بوزن وی وج و نیم وزن
زرنباد و وی حب القرع و كرمهای دیگر را بكشد و شیر بیفزاید و معده را
پاك كند و اشتها بیارد و استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز را مفید بود
**بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی و آنرا نطرون خوانند و افریقی

زیان بقوت تر بود و از منی سپید تر بود و تنک طبیعت آن گرمست در آخر درجه سیوم
خشک در آخر سیوم عیسی گوید گرم و خشک بود در دوم جلای قوی دهد و اخلاط غلیظ قطع
کند و معص را ساکن کرداند اگر بکوبند با زیره و مویبختج بیاشامند طبع را نرم کرداند و بادها
بکند و بر کله و برص طلا کردن نافع بود و دملها را نضج دهد و چون با آب خلط کنند و در
گوش چکانند خلط بیرون آورد و پاک کرداند و چون سحق کنند و با سرکه غرغره کنند علق
که در حلق چفسیده بود بیندازد و با ادویه دیگر کرمها را بکشد و بیرون آورد و اگر
بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش بایستد این عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کری
را ببرد رازی گوید اگر دو درم از وی با ده درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب
بمالند انعاظ تمام آورد فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود مفید بود
و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و قصبه گرداگرد آن بغوطی
تمام ارسطاطالیس گوید نافع بود جهت رحم زنان که رطوبت بسیار در وی بود نشف
آن کند و قوت دهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود و بر
نافع بود و چون سه روز هر روز دو درم از وی معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن
بنفشه یا بادام سحق کنند و در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه مسهل مقدار
مستعمل از وی یکدرم بود یا دو درم و بسیار خوردن وی لون را سیاه کرداند و مفسد
معده بود و گویند مصلح آن صمغ عربیست و گویند کل المبین یا قائید و بدل آن نمک تلخ
یا نمک اندرانی بود و گویند بدل وی بوزن وی شبت بود و بوزن وی نمک اندرانی و سقو
ریدوس گوید بدل آن یکوزن و نیم آن نمک بود **بورطیش** مار قشیشا است و گفته آید
**بوقیصا** بودردار است و گفته آید **بوشاد** سلجم است و گفته آید **بوطانه** کرنب السوداء ست
و آن فاشرا ستین است و گفته آید **بولودیون** بیونانی یعنی کثیر الارجل است و آن بسفایج
است و گفته شد **بوغلصن** بیونانی یعنی لسان الثور و آن گاوزبانست و گفته آید
**بوزنک بادروج** بادروجست و گفته شد **بوجا** حشیشست که بابین بود و تریاق
بیشسه و اکثر تمام زهرها و بیخ آن جدوار است که آنرا بپارسی ماه فرفین گویند
و گفته شود در حیم **بولوطریحون** بپارسی پرسیاوشانست و گفته شد **بول الماکر**
کبر آدمی چون با خاکستر بر جای که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و نافع بود جهت حکه و سعفه

و جراز و برص خاصه چون با بورق و آب حماض طلا جهت مطحولان عجب سودمند بود و نافع بود
جهت گزندگی افعی خاصه چون الی آشامیدن و بر آن ریختن و با نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه
و هر گزندگی که باشد نافع بود و جهت مجموع زهرها چون بسایند در پوست انار و در گوش
چکانند کرمی که در گوش بود بیرون آورد مؤلف گوید چون کمیز کنند و کسی بر سر آن با آستانه
چون بر ثالیل کنند البته زایل شود **بول الصبیان** کمیز کودکان چون در ظرفی کنند مسین و با
عسل بپزند نافع بود جهت سپیدی چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و دُردی
بول که درین ظرف نشسته بود چون زنبور بران بگذرد بر جمره نهند از و ساکن گرداند و چون
با روغن حنا سحق کنند و زن بخود برگیرد درد رحم را ساکن کند و اختناق آن را نافع بود و
جهت گزندگی عقرب و افعی بحری و صحری نافع بود و گزندگی سگ دیوانه با بورق نافع بود
و جهت حکه و برص و جذام و جرب نافع بود و جهت مادهٔ گوش که روانه بود چون با پوست
انار بپزند و در گوش چکانند نافع بود و جهت گزندگی همه جانوران مفید بود **بول الحمار**
کمیز خمار یابان سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند و در آن نشینند
**بول الجمال** کمیز شتر بهترین آن بود که از اشتر اعرابی بگیرند که آن را نجیب گویند و طبیعت آن
گرم و خشک بود و در قبض بود نافع بود جهت جراز چون سر را بدان بشویند شیخ گوید نافع
بود جهت ورم جگر و باه را زیادت کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و
صلابت سپرز را سودمند بود چون با لبن اللقاح بخورند و مفتح سده بود و طبیعت و اگر
در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود **بول الکلاب** کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد
گردد و موی بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و بر ثالیل چون
بمالند قطع کند **بول المعز** کمیز بز نافع بود جهت درد اعصاب مانند تشنج و تمدد چون
سعوط کنند و جهت استسقا آشامیدن مفید بود **بول البقر** بهترین کمیز گاو
نر بود بهق را زایل کند و جراز را نافع بود و اگر با مر بکذا زند و در گوش چکانند که از سرما
بود زایل کند و چون در آن نشینند درد معده سرد و بواسیر را مفید بود **بول الجا
موس** کمیز گاومیش چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی
بود ببرد **بول الخنزیر البری** کمیز خوک بری نافع بود جهت سپیدی چشم و سنگ
مثانه بریزاند **بول الحمار** کمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده ساکن گرداند

جرب زمین

درد چشم

اختناق

بول الجمل

درد گوش

بول

بوطن در شوی شیافیست که از ارمن می آرند و آن نباتیست که بهمان میگویند و شیاف
می سازند و طلا کردن آن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و صداع بغایت نافع بود و ملین
و مبرد بود و بر بثر با طلا کردن مفید بود طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجهٔ
اول رازی گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس ضماد کنند نفعی عظیم دهد و بدل آن
حضض است یا شیاف مامیثا بهار اقحوانست و گفته شد بهرامج ربق گویند و هم
دران گویند و عطفل هم خوانند و آن گل بید بلخیست بپارسی بید مشک خوانند و بهترین
کاموشی طبیعت آن معتدل است نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشد و بو
ییدن آن محلل بادهای غلیظ بود از سر و شکم و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار
بود مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با کنجد بپرورند مانند بنفشه بادام و روغن
از وی بگیرند روغنی خوشبوی بود و اگر عوض کنجد بادام بود نیکوتر باشد بهیج
بوزیدان است و گفته شد بهم و بهرمان عصفر است و گفته آید بهق الحجر حزاز
الصخر است و گفته آید بهمن دو نوع است سرخ و سپید بهترین آن سپید بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و تر است خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوت دهد و
منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویه دل نظیر
ندارد مقدار شربتی از وی یک درم بود اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون
بود و بدل وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر بود
بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زردهٔ وی فاضلتر بود و باید که نیم
برشت کنند و صفت نیم برشت وی آنست که با پوست در دیگ آب بجوشانند و سیصد
بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن بردارند و زردهٔ آن
گرم و تر و سپیدهٔ سرد و تر و با یکدیگر معتدل بود در گرمی و سردی و دشوار هضم
بود و غلیظ نیم برشت زودتر هضم شود و غذا بهتر بود جهت حلق و سرفه و سل نافع
بود و باه را زیادت کند و زردهٔ وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل
بر کلف طلا کنند زائل گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها بکند
و در قرحهٔ امعا حقنه کردن سودمند بود و سوختگی که از آب گرم بود به پیشم
بدان بمالند نافع بود و جراحت حصیه و مقعد را نافع بود و اگر در سرکه بپزند

جهة شکم بستن نافع بود و قوسنطاریارا مفید بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد
آن و اگر ادمان خوردن آن کنند کلف آورد مطبخ وی بد بود و سنگ کردن تولد کند
و تخمه آورد و قولنج تولد آن بود که فلفل و زیره و دارچینی بدان خلط کنند و بعد
ازان زنجبیل مربی خوردن و اگر سپیدهٔ آن در گوش چکانند که ورم گرم داشته
باشد سرد کرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش مالند نافع بود و اگر
صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند درد چشمی که از گرمی بود ساکن کرداند
و جهة درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانند و اگر تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند
گزندگی مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه کرده و مثانه و خشونت سینه
و نفث دم و نزله را سود مند بود **بیض الاوز و النعام و البط** خایهٔ مرغ
آبی و شترمرغ و بط بهترین آن تازه بود و نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن
غلیظ بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود **بیض العصافیر**
بیضهٔ گنجشک باه را زیادت کند بیش از همه بیضها و همان عمل کند **بیض الحجل**
نیکوترین بیضهٔ کبک تازه بود و لطیف تر از بیضهٔ مرغ خانگی بود و بیضهٔ تذرو
مرغ خانگی و کبک مقوی دل بود و مضر بود باصحاب کد و نفث و مصلح وی آن ملح
باشد **بیض الحباری و اللقلق** خضابی نیکو بود موی را **بیش** بهترین زهرها بود
و در غایت گرمی و خشکی بود و تیزی نافع بود بر برص طلا کردن و جذام با ادویهٔ دیگر
و وی سم قاتل بود دانگی از وی کشنده بود و تریاق بیش موش بیشست و پاد زهر وی دواء
المسک و ماه فرفین بود که آن جدوار است و وی از سم افعی زودتر بود و قرون سنبل
نوعی ازان است و گفته آید **بیش موش بیشا** بوجاست و گفته شد اما موش بیش موش
حیوانست مانند موش که معروف بفارت البیش و در بن درخت بیش جایگه دارد نافع
بود جهة برص و جذام و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر دیگر بود **باب التاء**
**تانبول** تامول گویند و بپارسی تنبول گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا
بار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهة درد دهن نافع بود و بوی
دهن خوش کند و اشتهای طعام پدید کند و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کرداند و نشاط
آورد و بدن را قوت دهد و خون بن دندان را باز دارد و معده و دندان و بن دندان را

قوت

قوت دهد جایدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در دوم قابض بود
شریف گوید گرمست در اول و خشک در دوم قوت جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از ان
آب بیاشامند نفس را خوش کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تانبول خورند مفرح بود
و غم زائل کند و باید که با کلس صدف و شیح مقدار دانگی خورند و تازه خورند و اگر بی کلس
بود هیچ طعم در وی نیابند و توزیع نکند و تنبول خمر اهل هندست رازی گوید بدل وی فوفل
خشک است **تاسمغت** حماض است بزبان اهل بربر و در اترج صفت وی گفته شد
**تالسفیر** حرف است و گفته آید **تاکوب** بزبان بربری فرفیونست و گفته آید **تاغندست**
بزبان بربری عاقرقرحاست و گفته آید **تنی مکر** اذخراست و گفته شد **تبر** ذهب است
و گفته شود **تخ** کسبست و گفته آید **تذرج** بپارسی تذرو گویند گوشت وی بهترین
گوشتهای مرغان بود در طبیعت و نفع وی مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ
و فهم را زیادت کند و در خواص ابن زهیر آورده است که زهرهٔ وی چون بدان سعوط
کنند وسواس زائل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند آن زحمت
زائل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند و شامی خوانند بهترین وی سپید فربه بود بزرگ دانه
طبیعت وی گرمست در اول و گویند در دوم نافع بود جهت کلف و برص و ریشها و دانهاکه بر روی
پیدا آید و خنازیر و صلابت را بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل
بیامیزند و بلیسند و یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی و آرد جو با آب
بر ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند نافع بود
و ریشهای تر که در سر بود و ریشهای پلید و جرب را در ابتدا و آنها را که در بدن پیدا
شود و دائما سودمند بود و چون با عسل و مر بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند
و بچه بیندازد و آرد وی بشره را صافی کند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن ببرد
و سدهٔ سپرز بگشاید و جگر خاصه چون با سرکه و عسل و سداب بپزند و چون بکوبند و
با سرکه بیاشامند غثیان ساکن گرداند و مقدار یک درم مستعمل بود طبیخ آن کرم را بکشد
و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با بیخ ماذریون بجوشانند و بیاشامند بول
براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منقوع وی نه شکم ببندد و نه براند و نه بود
و دشوار هضم و خلطی بد از وی بحاصل آید در عروق چون هضم تمام نشده باشد و چون

بلغمی از وی بیرون کند غلیظ تر بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه بلغمی داشته باشد زودتر از معده
بکذرد باید که با سرکه یا با آب کامه یا سعتر و عکر یا با عجدان خورند جالینوس کوید بدل آن در حلاوت و
وزن آن با هلا بود و کویند بدل آن فوتنج است و کویند بدل آن شیح ارمنی است و چون با سرکه
بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع باشد و ورمهای بلغمی تحلیل کند و در خواص ابن زهر
آورده است که مرده که قردان بسیار داشته باشد و قردان تخیرازی کنه را خوانند چون بطبیخ
ترمس بشویند زایل کند شریف کوید که چون ترمس را بلغور کنند و پوست جدا کنند و در دیکی
مسین کنند و شیر تازه بدان ریزند چندانکه آنرا بپوشاند و بجوشانند تا شیر را نشف کند
و بعد از آن هم سنک وی روغن کاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد کردد و از آن
ضماد کنند مسهل مره صفرا بود و سودا و خلطهای خام لزج و اکر خواهد که مسهل صفرا
بود وی را کرم کرده در خرقه کنند و زیر ناف ضماد کنند مسهل صفرا بود و اکر سودا خواهند
بر دل ضماد کنند و اکر خلط خام خواهند مابین ورکین و این ضماد از اسرار طب مکتوم
بود و این معالجه جهت پیران و طفلان که قوت مسهل خوردن نداشته باشند مفید است
و این مجربست **تربد** بهترین آن صینی بود ابیض مدور مصمغ مجوف بود که در سودن
سپید بود و زودتر بهم کوفته شود و ثمین بود و باریک بود و سطبری میان خنصر بود
و بنصر بود و چون بکوبند و بر بهیز نریخ و ریشه بر سر برو فرق نماند و تنک سوراخ بود
باید که تقویت استعمال کردن اول بتراشند و بر روغن بادام چرب کنند آنکاه بکوبند
طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل
بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی پوست و خفقان در بدن پیدا کند و اکر تقویه
وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد
زرد و سیاه زهر باشند مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و کسی که آن خورده
باشد مداوای کسی که آن خورده باشد مانند کسی که خربق سیاه خورده باشد
و همان تدبیر کنند و تربد سفید و مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت
درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک کرداند بتنقیه عام خوردن و حقنه کردن
و نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ
را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود جهت سرفه از رطوبت خام

معده بود سود دهد و علامات این زحمت آن که چندان سرفه کند که قی شود یا بلغم
لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیلهٔ کابلی خلط کنند دوا نافع بود مصروع
را و بدل آن نیم وزن غاریقون و دانگی و نیم آن صبر و دانگی و نیم آن صندل بود و گویند
بدل آن ترمس بود و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل آن پوست بیخ درخت
توت است بوزن آن شربتی از تربد از یک درم تا نیم درم بود ترنجبین بهترین آن تازه
سپید بود طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد
و لطیف تر از قند بود و در وی رطوبتی بود و نافع بود جهت سرفهای گرم و سرفه
سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بجاجت و شربتی از وی
از ده درم تا بیست درم بود شریف گوید گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود اسحق
گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب تمر هندی بود و گویند بدل وی ماء الشعیر است
و گویند یا قند و گویند شیرخشت است تراب البی کنکر زرد است و گفته آید ترنجان
بادرنبویه است و گفته شد تریابان غافث است و گفته آید ترفاس کماه است
و گفته آید تریاق روستاییان ثوم است و گفته آید تریاق ترکی مومیایی است
و گفته آید تریاق حیه در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی می باشد و از آن گاو کوهی
نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد و بشیرازی آن را ارس بز کوهی خوانند تریاق پارسی
جرالیبس است و گفته آید تشمیزج بپارسی چشمیزج خوانند و چاکسو خوانند و اهل حجاز
بشمیز خوانند و بشیرازی چکا و بلفظی دیگر اطرایلس گویند و حبة السودا نیز خوانند
اما حبة السودا شونیز باشد و طبیعت تشمیزج گرم و خشک است و قابض و درد چشم
را نافع بود بغایت ابو سهل آورده است که چون بغایت سحق کنند و بجریره بر برند
و بر ریش قضیب کنند زود نیکو شود و مجرب است و بهترین وی آن بود که فربه بود
و بغایت سیاه و براق بود تشنبوان و لتشمیر نیز خوانند و آن بسفایج است
و گفته شد تفاح بپارسی سیب خوانند معتدل ترین وی شامی بود و بعد از آن ا
و نارسیده سردتر باشد و آنچه ترش بود قابض بود و سرد و خشک بود و شیرین
و رسیده وی معتدل بود در حرارت و در برودت بصری گوید شیرین وی گرم و تر
بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در سردی و تری

منع فضول کند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل و مفرح بود بغایت و مفرح بود
و روح را زیادت کند و لطیف کند خاصه شامی و قوت معدهٔ ضعیف بدهد و اگر
در میان خمیر بریان کنند نافع بود جهة قلة شهوت طعام و اسهال گرم و دوسنطاریا
و سویق وی مقوی معده بود و منع قی کند و سموم را نافع بود و سیب شیرین
چون پخته کنند و بر چشم ببندند که درد کند درد ساکن کند و سیب می خوش تشنگی بنشاند که از
صفرا باشد و قی باز دارد و طبیعت ببندد رازی گوید سیب که رسیده بود مقوی فم معده
بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و چون از وی ثقلی در معده پیدا آید آب سرد و طعام
ترش بر بالای او بخورند بلکه شراب تا مضرت او ببرد و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد
و دها است از سیب ترش خلطی سرد حاصل شود غلیظ و از سیب مز خلطی معتدل و آنچه
عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل آید شریف گوید چون ورق بکوبند و ده درم
از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم بکند و گزندگی جانوران و شراب وی جهة
گزندگی عقرب و هر زهر که گرم باشد نافع بود و تقویهٔ معده بدهد و سیب نارسیده
مولد عفونت و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و ادمان
خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود
دفع مضرت آن بگوارش نعناع و گلشکر کنند و در خواص ابن زهر آورده است
که بوئیدن وی نافع بود جهة موسوسان و مذبولان و قوت دماغ بدهد اما
خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع عضلها و چون در عروق
ضرری از وی پیدا شود اگر آن بود که بشکافد و چون بشکافته شود در
شش ریزد و موجب سل شود تفاح الارض بابونه است و گفته شد
تفاح بری زعرور است و گفته آید تفاح الجن ثمر برجست و گفته آید
تفاح ارمنی مشمش است و گفته آید تفاح فارسی خوخ است و گفته آید تفاح
مائی اترج است و گفته شد تفنیا ثافسیاست و گفته شود تملول قثا بریست
و گفته آید تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی و
زیادت از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان تباه
کند و خونی غلیظ از وی بحاصل آید سینه و شش و روده را نافع بود

وبسیار خوردن آن صداع ورمد وقلاع آورد و مولد خناق بود و موجب درد
دندان ومصلح وی روغن بادام وخشخاش بود وبعد از آن سکنجبین ساده و
اگر در شیر تازه خیسانند وبیاشامند نعوظی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان
خاصه که اندکی دارچینی کوفته بوی جمع بود و با شیر تناول کنند بدن را فربه کند
وباه را زیادت کند ولون وروی را نیکو گرداند ومزاجهای سرد را نافع بود و
جهت درد پشت و ورک نافع بود **تمر هندی** حمر خوانند وصبار را هم خوانند لطیف تر از
اجاص باشد ورطوبت آن سرد است در سیوم وگویند در دوم شیخ الرئیس گوید سرد و
خشک در درجه سیوم ماسرجویه گوید سرد است و در رطوبتی هست مسهل بود جهت قی و
تشنگی وتب وغشی وکرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد شربتی
از طبیخ وی نیم رطل بود وگویند مسهل اخلاط محترقه بود وحکه را مفید بود وآشامیدن
آن وجهت قلاع مضمضه کردن نیکوتر بود وخفقان را سود دهد چون اگر از گرمی بود
اما تمر هندی مضر بود بسینه وسرفه ومصلح وی شراب بنفشه وخشخاش بود **تمساح**
بپارسی نهنگ خوانند سرگین وی جهت سپیدی کهن ونو که در چشم بود بغایت مفید بود
وپیه وی جهت گزندگی وی ضماد کنند در ساعت درد ساکن کند وچون بگدازند ودر گوش
چکانند نافع بود واگر ادمان کنند درد ساکن کند ودر خواص بن زهیر آورده که بر صاحب
تب ربع بربندند نافع بود یا بمالند وشریف گوید پیه وی چون بگدازند وبا روغن گل
در پشت بمالند درد پشت وگرده را مفید بود وباه را زیادت کند وچون با بلیله و
آمله خلط کنند وبر سپیدی طلا کنند لون آن با لون اندام گرداند وبر پیشانی
طلا کنند وصدغین درد شقیقه را نافع بود وگوشت وی چون با سپیدباج بپزند و
کسی که لاغر باشد بخورد فربه گرداند اما غلیظ بود وزهره وی چون در چشم کشند سپیدی
زایل کند وجگر وی چون بخور کنند در زیر مجنون جنون از وی زایل شود واگر
دندان وی که از جانب راست بود بگیرند وبر بازوی راست بندند مجامعت را
قوت دهد ومحرک تمام بود باه را ودر خواص بن زهیر آورده که همه حیوانات حنک
زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که حنک زبرین او در حرکت باشد
وپیه وی با موم بسرشند وفتیله سازند وبرافروزند در نهری یا در بیشه ضفادع

اصلا آواز نکنند مادام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست وی در
بیرون قربه پس بیاویزند آن پوست را بر سطح دهلیز آن قریه در آن دیه تکرگ نبارد
و اگر بندوی در پیشانی کبش جنگی بمالند هر کبش که برابر وی آورند بگریزاند و کبش
را بشیرازی قوچ خوانند و اگر چشم وی بکنند وقتی که زنده باشد و بر مجذوم بندند
نافع بود و آن علت را زایل کند و رها نکند که زیادت کند **تنکار** دو نوع بود معدنی و
مصنوع طبیعت آن گرم و خشک بود نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن
آن باز دارد و جلاء آن دهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع است یک نوع آن که عتاید
بستانند نمک بلخ و قلی بوده سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو و کامیش
آن مقدار که سحق شود بعد از آن با آفتاب بیاویزند تا خشک شود آنچه معدنی بود از
چشمه بیرون آید و آن دو نوع است نوعی برف ماند و نوعی یخ آنچه بریده باشد آن را بورق
خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جائی که باد در آن نیاید تا نبرد آن را تنکار خوانند و آن
نیکو بود **تنوب** صنوبر کوچک است و گفته آید و از وی زفت و قطران گیرند و تخم
آن را اقضم قریش خوانند و ینبوت نیز خوانند و گفته آید **توت حلو** فرصاد خوانند بپارسی
توت سپید خوانند و قائم مقام انجیر بود اما غذا بد از وی حاصل شود و معده را بد بود
و خونی فاسد متولد شود بهترین وی شیرین و بزرگ بود طبیعت وی گرم است در اول
و تر است در دوم گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از
روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود بهترین آن بود که پیش از طعام خورند
و بعد از آن سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور باب باران
بجوشند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی
آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند
و طبیخ پوست وی همین عمل کند **توت حامض** معروفست بشامی بهترین وی آن بود که
سیاه و بزرگ باشد و نارسیده وی را چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است
و در وی قبضی بود و ورم دهان و حلق را و ورق وی خناق را نافع بود و عصارهٔ
وی خشک کرده ریشهای بد را مفید بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دو

یارا نافع بود و پوست درخت وی تریاق بود و آب ورق وی پانزده درم بخورند بجهت گزندگی رتیلا نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک بود آسیمی گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود **توت وحشی** توت العلیق است بشیرازی توت سرگل خوانند و در علیق گفته شود **تودری** تودریح گویند و بزر الهوه و قصیفیه نیز گویند و بشیرازی تودری گویند ابا صفهانی قدامه و بکرمانی ماد درخت نوع زرد آن نام دارد طبیعت آن گرمست در دوم و خشک عیسی گوید تر است در اول تودری چهار نوع بود زرد و سپید و سیاه و گلگون بهترین آن زرد بود جهت سرطانات باطن طلا کنند نافع بود و ریشهائی که در چشم بود پاک گرداند و ریشهای صلب و ورمهای بن گوش و صلابه نقرس را نافع بود چون با عسل در چشم کشند و چون با شراب بیزند و بیاشامند باه را زیادت کند و اگر لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواعست بهترین وی هندی بود بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم حنین گوید سرد و خشک است در دوم آنچه شسته بود فاضلترین مجففات بود و ریشها را نافع بود سرطانات و در چشم را نافع بود و منع فضول بد از نفوذ بطبقات عین بکند و معسول وی صحت چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود و مقعد و ورمهای آن و گویند بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان بحری بود و صفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته و باب بیامیزند و در خرقه بندند که تنک باشد بغایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب می جنبانند آنچه لطیف و رقیق بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و رملی بود و سنگ در خرقه بماند بعد از آن آن آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنانکه اول و دیگر عمل کنند بعد از آن آبها بگیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر رملی در بن آن باشد بیندازد و توتیا خشک کنند و استعمال کنند **تودریون** بیخ کوهیست و در شینی در صفت شوکران گفته آید **توبال النحاس** لطیف تر از مس سوخته بود و آنچنان مس تافته بکوبند از وی

شوکران

توت ... هندی ... کویند و تبریزی ...

کوارش نشده ... با عسل طلا کردن ... آب ... ورم سرطان

توتیا ... هندی ...

درد ... چشم ... مقعد

توبال النحاس ... کیشه ... نافعه

رقیق یعنی
نرم و تنک ۱۲
کمز اللسات ۶

می درفشد و بهترین آن قرمی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود و نوسی
واولی آن بود که پیش از سحق کردن وی را کتی چندی بشویند و چون خواهند که با ادویه
عینی بکار برند طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم قابض بود گوشت زیادت
بخورد و خشونت اجفان را نافع بود و تاریکی چشم زائل کند و جلا بدهد و اولی آن بود
که حدت وی بنشاسته بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است
و آنرا چنان استعمال کنند که نیم مثقال از وی سحق کنند و با یک مثقال علک البطم حب
سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند
همین عمل کند اما بعد از ان قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند **توبال الحدید**
اقوی از جمیع توبالهاست و چون آهن تافته بکوبند از وی درفشد و آن مجفف
و قابض بود نافع بود جهت ریشهای بد **توبا حلوس** نوعی از توبالست و از اغلاق
گویند و مقبض بود و گفته آید **تین رطب** انجیر رطب یعنی تر بهترین آن وزیری بود
پوست باز کرده و بعد از ان سپید و بعد از ان سرخ و بعد از ان سیاه طبیعت آن
گرم بود اندکی گویند در اول گرم است و یا در دوم و خام بسردی مایل بود و در
وی جلای بود و بر ثالیل و بهق ضماد کردن نافع بود و انجیر رسیده غذا بیشتر
از همه میوها دهد و زود تر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق
و سینه را نافع بود و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن گرداند و گرده و مثانه را سود
دهد و از ریگ و هرچه باشد پاک کند و خاکستر چوب وی ذوسنطاریا را نافع
بود و اسهال را خوردن و حقنه کردن مقدار پانزده درم نافع بود و لبن وی سود
مند بود جهة گزندگی عقرب و رتیلا و نارسیده وی جهة گزندگی سگ دیوانه با عسل
نیکو باشد و ریشهای که رطوبت از وی روان بود و ورق آن با کرسنه و شراب
بر گزندگی ابن عرس طلا کنند نافع بود و خورنده انجیر ایمن باشد از سموم و قضبان
وی چون با گوشت گاو برند مهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق و چوب وی
طبیعتی و ورق و لبن او مسخن قوی باشد و حادی قوی لطیف باشد و لبن وی
خون و شیر که اختر ببندد و آن بسته بگدازد مانند انفحه و اگر بر صوف چکانند
و بر ورم نهند گیرند از خوردن کرم پاک کند و در چشم کشیدن با عسل جهة ابتدای

خشونت یعنی
درشت شدن
کمز اللسات

نزول

سکنجبین

نزول آب نافع باشد و در انجیر نخی بود و مولد مره بود و معده بد بود و مصلح وی
ساده بود که بعد از وی بیاشامند یا شراب اترج یا ریباس و غذای که خورند باید
که مزی در وی بود انجیر خشک بهترین وی رملی بود طبیعت آن گرمست در آخر اول
معتدل بود در رطوبت و یبوست و لطیف و منضج و محلل بود و بر ورمهای صلب
ضماد کردن نافع بود و دمامیل را نضج دهد و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه
و قصبه شش را موافق و شراب وی سرفه کهن را مفید بود و سدهٔ جگر و سپرز
بگشاید و گرده و مثانه را نافع بود و خورنده وی از سم ایمن باشد و چون آب
وی جوشانیده غرغره کنند خناز یر را و خناق را تحلیل دهد و نضج آن بدهد
و بگشاید و خون وی متولد شود و ادمان خوردن وی شپش پیدا کند و سرد
مزاج را نافع بود و درد پشت و تقطیر بول را نافع بود و مسخن گرده بود و
انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود
جهت سپرز و جگر که متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان یا مغز بادام خورند
و چون با فودنج و سعتر و بادام خورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند و مضر
بود جهت سپرز و چون یک رطل از وی به سرکه خمری خوسانند تا شبانروز و بعد
از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر به امداد ضماد انجیر در سرکه خوسانند چنانچه ذکر
رفت و بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود جالینوس گوید
بدل آن در انضاج حب صنوبر است **باب الثاء** ثافسیا تفسیا گویند و آن صمغ
سداب کوهیست و گویند صمغ سداب بریست و سداب بری حرمل است و گفته آید
و سداب بری ؟ ابرگ حرمل ماند اما درازتر و پهن تر بود طبیعت آن بغایت گرم بود
و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند که وی
در سیوم بود و منضج و منقی بود و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی
برویاند و پوست بیخ وی بر داء الثعلب مالند بغایت نافع بود و حقنه کردن
جهت عرق النسا بغایت مفید بود و بر نفث دم و نفث فضول طلا کردن سود
مند بود و مقدار شربتی از وی نیم درم بود با ماء العسل در استسقا و مسهل و مقی
و مقیی بود و اگر زیاده ازین مقدار بود بول و طبع ببندد و ورم زبان

تین یابس
بدل انجیر خشک

انجیر خشک
سینه و شش را
از اخلاط پاک کند

و قراقر و سوزش حلق و معده آورد و باشد که غثی و ضیق النفس پدید آید علاج وی
قی کند بعد از آن شیر و مسکه و جواب خورند و غرغره بشیر تازه و روغن گل بعد از آن
مفید باشد و این از خاصیت اوست جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب
حرفست و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس و بلوط بود
ثام و جر گویند و آن لوبیاست و گفته آید ثالسفیس حرف بابلیست و گفته آید
ثاقب الحجر بسفایج است و گفته شد ثدی بپارسی پستان گویند و پستان
چهارپایان را ضرع خوانند و ثدی آدمی را گوشت او مانند و سپید بود و طعم وی
شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند که
مزاج آن بسردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیادت کند اما مولد بلغم بود
و در وی غلظتی بود و مصلح وی سعتر و نمک بود ثعلب بپارسی روباه گویند چون
با آب بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه که همچنان زنده بپزند و
زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از تغیر این عمل کنند و پیه او درد مفاصل را
نیکو بود و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند کری ببرد و
درد گوش را ببرد و شش وی خشک کرده بسایند و بیاشامند ربو و سرفه را
نافع بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان ساکن کند و درد چشم را نافع
بود و زهره او با آب کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی که
ابتدای جذام داشته باشد هر ده روز یکبار در غایت نفع باشد و چون آدمی
دندان وی را در دست گیرد از سگ دیوانه ایمن باشد و پیه وی چون با زیت بیامیزند
و بگدازند و بر نقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود
از همه پوستها گرمتر باشد مرطوب مزاج را باید پوشید و محرور را نشاید و کسی که سرما
بر وی غالب باشد شاید و هر چند موی بر وی بیشتر بود سخونت در وی زیادت
بود و آن لباس زنان و پیران بود و بلغمی مزاجان را نیز مفید بود و در خواص ابن زهر
آورده اند که پیه وی بر چوبی طلا کنند و در خانه نهند مجموع کیکان آنجا بر وی
جمع آیند ثغادیر در داء الثعلب است و گفته شود بلغت اهل شام شمام خوانند و بپارسی
دستنبو و باصفهانی دستنبویه ثغاء حرفست و گفته آید ثلثان طولیسد و لیست

وقابنر

وقثاء گویند و آن عنب الثعلب بود و گفته آید ثلج بپارسی برف گویند و با صفت
جمد و جلید در جیم گفته آید ثلج صینی سنگ سفید است که در سرمها بکار رود و جهت جلای
چشم و تب دق نافع بود طبیعت وی سرد و خشک بود و صاحب مفردات گوید
زهرهٔ اسیوس است و در الف صفت آن گفته شد ثمرة العرعر جوز الابهل گویند در
الف گفته شد ثمرة الطرفا جرمازج است و گفته آید ثمرة الشوک المصری خلبان در
است و گفته آید ثمرة شجرة الروم مقل مکی است و گفته شود ثمرة العلیق
توت علیق است بپارسی در گویند و بشیرازی توت سرکل در علیق گفته آید
ثمرة الکبر شفلح خوانند و ثمرة الصف و ثمرة الاصف نیز گویند بشیرازی کورک
خوانند و قثاء الکبر گویند طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و ثمرهٔ کبر
چون با نمک و سرکه بپرورند لطیف بود سدهٔ جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک
کند و طبع نرم دارد در صفت کبر منفعت هم گفته آید ثوم بپارسی سیر گویند بستانی
و بری و کراثی بود ثوم بری را اسقوردیون خوانند و گفته شد ثوم کراثی مرکب بود
[illegible] از ثوم و کرات بود و طبیعت ثوم گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سوم
در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود محلل نفخ بود و آب گردش را نافع بود و حاکه
وی بربهق با عسل طلا کنند نافع بود و برداء الثعلب با عسل و روغن بلسان بیامیزند
و بمالند موی برویاند و جرب و قوبا را نافع بود و خوردن خام بریان کرده با نخچه حلق
را صافی کند و سرفه کهن را که از سردی باشد سود دارد و خوردن گرم را بکشد و علق
از حلق بیرون آرد و چون کوفته با سرکه غرغره کنند و چون در طبیخ ساق و ورق وی
نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهة گزندگی جانوران
و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع
نرم دارد و درد روده را نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم بود و چون
پخته شود حرارت و حرافه وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت
فربه و صاحب تقویم گوید مصلح وی سفته و هلیله بود و بدل وی ثوم بستانی
بود ثوم الحیة ثوم بری را گویند و آن اسقوردیون است و گفته شد بعضی
از منافع وی و دیگر نفع وی آنست مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع

بود و جالینوس گوید فالج ولقوه وجذام و برص و بهق را سودمند بود چون با
کف گرفته بیاشامند و لیقوریدوس گوید جرب و بهق و برص را نافع بود چون بدین
صفت استعمال کنند بگیرند ثوم بری و خورد بکوبند و بآب رازیانه تر بسرشند
و تخم رازیانه کوفته و بیخته با عسل لف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز
یکمرتبه و رها کنند تا بعرق فرو آید نافع بود معین گوید جذام را زائل کند چون
بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی نفع وی در باب شین گفته
آید **ثومیس** جاشاست و گفته آید **ثیل** نجیل و نجر نجمه بپارسی بید گیا خوانند و
آن نوعی از حشیش است طبیعت وی سرد و خشک است در اول و گویند نافع بود
جهت جراحتهای تازه و منع نزف کند و بیخ وی و تخم وی منع قی کند و ادرار بول
کند تمام و اسهال باز دارد و اگر تخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند و
طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود و الله اعلم بالصواب

## باب الجیم

**جادی** کوکم و قرقو و ریقهان و خلوق و شعور الصفالیه زعفرانست و گفته شود **جاورس**
سه نوعست یک نوع را دخن گویند و بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و یک نوع جاورس
هندی خوانند بپارسی ذرت خوانند و یک نوع دیگر جاورس خوانند و بپارسی گاورس
و بشیرازی کال خوانند طبیعت سرد است در اول و خشک در سیوم قابض بود در همه احوال
و ازارزن بود و گویند سرد و خشک در سیوم قابض بود مجفف بغیر لذع شکم ببندد و
بول براند و خونی بد ازوی تولد کند و دیر هضم گردد و غذا اندک دهد و مجموع حبوب
دهد و بجز ببندازد و مصلح وی شیر تازه باب سبیوس و روغن بادام و روغن
گاو و کنجد بپزند و حلوای چرب از پس آن بخورند و بدل وی در شکم بستن برنج
بود **جاوزنبره** گاوزبره خوانند و آن حجر البقر است و گفته آید **جاوشیر** بپارسی
جواشیر خوانند و گاوشیر نیز خوانند و آن بشیرازی جاخوشتی خوانند و آن صمغ
درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ او به برگ انجیر ماند گرد تر و کوچکتر و گویند ورق
آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح بود که برگ گرد است و برگ زیتون دراز
و ساق وی مانند ساق خیار زه کشیده بود و گل وی زرد رنگ بود و گل وی
خوشبوی و تیز بود و صمغ وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون

آید

آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود در آب
حل شود و اول که بیرون آید سپید رنگ بود و چون خشک شود زرد شود
و چون با آب بگدازند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و
غش آن با شق و موم کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشک در دوم عرق النسا و درد
زانو و مفاصل را اگر از سردی باشد نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم
را روشن کند و بر دندان کرم خورده نهند درد ساکن کند و صداع و صرع را نافع
بود و استسقا و چکیدن بلغم و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل
بگدازند و بخود برگیرند حیض براند و بچه بیندازد و جرب مثانه را نافع بود
و چون با عسل گزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ بود مفید
بود و بیخ درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ثمر وی
چون با فنتین بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق رحم نافع بود
و شربتی از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آنکه در مطبوخ
خیسانیده باشند ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و
در شکم بمیرد فتیله از جا و شیر با زند و بخود برگیرند زود بیرون آید
و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و مضر بود با عصاب صحیح و اثنی
و مصلح وی مرماحوز بود و بدل وی سکبینج رازی گوید بدل آن لبن التین
است بوزن آن ابن جزار گوید بدل آن قنه بود و گویند یک وزن و نیم
آن قنه بود و بدل آن دو وزن آن صمغ زیتونست و شیخ الرئیس
گوید ظن من آنست که اشق نزدیک است بوی جار النهر گویند
سلق الماست و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و ماندگی از
آب پیدا باشد و طبیعت آن سرد بود قابض است حکه و جرب و ریشهای
پلید و ریشهای کهن را نافع باشد و بدل آن بطباطیست جاوشی خشخاش
زبدیست و گفته آید جارکون بسیار است و گفته آید جامیه با قلای
قبطی خوانند و در مصر بسیار بود و در آبهای استاده روید و ساق وی

بسطری انکشت بود و بدر ازی یک کز بود و کل وی مانند کل سرخ بود و باقلای آن
کو حکتر از باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خام و پخته خورند و
بیخ آن از بیخ فی سطبر تر بود معده را نیکو بود و آرد وی چون بجو بپاشامند
اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود درین فعل
جالیبو بستمیر حست و کفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر کویند و بهترین
آن شیرین لذیذ بود که میل بحلاوة داشته باشد و از شیری معتدل و از حیوانی
صحیح البدن کرفته باشد طبیعت آن سرد و تر باشد در سیوم و کویند در
دوم غذای فربه کننده بود و طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع
مضرت کسی که مردار سنک خورده باشد ولیکن سنک کرده و مثانه پیدا کند و سده
و مصلح آن عسل است یا قند و صاحب تقویم کوید مصلح آن زیتونست جبن
عتیق پنیر خشک بهترین آن بود که روغن دارد و شیرین بود طبیعت آن کرم
و خشکست در سیوم مصلح ریشهای بد بود و چون با زیت سحق کنند نافع
بود جهة تحجر مفاصل و بیرون آید مانند کنج بی زحمتی و چون بریان کنند شکم
به بندد و پنیر مولد خلطی حاری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود
و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنک کرده پیدا کند و باید که در میان
دو طعام خورند و اکر با مغز کردکان خورند نیکو بود جبلاهنج جبلاهنک و
جبلهنک نیز خوانند بپارسی حبر اهنک کویند و بیخ وی تر بد زرد است و کویند
تخم دند سیاه است فعل وی مانند فعل خربق بود بهترین وی هندی بود حلوقی
رنک بر رنک شقرک و بغایت خورد بود و دراز عقد و مقوی بود بقوت بلغم
و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود در وی مکر مفلوج را نافع بود و شربتی از
از وی نیم درم بود و اکر ازین زیادت دهند کشنده بود و از خوردن وی
غثیانی عظیم پیدا آید تا حدی که خناق آورد و عرقی سرد و معالجه آن
با آب کرم و قی و حقنه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از ان شیر تازه
بیاشامند و اکر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زن نیم کرم
نشانند و بدل وی خربق بود جلبین حمص است و کفته آید جدوار

بپارسی

بپارسی زدوار گویند و بمغولی ماه فرقین و بهندی نربسی و آن بجنبت مشابه بسعد
هندی اما بوزن ثقیل تر بود و صلب تر از وی بود نیکوترین وی آنست که چون بسایند
منکسر بنفش باشد و آن هندیست اما آنچه خطائیست بزرگتر و بهتر بود و اگرش بنفش
باشد و آنچه هندیست اکثر بسیاهی زند و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل
میخوانند کوهی عظیم است و بدین طرف کوه اهل هند می باشند و آن طرف میگویند
اصحاب خطائیست این بیخ انجا می روید و آنرا نربسی از بهر آن میخوانند که زهر نیست
که آنرا بهندی بس میخوانند و این بیخ پادزهر ویست هر دو در یک موضع می رویند
و این بیخ چون پهلوی وی روید قوت زهر وی باطل میشود و اهل آن موضع آن
بیش را میخورند و ایشان را زیان نمیدارد و اگر این بیش جای دیگر میروید که بجا در این
بیخ جدوار نیست بیمدانک کشنده است و بیش را بعربی بیش خوانند بدترین مجموع زهرهاست
تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت وی مقاومت نمیتواند نمود و در شهر ملتان شخصی
نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای وی اماسیدن گرفت و چشمهایش از جا برخاست
و بیهوش شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از
ساعتی قی کردن آغاز کرد بعد از آن بر وی غلبه کرد و چون در خواب رفت از آن
زهر قاتل خلاصی یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است اولا پادزهر
زهر بیش است و گفته شد دیگر اعمال سجستان که از زمین گرم سیر است مار قاتل
می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال صلایه کردند و بخورد وی دادند
از زهر مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب و رتیلا گزیده را مقدار دو
دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله
میگوید هو [illegible] تریاق السموم باسرها حتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر آنست که
مجموع دردها را بنشاند اگر بر اعضای ظاهر باشد بسرکه و گلاب یا با آب طلا کنند
درد بنشاند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند با قدری شراب
یا آب گرم یا گلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد معده
و درد گرده و سنگ مثانه و عسر البول بشیره تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز
مجموع اورام بلغمی و صفرائی و دموی و سوداوی در ابتدا و در انتها طلا کردن

نفخ ۸۶

در ابتدا ماده را باز دارد و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نفخ باشد خصوصاً
اورام مغابن چون زیر بغل باشد و بن ران ببرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل
کند و اگر کسی را خیار که بیرون بر آید همین طلا کنند زود تحلیل یابد تا آنکه خیارک
بریزد و هیچ زحمت نرسد دیگر در ایام وبا هر کسی که طاعون بر آورد این دارو را
با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی و مجربست و دل را
قوت دهد و در ابتدای زحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای
کهن و ریشها پلید قدری بکوبند و بپاشند گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح
آورد و مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز
مقدار نیم درم بجلاب یا شراب دهند دلرا بغایت قوت دهند و در تفریح نظیر
ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق منع عفونت وبا کند و تقویت دل کند
و دفع ضرر وبا کند این داروی مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیادت از آن
بجهت آنکه تریاقیت در وی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین
که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته بود فرمود که هر خاصیتی
که در تریاق فاروق هست درین داروی مفرد هست و هم او فرمود که مرا معده
بلغمی بود هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد جدوار هر روز که با جلاب گرم
کرده میخوردم آن زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود و با ستسقا
خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده
شد و رنگ وی که زرد بود برنگ اصل خود عود کرد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت
و چهار روز بول وی گرفته بود این دارو بسایند و مثانه وی طلا کردند
و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون
آمد و شفا یافت باذن الله تعالی و دیگر زحمت بواسیر را اگر ازین دارو بر آن موضع
طلا کنند در دساکن کند و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارد
و بسایند قدری و بجلاب گرم بخورند و قدری بر پشم پاره بخود برگیرند در حال وضع
حمل شود و صرع صبیان را اکثر مقدار نیم دانگ یا دانگی بدهند نافع بود و مجربست د

و بک باید
و مجربست
خفقان یعنی جستن دل
نام الیوی محمود بن فقیه
دشواری زادن نظیر ندارد

اطاور

او دیگر

ودیگر خداوند تب ربع هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم هفت روز بخورند بغایت نافع
بود ودیگر درد دندانرا مفید بود مقدار عدسی اگر ازین دارو برین دندان گیرند
یا بر دندان طلا کنند فی الحال درد ساکن شود ودرد چشم بلغمی را در میان چشم چکانند
درد بنشاند واگر صفرائی بود بر پشت چشم طلا کنند درد ساکن کند واماس پلکها
ساکن کند وفرق درمیان بلغمی وصفرائی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد وصفرا
را درد وسوزش وچکیدن آب بیش باشد ودر تقویه باه اثری عظیم دارد مقدار
نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آورد وحکما هند گویند
مردم لاغر را فربه میکند وگویند بر بهق سپید وبرص طلا کنند مفید باشد وحکما
هند میگویند که درین دارو صد وبیست منفعت است وکسی را اگر خناق گرفته
باشد بر حلق وی طلا کنند بغایت نافع باشد حالیا آنچه بتجربه معلوم شده
بود ثبت کرده شد وصاحب تقویم گوید طبیعت وی گرم وخشک است الطف
بود وصاحب تقویم گوید از قول مسیحی که طبیعت وی گرم وخشک است
در سیوم ووی قرحهٔ امعا آورد ومصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته
در آن انداخته باشند وصاحب منهاج گوید بدل وی در تریاقات سه وزن
وی زرنباد آورده است **جبب** جمامه است وگفته آید **جرجیر** بری بود وبستانی
کف العایشه بپارسی کیکیز گویند وبشیرازی کندک وگلج وکیکیج هم خوانند بهترین وی آن
بستانی بود که تیزی وی کمتر بود وطبیعت وی گرمست در سیوم گویند در دوم وخشکست در اول
وتر وی تر بود در اول یوحنا گوید گرم وخشکست در دوم آب وی اثر ریشها ببرد
ووی مدر بول ولبن بود ومسخن بود ومنفخ ومهیج باه اما مصدع بود وسده
وتاریکی چشم آورد ومصلح وی کاهو وکاسنی وبقلة الحمقا وسرکه بود ووی
منی را زیادت کند ونعوظ تمام آورد چون با شراب بیاشامند وتریاق گزندگی
ابن عرس بود وطبع براند ودر خواص ابن زهیر آورده اند که چون جرجیر بکوبند با
آن در بیخ انار ترش ریزند شیرین گردد وجرجیر بری را خردل بری خوانند ودر
قوی ما بشد وتیزتر از بوستانی بود وتخم وی بعوض خردل استعمال کنند والله اعلم
**جرجیر الما** قرة العین است وسیر نیز خوانند وگفته آید **جرمدانق وجردمانق**

کرمدانه است وکرد مانه نیز خوانند وگفته شود درکاف **ججیر** باقلا است وگفته شد
**جرجر المصری** ترمس است وگفته شود **جراد** بپارسی ملخ است بهترین وی فربه بود
طبیعت وی گرم وخشک بود در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود
خاصه زنان را وگویند دوازده عدد از وی را سر ببیندازند واطراف وی وبا
قدری مورد خشک مستسقی بیاشامد شفا یابد وتقطیر البول را نافع بود
وبخور کردن بدان بواسیر را نافع بود وبریان کرده جهت گزندگی عقرب چون
بخورند نافع بود واندرون وی وخایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل
کند وگویند چون ملخ دراز پای بر صاحب تب ربع ببندند نافع بود
وخوردن وی حکه وجرب آورد ومصلح وی بقلة الحمقا است یا بزرقطونا
**جراد البحر** اربیانست وگفته شد **جردان** فاره است بپارسی موش خوانند
چون بشکافند وبر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کند وگویند چون بریان کرده
بخورند وگویند بر ثالیل نهند زایل گرداند وچون بشکافند بر موضعی که
خار رفته باشد یا چوبی طلا کنند بیرون آورد وچون بشکافند وبر
خنازیر طلا کنند نافع باشد وسر وی چون خشک کنند وبسوزند وبکوبند
وچون با عسل بیامیزند وبر داء الثعلب مالند نافع بود **جراسیا** قراسیا
ست وگفته شود **جزر** بپارسی گزر خوانند بهترین وی زرد وشیرین بود
وگویند سرخ آن ارطب بود وزرد وی غلیظ تر بود وغذای وی کمتر از
غذای شلغم بود وطبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم وتر است در اول باه را
تحریک دهد ومسهل وملطف بود بول براند اما دیر هضم شود ومنفخ ومولد
خون بود وباید که بغایت پخته بود ومصلح وی آبکامه وسرکه وخردل بود بصری
گوید مقوی معده بود که در وی بلغم غلیظ بود وسده جگر بگشاید وهضم طعام
بکند وچون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند وسده ها بگشاید ومقوی
پشت بود وشهوت جماع انگیزد وچون با عسل مربی کنند زود هضم شود ورطوبت
وی کمتر بود وحرارت زیادت وباه را زیادت کند ومنی بیفزاید وچون بسرکه
نهند ونمک معده وجگر وسپرز را نافع بود **جزر بری** اشقاقل است وگفته شد **جزر اقلیط**

جراد بشیر...

جردان بیند چنین

وخنازیر چون بشکافند وطلا کنند

زرد زرد گزر ... نیکو ترین جزر

جگر

بیم جزر

جرمازج ۳۴۳ بهندی مایئی

خشک است در اول
گویند سرد است در اول

بهم جوز بریست **جزمازج** ثمرة الطرفاست بپارسی گزمازک گویند طبیعت وی گرمست
در اول درجهٔ اول قطع رعاف کند چون به بزند باب و بر سر ضماد کنند نافع بود
و ریش شش را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند نفث دم
را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبت در رحم ایشان روان بود و یرقان را
نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کنند نافع باشد اسحق گوید مضر بود بسپر
و مصلح وی دو قوا بود و گویند بدل وی نیم وزن وی پوست انار و نیم وزن
آن انزروت سرخ بود **جوز دادو** جوزدارو است و گفته آید **جمسی** تخم حک است
و گفته آید **جیاد** زعفرانست و گفته آید **چشمک** تشمیر حبست و گفته آید **حمص**
بپارسی لج خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود چون تر کنند بشنود و بر سر کسی
که رعاف داشته باشد طلا کنند باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند
بغایت نافع بود **جعده** قولیون است و کبیر کونه و کیسو نیز خوانند و آن دو
نوعست کبیر و صغیر کبیر و را عبرتیه خوانند و صغیر و برا اشیرازی کل المرغ
خوانند بهترین آن صغیر بود شامی بری تازهٔ سپید طبیعت وی گرم بود
در سیوم و طبیعت عنبرتیه وی گرم بود در دوم و هر دو خشکند در دوم
مفتح و ملطف باشند چون تر باشند جراحتهای تازه را نافع باشند و خشک
آن ریشهای بد را نافع باشد و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سودمند بود
و بول و حیض براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع
را بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران زهرناک را نافع بود و چون
بر خانه بخور کنند یا بنهند از گزندگان از آن خانه بگریزند و نسیان را
نافع بود یکدرم از آن و عصارهٔ وی با در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم
را روشن کند و اگر در شیاف حرارت کنند و با آب رازیانه و آب پیاز تر
بسایند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی مضر بود
بمعده و مصدع بود اسحق گوید مصلح حما ما بود و صاحب تقویم گوید سنبله
و بدل وی در اخراج ددو و ادرار بول و حیض پوست چوب انار تر و چهار
دانگ وزن بلوط سلیخه و گویند بدل آن فوتنج است **جوزی** کفری گویند

جسمی است

جبسین است

تقی [illegible] گویند [illegible]

با عسل

وگفته آید جفت البلوط پوست بیرون بلوط است طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم قابض بود
خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و شکم به بندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند
و بر فتق ضماد کنند نافع بود و بدل آن بوزن آن پوست املو و نیم وزن مورد و نیم وزن آن
گلنار با اقماع بود و گویند بدل آن جلنار بود جل ورد است وگفته آید جلبوب
لبلاب است و لفج نیز گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته آید صفت آن جلنار
بپارسی گلنار خوانند و بشیرازی گل صدبرگ و گل انار است که بغیر از آن ثمر نمیدهد
و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم خون و شکم
بر بندد و ریش روده و ریش کهن را و فتق را نافع بود و عصاره وی در طبیعت
مانند طبیعت عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی از یکدرم و نیم تا دو درم بود
اما مولد سده بود و مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی اقماع الرمان یا جفت
بلوط و بنادق و گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند آن طراثیث بود
بوزن آن جل نسرین ورد صینی است وگفته آید جلجلان صاحب مفرده گوید
سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این هردو خلاف است بتحقیق
کزبره یابسه است بپارسی گشنیز خشک گویند جلبان خلر خوانند و خرقی وگفته آید
جلید ثلج است بپارسی برف خوانند سرد است بطبع و خشک بعرض و اصل مزاج وی
تر است آب وی در دندان کرم را مفید بود و هضم را قوت دهد اما اعصاب و معده را
زیان دارد و پیر را بد بود و سرفه آورد خصوصا کسی را که خلطی سرد در معده بود
و تشنگی آورد خوردن برف و آب وی علقی را که در حلق چسپیده باشد نافع بود
آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هرچه لطیف است تحلیل رود
و صفحه گفته شود جلوز صاحب منهاج گوید گویند بندق است و صاحب جامع
گوید بندق مطلق و هردو سهو است و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب
تقویم گوید جلغوزه بندیست و مولف گوید آنچه محققست جلوز لوز البریست و روغن
وی را زیت المرجان گویند و اهل مغرب الاقصی اوجان و ارقان خوانند و آن بادام
کوهی است بشیرازی نخرگ خوانند و قائم مقام جلغوزه بود و در منفعت و طبیعت وی
گرمست در اول و گویند در دوم و خشک در اول و در وی اندکی رطوبتست باه

داقوت

را قوت دهد و منی بیفزاید و در دست را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود
اما دشوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسرز و مصلح وی شکر بود و بدل
وی جلغوزه بود **جلغوزه** حب صنوبر کبار است و در جا گفته آید **جلجلان مصری** بنفش است
و گفته شد **جلجلان الحبش** خشخاش سیاه است و گفته شود **جلنجوجه** قوتج بریست
و گفته شود **جل ماثا** قنداست و گفته آید **جمار** شحم النخلة خوانند و قلب النخلة خوانند و آن
لب نخل است بپارسی مغز سر درخت خرما گویند بهترین آن تازه‌ترین بود طبیعت آن سرد و
خشک بود در اول و گویند در دوم قابض بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم
و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوت احشا دهد و جهت مرهٔ صفرا
نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عسل
و گویند بدل وی حماض باشد **جار النهر** جار النهر است و گفته شد **جان** جیلدار و است
و سغر و کلدار و نیز خوانند و آن سرخ جیست و گفته آید **جد** بپارسی یخ خوانند و بعضی
بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از وی بسته شود اگر آبی نیک بود یخ
نیز نیکو بود و اگر برعکس بود نه نیکو بود و منفعت وی برف نزدیکست اما یخ لطیف
تر بود **جم سغرم** جاهو سلیمان گویند و آن ریحان سلیمان علیه السلام است و در را
گفته آید **جمد صینی** ثلج صینی است و گفته شد **جمست** سنگیست بنفشی است که بسرخی
مایل بود و معدن آن سه روزهٔ مدینه بود اگر در ظرفی از وی شراب بیاشامند
مستی نکند اگرچه ظرفی بزرگ بود و آنکس که با خود دارد از نقرس ایمن باشد و اگر
در زیر جامهٔ خواب نهند از احتلام ایمن باشد **جمیز** نوعی از انجیر است بیونانی
شیقوموری گویند و ایغاسو قاسین نیز گویند و معنی آن تین احمقست
و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی بسیار شیر بود
و در وی قوت جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت اورامی که
دشوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصارهٔ ورق
وی بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن دمامیل را زود نضج دهد و با
اشق بر سپرز ضماد کردن مفید بود و گزندگی جانوران را خوردن و طلا کردن
سود دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که

بعد از سکنجبین یا گل انگبین خورند **جمجم** بیخیست که بشتاقل مصری ماند بزرگ و گویند
از زمین زرجیرد و گویند بسوزن زرین از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز
بود و معروف بود بجم خطائی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خناق و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود البته **جنطیانا** رومی و جرمقانی و آن بیخی سرخ رنگست
باندازهٔ انگشت سطبر بود و دراز تر و گویند وی را بنام پادشاهی خوانند که مستعمل
الملک نام وی بود و بهترین وی رومی بود که بغایت سرخ و خوشبوی بود و طبیعت
آن گرمست در سیوم و خشک در دوم سدهٔ جگر بگشاید و سپرز نیز و حیض و بول براند
و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و چون
با عسل بسرشند و با آب نیم گرم بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه
زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و عقرب و سگ دیوانه بود و زهرها
کشنده و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بعوض
افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند اسحق گوید مضر بود بسینه و مصلح وی اسقولو
قندریونست و بدل رازی گوید یک وزن و نیم آن اسارونست و نیم وزن
آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص
آورده است که هر زنی را که خون حیض زیادت از عادت رود و بازنه ایستد
بستانند جنطیانای رومی را و بکوبند و با حنا بسرشند و بر دست بندند خون
باز بندد و این مجربست و امتحان شده **جندبیدستر** قسطوریونست و
و خصیان نیز گویند و بپارسی قندس خیری خوانند و خایهٔ سگ آبی نیز گویند و
آن و آن خصیهٔ حیوانیست بحری که هم در آب زندگانی دارد و هم بی آب و آن
حیوان را قندس خوانند بهترین وی آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده بود
و پوست آن بغایت رقیق بود و آنچه سطبر بود و هر دو بهم چسبیده نبود
مغشوش بود و غش آن بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر و بخون
بسرشند و در مثانهٔ گوسفند کنند و خشک کنند طبیعت جندبیدستر گرم و خشک
است در سیوم و گویند در دوم و وی لطیف تر از همه مسخنات بود و نافع بود
جهت وجع سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداعی که از سردی بود و بخور

وگویند از ترکستان خیزد

[margin, partly illegible] اگر جندبیدستر ... سرد ... بلغمی ... نافع ... عصب

کردن

کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی زیادت از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید دو مثقال
جندبیدستر و قدری فوتنج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون
بکوبند و بغایت سحق کنند و بپزند و در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون با سرکه
بیاشامند حیض براند و مقدار نیم درم مغص و فواق را مفید بود و با سرکه آشامیدن
دفع سموم بکند و چون پشم پاره بدان بیالایند و زن بخود برگیرد باد سردی که در
رحم بود سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن مفید بود و سده که در اعصاب
بود بگشاید و چون مقدار عدسی بگدازند و بر سر مصروع طلا کنند نافع بود و اگر در روغن
حل کنند جهة استرخاء اعضا و خدر و فالج و لقوه سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج
سرد خواه ریحی و خواه بلغمی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقانی
که از سردی باشد سودمند بود و اگر در سوراخ قضیب چکانند عسر البول که از
خلطی بلغمی بود مفید بود و کندی در کتاب سمیات آورده است که جندبیدستر
که لون او بسیاهی زند یک درم کشنده بود بعد از یک روز و ابن جزله همچنین گوید
و صاحب منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در روز و مداوای وی بقی کنند
و شبت و فوتنج و سپستان و عسل و بعد از ان بحماض اترج که پادزهر وی است
یا دوهای فواکه ترش یا سرکه یا شیر خر و بدل وی بوزن وی وج و نیم وزن
وی فلفل است و گویند بدل آن مشک بود **جنجر** عصی الراعی است و گفته آید
**جنجل** در دمشق بسیار بود طبیعت آن گرم و تر است گرم مزاج را نافع بود و خونی
اندک بسیار از و حاصل شود و بدل آن بلیونست **جنتوریه** قنطوریون است و گفته آید
**جنبید الرمان** کل انار بستانیست و بشیرازی کلک انار خوانند نفع آن نزدیک بود
بگلنار **جناح البشر** حشفه است و گفته آید **جناح النسر** باقلا است و گفته
شد **جنبید** سعتر است و گفته آید **جوز** بپارسی گردکان گویند طبیعت آن گرم
بود در سوم و خشک در اول بهترین آن بود که پوست وی تنک بود و رق وی و لو
وی قابض اند و پوست اندرونی که بر مغز چفیده رقیق در وی قبضی بود و

مغص

خلط بلغمی

جناح المطلق

جوز را بهندی اخروث

سست شدن ... و بسیار چشم ظاهر شدن و نمناک شدن ...
کذا فی اللغات

ببندد و پوست سوخته وی مجفف بود بی لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سودا
که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و اگر در روغن حل کنند جهت استرخای اعضا و خدر
و فالج و نقرس سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند مغز وی مغص ساکن گرداند و شکم
ببندد و چون با مویز بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و حب القرع را برون
آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله پادزهر آن بود و اگر بعد از آن
بخورند همین سبیل دارد و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزندگی کسی را که
سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند مفید بود و چون با پوست با شراب و زیت
بجوشانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و برویاند و بر داء الثعلب بغایت مفید
بود و پوست و پوست اندرون وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و زن بخود برگیرد
منع خون حیض کند و پوست درخت آن و ورق آن چون دو مثقال بیاشامند
تقطیر بول را نافع بود شریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و چند پاره خبث
الحدید در آن اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند بار بجنبانند بعد از آن خضاب
کنند موی سپید را سیاه گرداند و صنعت عجب بود و چون وجع ازو قوبا بدان
بمالند نفعی تمام بدهد و چون با آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و
استرخاء آن زائل گرداند و خوردن گردکان گرم مزاج را نافع بود و مغثی و مصدع
بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود یا خشخاش
و بادام گردکان کهن نباید خورد که بوی بد بود و غثیان و غشی و کرب آورد و [illegible]
و نزدیک بکسی بود که حنظل خورده باشد و دفع مضرت آن برب ریباس و غوره و
امثال آن باید کرد و بدل آن بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوز هندی**
نارجیل است و گفته آید **جوز جندم** کوز گندم خوانند و جوز الحمام گویند بشیرازی
کل گندم گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و
قطع نزف دم کند و قوبا زائل کند و منع آرزوی گل خوردن کند فولس گوید در وی
قوت مبرد بود و اندک مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند نیکوترین وی سرخ فربه
بود طبیعت گرم و خشک بود در سیوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت جگر
و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را نافع بود و قوت باصره بدهد و شکم ببندد

جوز هندی نارجیل است

عسر البول

عسر البول را نافع بود و منع قی کند و در دسینه و سپرز کهنه شده باشد نافع بود و
باستسقای لحمی نافع بود و مقدار مستعمل ازوی تا دو درم بود و بدل وی یک
وزن وی و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی لسان بود
اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید
طبیعت وی به بندد و ممسک بود مصلح آن جلاب گرم بود جوز الا جوز
الابهل ثمرت العرعر است وگفته شد جوز القی مانند خربق سپید بود در قوة
و طبیعت آن گرم و خشک بود مقیء بلغم و رطوبت بود مقدار دو درم و در فالج
ولقوه و مانند آن بوره و خردل بود جوز ماثل و جوز ماثم و جوز مهابل و جوز مقابل
و جوز رب هم خوانند بهندی تتوره گویند و داتوره هم گویند و شیرازی گورکنا
خوانند و آن دو نوع است یک نوع بجوز القی ماند و یک نوع خارناک مانند سوهان چوب
خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سپید رنگ بود و دانه وی از تخم
بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر و زرد رنگ بود اندرون تخم و پوست وی رقیق
بود و سروی مانند سر بادنجان بود و درخت وی مطلق بدرخت بادنجان ماند و گل
وی سپید و دراز کشیده دارد طبیعت آن سرد است در چهارم و تر بود و نافع بود جهت
حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی ازوی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دانگی
ازوی صاحب منهاج آورده که مضر بود و یک درم ازوی کشنده بود در روز مغنی
بود و مقی و منوم و مسبت و مخدر بود مداوا قی کنند با آبی که نطرون در وی جوشیده
باشد با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند با سرکه و سعتر و انجدان و فوتنج کوهی
در وی جوشیده باشد و گویند یک مثقال از تازه وی البته کشنده بود و اگر نیم
دانگ در شراب یکسی بدهند مستی زیادت آورد جوز الکوثل جوز القی است
وگفته شد جوز المرج حب الکاکنج است وگفته آید جوز السرو بهترین وی
تازه بود بشیرازی گوز الکلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود قابض
بود اسحق گوید گرم است در اول و خشک در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود
و با ابریشم و ابرش قطع خون کند و قوت اعضا دهد و چون بکوبند با انجیر
و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیادت بخورد و با شراب سودمند جهت

عسل النعش و برفه کهنی و بلغم و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال
واگر بجوشانند و در آن آب بنشینند زنی که رحم او بیرون می آید نافع بود صاحب
تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود جالینوس
گوید بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد
را نافع بود و ذهن را تیز کند فولس گوید طبیعت را ببندد از خون و صفرا و قوت
بدن زیادت کند و نشف رطوبات از عروق کند اسحق گوید خفقان آورد و مصلح
وی عسل بود و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن
آن جلیدا و رفعا خوانند و آن سرخسیت و گفته آید

## باب الحا

حاشا حاشا ماموت گویند و قورش نیز گویند و سعتر الحمار هم گویند و فنس
گویند فودنه کوهیست و گویند ورق خردل بیابانیست و گویند برگ سبیذا
دشتیست انچه محققست نوعی از پودنه کوهیست گلهای کوچک دارد بسیار
مانند خرمای که بسرخی مایل بود و قصبه باریک دارد مانند اذخر و بیشتر در
کوه بود و در دامن کوه نیز باشد طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند
در دوم محلل بود و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و بچه بر بندد از و ده
بگشاید و برعرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش
را پاک گرداند و منع نفث دم کند و اگر با سرکه و نمک بیاشامند کیموس بلغمی بود
و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کند تحلیل دهد و محلل خون بسته بود تا لیل را تحلیل دهد
و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره نگاه دارد
و معده و جگر را پاک کند و چون سحق کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال
بیاشامند با قولنج نافع بود و قوت گرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و دهن
و حلق را نیکو بود و اندر ماخس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و همچون
گوید چون بکوبند و سحق کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و
اگر در حمام بر مجذوم طلا کنند سودمند بود اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
بود و بدل آن یک وزن و نیم آن سعتر کوهی و گویند یک وزن و نیم آن افتیمون و
شراب وی انتها بیاورد و هضم کند و مسهل گرم و بلغم بود حافر المهر سوربخانست

و گفته آید

وگفته آید حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل آید و نبات گشوث بر وی پیچیده شود
شود و شیرازی وی را خار اشتر خوانند عصاره وی چون در چشم کشند سپیدی
ببرد و تاریکی زایل کند و کل وی بجهت بواسیر بغایت نافع بود حافظ الحمل و حافظ
الاطفال برد و اسم فرفیون است وگفته آید حالق الشعر قاشر است وگفته آید
حافر حمار الوحش سم خر گور است چون بسوزند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون
بازیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است
چون سم راست او بکنی سازند و مصروع با خود دارد صرع از وی زایل گردد و اسقفور
بدوس گوید سمهای خر چون بسوزانند و بیاشامند مصروع را نافع باشد و چون
بازیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند بگدازاند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و
بوشقاق که از سرما بود ضماد کنند آن را زایل گرداند حب النیل قرطم هندیست طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود جهت
برص و بهق سپید و مسهل خلطهای غلیظ و لزج بود و سودا و بلغم را و کرمهای حب
القرع را و غیره نافع بود و از وی شربتی از نیم دانگی تا نیم درم بود با ادویهای دیگر عرق النسا
و نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد براند و امعا را بشوید
و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز را نافع بود و مسهل ... سودا بود
و وی غثیان و کرب آورد و اولی آن بود با روغن بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند
و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانگ وزن آن تخم ارمنی بود
حب المساکین لبلاب است وگفته آید حب الفراط مازریون است وگفته آید حبا قا در ق گویند
و آن چند قوقیست وگفته آید حبق فودنج است وگفته آید حب العزیز حب الزلم است وگفته آید
حب اللهو حب الکاکنج است وگفته آید حب اللوز لسان العصافیر است وگفته آید
حب السمنه حبیست سیاه از نخودی کوچکتر و خراسانیان آن را نقل خواجه خوانند
و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سپید بود طبیعت آن بغایت گرم
و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی بیفزاید
و باه برانگیزد و مقدار ده درم اگر بکوبند و با آب بمالند و صافی کنند و قدری از آن
و قند و روغن بادام شیرین یا کنجد ریزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون

سبب لاغري از سردي بود و خشكي و دير از معده بكذرد و مضر بود بشش و مصلح وي
قند بود و بدل آن نيم وزن آن مغز پسته و نيم وزن آن كنجد و كويند بدل آن حب محلب
كويند بزر الحرشف است و در شيراز حب الحرشف مشهور است حب الزلم بپارسي
تخم كنكر خوانند و صاحب منهاج كويد نيكوترين وي خوشبوي بود طبيعت آن
كرم و خشك بود و در وي رطوبت فضلي بود و عرضي بود مني را زيادت كند و محرك
شهوت جماع بود و ابن ماسويه كويد كرمست در سيوم و تراست در اول بدن را
فربه كند و قوت ذكر بدهد و جون شريف كويد بخايند و بر كلف روي طلا كنند زايل
كردد و مولد صداع بود و مصلح وي بنفشه بود و بدل وي شقاقل حب الخروع
بپارسي تخم بيد انجير بود و در باب خا در صفت خروع كفته شود حب البلسان
تخم بلسان مصري بود و بغير از مصر هيج جاي ديكر نباشد و صاحب منهاج كويد
سهو است كه هو غار قونست و صفت هو فاريقون كفته شود در ها طبيعت
حب بلسان خشك بود در دوم نافع بود جهة بلغم و سودا و تنك دمي كه از
شش باشد و سرفه و عرق النسا و صرع و سدد و عسر البول و كزندكي جانوران
را نافع بود جون بياشامند و اكر بجوشانند و زن در آب آن نشيند رحم را
بكشايد و جالينوس كويد در تر كهن را و نو را سود دارد و معده را همچنين
روفس كويد برودت معده ببرد و موي بر داء الثعلب و داء الحيه برويانند و
بيخ موي را قوت دهد ديسقوريدوس كويد قوت معده بدهد و اشتهاي
طعام پديد كند و هر بلغمي كه در معده بود زايل كند و درد پهلو و ربو و ضيق
النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وي دو درم بود و كويند مضر بمثانه
بود و مصلح وي كتيرا بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و كويند يك وزن
و نيم آن پوست سليخه و ده يك آن بسباسه حب جني جبني كويند دفلي است و
كفته ايد حب حلوه انيسونست و كفته شد حب الاثل كزمازك است و كزمازق
نيز خوانند و آن كز مار جست و كفته شد حب الكاكنج جوز المرج خوانند و آن
و آن بزر الكاكنج است و دو نوع بود يك نوع را بشيرازي عروسك در پرده
خوانند و يك نوع ديكر كجومي كويند و بهترين آن بزرك و سرخ كوهي بود و كويند

بشيراز كشود كويند

جز مار جست

بستاني

بستانی وطبیعت آن سرد است وخشک عیسی گوید سرد وخشک بود در آخر درجهٔ اول
یا دوم وگویند در سیوم مغص را نافع بود وبول براند وریش کرده ومثانه را مفید بود
دیاسقوریدوس گوید صرع را نافع بود واعما که عارض شود در سر چون دانگی از وی ودانگ
شونیز سحق کرده با روغن بنفشه بیامیزند ودو نوبت بدان سعوط کنند زایل کند
بولس گوید چون یک جزو از وی سحق کرده با جزوی شحم ارمنی بیاشامند کرمهای که در
شکم بود بیرون آورد ووی مضر بود بگرده چون بسیار استعمال کنند بسبب شود که
بیلرا ادرار وجذر بید اکند ومصلح وی کل فارسی بود جالینوس گوید بدل وی عنب
الثعلب بود **حبة السودا** شونیز است وگفته آید **حب السفرجل** بپارسی به دانه گویند
صاحب منهاج گوید بهترین وی آن بود که از به ترش بود طبیعت آن سرد وتر بود در دوم
وملین بود بی قبض نافع بود جهت خشونت حلق وقصبهٔ شش ولعاب وی یبوست
را زایل کند وحرارت ساکن گرداند ومقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند با نبات حب
سازند با لعاب وی با نبات وروغن بادام بخورند سرفهٔ گرم را نافع بود اسحق
گوید مضر بود بگرده ومصلح وی نبات بود وبدل وی بزر قطونا **حب الرشاد** بزر
الحماض است وگفته شد **حب الفقد** بزر بنج انگشت وگفته شد **حب القطن** خنیسوح
خوانند وبپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ مغزدار بود طبیعت آن گرم وتر
است وگویند سرد است نافع بود جهت ربو وسینه وسرفه وطبع نرم دارد مقدار مستعمل
از وی هفت درم باشد وگویند مضر بود بگرده ومصلح آن جیره بنفشه است وبدل آن
تخم کنگر **حب الغرب** ثمرت الغرب است وگفته شد **حب المشم** حبیست بمقدار فلفلی
ولون وی در میان زردی وسرخی بود بغایت املس وخوشبوی بود وزود شکند ومغز
وی بغایت سپید بود ومعطر واهل یمن وحجاز در عطریات استعمال کنند طبیعت آن
گرم وخشک بود در دوم استرخای معدهٔ سرد را نافع بود وقوت تمام بدهد وهضم را
یاری دهد وتنشف رطوبات کند ومقوی احشای سرد بود وباعلل اعصاب را نافع
بود وباه را زیادت کند **حب القلقل** بزر رمان بریست بپارسی ناردانهٔ دشتی
خوانند ومغات بیخ ولیست ووی بمقدار لوبیا بود سپید ودر طعم وی تلخی بود
وبغایت چرب بود وخوشبوی وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم وگویند خشک

باعتدال

یا سه بار

ترطیب کند

حب القطن بنوله گویند

در دوم

حب المنتشم

بود و قوت دهد به بدنهای سست و فربهی آورد و چون بکنجد و عسل طبرزد ضافه کنند باه را زیادت کند و بریان کرده وی نیکوتر بود اما مصدع بود مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد و اولی آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سپید و چهار دانگ وزن آن تخم خیار زه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن بوزن وی مغاث بود

آن حب الصنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود بلک مانند فستقی بود و پوستی سیاه تنک دارد و مغز آن بدو نیمه بود بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندکی عطریت در وی بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم دو شقال چون با می پیخته بیاشامند و بقراط گوید یکمثقال نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن بول و حیض براند و کزندکی مجموع جانوران را نافع بود و فولس گوید تریاق مجموع زهرها و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه ابیفشانند مکس بگریزد و وی نافع بود جهت سپرزکه از رطوبت بود و چون بار هسن بیاشامند و درد سر که از بلغم و ریاح غلیظ بود سود دهد و اگر دو ملعقه از وی سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجکر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه بود بدل آن حب المحلب یا مغز بادام تلخ بود

**حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی راسوس خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی حرارت بود و رطوبت جالینوس گوید گرم و تر بود نافع بود جهت درد پشت و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا مفید بود و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و شیر زنان را و سنگ مثانه بریزاند و نافع بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک و اگر ما یا کل انکبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بناشتا سه درم بیاشامند از فالج ایمن باشند و اسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیادت کند و گرده و مثانه را از سنگ و ریگ پاک کند و گویند طبیعت آن گرمست در دوم و تر در اول ابن ماسویه گوید گرم در دوم و خشک در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش بود و شکر و بدل آن حب محلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام بود

سپید

سپید ابن ماسویه گوید بدل آن تخم خربزه و گویند جوز هندی و گویند بدل آن لوز البریست که آنرا بادام کوهی گویند **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهة استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد که در تن بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با فستین ضماد کنند چهار درم از وی خاصه که با آن کنجد و قند بود منی بیفزاید و مثانه و گرده را قوت دهد اما مضر بود بسر و گرده و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان و اصلاح گزیدن معده آنست که در آب گرم خیسانند و با عسل بخورند و محرور مزاج با قند و بدل وی حب محلب مقشر بود یا نیم وزن آن مغز بادام سپید گویند و بدل آن حب الصنوبر کبار **حب الراس** صاحب مفردات گوید موبزجست و سهو کرده است و صاحب منهاج گوید که آنرا رنگ زرد و طعم تلخ و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهسار پارس و کوهسار همدان خیزد و آنرا دانه برخوانند و رازی دو نوعست جبلی و بوستانی این تخم جبلیست و از آن بوستانی در باب دال گفته آید و این نوع که گفته شد قوت موی بدهد و از آفاة نگاه دارد چون بکوبند و بدان سر بشویند و اگر طلا کنند شاید **حب الغلت** ماش هندیست و گفته آید **حب العصفر** بپارسی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و گویند گرمست شکم به بندد و منع نفث دم کند و معده و احشا را قوت دهد و بول براند و سر فه را نیکو بود مقدار مستعمل از وی سه درم بود صاحب تقویم گوید پنج درم ریشهای اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب را چون با شراب بیامیزند و با شراب بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را نافع بود خواه تر و خواه خشک و چون به تر و با شراب ضماد کنند بر ریشهای کهنه و قدمین زایل کند و چون تر بود بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل کند و غرب و بواسیر را نافع بود و ورم مقعد را چون بدان طلا کنند بعسل و چون سحق کنند و بر [illegible] کلو طلا کنند نافع بود و قلا زایل کند و اسحق گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی

آب ورق وي وبا نیم وزن وي سقمونیا و گویند بوزن آن حب الرمان بپارسي انار دانه
گویند بهترین ترش و فربه بود طبیعت وي سرد و خشک قابض بود و ترش وي چون
خشک بود قابض شکم ببندد و منع مواد کند و غثیان ساکن کند و قي باز دارد و
فم معده گرم را قوت دهد و غثیان وي خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند
نافع بود جهت ریشهاي که در بن بود و در فم معده و ریشهاي پلید
و گوشت زیادت و درد گوش و اندرون بیني که ریش شده باشد نافع بود
بدل وي سماق بود حب الاثرباریس اثرباریس است و گفته شد حب البان
دانه ایست بشکل فستق اما پوست تنک دارد و سهل الشکن بود و آنرا فستق
البادیه خوانند و در طعم وي تلخي بود با قبض و بهترین وي بزرک و خوشبوي بود
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند تراست در اول
سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وي تا دو درم بود جلا دهد و ثاآلیل
و کلف را و داغهاي که بر رو پیدا شود و جرب و حکه نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و
صلابت آن نرم کند با آب کرسنه ضماد کردن اسحق گوید مضرست بجگر و مصلح وي رازیانه
بود دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود گویند بدل آن بوزن آن
قوه و نیم وزن آن پوست سلیخه و یک آن بسباسه حب الملوک ماهودانه است
و گفته آید حب الفنا عنب الثعلب است و گفته آید حب المحلب بپارسي پیوندم کویند
بهترین وي فربه بود طبیعت وي گرم و خشک بود گویند معتدل بود و گویند سرد است
و اصح آنست که در وي حرارت بود و جلا قوي بغري چه گوید گرمست در دوم
و خشک در اول محلل بود بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود
البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و نوشیدن را
نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض بریزد و درد پشت را نافع بود
و قولنج بگشاید و درد پاي اندرونی ساکن کند و رطوبتي که در سینه بود و شش را
پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وي رب اترج بود و یا ریباس
و گویند بدل آن مغز بادام تلخ سپید کرده بود حب الریباس بپارسي تخم ریباس بود
طبیعت وي سرد و خشک بود قابض بود نافعست جهت حرقه صفرا و جرب و حکه و بدل

صفراوي
عصاره

حب البان لکنه
بنجشت غالیه ساکویند

بارد

الاثرباریس زرشک غالیا خوانند

المحلب بفارسي
کنجوانه کویند

آن تخم خاص

آن تخم خاص بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب
شیرین خورده باشد طبیعت آن سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهة تبهای
صفرائی مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفهٔ خشک را نافع بود چون با نبات
بخورند و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود نافع بود اسحق گوید
مضر است بمثانه و مصلح تخم کرفس است و جالینوس گوید بدل آن در کبیر [?]
حدت ادویه کثیرا بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی بابلی است طبیعت
آن گرم و خشک بود سپید او حرارت کمتر دارد از سرخ زحیر و مغص بلغمی را نافع
بود چون بکوبند و بیاشامند و بدل آن در ضماد خردل عرق النسا و
شیطرج بود و باقی نفع وی در حرف گفته آید **حبة الخضرا** ثمر درخت بطم است
بشیرازی بن گویند و آن دو نوعست یکنوع را شاه بن گویند و یکنوع را بن
و شاه بن خردتر بود و همچنان با پوست توان خورد و وی گرمسیری بود و بن
سردسیری بود و درخت شاه بن را سرو خوانند و از آن بن بطم و بهترین
آن سبز بزرگ باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در چهارم و
گرمی وی اقوی بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم
شود و غذای بد دهد و گرم مزاج را زیان بود و مسحق نشده و کرده بود بول را
و شهوت برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع
بود و جگر را پاک گرداند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و
سعال مزمن و فالج و لقوه را نافع بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن
و مالیدن بر ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و چوب وی چون بسوزانند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و دراز گرداند و نیکو و صمغ وی در
خواص مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته آید و بن مصدع بود و دهن را
بجوشاند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین بود یا رب فواکه بود ترش
و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی جمیز [?]
نبقه بود و در ابدال آورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند بدل وی
مغز پسته بود و نیم وزن آن مغز بادام و گویند ~~وزن آن مغز~~ **حب البطیخ**

بزر البطيخ است وگفته شد حب الكمثري بپارسي دانهٔ امرود گويند بهترين آن بزرگ آن بود
که بزردي مايل بود اسحق گويد گرم و خشک است نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم
مستعمل بود گويند مضر بود بگرده و مصلح وي عناب بود يا بزر قطونا حب الزبيب
بپارسي دانهٔ موير گويند طبيعت آن سرد بود در اول و خشک در دوم شكم را
ببندد و مقدار مستعمل از وي پنج درم بود مضر بود با معا مصلح وي كثيرا باشد
حب سجستاني حب قاقلا است وگفته شود حبارى علو فرخوانند و بپارسي
چرز خوانند و آن نوعي از کلنگ است گوشت وي سبک تر از گوشت بط بود و
در غلظت رياح را ساكن گرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشوار بهضم
بود و مصلح وي آن بود با سرکه و زيت و دارچيني بپزند و بعد از آن حلواي
عسل و زنجبيل مربي خورند پيه وي چون با اندکي نمک و سنبل بکوبند و حب
سازند مانند نخود و در سايه خشک کنند و چون پنج حب از آن با آب نيم گرم
بياشامند بنا شتا درب را بغايت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وي
خشک کنند و با اندکي نمک سحق کنند يکسان و در ابتداي نزول آب در چشم
کشند منع آن بکند و اگر دل وي در خرقه بندند و بر کسي آويزند که خواب بسيار
مي کند خواب از وي زايل شود و در سنگدان وي سنگي که يابند بر کسي بندند که
رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و تا آن با خود داشته باشد عود
نکند جهت خاصيتي که در ويست اين عمل کند و خون وي ربو و عسر النفس را نافع بود
و گوشت وي گويند بغايت گرم و خشک است و اولي آن بود که با آب و نمک بپزند
و بعد از آن روغن بادام بر وي ريزند و اگر از جهت سرد مزاج بود بروغن گردکان
و زيت و دو سه پاره دارچيني و خولنجان بپزند تا مضرت او نماند حبق البقر
مرزنگوشت و صفت آن در آذان الفار گفته شد حبق الراعي برنجاسف است
وگفته شد حبق البقر بابونج است وگفته شد حبق الفيل حبق القنا نيز خوانند
و آن مرزنگوشت وگفته شد حبق القرنفل فرنجمشک است و برنجمشک نيز گويند
و آن بپارسي قرنفل بوستاني خوانند وگفته آيد حبق ترنجاني بادرنجبويه است
وگفته شد حبق الما فوتنج نهري است و حبق التمساح نيز گويند وگفته شود انواع آن
التمساح

درفوتنج

از فوتنج حبق نهطی حاحم است وگفته شود وآن نوعی از فوتنج بستانی بود حبق حنتری وحبق کرمانی نیز خوانند وآن شاسپرغم است وگفته آید حبق خراسانی بقلهٔ خراسانیست وگفته شد حبق الشیوخ ریحان الشیوخ نیز خوانند وآن مرواست ودر هم انواع آن گفته آید خرما بسریانی نعناع است وگفته آید حجر البیش پادزهر است ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند ومانند بلوط بود دراز وگرد نیز می باشد وبر زبر یکدیگر طبقات دارد و درمیان آن چیزیست گویا مغزیست وآن چوب مخلصه یا داروی بود لون حجر البیش اغبر بود بسیاهی بسرخی زند وآنچ نیک باشد چون باشیر وسنگ بسایند سرخ رنگ شود وآنرا از شکم بزکوهی گیرند در شیروان وصاحب مفرده آورده است که از طرف خراسان حاصل شود این خلافست بغیر از حوالی شبانکاره در هیچ موضعی دیگر نیست وگویند غذای آن گوسفند مار باشد ومخلصه بسبب آن این سنگ در شکم وی به بندد وبدین سبب ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند در زهرهٔ وی باشد واین خلافست آنچ محققست در شیروان وی باشد ووی بغایت عزیز بود باطراف برند وگویند چون بسایند سرخ رنگ وسبز رنگ می باشد واین رنگها بسودن معلوم می شود ولون آن چون بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود ودر شام مانند این سنگ می سازند چنانکه دانایان مشکل فرق میکنند در امتحان وی آنست که سوزن را بآتش سرخ کنند وبروی نهند اگر مصنوع بود فرو رود ودود سیاه از وی بیرون آید واگر حجر البیش بود دود زرد گونه که نوک سوزن را زرد کند از وی بیرون آید وچون برآب رازیانه بسایند وبر گزندگی مار طلا کنند در حال درد ساکن کند واز مردن ایمن شود نافع بود بهمه گزندگی جانوران وسمها خواه حیوانی وخواه معدنی وطلا کردن نیز بغایت مفید بود وجهة ضعف دل وبدن وقوت باه بغایت نافع بود وشربتی جهة گزندگی جانوران ودفع سمها دوازده جو بود وجهة ضعف دل وقوت اعضا شربتی دانکی بود وهرکه هر روز نیم دانک بخورد ایمن باشد از هم آفتها وزهرها ومحرور مزاج رانیز نافع بود بسبب آنکه وی بخاصیت عمل می کند نه بطبیعت وطبیعت وی مایل بگرمی بود حجر الحیة دو نوعست یکنوع حجری بود ومعدنی ویک نوع حیوانی وآنرا از مار افعی گیرند ~~[illegible]~~ بود که در قفای افعی بود

از

وچون کوشت جدا شود نرم بود وچون از هوای بوی رسد به بندد مانند حجر النمر وبعضی
بود که خطوط بروی بود وبعضی باشد که بلون مار بود خاکستری رنک ونیز باشد که
سیاه رنک بود مولف کوید امتحان وی آنست که بر صوف سیاه یا کبود بمالند
سپید کرداند وآن نوع که حجر بود لون او ابرجدی وسیاه رنک وخاکستری رنک بود شکل
یکینی بزرک مربع بود واز یکمثقال تا دو مثقال بود وزیادتر بود ومولف کوید امتحان
وی آنست که چون آب لیمو اندازند در حرکت آید در صحن چینی وهر دو نوع بکزندکی
مار نافع بود خوردن وباخود داشتن وبر موضع زخم نهادن وتعلیق کردن بهمه
نافع بود بکزندکی مار خاصه افعی وجالینوس کو چون بساید وبپاشند نافع
بود وکویند هر دو نوع بر سر زخم بچسبد **حجر هندی** نوعی از شادنج است
بپارسی شادنه هندی کویند خونی که از مقعد آید قطع کند وبواسیر را سود
دهد وچون بپاشند کزندکی عقرب را نافع بود **حجر البلور** سنک بلور
چون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیکر نترسد **حجر حدیدی** خماهانست وصندل
حدیدی خوانند وآن دو نوع بود نر وماده وصفت آن در خماهان کفته آید **حجر الرحا**
بپارسی سنک آسیاب خوانند خشک بود چون کرم کنند وسرکه بروی ریزند بخار آن
خون الارفتن کند وورمهای کرم را نافع بود **حجر الدیک** سنکیست که در شکم خروس یابند
بمقدار باقلا بود کوچکتر بود بلون آبکینه شفاف نزدیک بلور اکر بآب بشویند وآن
آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد وغم واندوه ببرد **حجر المثانه** سنکی است
که در مثانه آدمی پیدا می شود کویند سنک مثانه بریزاند جالینوس منکر آنست و
کویند چون سحق کنند ودر چشم که سپیدی دارد ببرد **حجر النار** حجر الام خوانند وحجر
الزیاد کویند وآن انواعست سرخ وسپید وسیاه وملمع بود طبیعت آن سرد بود
وبغایت خشک بود ارسطاطالیس کوید اکر زن دشوار بزاید در خرقه ببندند ودر ران
زن به بندند آسان زاید بفرمان خدای تعالی وچون سحق کنند مانند غبار وبر خنازیر
پاشند خشک کند وپاک کرداند بر سر هر ریشی ریش که باشد بر هر عضوی که بود
بپاشند بصحت باز آورد وآنرا بپارسی سنک آتش خوانند **حجر الحمام** سنکی است که
در دیک حمام بحاصل آید چون درابتدا بر سرطان ضماد کنند نافع بود وزایل کند

منع

کشند

و بهترین

هم بهترین معالجهٔ سرطان که در لحم پیدا شود این باشد **حجر البقر** خرزة البقر خوانند
و آنرا جاوزهره و گاوزهره گویند میان زهرهٔ گاو بود و گویند در شیردان
گاو هند و ستانی می باشد و آن مانند پادزهراست در فعل و عمل و در لون
هم مانند پادزهراست اما آنچه در زهرهٔ گاو و گوسپند می باشد آن مانند زردهٔ
تخم مرغ پخته بود و بشیرازی آنرا اندرزی گویند چون سحق کنند و با آب بعضی از
بقول طلا کنند بر حمره و در نمله نافع بود و ریشها و چون مقدار عدسی سعوط
سازند و با آب بیخ سلق استعمال کنند جهة دفع نزول آب بغایت نافع بود
و چون سحق کنند و با شراب بسرشند و بر موضعی که سپیدی بود طلا باشد و برص
اما سپید را سیاه نکند مؤلف گوید بغایت گرم بود و بادهای سرد را نافع بود
طلا کردن و خوردن **حجر لبني** غالاقطیطس خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان
نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر چیزی از وی بیرون آید و لون
وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصارهٔ
وی در حقهٔ قلعی کنند هر زمان که خواهند استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود
و در قوت مانند شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضولی از چشم بکند
و ریش چشم را نافع بود و در ابتدای ورم گرم طلا کردن نافع بود و نفث دم و خشونه
قرحها را نافع بود **حجر عسلي** سنگیست چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت
شادنه بود منفعت وی مانند حجر اللبنی بود در همه افعال **حجر مشقق** سنگیست که بلون
زرد بود و از بلاد مغرب خیزد بهترین آن بود که زعفرانی رنگ بود و زود ریزیده شود
و شکافته و تو بتو پرتو بود و قوت آن مانند شادنه بود و اندکی ضعیفتر بود و حجر لبنی
و مشقق و عسلی در قوت مانند یکدیگر اند اما عسلی اقوی تر حرارة بهست که در
ایشان نیست و حجر مشقق را چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم
زایل کند و خشونه قرحه و بور بش چشم و او بهترین مداوای این زخمها بود **حجر قبطي**
سنگیست مصری بغایت سست و زود شکن و زود در آب حل گردد و گازران
مصر کتان بآن بشویند و در موم روغن کنند جهة دملها و ریشها که در بدن پیدا
شود و در شیافهای چشم استعمال کنند و جهة نفث دم و اسهال قرحی و در دمثانه چون

باب بیا شامند نافع بود وچون بخود برگیرد نافع بود جهت خون رفتن دایم ولون آن سنگ
سبز بود وتیره رنگ **حجر الیهود** سنگ جهود خوانند وآن سنگیست مانند زیتون وآنچه زرد
بود نزدیک بجای کبوتر وخطوطی بسیار بروی بود موازی یکدیگر وحجر الیهود حجر الزیتون
نیز خوانند وگویند شکل از ملک شام خیزد ودراز بود وگرد نیز بود بهترین وی زیتون شکل
بود نافع بود جهت سنگ گرده نیم مثقال باب گرم وجهت ریگ مثانه نیز نیکو بود وبرگ ترب
بسایند ولعق کنند نیکوتر بود وعسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود و
موافق وی نبود واشتها ببرد اسحق گوید مضر است بسپرز ومصلح وی عسل است
وبرمس حکیم گوید حجر الیهودی چون با خون خفاش سحق کنند ودر چشم کنند موی مژه که
ریخته بود بروياند جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود ومعده سرد را بد بود ومصلح
وی تخم کرفس بود فولس گوید خون مقعد قطع کند **حجر الیشب** اهل مشرق ابوقلمون خوانند
ویونانی اسطرنوس ومعنی آن کوکبی بود ونوعی از وی را طرمیون خوانند وآن
چند رنگ بود وبهترین سبز بود ومعده را نافع بود بغایت جالینوس گوید اگر قلاده
از وی بسازند که موازی معده بود ودر گردن اندازند معده ومری را نافع بود دیسقو
ریدوس گوید بر ران بستن جهت دشواری زادن وبر بازو بستن نافع بود **حجر رخام** طین
قیمولیا است وگفته آید **حجر الدم** شادنجست وگفته آید **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع
سرخ بود بغایت وچون دست بروی مالند پندارند جرب است ویک نوع لاجوردی
بود طبیعت آن گرم وخشک بود در اول مسهل سودا بود بقوت لاجوردی بود در
اسهال سودا وچون مغسول بود قی وغثیان نیاورد واگر مغسول نبود مقی ومغثی
بود مغسول را خاصیتی که در ویست دگر از اخلاط سودائی پاک کند اما معده را بد
بود ومصلح وی انیسون بود یا سلیخه ومقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال
بود وبدل وی جهت دفع اخلاط سودائی یک وزن ونیم حجر لاژورد بود **حجر النمر**
مهره ایست که از پلنگ ماده گیرند ودر باب نون صفت نمر گفته آید **حجر الخطاطیف**
دیسقوریدوس گوید بچه خستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه وشکم وی را
بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ بود ویکی برنگ الوان ودر پوست اهل بابو
ست گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد وبر بازوی مصروع بندند وگردن

بفرمان خداي تعالي زايل شود ومجربست حجر النور وحجر الروشنائي هردو قيسات
وگفته شود وارشد نيز گويد حجر لاژورد لاجوردست وگفته آيد حجر المغناطيس
بپارسي سنگ آهن ربا گويند وچون بسوزانند مانند شاذنه بود عمل ومنفعت
وبهترين وي سياه بود كه بسرخي مايل بود وهيچ خلطي در وي نبود جذب آهن
بقوت كند هرچند زيادت تر بايد نيكو بود جالينوس گويد گرم وخشك بود تغايت
اگر كسي را خبث الحديد داده باشند ودر شكم مانده باشد چون با شراب بياشامند
جذب آن بكند وبصحبت خود بيرون آورد ومسهل كيموس غليظ بود مقدار
مستعمل از وي از نيم مثقال تا يكدرم بود وگويند چون در دست گيرند درد مثانه
ودرد دستها وپايها كه آنرا نقرس خوانند ببرد وتشنج يابس را ساكن كرده اند واگر
بر جراحتي كه از شيئي زهردار بوده باشد بپاشند سودمند بود بغايت وگاه
صحت باز آورد ومغناطيس را چون بوي سير رسد سست گردد در آهن ربودن وباز
چون در خون گوسپند اندازند تيز گردد حجر الاحمر سنگي بلون بسد گويند بوزن دانگي
كشنده بود واز جمله سموم قتاله بود مانند بيش وگويند نوعي از الماسست حجر
شوبر گلاست وگفته آيد حجر بحري بسداست وگفته شد حجر النسر حجر العقابست
وآن اكتمكت است وگفته شد حجر الطور حجر الدم است وگفته شد حجر البهت
حجر النهر است وگفته شد حجر القمر براق القمر وزبد القمر خوانند وافروسا خوانند يعني
زبد القمر ويوناني سالنيطس خوانند وافروساليس از بهر آن خوانند كه شب در افزوني
ماه يابند در بلاد عرب وآن سنگي سپيد وشفاف سبك بود چون بسايند بمصروع
دهند نافع بود واگر بر مصروع بندند شفا يابند وزنان با تعويذ با خود نگاه دارند
حجر جلبني ديسقوريدوس گويد سنگي سبز بود وصاحب منهاج گويد بزردي زند جالينوس گويد
مانند يشب بود چون بسايند چيزي مانند شير از وي بيرون آيد وز با نرا بغايت بگزد منفعت
او آنست كه شبكوري وورم چشم ودرد قرحه آن زايل كند ناخنه وتاريكي ببرد وجلائي تمام بدهد
مولف گويد بپارسي از آسنگ پاسم خوانند حجر الاسفنج ونيز حجر الاسفنج خوانند سنگيست
كه در ميان اسفنج ميباشد وحصي الاسفنج خوانند ديسقوريدوس ورازي گويند چون با
شراب بياشامند سنگ مثانه بريزاند جالينوس گويد سنگ گرده بريزاند وقوه آن نيز دارد كه

سنک کوه و بریزانند حجر اغاغاطیس سنک ست که چون بسایند مانند خون بود بلون و چون با
زنان در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن را نافع بود حجر اعرابی سنکیست مانند
عاج چون سحق کنند و بر موضعی باشند که خون روانه بود باز بندد و اکر ضماد کنند و چون
وسنون کنند دندان را جلا دهد بپارسی شکر سنک خوانند و بشیرازی سنک زخ حجر العاج حجر
اعرابی است وکفته شد حجر الکوک سنکیست بغایت سپید بود و در ساحل بحر هند باشد و مهره
کاران حکاکان سازند از عاج سپید تر بود و خوبتر طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر دوم
و اهل هند و سند از وی نکین سازند و زنان کردن بند و متفق اند که نفع و خاصیت این سنک
آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم بکند و بره ستمان ظفر یابند و اکر نکینی ازان با خود دارند
دروغ آن کس او نکویند و هر کس که ویرا ببیند دوست دارد و پادشاهان و سند از وی ظرف
سازند و اکل و شرب دران سازند و مدعای ایشان آنست که در هر صحبتی که آن بود
جنک و فتنه نبود و فرح و شادی بود و اهل هند و سند مهرها ازان در موی کشند و
کویند که موی دراز میکند و مهرهٔ وی مانند مروارید بزرک براق بود و چون سحق کنند
و در چشم کشند سپیدی که در چشم بود ببرد خواه قدیم و خواه جدید و اکر سنون سازند
دندان را بغایت سپید سازد و جلای تمام بدهد و مجربست حجر اسبوس اسیوشی است و کفته
شد حجر القیشور حجر الشعیر کویند و قیلشور نیز کویند و در قاف کفته آید حجر الحاغیطوس
حجر غاغاطیس خوانند و از وادی شام آورند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و
این زمان وادی جهنم خوانند و چون ویرا در آتش نهی بوی سرو سوخته کند و تیلد
بود و صحیفها بر وی یکدیکر بود و قوت وی در غایت بیوست بود صاحب موده کوید که
بخوری صاحب صرع را نافع بود و کزندکان از وی بکریزند و با ادویه دیکر جهت نقرس
طلا کردن نافع بود و جراحتهای عظیم را بروياند حجر الحوات مانند سنکی بود که در سر ماهی
یابند در مقام دماغ وی سپید و سخت بود چون بیاشامند سنک کرده بریزاند حجر
شفاف قیلشور است وکفته آید حجر النطریطا سنک مرمر است و در میم کفته آید حجر
الکلب شریف کوید در خواص و این حجر سنکیست که نوعی از سک هست که آنکه سنک بوی
اندازند بدندان بکیرد و نکاه دارند و در دشمنی عملی عجیب دارد چون خواهند با سم
آنکس چون سنک بردارند و یک یک بدان سک اندازند بعد ازان دو سنک ازان بر کیرند

می

وحراطان

قبل الان

و اوی و سیاه بود و بوی قیر دهد

در دشمنی

در آب اندازند از آن آب بخورد آنکس دیند در دشمنی چیزی عجب مشاهده کنند و
اکر در برج کبوتران اندازند مجموع بکیرند و اکر در شراب اندازند جماعتی که آن شراب
خورند جنک و عربده در میان ایشان افتد حجر الروشنائی حجر النور است و کفته شد
حجر البرام بپارسی سنک براقی خوانند و هر تیشه که بدان آب دهند چون بر سنک زنند
قطعاً آواز نکند و در سنک مانند کل فرو رود و اکر این سنک ... سحق کنند
و سنون سازند دندان را بغایت سپید کرداند حجر خزفی سنکیست که در مصر بسیار
باشد و مانند خزف بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیکر بود و بجای قلمشور
استعمال کنند در ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند
قطع خون حیض کند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر
پیشهای پلید ضماد کنند ورم پستان ساکن کند و ریشها را باصلاح آورد و
بغایت خشک بود حجر الافروج و حجر افروحی کویند از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر
روی آب بایستد و مجفف بود و قبض در وی بود چون حل کنند و بیاشامند
کزندکی عقرب را سود مند بود حجر الاساکفه سنکیست که کفشکران افزار بدان تیز کنند
نافع بود جهة ورم لهات و ریش آن بغایت جحل قبج بپارسی کبک خوانند و در قاف
کفته آید حدق بادنجانست و کفته شد حدید بپارسی آهن کویند و آن سه نوعست
شابرقان و نرم و پولاد مصنوع و فولاد معدنی و پولاد طبیعی معدنی شام
بوقانست و آن پولاد نراست و پولاد مصنوع از نرم آهن کیرند و زنکار او از
الحدید کویند قابض بود و نفع آن در الف کفته آید و خبث الحدید ضعیف تر از زنکار
آن بود و صفت خبث الحدید در خا کفته شود و توبال آن کفته شد و تا آهن سرخ کرده
اکر در آب اندازند یا در شراب شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و هیضه و استرخای
معده و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی که آهنکران
آهن در آن می اندازند و آزاد و ص خوانند و ماء الحدید خوانند کزندکی سکه دیوانه را
بغایت نافع بود و قیی که ندانند ... چون شرابی که در سموم بود اندازند زهرها را
مجموع بخود کشد و آن شراب چون بخورند زیان ندهد و برادهٔ آهن چون بخورند در شکم
سخت و خشکی دهن و درد سر آورد مداوای کسی که آن خورده باشد شیر تازه با بعضی

ملازم کرد ... لهات ... حدید ... آهن
آهن ...
اکال
صفت بادنجان
نافع ...
وی

ادویهٔ مسهل قوی کند بعد از آن هلیله بروغن بیاشامند و قدر یک درم مغناطیس بخورند
و امراق و روغن گاو و در خواص آورده اند که چون برادهٔ آهن بر کسی بربندند که دندان
در خواب بر یکدیگر ساید دیگر نساید **حدج** حنظل است تمام نارسیده که هنوز زرد
نشده باشد **حدات** مرغیست که بشیرازی کورکور خوانند گوشت وی نباید خورد که
عفونت در بدن پیدا میکند و خون وی چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و نیا
شتا بیاشامند نقرس را نافع بود و زهرهٔ وی چون خشک کنند و کسی را که حیوانی
موذی چون عقرب و افعی زده باشد بآب حل کنند و اگر زخم از طرف راست باشد
سه میل از آن در چشم چپ کشند و اگر چپ زده باشد در چشم راست کشند خلاص یابد **حرمل**
ابن سمجون گوید دو نوعست سرخ و سپید سپید را حرمل عربی خوانند و بیونانی مولی و بپا
رسی صندل رایج و ورق آن مانند ورق بید بود کوچکتر و گل وی مانند یاسمین
مطلق و سپید و خوشبوی و بسریانی بسباسا خوانند و نوع سرخ را حرمل اعامی
خوانند بپارسی اسپند و بشیرازی نیوند و هزار اسپند نیز گویند و آن نوعی
از سداب کوهی بود و طبیعت حرمل گرم و خشک بود در درجهٔ سیوم و گویند
در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند با عسل و زهرهٔ
مرغ و زهرهٔ کبک و زعفران و آب رازیانهٔ تر در چشم کشند قوت باصره بدهد
و اگر حرمل را با ادویهٔ قاتلات دود بخورند حب القرع را بکشد و بیرون آورد
و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین را چون بطول کنند نافع بود
و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و بادی که در روده بود تحلیل دهد
و نافع بود جهت سردی دماغ و بحق ولیکن سدر و صداع آورد و بول و حیض
براند و نقیع وی سودا را نیکو بود و خون سودائی صافی کند و محرک جماع
بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت ابن واقد گوید سود مند
بود جهت عاشقان بسکری کردارد و گویند اگر سفوف سازند بکمثقال و نیم
دوازده شب متواتر عرق النسا را مفید بود و این مجربست لیکن غثیان
آورد و مصلح وی ربوب فواکه ترش بود که بعد از آن بخورند و بدل آن بوزن
آن قرد مانا یا تخم سداب اما حرمل سپید عربی که آنرا بیونانی خواند بیخ آن مانند

حوالی

بیخ بلبوس

ریح بلبوس بود و چون سحق کنند و بروغن ایرسا فرزجه سازند و زن بجود برگیرد افواه رحم
بگشاید خرشف حرشف عکوب خوانند بپارسی کنگر خوانند و آن انواعست طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و تر بود درجهٔ دوم و گویند سرد است و گویند گرم و خشک است
در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و اگر موم روغن سازند که آب کنگر
بجوز آن داده باشند و بر برصی که بروی پیدا شود بمالند زایل کند و همه ورمهای
صلب را چون بدان ضماد کنند زود تحلیل دهد و اگر سر را باب کنگر بشویند شپش
بکشد و خارش سر زایل بکند و بول براند و ریش روده را نافع بود و بلغم بیرون
آورد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند مفید بود طبیعت نرم دارد و چون با شیر
بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیادت کند و گرده و مثانه را ضعیف
کند مصلح وی آنست که در یخنی مهرا کنند و توابل ملطفه در وی ریزند و صاحب
منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و
مصلح وی روغن بود حراشا خردل بریست و گفته آید حرض اشنانست و گفته شد
حرز ابریشم است و گفته شد حرز الشیاطین اطریلالست و گفته شد حرف حب الرشاد
گویند و بسریانی مقلیثا و بعربی ثفاء بپارسی تخم سپندان گویند و تره تیزک نیز گویند
و شب خیزکی نیز گویند و بیونانی قردا[illegible]من خوانند و حرف ابیض و اسفند نیز
گویند و خردل سپید و حرف بابلی و بزر بلاسقیس خوانند و حرف دو نوعست
یکنوع آن با سفاناخ ماند و یک نوع برگ خورد دارد و دیگر نوع سپید رنگ بود و یک
نوع سرخ رنگ بود از آن سفید اسفند خوردن وی و حرف سپید حرارت وی کمتر
از سرخ بود بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در اول درجهٔ چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا
کردن و با آب آن سر شستن ورم بلغمی و دملها را نافع بود جهت عرق النسا خوردن
و ضماد کردن و جهت ربو و سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا شهدیه
گویند نافع بود و استرخای جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی و چون بر گزندگی
جانوران ضماد کنند یا بیاشامند مفید بود و بچه بکشد و ببندد از دالبه آشامیدن
و بجود برگرفتن و چون دود کنند گزندگان بگریزند و جرب و ریش شده و قوبا را باب

ونمک مالیدن نافع بود وچون پنج درم سحق کنند وبآب گرم بیاشامند طبیعت براند قولنج

وحب القرع بیرون آورد وبادی که در روده بود بشکند وبریان کرده شکم ببندد وزحیر را

نافع بود وبریان ناکرده شکم براند وبلغم لزج از معده قطع کند وچون با عسل بیامیزند

ولعق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد ودرد پهلویی که از سده آن خلطی غلیظ

بود سود دهد وچون سحق کنند وبر نمش طلا کنند زایل کنند وبشره بجال آورد وچون بر

گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود وورق آن چون خشک کنند بقوت تخم بود وچون تر

بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مائی که در ویست ومعده را بد بود ونیم مثقال

از تخم وی مسهل مره صفرا بود وباه را زیادت کند واشتهای طعام پدید کند اما معده را

بد بود وسینه را مضر بود ومصلح وی قند است وبدل وی خردل ویا تخم جرجیر ویا تخم تره

**حردون** مانند سوسمار است وطبع وی نزدیکست وزل وبیونانی ویرا سالامند

را خوانند وگفته آید در سین واز جمله سموم قتاله بود خوردن آن مهرارئیس در خواص

گوید دل حردون چون در خرقه سیاه بندند وبر صاحب تب ربع بندند البته شفا

یابد جالینوس گوید خون وی در چشم کشند روشنی بیفزاید دیسقوریدوس گوید

که حردون وعصایه چون زنان بروی زنند یا مالند روی وبشره را بغایت

نیکو بود وصافی گرداند ومانند صیقلی بود وبهترین وی آن بشکه وی سپید بود و سبک

مانند نشاسته **حربا** خامالاون خوانند بیونانی وبپارسی آفتاب پرست گویند

وکر با سو نیز گویند وی چون بر موی که در چشم می باشد بکنند وطلا کنند دیگر

نروید وگوشت وی سم قاتل بود که مهلت ندهد ومداوای پذیر نبود ومعالجه وی

مانند کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشد

وآن در صفت ذراریح گفته آید اما معالجه کسی که گوشت ویا بیضه وی خورده باشد

در حال سرکین باز در شراب بدهند وقی پاک کنند وبدن را بروغن گاو بمالند وسر تو

بنمک تکمید کنند وانجیر خشک ومسکه وخطمیا با بدهند تا بخورد **حب** طلع است و

گفته آید **حرشف** **حرشفان** ذبح الفار گویند ورشقار گویند وآن سنکست وگفته آید

**حرف المنا** سیسنبرو نست وقردامینی نیز گویند از بهر آنک بطعم قردامونی بود وآن حرف

آن تبانیست که آب دوید مانند قرة العین چون تر بود گرم وخشک بود وچون

با عسل

دکو مینه بنات الکلب

بطبع

که سرکین

شود

خشک بود

خشک بود گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی را بچه و خام خورند بول براند و ضماد بکنند
بشب ربولیفیه و روز بشویند زایل شود **حرجوان** حرجل خوانند و آن دو نوع است
و دینارویه و علیقه نیز گویند و آن دو نوع است یکنوع وی بری و یکی بوستانی و
زان بری را اسداب بری گویند و بشیرازی کوحزه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود مسخن
معده بود و هضم طعام کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گویند که
جانوران را سود دهد خاصه عقرب را و بول براند و تخم وی مشهور بزر فرا بود مانند
تخم الجدان و بشیرازی آنرا امیرک کازرونی خوانند و در زالکعه آید و لیکن درد چشم آورد
و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنجبویه است **حرات**
بستانی بود ورق آن مانند ورق کرفس بود و جزر و کمون و ازین جنس چیزی ماند و
طعم آن تلخ بود و تخم آن سبز رنگ بود و خوشبویی و خوش طعم در جامه بچسبد و آنرا
بشیرازی مود و سگ خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی کمتر از گرمی
حرای بری بود غذا هضم کند و خمار زایل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود و زردی
روی زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن معده بود و گرده و مثانه و مجاری
بول پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه بهتر از وی نباشد خوردن و ضماد کردن و اگر ادمانی
اکل وی کند از بواسیر ایمن باشد **حرنبل** بخیست از طرف شام و بیت المقدس می آورند
سپیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی زند و دانگی از وی نافع بود جهت گزندگی عقرب
و گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال یا تنها بیاشامند یا با ماء العسل یا با شراب بغایت
نافع بود **حزاز الصخر** زهر الحجر است بپارسی گل سنگ گویند و آن چیزیست مانند طحلب
که بر روی سنگ پیدا میشود و حزاز از بهر آن گویند که زحمت حزاز که قوباست زایل
گرداند و در طبیعت سرد و خشک بود بر ورمها طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون
آید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود **حسک** بپارسی خار خسک
خوانند و در مغرب حسک الامیر و بشیرازی خارسوبوک و باصفهانی [illegible] خوانند و آن بری
بود و بوستانی طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک در اول و گویند بود در اول و گویند
معتدل بود در گرمی و سردی ضماد کردن بر ورمهای گرم نافع بود و منضج و ملین
و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کند و عصاره در ادویه چشم

بکار آید و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را
زیادت کند و منی بیفزاید و ورم از خشک جهت کردن عرق عرب چون بیاشامند یا ضماد کنند
نافع بود و چون با شراب بیاشامند یا ضماد کنند نافع بود جهت دفع ادویهٔ قتاله نافع بود
و طبیخ وی جائی که براغیث بود بیفشانند بکشد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
روغن بادام یا روغن کنجد بود **حشیشة البرص** اطریلال است و گفته شد **حشیشة الدود**
اسقولوفندریقون است و حشیشة الطحال نیز گویند و گفته شد **حشیشة الغافت** غافت
است و گفته آید **حشیشة قطونا** بپارسی ورق بنکو گویند در قوت نزدیک بکشنیز تر
بود بهترین وی تازه تر بود طبیعت وی سرد و تر است حرارت بنشاند و بر ورمهای
گرم ضماد کنند سود دهد و نافع بود عصارهٔ تر وی جهت نفث دم **حشیشة جرا نیه**
و خنزیر که است و گفته آید **حشیشة البل** اشقاقلست و گفته شد **حصاء الاسفنج** حجر الاسفنج
است و گفته شد **حصرم** بپارسی غوره گویند بلفظی دیگر کم و کجب خوانند طبیعت آن سرد
است در دوم و خشک در سیوم جهت دفع صفرا بغایت مفید بود و حرارت بکشد و معده
و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن کلنگبین بود و
صاحب تقویم گوید مضر بود بآلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود بدل آن ریباس
یا حماض اترج بود **حمص حصی** درس است و گفته آید **حضض** بشیرازی هلک گویند
و آن انواعست مکی و هندی و مشهدی و بهترین آن جهته ورمهای مکی بود و جهت
موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق ابهل و روباه ترپلک سازند و روستایان
شیراز آنرا هلک مشکک گویند و مستعمل آن ایشانست و لیکن طبیعت حضض مکی
معتدل است در گرمی و در سردی خشک بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در هندی تحلیل
و قبض کمتر بود از مکی صاحب مفرده گوید که هندی اقوی از مکی بود بهمه حالات و حضض هندی
عصارهٔ فیل زهرجست و مکی عصارهٔ نباتیست مکی و گویند مصنوعست نافع جهته مجموع
زخمهای دم چاه رود و جراحت که از زمان آید بغیر قاعده و مجموع ورمهای حلیته و
کلف و ریشهای دهن و گوش را نافع بود در چشم کشیدن روشنائی بیفزاید و تاریکی ببرد
و شقاق مقعد را و بیخ را نافع بود مالیدن و خوردن و حقنه کردن و اسهال کهن و ریش
روده را نافع بود و چون بیان غرغره کنند خناق را زائل کند و چون زن بخود برگیرد قطع

گویند سرد است در دوم

سیلان

سیلان رطوبات رحم بکند و نفث دم و سرفه را چون با آب بیاشامند نافع بود و
بندی جهه گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد و یرقان
سیاه را و درد سپرز را ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن عسل
زهرحبت یا فوفل و صندل و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن
حاما و مصطکی بود مقدار شربتی از وی نیم درم بود حفا بردی است و گفته شد
حلبه بپارسی شملیت و شنبلیه گویند طبیعت آن گرمست در آخر درجه اول و
خشک در اول و از رطوبت فضلی خالی نیست و گویند گرم و خشک بود در دوم و
منضج و ملین بود و آرد وی ورمهای صلب و اندرونی و بیرونی را تحلیل
دهد و سینه و شکم و حلق را نرم کند و سرفه و ربو و عسر النفس را نافع بود و باه را
زیادت کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود
و آرد وی با نطرون بر سر ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند شکم براند و
چون با عسل بیاشامند خلطهای بد پاک کند و چون پخته شود غذای شش بد بهد
و آواز صافی کند و چون بپزند و بشویند حزاز را ساکن کند و لعاب وی بارو
غن گل شقاق را و سوختگی آتش را و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن در
ادویه جهه کلف بغایت سود دهد و چون طبیخ وی بیاشامند حیض براند و حبسیش
وی بخورند درد پشت و جگر و سردی و مثانه را نافع بود و چکیدن بول و درد
رحم سرد را نافع بود و صاحب تقویم گوید محلل قوی انثیین بود و مصلح آن رو
قطایلج بود حلزون نوعی از صدفست و دع و شنج و صدف گفته اید حلتیث
صمغ محروثست و محروث انجدان را خوانند و را . قه گویند و حلتیث را بپارسی
گوینده انگوزه خوانند و بهندی هینگ خوانند و بشیرازی انگشت گنده و آن
دو نوعست منتن و طیب منتن بود و بهتر طبیعت آن گرمست در اول درجه
چهارم و خشک در دوم بهترین وی سرخ رنگ بود صافی چون بگدازانند لون آن
بسپیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن
گویند و آنچه بوی آن کمتر دارد طیب گویند و چون با عسل بیامیزند و در چشم
کشند روشنائی بیفزاید و در ابتدای نزول کشیدن ایمن باشد از نزول آب

وتب ربع را مفید بود و بغایت و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل
دهد و برداء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و با سرکه برقو با طلا کردن بغایت
نافع بود و چون با آب بگدازند و بخورند حلق را نافع بود و چون با سرکه غرغره کنند
علق از حلق بیرون آورد و چون با انجیر خشک بر قاذا نافع بود و مقوی باه بود
و بگزندگی سگ دیوانه نهادن یا اصطفان آشامیدن بغایت نافع بود و چون
با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب
بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیری که در اندرون بسته باشد
بگدازد و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرهای حیوانی کند و زخم تیر و تیغ زهردار و مقدار
نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند
نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند و بعد از آن بر قضیب
مالند زن و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند در ساکن کند و نیز دو اگر
نیم درم از وی و نیم درم از سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را بغایت
نافع بود و درد مفاصل سرد را و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع را بکشد و مضر
بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح آن انیسون است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا
بود یا قرفه بدل آن محروث بعد از آنک با آب بجوشند چند جوش و صافی کنند بوزن آن بود
حلبلاب لبلابست و گویند لاعیه است و صف هردو گفته آید حلم قراد است و بشیرازی
کنه گویند و در قاف گفته آید حلیمو نیخ حماضی جبلیست و در صفت حماض گفته آید حلاق الشعر
نوره است و گفته آید حلحل و حلاحل بلبوسست و گفته شد حلیب سورنجان هندیست
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهة نقرس و درد مفاصل
و درد زانوها و رانها و مقوی بدن بود و مسهل صفرا و بلغم و مصلح آن کاسنی و کثیرا
بود حماما اماموی و اموس گویند و بشیرازی ماهلوا گویند طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوعست یکنوع مشهور است بشیرازی
ماهلو خوانند و نوع دیگر مانند برگ گیا و شانست اما چوب وی زرد بود که بسرخی
زند و برگ آن سبزی زند و خورد و گل وی زرد بود و کوچک و نبات وی مقدار
یک وجب بود بهترین آن ذهبی رنگ خوشبوئی منضج ورمهای گرم بود بر پیشانی
بود ارمنی
ضماد کنند

یا با شیر یا با حنطیانا

خلطهای غلیظ و حب القرع را بکشد و سنگ مثانه را علاج کند

بود

ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با بادروج برکیرند کی عقرب ضماد کنند سود دهد و
چشم که از کرمی باشد و ورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت نافع بود و
درد رحم را چون فرزجه از وی بجود برکیرند نافع بود و در طبیخ آن نشستن نیز سود
دهد و نقرس را نافع بود و کسی که کرده وی یا جکر وی معلول بود چون طبیخ وی
بیاشامد نافع بود و سده جکر بکشاید و بول براند مقدار مستعمل از وی دو درم
بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم کوید
مصلح آن سکر و کلاب بود اسحق کوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس و بنادق
کوید بدل آن بوزن آن اسارون نست یا بوزن آن زیره سبز بود **تمر هندی** نیست
وکفته شد **حماض الاترج** در صفت اترج کفته شد **حماض** بری بود و بستانی و بری
را سلق بری خوانند و بستری جبلی بود اما در خاک زیره و زمین نبت بود
و آنرا بیونانی طوطاق اقریون خوانند و بشیرازی بیخ انر الحلیمون خوانند و در نقرس
و درد مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و سرفه صفرائی را مفید بود و بوستانی
را ترشینک خوانند و ورق آن مانند کاسنی بود و در حموضتی بود و رطوبت فضلی
لزج و بهترین وی بوستانی تر تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد
بود در اول و در وی قبضی بغایت بود و در باب با در صفت بزور کفته شده و
اکر تخم وی بیش از کزندکی عقرب بیاشامند و عقرب بکزد مضرتی نرسد و ورق
آن چون بپزند شکم براند و چو بپزند و با زیت بریان کنند و کشنیز خشک و اندکی زیره
و آب انار دانه اندکی بوی ریزند شکم به بندد و غیر بریان کرده سحج که از روده
بود و مره صفرا را نافع بود و تشنکی بنشاند و قطع قی کند و غثیان صفرائی ساکن
کرداند و خمار دفع کند و از وی کل خوردن ببرد و بکزندکی عقرب نافع بود و چون
با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر
و ورمهای پس کوش نهند تحلیل دهد و اکر با سرکه بپزند و بر سر ضماد کنند بغایت
نافع بود و چون سحق کنند و زن بجود برکیرد قطع سیلان رطوبت کهن از رحم کند و
اکر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان را زایل کند و سنک مثانه بریزاند و حیض
براند و مولف کوید اکر تلمیذ از بیخ وی بکوبند و با رب سیب بسرشند و لعق کنند

نفخ واسهال دموي را بغايت نافع بود **حماض الما** در آب رويد و ورق آن بدرازي انگشت
بود نزديک بورق کاسني وساق وي کوچک بود و بر سروي تخم سياه رنگ بود بسرخي زند
وطعم مانند طعم حماض بود و شکم براند چون پخته بخورند وتخم وي چون کنند وباشراب بياشامند
غم ببرد ونفس را خوشي دارد وتوحش زايل کند وخفقان گرم زايل کند وغثيان دفع کند
وتخم آن چون ورق آن بخايند درد دندان ساکن کند وبن دندان محکم دارد واگر ادمان
اکل آن کنند يرقان را زايل کند **حماض الارنب** اکشوث است وگفته شد **حماض البقر**
حماض بريست وگفته شد **حماض الارض** امعاء الارض وگويند خراطين است وگفته آيد **حماض بقر**
حماض بوستانيست وگفته شد **حمص الامير** وگفته شد **حمص** بپارسي نخود گويند سپيد
وسرخ وسياه وکرسني بود و بري بود و بوستاني بود و بري گرمتر بود واندکي تلخي
زند و بوستاني غذا نيکو دهد وسياه بقوت تر بود در افعال و بهترين آن بزرگتر سپيد
بود وطبيعت آن گرم وتر بود در اول وگويند خشک بود در اول طبع نرم دارد ومني
بيفزايد و باه برانگيزد وحيض براند ونفخ بود ولون را نيکو وصافي گرداند و درد پشت را
نافع بود وغش ببرد وورمهاي گرم را مفيد بود وروغن آن ثوبا را زايل کند وآرد
آن ريشهاي پليد وسرطان وخارش بدن را مفيد بود ونقيع وي درد دندان وورم
دندان را نافع بود وآواز صافي کند وغذاي شش دهد زيادت از همه چيزها چون آرد او
وشير حشائي سازند وطبيخ نخود سياه سنگ گرده بريزاند ودرار بول در همه نخودها زيادت
بود تا بجدي که چهار پايان مثل شتر واسب وگاو را بجاي جو نخود سياه دهند قوت باه
ايشان زيادت کرده اند وسده گرده بگشايد وچون بسرکه خويسانند وبامداد بناشتا
بخورند وصبر کنند تا نيم روز کرم بکشد واگر در آب خويسانند وهمچنان خام بخورند وآب آن
بياشامند بناشتا انعاظ تمام آورد وقضيب را قوت دهد ودر نخود سه خاصيت موجود
است که مجامعت کردن محتاج بدين سه خصلت اول آنکه طبعش مناسب طبع مني بود
دوم آنکه کثير الغذا است سيوم آنکه مولد رياح ونفخ است وهر غذائي ودوائي که جهت
تقويت باه خورند بايد که اين سه خصلت داشته باشد وآن نخود است وزرده تخم نيمبرشت
اما نخود کسي را که قرحه گرده ومثانه داشته باشد بغايت مضر بود ونخود سياه بچه بيندازد
وجذام را نافع بود وگويند که جانوران وادويه کشنده واولي آن بود که ميان دو

خشک است وگرم است

سه خاصيت است

طعام

طعام خورند تا مضرت وي كم شود و بخشخاش و جرم نخود ثقيل بود بمعده و مصلح وي
معجون گل باشد **حبيرا** ابو خلسا گويند و آن سنجار است و رجل الحمامه نيز گويند و گفته
شده در الف و شين نيز و گفته آيد **حجم** بلغت اهل شام لسان الثور است از قول صاحب
صاحب منهاج گويد حجم خجم است و آن نبات حيرا است و صفت هر دو گفته آيد **حمص**
حرض خوانند و آن اشنانست و صفت هر دو گفته آيد **حماحم** صاحب منهاج گويد و
صاحب تقويم كه بوستان افروز است و صاحب جامع گويد از قول اسحق بن عمران كه
حبق نبطي نيست و در شام گويند حبق نبطي گويند و نبات كه سبز بود و گل وي سفيد
و تخم وي مانند تخم حبق بود طبيعت وي گرم و خشك بود در دوم و اصحاب بلغمي
را نيكو بود و سده دماغ بگشايد كه از بلغم بود و زكام تر را نافع بود و مسيح گويد گرم
و تر بود و خشك تر از شاهسفرم بود و غير او مقوي دل بود و تخم وي بريان كرده با
روغن گل و آب سرد جهة اسهال كهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقويم گويند
سرد و خشك بود در اول حرارت معده و جگر ساكن كند چون طبيخ وي بياشامند
يا با جلاب يا با سكنجبين و معده و جگر از اخلاط بد پاك كند و بسيار وي مثانه
را بد بود و مصلح وي كندر و حماما بود **حمام** بپارسي كبوتر گويند جالينوس گويد طبيعت
وي گرم است و رطوبت بسيار دارد گوشت وي را نيكو بود و مني بيفزايد و جنون و فالج و لقوه
و خدر و استرخا را نافع بود شريف گويد چون زنده همچنان بر پاي وي پاك كنند و بر
كزندگي عقرب نهند بغايت نافع بود و سر وي همچنان با پر بسوزانند و سحق كنند و در چشم
كشند تاريكي چشم و شبكوري ببرد و در خواص ابن زهر آورده است كه هر خانه كه
كبوتر بود از خدر و فالج و لقوه و سكته و جمود و سبات ايمن باشند و اين خاصيت
در وي هست و خون وي گرم بود اگر در چشم كشند جراحتي كه در چشم بود زايل شود
و خون حمام قطع رعاف كه از حجب دماغ بود بكند و بيضه وي بغايت گرم بود
و كبوتر از كبوتر بچه سبك تر بود و اولي آن بود كه با آب كشنيز يا سركه بپزند و چون
بخورند بعد از آن مغز خيار از پي آن بخورند يا تخم خيارين **حمار اهلي** صاحب منهاج
گويد گرم و خشك بود در سيوم و صاحب تقويم گويد از قول اسحق گرم و تر بود
حاكم گوشت وي و جگر وي چون بر شقاق تا رنت كالمندجو ن از سرما بود

نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را سود دهد و گوشت
وی و جگر وی چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گرانی که از خایگی بود بغایت سودمند بود
و گوشت وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را نافع بود
و در خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد به آواز بلند در گوش خر گوید که مرا عقرب گزید
و بران خر باژگونه نشیند درد از وی زائل شود و خر را درد گیرد و در خواص آورده اند که پوست
وی چون بر کودک بندند که بترسد دیگر نترسد و گویند که اگر چرک گوش وی بخورد کودکی که دائم
بگرید دیگر نگرید و اگر پوست پیشانی وی را با خود مصروع نگاه دارد تا سالی دیگر صرع از وی
زائل شود و در خواص ابن زهر آورده اند که چون ذکر وی عظیم ناخوش آید حمار وحشی خر گور
گویند عبد الملک زهر گوید که نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب
کند و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه بود و جوان نزدیک بگوشت ایل بود بغایت غلیظ بود
پیه وی چون بر کلف طلا کنند زائل کند و روغن قسط بجوشانند در درد پشت و گرده که از
بلغم باشد و باد غلیظ نافع بود و زهره وی جهة داء الثعلب و دوالی مالیدن سود مند بود
و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت
آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ را سود مند بود و گوشت وی بسیار خوردن تمدد
و درد معده و بطء خروج ثفل پیدا کند اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله و تمر هندی
بخورند حنظل علقم خوانند و تخم وی را هبید خوانند و حنظل را بپارسی کبست خوانند و بشیرازی
کوست و بکرمانی خر زهره و بلفظی دیگر خربزه روباه گویند نر و ماده بود ماده سفید و
سست بود و زود شکن چندانکه سپیدتر بود بهتر بود و پوست وی زردی بود بسفیدی
مایل و آنچه بلبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بود خاصیت سم داشته
باشد و آن بهتر که دو حنظل بود و بهترین وی سفید و ماده بود که وصف کرده شد
طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم یوحنا گوید گرم و خشک بود در دوم و کندی
گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود و در مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس
سرد بغایت مفید بود و دماغ را از اخلاط پاک کند شحم وی مطلق بلغم غلیظ بود و مسهل
آن از مفاصل و اعصاب و مسهل مرة سودا و صفرا بود و قولنج بگشاید و ورق وی صرع
و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را نافع بود خاصه که با ادویه مسهله

خلط کنند

جگر
پیشانی
مسهل

خلط کنند مانند افتیمون و صبر سقوطري و نمک هندي و ایارج فیقرا و اگر بطبیخ آن حقنه کنند
همچنان در بیت از دو درم تا چهار درم شاید قولنج را بگشاید و مره سوداوي خام بیرون
آورد و از تخم آن شربتي نیم درم بود با عسل و با ادویه دیگر شربتي تا دانگي و نیم بود باید که
بغایت سحق کنند و اصلاح وي بکثیرا کنند و بیخ وي نافع بود جهة گزندگي عقرب و افعي
خوردن و طلا کردن و اعرابي حکایت کند که عقرب موضع او بگزید دو درم از وي
بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهة کسي که قولنج داشته باشد سود دهد
و بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بکشد اسحق بن عمران
گوید چون بگیرند حنظل و سر آن بگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زیبق پر
کنند و سوراخ آن بگل یا خمیر بگیرند و در آتش نهند تا چند جوش بزند و بعد از آن
بگیرند و بر موي مالند سیاه گرداند و نگذارد که زود سفید شود و مسیح گوید که جرم
اصل وي بجوشانند جهة استسقا بغایت نافع بود و گزیند افتي و حنظل را باید
که بهر ماي سرد و گرماي گرم کار نفرمایند که اسهال دموي آورد و مضر بود بمعده
و مصلح آن کثیرا بود و مصطکي و بدل آن گویند ~~بوزن آن~~ حمل و چهار دانگ وزن
آن قند بود **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال جور کرده و طبیعت
آن گرمست باعتدال گویند معتدلست در سردي و گرمي عیسي گوید سرد است در اول
و خشک در دوم طبیخ وي نافع بود جهة شکستگي استخوان و ریش دهن و ورمها جهة
خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وي آنست که چون
کسي را آبله بنیاد کند حنا با آب بسرشند و بر کف پاي وي نهند ایمن باشد از آنک آبله
در چشم وي برآید و این مجرب و صحیح و اگر یک مثقال تخم وي با عسل بسرشند و لعوق کنند
دماغ را بغایت نافع بود و در خواص بن زهر آورده است که چون حنا بسرکه بسرشند
و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند و اگر پاي را بوي خضاب کنند شب بامداد
مداد بول آنکس سرخ شود و مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود
**حندقوقي** بشیرازي انده قوقو خوانند و بپارسي دیو اسپست بري بود و بوستاني
بود و حندقوقي بري را وافک خوانند و جاقا خوانند و بیوناني لوطاغریوس وهمي
آن حندقوقي بري بود و از آن بستاني را طرنعان خوانند بهترین آن بستاني بود طبیعت
قاني

آن گرم وخشک بود در آخر درجهٔ دوم وگویند در آخر درجهٔ اول وگویند در سیوم کلف را
نافع بود وروغن وی درد مفاصل را نافع بود ودرد انثیین را وعصارهٔ وی چون
بستانی بود با عسل سپیدی که در چشم بود زایل کرداند وبری وبوستانی آن صرع را
سودمند بود واستسقا وبول وحیض را براند وروغن وی جهت بادهای که در سلم
بود واعضا سود دهد واگر طفل در تحرکت کند آید چون بروی مالند زود حرکت کند و
اگر طبیخ آن نشینند همین عمل کند وتخم وی مهیج باه بود واگر آب آن برگزند کی عقرب ریزند
لدغ ووجع پیدا کند وچون بعصارهٔ وی سعوط کنند صداع آورد وخنده فوقی خناق آورد
ودر حلق ومداوای آن بکاهو وکشنیز وکاسنی کنند **خنا الغول** سنجار است وابوخلسا نیز
گویند وگفته شد **حنا قریش** حزاز الصخر است وگفته شد **حنا المجنون** وسمه است
وگفته شد **حنطه** گندم بهترین آن بود که میان صلابه ولین بود وفربه باشد ومیان سرخی
وسپیدی وسیاه بد بود طبیعت آن گرم بود ومعتدل بود در تری وخشکی وچون بکوبند
وبرگزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود وچون بخایند وبر دمامیل نهند بگشاید وروغن
وی قوبا را زایل کند ووی بهترین غذاها بود انسان را **حنطه رومیه** حندروس
خوانند وخالاون نیز گویند وگفته آید **حوک** بادروج است وگفته شد **جوز هندی**
مریخ است وگفته آید **جوز رومی** اگردفس خوانند وتوز گویند وآن درختیست که پوست
وی زرد بود وگل وی گرم بود در درجهٔ سیوم وخشک بود در اول وورق وی ضعیفتر
بود از گل وی گرم بود در درجهٔ سیوم وخشک بود در اول وصمغ وی کهربا بود وتخم وی لطیف
تر بود از صمغ وی وآنرا اسرو خوانند وورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت
نافع بود وثمر وی چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود وتقطیر البول را نافع بود
وثمر وی منع آبستن کند وشیخ الرئیس گوید وی لطیف است وسخت گرم نیست ویکمثقال
از ثمر وی عرق النسا را نافع بود اسحق گوید اسهال یکمثقال از ورق وی بعد از طهر زن با سرکه بیاشامد
آبستن را سود دارد **حوم و حرمل** نیز گویند وآن تخم هندیست وگفته شد **حواری** آرد گندم سپید که بیز
بیخته را گویند **حوجم** ورد احمر است وگفته آید **حوذان وصوفران** این هر دو ایم طرخونست
وگفته آید **حومانه** بعربی گویند وبیونانی طریفلی گفته آید **حور السعید** بوستانی افروزا
وگفته شد **حیه** مار است وانواع بسیار است آنچه در تریاق مستعمل است قرص افعیست

که ذکر شد

که از کوشت افعی سازند و صفت و منفعت آن در مرکبات گفته آید **حي العالم** ابرون خوانند
و معنی ابرون الحی الابد یعنی همیشه زنده و ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و بعضی
بهار نیز خوانند و بعضی گویند بوستان افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هردو
خلاف است آنچه محققست از ریاحین است که در تبریز می باشد بسیار و دایم سبز بود
و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ دیسقوریدوس گوید سه نوع است یک نوع
کوچک و خرد بود و در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها بود و قضبان وی کوچک
بود و یک شاخ بیش نبود و ورق آن بسیار بود و مقدار یک وجب بود و گل وی زرد
بود در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی
یک گز بود بسطبری انگشت بود بهترین وی بستانی بود طبیعت آن سرد است در سوم و گویند
در سیوم و خشک بود در اول و هردو نوع نافع بود جهة ورمهای گرم که در چشم پیدا شود
و سوختگی آتش و نورس را بغایت نافع بود و آب وی مقدار بیست درم بیاشامند سود
مند بود جهة سده که در جگر بود و زهره و مسهل صفرا بود و هردو جهة گزندگی عقرب و رتیلا
نافع بود و چون آب وی با روغن گل بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهة اسهالی و ریش
روده نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد
قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را نافع بود فولس
گوید پنج درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حده سوم را ساکن گرداند
و تسکین صفرا کند و قوت بدن بدهد دیسقوریدوس گوید نوع سیوم را بقلة الحما
بوریه خوانند و بعضی طیلاقون خوانند و اهل روم ایلسوا خوانند و این نوع میان کشتها
نماروید طبیعت آن گرم بود و مفرح جلد بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند
تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح آن طین ارمنی بود **حیصل**
حدق است و گفته شد **باب الخاء خانق النمر** صاحب منهاج گوید خانق
النمر والذیب یعنی قاتل النمر والذیب و هی حشیشة و در صفت قاتل الذیب گوید قوته
کقوت خانق النمر و هی مخرت پس بدین تقدیر ازین دو اسم یکی سهو باشد و
آنچه محققست گفته آید در خانق الذیب و خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و
یوز و ذیب از آن بخورند خناق ایشان گیرد و بدان سبب قاتل الذیب و النمر خوانند

بعضی گویند اسقیل است

وآن نوعی از مازریونست بتحقیق اگرچه گویند خربق سیاه است واین هر دو قول خلافست وآنرا اقطونیطی خوانند طبیعت آن گرم وخشک در چهارم **خانق الذیب** قاتل الذیب هم خوانند در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بگرگ که ویرا زود تر میکشد چنانکه خانق النمر مخصوصست به پلنگ واین بتحقیق خربق سیاه است طبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجه سیوم چون بکوبند وبر گوشت خام افشانند وگرگ بخورد بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب هم خوانند ودر عمل همان فعل کند بلکه زیادت ترا ماسک را زود تر میکشد ووی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد وآن از هندوستان خیزد وآنرا بهندی کلیه خوانند وآن آذراقی است وگفته شد **خاتم الملک** سادوران است وگفته شود **خامالاون** صاحب منهاج گوید نوعی از مازریون سیاه است وصاحب جامع گوید چرباست و گوید خامالاون مازریون است وآنکه گفته اند اسد الارض نوعی از مازریونست سهو گفته وبسبب اشتراک اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع گوید از قول بعضی متاخران که اسد الارض خامالاون مالسی است وآن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب جامع معتبر بود خامالیون و کمالیون نیز گویند **خامالاون لوقی** معنی لوقی بیونانی سفید بود وبعربی اشخیص گویند و بتبریزی ادادا ودر الف گفته شد که اشخیص ابیض واسود هست **خامالاون مالسی** اسود است وآن خمالیوس وکمالیون نیز گویند وآن خانق النمر است وگفته شد **خامالاء** بیونانی زیتون الارض وآن مازریونست وگفته آید انواع آن **خالیدونیون** وخالیدومیون نیز گویند وآن دو نوعست گویند بزرگ آن عروق الصفر است وکوچک آن مامیران است و معنی خالیدومیون دواء الخطاطیف است واین اسم بدان نهاده اند که پرستوک بچه او در آشیان بود نابینا شود مادر برود وشاخ مامیران بیاورد ودر آشیان بنهند بچه بینا گردد بفرمان خدای تعالی **خالاون** حط رومیه است وجدوس نیز گویند وگفته شد **خامامیلی** بابونج است وگفته شد **خامابیطس** معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود وآن خمان کوچک است وافطی خمان بزرگ گفته آید **خامالجان** خسرو دارو گویند وگفته شود **خامشیه** شیطرج است وگفته آید **حسیبه** بزر الخم است بشیرازی شفترک گویند وباصفهانی خاکشی وبه تبریزی سوارود وتره مراشیه وبکرمانی لطاف سنگو وبهترین آن سرخ خلوقی رنگ بود خرد شیرین وطبیعت آن گرم وتر است ماشری را وحصبه را واصحاب سودا را نافع بود وچون با شیر ونبات بیاشامند بدن را

وبه کند ولون را نیکو کرداند **خبازی** بپارسی خبرو کویند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از
ملوکیه است و آن خطمی است و بری لطیف تر و خشک تر از بستانی بود طبیعت آن سرد و تر بود
معتدل بود فولس کوید کرم و خشک است و این قول دور است ورق آن چون بر کزندکی
زنبور و نحل نهند نیکو بود وقتی که خام بود خاصه بازیت و ورق بری نافع بود با زیتون بر
سوختکی آتش و جمره چون بروی طلا کنند و چون زنان در طبیخ وی نشینند صلابت رحم نرم کرداند
و معقده و ورق و بیخ آن چون بجوشانند نافع بود جهت زهرها و ادویهای کشنده و بر کزندکی
رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون با تخم جند قوقی خلط کنند و با شراب بیا
شامند درد مثانه ساکن کرداند و ورق وی چون بپزند و بر دمامیل نهند و ورمهای
محتاج بشکافتن بود بکشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن لذع روده و معقده را
نافع بود و چشم را سودمند بود و آنچه بستانی بود معده را بد بود و چون تر بود مثانه را
نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش و مثانه بود نافع بود و اکر با روغن
بپزند و ضماد کنند بر ورمهای کرم ساکن کرداند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود
و خشونت سینه و بول براند و شکم نرم و ورق وی چون همچنان خام بخایند و با اندکی نمک بر ناصور
ضماد کنند که در چشم بود پاک کرداند و کوشت برآرد و چون ضماد کنند با کمیز بر سر [illegible]
تری بود و سبوسه نافع بود و چون بر کزندکی عقرب طلا کنند خاصه چون با زیت بود و کل وی
نافع بود جهت قرحه کرده و مثانه آشامیدن و ضماد کردن و قضبان وی نافع بود جهت
روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی
که کاه باشد که خون را بیارد **خبز** بهترین وی آن بود که کندمی بی آفت بود پاک سفید
صلب و فربه بود و نان سمید و حواری دشوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیادت بود
مولد ریاح بود و سده جکر بکشاید و سنک کرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار بسیار
غلیظ کند و خونی که از وی حاصل آید میل بسیاهی داشته باشد و نان حواری بدن را
فربه کند و نانی که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه
نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر منفخ بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان
خشک کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار چون با آب تر کنند و نمک و بر قوبای کهن طلا
کنند زائل کند و وی شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدتر

از مجموع نانها بود که از گندم پزند وجرب وحکه آورد وبواسیر ومصلح وی ادهان وحلاوات والبان بود وبهترین سمید بود که غذا بیشتر دهد واما دیر هضم کرد و بسبب اندکی نخاله ودر گرمی معتدل بود وبدن را فربه کند وشکم به بندد وسده پیدا کند واولی آن بود که نمک وخمیر تمام داشته باشد واسفیدباج وطباهجات شوره خورند وبعد از وی جوارشی وگندم وی میان سمید وخشکار بود ومتوسط بود در کثرت غذا وقلت آن وسرعت هضم ونزدیک سمید بود در بیشترین حال وشکم به بندد واصحاب کدر را سودمند بود ودر معدهٔ گرم قوی دیر هضم شود ومولد ریاح ونفخ باشد وسده وسنگ گرده احداث کند ومصلح وی زنجبیل واطریفل بود وبعد از ان ماء العسل خوردن وبحمام رفتن وخوابهای دراز کردن مناسب بود ودیر هضم شود ومزاجهای خشک را سودمند بود ومصلح وی چیزهای شیرین بود ونان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید خوب پزند طبیعت آن سرد وخشک بود غذای زوده دهد وشکم به بندد ودیر هضم شود ومصلح وی روغن بادام بود ونان جو بهترین آن بود که از جو تازهٔ فربه پزند طبیعت آن سرد وخشک بود شکم به بندد وغذا اندک دهد ومصلح وی چیزهای چرب بود

**خبز الغراب** الحوانست وگفته شد **خبز المشایخ** بجور مریم است وگفته شد **خبث الحدید** بپارسی ریم آهن گویند وبشیرازی بوهمه آهن قوی تر از همه خبثها بود وآنرا فنجیوش خوانند بهترین وی املس کوچک تنک بود که در روی هیچ درشتی نبود طبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ومجفف بود رطوبات را ومحلل ورمهای گرم بود ونافع بود جهة خشونة جفن ومقوی معده بود وچون باشراب بیاشامند خون بواسیر قطع کند ومنع استسقا کند وچون بریشم بارهٔ بجوشد برگیرند خون رفتن بازدارد وقطع سلس البول کند ومنع ثقل را محکم دارد وطلا کردن وچون بیاشامند جهة شیری که در پستان بسته باشد سود دهد ومقدار دانکی مستعمل بود خبث الحدید بقوت مانند نحاس الحدید بود وچون با سکنجبین بیاشامند منع دوا کند که کشنده باشد مانند مازریون واز خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده الحدید وعلاج ایشان یکیست واولی آن بود که مدبر کنند صنعت آن بگیرند

ذکر براده خورده بیاید

الحدید

خبز — نان فرنی بود — ولطوان آن — خبث السید — مفرت

الحدید وسحق کنند و در سرکهٔ انگوری خوابانند چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند بعد از آن استعمال کنند منفعت وی آنست که باه را زیادت کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز و اعضائی را که محتاج بتجفیف بود و قبض و تقطیر البول و قرحهٔ امعا و مثانه را نافع بود و بدل وی خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر حرف باشد **خبث الفضه** ثفل نقره بود و بهترین آن بود که سبز رنگ بود قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش را بغایت نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون رفتن از ناصور و بواسیر بکند **خبث النحاس** در قوت نزدیک بود بخبث الحدید و مس سوخته اما از مس سوخته ضعیف تر باشد **خبث الرصاص** قوت وی مانند قوت رصاص محرق بود طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهة ریش چشم و بدل آن اسفیداج رصاص **خترق** افنتین است و گفته شد **ختم الملک** خواتم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته آید **خثاء البقر** زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای گرم غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و با سرکه در سوراخ بینی نهند خون رفتن از بینی باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود و چون بجوشانند و گرم بر بدن نهند و رها کنند تا خشک کرده بعد از آن برگیرند و دیگر تازه بنهند چنین چند نوبت و چون بر پای منقرس نهند با خل و زیت نافع بود و بر گزندگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن نافع بود بهترین وی آن بود که در فصل بهار بود و چون خشک کنند و مستسقی بیاشامد بغایت نافع بود و اگر زنان بدان بخور کنند زادن بروی آسان کرده و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهیر آورده است که چون بر ثالیل بندند قطع کند **خدرنق** عنکبوت است و گفته آید **خداع الرجال** بزر البنج است و گفته شد **خردل ابیض** سپندان سپید است و گفته شد **خرد الحمام** جو گندم است و گفته شد **خرزهرج** دفلیست و گفته آید **خرفی** خلر است و گفته آید **خروع** بپارسی بیدانجیر خوانند و بشیرازی کنتو بهترین آن بحری بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند تراست اسحق گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی پانزده حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابتی که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند نرم گرداند و سی حب مقشر چون از وی

سحق کنند و بیاشامند مسهل مره بود و بلغم و رطوبت مائی و قی و غثیان آورد و ورق
آن چون بکوبند و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در
چشم بود نافع بود خواه پخته و خواه خام و بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند
بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه مصلح آن کثیرا بود **خراطین** زغار
کرم گویند و آن امعاء الارض است و حمر الارض نیز گویند و آن کرمی گویند سرخ
که در زمین نمناک باشد در زیر کل و طبیعت آن گرم و خشک بود خشکی آن در درجه
سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت
نافع بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغابی جهة درد گوش نافع بود و
چون با شراب بیاشامند نافع بود بجهة حبس البول و یرقان را نافع بود و سنگ
گرده بریزاند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و
در بزرگ کردن قضیب اثری عظیم دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند
و سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند **خربع** عصفر است و گفته آید و صاحب
مفرده گوید نوعی از حرشف است **خرنوب نبطی** خرنوب گویند و
خرنوب الشوک و قصم قریش نیز خوانند بپارسی کوور خوانند و اهل شام
معزی نیبوت خوانند و گفته آید **خرنوب شامی** بپارسی کوزره خوانند
و بشیرازی کورکازون خوانند و آنچه خشک بود خشکی آن در دوم و گویند
گرمست در اول و شکم ببندد و با وجود شیرینی معده نکند و ادرار بول بکند
خاصه چون با عقیدة العنب آنرا پرورده باشند جالینوس گوید چون تر بود
شکم نرم کند و چون خشک بود ببندد و معده را بد بود و هضم نشود و چون
خشک بود بول براند و چون نارسیده بود ثالیل بمالند نافع بود البته زایل
کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود روفس گوید غذای بدن بد دهد و طبع
ببندد و اریباسیوس گوید نافع بود جهة اسهال مفرط و قوت بدهد و امعا را
پاک گرداند و اخلاط بلغمی فاسد اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب بدانه
و نبات بود و صاحب منهاج گوید فایده مضرتی وی کم کند و گویند مصلح وی
ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی بی سوراخ بود بوزن آن و گویند

طرائیث بود

دکویند قرطا بود بوران آنست

سقط است اکونند قرطیه وکویند

رایت بود **خرنوب هندی** خیارچنبر است وکفته آید **خرنوب مصری** شجرهٔ سنطا است خرنوب نبطی بود وکفته شد **خردل** بهترین وی بوستانی بود تازه فربه سرخ رنگ بود و طبیعت آن کرم وخشک بود وچون بکوبند زرد بود بچهارم درجه واز خواص وی آنست که چون در عصیر انکور اندازند بحال خود بماند و بجوشد وچون بکوبند و بر دماغ دا اند عطسه آورد وچون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و برداء الثعلب همین سبیل دارد خاصه تر آن وچون بر عرق النسا و درد سپرز و هر دردی که مزمن باشد چو خواهند که جذب ماده از عمق بدن بسطح آن کنند نافع بود واز بخور آن گزندگان بگریزند وخوردن وی قطع بلغم بکند وچون با عسل یا با موم گداخته با زیت بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک کند و ورمهای مزمن وخنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کنند بغایت نافع بود و مؤلف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ نوعی زایل نشده باشد بگیرد خردل کوفته وقتی از حمام بیرون آید کرباس پارهٔ بر انگشت پیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد وبعد از آن خردل کوفته بر آن مالد آب زرد بسیار از وی روانه شود صحت یابد مجربست رازی گوید اگر کسی درد دندان دایم داشته باشد که بی ورم بود چون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بینند وچون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت کثر غشی بغایت نافع بود و سدهٔ مصفات بکشاید و در داروهای چشم جهت شبکوری نافع بود خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند وچون با بودینج با شراب بیاشامند کرم بکشد واگر آب وی بر دندان چکانند درد ساکن کنند و سپرز بگدازد و بجهت اختناق رحم نافع بود و باه زیادت کند و تبهای کهن زایل کند مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود واز خردل بری خلطی بد پیدا آید و بترکی آنرا قچی خوانند و بیمه معطش باشد و درد سر آورد و مضر بود بدماغ ومصلح وی به بادام و سرکه پرورده است وباید که در خوردن نمک هندی باوی کند وصاحب تقویم گوید مصلح وی صندل وکافور وگلاب بود بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود گویند دو وزن آن تخم شلغم **خردل بری** لیسانست وکفته آید **خردل فارسی** نوعی از حرف است که آنرا اسفند خوانند وکفته شد **خرو** خروج خوانند وآن خجازی است وکفته شد **خرنق ابیض** بیخست که پوست وی مستعمل است و به بیخ کبر ماند کیاهی به لسان الحمل ماند

ودرازي ساق وي چهار انگشت ومجوف بود وبطعم از خردل سیاه تلخ تر بود واز بیخ وي
ریشهاي بسیار رسته باشد مانند اسارون ونوعي هست که ریشه ندارد واملس بود
وبغایت صلب بود وبهترین آن بود که سفید بود در زود منقبت شود ولعاب دار
باشد ودر حال زبان را بگزد وطبیعت آن گرم وخشک بود در وسط درجه سیوم وگویند
گوید گرم وخشک است در دوم فالج وصرع را نافع بود ودرد مفاصل را ومقیی
بلغم واخلاط سرد بود ومعده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم وسودا وحمول
زن بجود برگیرد حیض براند وبچه بکشد ولبن وي بر جرب وبهق وقوباء طلا کردن
نافع بود ووي در شیافات جهت تاریکي چشم مستعمل بود وروشنائي بیفزاید و
اولي آن بود که یک رطل از وي پاره کنند ودر سه رطل آب باران خوي بیاندند سه
شبانه روز وبعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند وصافي کنند وخربق بیندازند ودو رطل
عسل مصفي بر سر آن آب کنند وبجوشانند وکف بگیرند وچون بقوام اشربه رسد فرو گیرند
شربتي از وي ملعقه بود با آب گرم واین سالم بود وایمن کسي که بیاشامد واگر سحق کرده
بود بوي آن به دماغ رسد معطس باشد وسر فرپید اکند واگر سحق کرده بیاشامند خطر
بود تشنج وکزاز پیدا کند وقي آورد وخناق بدید کند وافراط کردن در آن آدمي را بکشد
مقدار مستعمل از وي بیخ طسوج بود گا از وي خورده باشد چون مرغ بر از وي بخورد
بمیرد صاحب تقویم گوید مصلح وي دوغ بود وصاحب منهاج گوید مصلح وي مصطکي
بود ومداواي کسي که خربق خورده باشد عرق مرغ کنند وبویهاي خوش وکسي که
از ابیاشامد نشاید که معده وي خالي بود واز خواص وي آنست که چون با
سویق وعسل بیامیزند وموش بخورد بمیرد ووي سم کلاب بود وخنازیر وبدل
وي جوز القي خربق اسود حرافت وي زیادت از حرافت خربق ابیض بود وورق
وي بورق حنا ماند اما شکافته تر وسیاه تر وساق وي کوچک بود وگل وي
سفید بود اندکي بسرخي مائل وتخم وي مانند خشک دانه بود وبیخ وي سیاه بود
وریشها داشته باشد وپر گره باشد وپوست بیخ وي مستعمل بود ووي زمینهاي
خشک بود وچون وي را بشکني از اندرون وي چون غباري بیرون آید بهترین
آن بود که میان فربهي ولاغري بود وبسیار گره بود واندرون گره مجوف بود ولون

بیرون وي

بیرون وی سیاه بود مانند سعد واندرون بن وی اندک ریشه باریک داشته باشد و آنرا خالی زنگی خوانند ورجل الراعی نیز خوانند و مالینودیون و مالینوس نیز گویند طبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کنند نافع بود و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور روید شراب سازند مسهل بود و چون در داروهای چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و صفرا و بلغم نیز بود و صفرای غلیظ استفراغ کند زیادت از سقمونیا و در علتهاء مزمن که بادویه مسهله محتاج بود مانند مانیا وصداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و سودا براند با سانی شربتی از وی نیم درم بود یا نیم مثقال قونج وسعتر وادویه ملطفه گرم که معده را موافق بود و بعضی در سکنجبین خوسانند یا شراب شیرین و بعد از آن بخورند آب بپزند یا جرع و مرق آن بیاشامند مسهل بود و بلغم و سودا و صفرا براند اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار آورد و باشد که خناق نیز آورد و مقدار دو درم تشنج آورد و مصلح وی فطراسالیون و سعتر بود و کثیرا و بدل آن نیم وزن آن کندش و نیم وزن آن ماهی زهرج و گویند بدل آن کندش بود و گویند بدل آن نیم وزن آن مازریون و چهار دانگ غاریقون خرو الدیک و الدجاج سرگین خروس و مرغ بود و مجموع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح قولنج چون با شراب یا سرکه بیاشامند و تریاق خناق بود با عسل و چون بیاشامند بمقدار مثقالی بلغم آورد و سرگین خروس چون سحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دارد البته خرء الفار سرگین موش گرم بود بر داء الثعلب طلا کردن مفید بود خاصه چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده را بریزاند و اگر از وی شیاف سازند و کودکان بخود برگیرند شکم براند و چون بپزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سپیدی ببرد و مژه برویاند و رطوبت و ریمه پاک گرداند خرء الضفادع طحلب است و گفته آید خربز بطیخ است و گفته شد خرامقان نباتیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بوی آن هم مانند بوی سنبل بود در طبیعت و نزدیکست به سنبل و در طعم وی اندکی حلاوت خرفه وی بقلة الحمقاست و گفته آید خرنباش مرماخوز است و گفته آید خرگوش لسان الحمل است و گفته آید خرطال قرطمان خوانند و هرطمان و

دلوشته بیخ کرفس ...

بود قطرخانی ...
با سکنجبین

و بیخ ... به سفیدهاج ... و گفته شد

وگفته آید خروع تخم عشر است وگفته آید خرفطان بینوم است وگفته شد خرمیان
جند بیدستر است وگفته شد خرفه لطیف ترین خرفها خرف سرطان بحری بود طبیعت
خرف سرد وخشک بود وجلا دهنده خاصه خرف تنور وخرف سرطان خشک چون سحق کند وبا
همچندان تخم تره کوفته طلا کنند بر بهق وکلف ونمش را زایل کند ومرهمی که ازان بسازند جراحتها
را زود بصلاح آورد وجرب وقرحها را بغایت سودمند بود وخرف تنور بر نقرس
طلا کردن نافع بود وبا سرکه برقوبا طلا کردن نافع بود وبر جرب وسعفه وحکه وحصف سود دارد
وخرف عصاره اجینی دندانرا جلا دهد وخرف مضر بود باعصاب دماغی ومصلح آن
روغن بنفشه یا بادام بود ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود خراما بری است بشیرازی
ارواه گویند طبیعت وی گرمست مسخن بود لطیف است دماغ سرد را نافع بود وچون
بیاشامند سوء المزاج را نافع بود وجگر وسپرز را چون بدان بخور کنند هر بوی گنده
باشد زایل گرداند ومسخن رحم باشد ومجفف رطوبات که ازان سایل باشد ورحم را پاک
گرداند ونیکو بود چون زن فرجه ازوی بخور برگیرد آبستن گردد بفرمان خدای تعالی واین
مجربست وچون سحق کنند با روغن دیگر بر جراحات ضماد کنند تحلیل یابد خسف جوز است
وگفته شد خس بپارسی کاهو گویند بری بود وبستانی بود تازه بهی طبیعت آن سرد در دوم
وتر بود در سیوم گویند در دوم معده را نیکو بود وخواب آورد وبول براند وخونی که
ازوی متولد شود بهتر از خونی که از بقولی دیگر حاصل شود ومایل بسردی بود جهت آب گردش
مفید بود آنچه ناشسته بود چندان نفخ ازوی متولد نشود واگر در شراب بوی تنقل کنند
مستی کمتر کند ووی زود هضم شود وتشنگی بنشاند اما با سرکه اشتهای طعام آورد
ویرقانرا زایل کند وجهت ورمهای گرم وحمره طلا کردن نافع بود وبیخوابی زایل کند خواه
خام خورد خواه پخته وقطع سیلان منی بکند ودرد چشمی که از گرمی بود ضماد کردن
مفید بود وتخم وی را چون بیاشامند نافع بود جهت کسی که اورا احتلام بسیار افتد و
قطع شهوت جماع کند وکاهوی بری را لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش سیاه بود
وقطع سیلان منی بکند ونیم درم از لبن وی مسهل کیموس مائی بود جهت گزندگی عقرب و
رتیلا نافع بود چون بیاشامند وبسیار خوردن کاهو چشم را ضعیف کند وتاریکی آورد
وحواس را ضعیف گرداند ومصلح آن هلیله مربی بود واولی آن بود که بجهت قوتها یا تنقیه

خرف شنبد سیبی گویند

خراما

برشنبد

کند

کنند و آب رازیانه در چشم میکشند و مضعف باه بود و مصلح وی کرفس بود و نعناع **خسی الحمار**
سیمار است و هوفیلوس و ابوحلسا نیز کویند و در الف کفته شد **خسرو دارو** خولنجان است
و کفته آید **خشخاش** سپید بستانی بود بهترین وی تازه و فربه بود طبیعت وی سرد و تر
بود در دوم و کویند در سیوم عیسی کوید سرد و خشک بود در دوم نافع بود جهت سرفه کرم
و نزله سینه و رطوبات معده و نفث دم و بادهای تیز که فرود آید از سر و با عسل منی زیاده
کند مقدار دو درم تا پنج درم و حب وی شکم به بندد و آب وی شکم براند و وی منوم بود
و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم کوید پوست وی مضر بود بشش
و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه وی منوم تر بود چون بپزند و آب آن بر سر
ریزند و ویرا چون ضماد کنند بر پیشانی بی خوابی را نافع بود و بیخ ویرا چون بجوشانند
تا به نیمه باز آید نافع بود جهت شکم معلول و کسی که در شکم وی خلط غلیظ بود **خشخاش**
**سیاه** صاحب تقویم کوید بری و بوستانی بود و صاحب منهاج کوید بری مصری بود
بهترین وی تازه و فربه بود طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و کویند در چهارم
و کویند تر است در چهارم خاصیت وی آنست که ریشهای چشم مواشی زایل کند و چون
بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال و رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون
با آب خلط کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کنند نافع
بود مقدار مستعمل از وی نیم درم بود دیسقوریدوس کوید چون بسوزانند و خاکستر آن
با روغن کل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود آید لغایت نافع
بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر صدغین طلا کنند درد سری که از کرمی باشد نافع
بود و از حرارت آفتاب و وی مخدر بود و مضر بود بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب
تقویم کوید مصلح وی روغن پسته بود و بازکس **خشخاش زبدی** میقن افرودکس خوانند
و معنی آن خشخاش زبدی بود و بعضی اقلیا خوانند و نبات و ورق و ثمر وی مجموع سپید
بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در تقویم طبیعت نزدیک بحل هنک بود **خشخاش مقرن**
بری بود و غلاف آن مانند شاخ کاو بود بدان سبب ویرا مقرن خوانند و نبات وی
در کنار دریاها بود و بر نقرس طلا کردن با شراب نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند تا آب به
به نیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند نافع بود جهت سده جکر و علت آنکه از خلطی غلیظ بود

ومنوم ... خشخاش بود

بابت

خشخاش سیاه

وسیلان

بابت

خنک انکبین عسل خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون در میان کز و طبیعت آن کرم و خشک بود کرمی و خشکی وی از عسل بود و فعل وی نیز اقوی بود و بدل وی بوزن آن زیاده عسل و نیم وزن آن کز انکبین و کویند یک وزن و نیم آن عسل بود خنل مقلت و کفته آید خنکار آدمی بود که نخاله از وی کرفته باشند خشب الشونیز سیساو نت و کفته آید

خصیه بهترین آن خایه خروس بود فربه و نیکی و بدی آن بحسب طبیعت حیوان بود طبیعت آن کرم و تر بود و کویند سرد و خشک بود غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیاد کند و وی دشوار هضم شود خاصه که حیوانی پیر بود و مصلح وی انجدان و فودنه کوهی بود و سعتر و نمک بود خصی الثعلب بهترین وی شیرین و فربه بود که از وی بوی منی آید طبیعت آن کرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانکیزد و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود عظیم قایم مقام سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود یا دو مثقال و صاحب مفرده دو مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم کویند ثریث و صاحب مفرده در جامع آورده است که بجنیست و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن انجره است و کویند بوزن آن تخم اسپست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم کوید فم معده را موافق نبود و مصلح آن عصاره لسان الحمل است خصی الکلب بجنیست مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه و کلاغ و کویند نوع بزرگ را چون مرد بخورد فرزند نرینه از وی حاصل آید و نوع خرد را چون زن بخورد فرزند مادینه آید طبیعت وی کرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سود بود و نمله و ناصور را و چون تر بود باه را زیادت کند و اکر نوع کوچک چون خشک بود قطع شهوت باه کند جالینوس کوید اکر نوع بزرگ را بخورند باه زیادت کند و اکر کوچک بخورند منع آن کند بر خلاف یکدیکر و وی مسخی بشن بود و سینه و مصلح آن صمغ عربی بود خصی برس جلبوست و کفته شد خصی العجاجیل خایه کوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظی تمام آورد و مقوی باه بود خصی الایل خایه بز کوهی خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت کزندکی افعی نافع بود

خصی الخنزیر

زیاده

سنکر بود

خصی خنس سیاه

خصی البحر

خطمی البر جند بیدستر است و گفته شد خطمی خربزه نارسیده بود بشیرازی موکیک خوانند
خلاف درخت مقل است و گویند مقل مکیست و گفته آید خطمی بهترین وی سپیدکوهی
بود که گل وی سفید بود آنچه بستانی بود ورد المزوانی بود و بری را شحم المرج خوانند و بیونانی
الباکل و براکثیرا المنفو خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و گویند گرم بود با عتدال در وی
تلیین و انضاج بود و تحلیل و بر بهق با سرکه طلا کردن مفید بود وقتی که در آفتاب نشینند
و ورمهای ظاهر نرم کند آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دملات و ورم پستان که از گرمی
بود و ورم مقعده که از گرمی بود و درد مفاصل را با پیه مرغابی طلا کردن مفید بود و عرق
النسا و رعشه را مفید بود و طبیخ وی جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و مثانه
و خلطهای غلیظ را مفید بود خاصه چون با شراب پخته باشند چون با پیه بط یا مرغابی
بکوبند و با صمغ البطم زن بخود برگیرد جهت ورم رحم و انضمام آن بغایت نافع بود و طبیخ
وی تنها نیز همین عمل کند و بیخ وی با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون خطمی را بجوشانند
و بطبیخ آن گزندگی نحل را بشویند سودمند بود چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند
دفع مضرت گزندگان کند و دیسقوریدوس گوید مجبر اعضای منکسره بود و مقوی آن و سه
درم از وی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند حیض را نافع بود و بول براند و
جهت اخلاط سودائی بغایت نافع بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن و با آرد جو و عسل
و برذات الجنب طلا کردن بغایت نافع بود و اگر ورق آن با اندکی زیت بر گزندگی
جانوران و بر سوختگی آتش ضماد کنند مفید بود و بجهت سرفه بغایت نافع بود خاصه چون
با آب گرم لعاب آن بگیرند و با قند بیاشامند و ورق آن بر ضماد ذات الجنب و ذات
الریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بریزند اعضای صلب را نرم گرداند و ورق
وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر و ریش بشویند نیکو گرداند و پاک و تخم وی یک
جزو و آرد استخوان خرما با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب
منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و مولف گوید بیخ
خطمی کوهی جهت نقرس گرم با گلاب ضماد کردن مفید بود و جهت سرفه صفرائی با نبات
سفوف سازند یا بجلاب گرم بخورند بغایت مفید بود اسحق گوید مضر است به شش
و مصلح آن عسل بود و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و احشا و مصلح آن عصاره

زرشک است و بدل آن گویند خبازیست و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر بود **خطمی** وسمه است و گفته آید **خطاف** بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشک بود احشا را مضر بود و مصلح آن عود و قرنفل بود دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه نخستین وی را وقتی که ماه در افزونی بود و شکم او را پاره کنند دو پاره سنگ در شکم او یابند یکی یکرنگ بود و یکی مختلف رنگ از هر یکی چون بر پوست گوساله بندند یا پوست گوسفند کوهی یا گاو کوهی پیش از آنکه گرد بروی نشیند و بر بازوی مصروع یا بر گردن وی بندند صرع از وی زایل گردد و خوردن وی روشنائی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند باصره را قوت دهد و اگر با عسل و سرکه بسرشند و بر اعضای صاحب جرب مالند در حمام و چندان نشینند در حمام که عرق کنند و تا عرق از وی فرو چکد و بعد از آن بآب گرم استحمام کنند بغایت نافع بود و اگر نمک سود کنند و خشک و مقدار دو درم از وی بصاحب خناق دهند نافع بود و دماغ وی را چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب منع کند و چشم وی را چون با روغن زنبق سحق کنند و بر ناف زن مالند هنگام نفاس ~~اندرار نفاس~~ کند و ابن زهر در خواص آورده که سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده بگیرند و بآتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس از آن شراب بخورد مست نگردد و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه بنداند شهوت و شبق وی زایل گردد و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و این مجربست و ارسطاطالیس گوید در منافع اعضای حیوانات که چون بزهره پرستوک سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند پس چون خواهند که سعوط کنند دهن را از شیر گاو تازه پر کنند تا دندان سیاه نگردد و سرگین وی چون با زهره گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید گردد **خطبان** حنظلست و گفته شد **خفاش** و طواط گویند و بپارسی شب پرک خوانند و بشیرازی موش کور شریف گوید چون اورا بکشند و بروز بار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی کند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چند نوبت مکرر کنند و گویند چو بپزند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد ورک را سود دهد و خاکستر وی روشنائی چشم زیادت کند و ابن زهر آورده است که چون سر وی در ظرفی

آشنین

آهنین کنند یا مسین و با روغن زیبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند و روغن
بردارند و بر نقرس قدیم و فالج ولقوه و رعشه ضماد کنند و بر ورم احشا و دبو مالند
نافع بود و زحمت زائل کند و اگر زنی دشوار زاید چون زهره وی بر فرج زن مالند فی
الحال بزاید و این مجربست و اگر دماغ وی بر کف پای مالند باه را برانگیزد و اگر بآب
بجوشانند تا مهرا گردد و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ آن در آبزن کنند
و نیز در وی نشینند فالج را سودمند بود و دماغ وی چون بسوزند و سحق کنند و در چشم
کشند سفیدی زائل کند و سرگین وی چون برقوبا طلا کنند سودمند بود و دماغ وی باب
بیاز در چشم کشند نافع بود جهة نزول آب و اگر سر وی در زیر جامهٔ خواب پنها کنند و کسی
خسید آنرا اندر خواب نرود و خواب بر وی شوریده گردد و اگر دل وی چنین کنند همین
عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هرچند کبوتر که باشد بگریزد و الفت گیرد و ازهی
اگر در سوراخ موشی نهند همه موشان بگریزند **حج** خردل بریست و در لام در صفت لف
گفته آید **خلال مامونی** اذخراست وگفته شد **خلاف** بپارسی بید گویند و خلاف بلخی
مهرا بود و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین وی
بید آن بود که کنار چشمها رسته باشد طبیعت آن سرد و خشک باشد ثمر و ورق وی سرد و قابض
باشد و در وی تجفیفی بود و خاکستر وی در غایت تجفیف بود در بستن خون چون بر عضو
ضمادی کنند و صمغ او رق وی بغایت جلا دهنده بود خاکستر وی بر ثالیل و نمله
ضماد کردن بغایت مفید بود و ورم پستان و ریشها غلبه حرارتی که در ورم گرم بود
و سرخی و آبله چون بآب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع زائل
کند و آب ورق وی بغایت مفید بود جهة ماده که از گوش روانه بود و ثمر وی بر زخمی
که بر جد قه واقع شده باشد نافع بود و قطع خون رفتن کند و صمغ وی جهة ضعف بصر
نافع بود و آب وی جهة سدهٔ جگر و یرقان نافع بود و مقدار مستعمل از وی از آب
وی بیست درم بود اسحق گوید مضر است بسر اشیف و مصلح وی گلاب بود **خلبانی**
بیونانی حلقه است وگفته آید **خل** بپارسی سرکه گویند مرکب بود از دو جوهر مختلف
گرم و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی بهترین وی خمری بود طبیعت وی سرد و خشک بود
در سیوم معدهٔ گرم را نافع بود و اشتها پدید کند و قطع خون رفتن کند از هر عضوی که

و گویند سرد است در اول و خشک در ثانی

وسرد ۳م

خل بفارسی سرکه

سرکه

باشد چون بیاشامند و عضوی که خون از وی روان باشد چون با آب در وی بشویند یا بر زخم
یا بر آنجا نشانند خون قطع کند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی
و هضم را قوت دهد و اشتها پدید کند و صفرائی مزاج را نافع بود و چون بدان مضمضه
کنند دندانها را محکم کند خاصه چون ~~با شبت علی~~ بود یا گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون
تا صوف نانشسته و یا با اسفنج بر جراحات نهند منع ورم کند و ریشهای که در بدن
پیدا شود از حمره و نمله و جرب و سوختگی آتش و قوبا و داخس و بواسیر چون با بعضی
ادویه که موافق ریش این رنجها باشد خلط کرده طلا کنند نافع بود و ریشهای پلید و آکله
را چون دایم بوی بشویند نافع بود و چون پشم نانشسته بدان تر کنند و با روغن گل تر کنند
و بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود تسکین یابد و بخار وی استسقا را تسکین
دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند
کرم آن بکشد و گزیدن جانوران گزنده را نافع بود و بجهت دفع مضرت ادویه قتاله چون گرم کرده
بیاشامند نافع بود خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق و شیر و چون که منجمد شده
باشد در معده و غیره و چون با نمک بیاشامند مفید بود جهت دفع مضرت قارچ کشنده و چون
بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را نافع بود و علق
که در حلق چسبیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ باشد و شکم خشک کند و
تشنگی را بنشاند و سپرز را مفید بود و معده را دباغت دهد و ماده تیز دفع کند چون
بر وی ریزند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود جهت
سردی و آنچه از سردی بود بسبب گرمی و تلطیفی که در ویست و این خاصیت که در ویست
در غیر وی نیست و سرکه که از انگور بخشی گیرند نافع بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه
مضر بود بمردم سودائی مزاج و بسیار خوردن وی جگر را ضعیف کند و عصب را زیان
دارد و اگر در خوردن وی ادمان کنند باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج کنند
مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود یا قند خل العنصل
بپارسی سرکه عنصلی خوانند نافع بود جهت عرق النسا و ضیق النفس و ربو و چون بدان
مضمضه کنند بیخ دندان محکم کند و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد دو درم از
وی بناشتا بیاشامند چشم روشن کند و آواز صافی کند و درد معده را نیکو بود

خاصه

خاصه چون طعام در معده بهضم نشود و مصروع را نافع بود و لون را صافی کند و
و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم بهر روز قدری
می افزاید صفت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبین پاره کند
و در رشته کتان کشد و چهل روز در سایه بیاویزد و بعد از آن یکمن در هشت من
سرکهٔ انگوری و شصت روز در آفتاب نهند در زمان تابستان از اول سرطان
تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند و در دیگ سنگین تا عنصل
مهرا شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل با پانزده یا شانزده
من سرکه کنند و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه
در آفتاب بود قوت او غالب تر بود و منفعت وی زیادت **خلال** سیابت بلغت
اهل وادی و بلغت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه و
صالح تر از طلع بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک **خلد** بپارسی
موش کور گویند و بشیرازی انگشت برگ و آن جانوریست کور و در زمین باشد و گویند
کرانه است بیخ نبات و اشجار میخورد در زیر پیاز و گنده نا بیشتر باشد و بطلب گنده نا و بوی
پیاز چون بر سوراخ وی نهند بیرون آید و وی جمله سموم قاتل است و ابن زهر
در خواص آورده است که خونی که در گوشت وی بود بر خنازیر طلا کنند بغایت
مفید بود و خنازیر را زایل کند و اگر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند
و کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گند آن ببرد و کسی که تب ربع دارد چون بروی
بندد شفا یابد و مهراویس گوید دماغ وی چون بروغن گل بکدازند و بر برص و بهق و
قوبا طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بروی مالند زایل کند
**خلر** خلبان خوانند و خرفی خوانند و آن حبیست نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی
کرمان و لرستان بسیار خورند و نان پزند و همچنان تنها مانند باقلا و عدس بپزند و خورند
و در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوار آورد بزبان فرسی کرو خوانند و بشیرازی
مشو طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون بد از وی حاصل آید و مولد
سودا و اعصاب را مضر بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی با عسل بیاشامند
خلطهای بد از امعا براند و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و اگر کاو بخورد

فربه شود ونوعي از وي هست که بوزکیر بود وآنرا بجهة تساید خورد و وي را السیل خوانند و
آن نوع بري بود وچون بخورند شیر شان بیفزاید خمر ماء العنب و مدام و راح و مل
و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبیذ خوانند وبپارسي
شراب خوانند و بشیرازي سیکي بهترین وي آنست که قوام وي معتدل باشد ولون آن زرد
بود وخوشبوئي بي آنکه ادویه در وي انداخته باشند ومتوسط بود میان نوی
و کهنگي وآنرا ریحاني گویند طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ
بود ودشوار هضم شود ولیکن گوشت زیادت کند وآنچه سفید بود ورقیق غذا کمتر دهد
ومحروري مزاج را نافع بود وادرار بول کند وشکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط
بود میان سفید وسیاه وقوت وي میان هر دو حالت آنچه در وي قبض بود در وي ادرار
بول زیادت بود لیکن بود مضرت او باعصاب کمتر رسد وادرار بول کمتر کند وآنچه کهن
بود مضر بود باعصاب اما لذیذ بود در طعم لیکن چون بغایت کهن بود وسفید ورقیق
بول براند اما مصدع بود واگر بسیار خورند مضر بود بمعده وآنچه تازه بود باد انگیزد
ودشوار هضم شود وبول براند بهترین آن بود که صفت آن گفته شد نافع بود جهة شهوت
کلي ورمد بلغمي وغشي وشفاي زهرها بود وهضم را نیکو گرداند وچون خطي کند تشنگي
ساکن گرداند وطبع نرم گرداند واگر بوي افراط کنند بعقل مضرت رساند وسپرز ضعیف
وجگر ضعیف دایز و مبطل باه بود ونسیان آورد ورعشه وربع وبحر وضعف بصر و
اعصاب وصرع وسکته ومفاجا آورد واگر ناشتا خورند بعد از بخوري وکارهاي
سخت خناق آورد والتهاب واوجاع ومداواتي وفصد بود واگر خواهند که مستي کمتر
کند رب غوره یا تخم کرنب تنقل کنند وغذا کمتر خورند ونیلوفر ببویند واگر محرور
محرور مزاج بود بنادر کند وسیب ترش وکاهو وغذا بیشتر از شراب خورند چون اشتي
غوره وشراب سماق وناردانه ودفع مضرت وي بشراب اترج یا ریباس کنند خمیر
تري وخشکي وي بقدر نمک بود در قلت وکثرت وتازه وي گرم بود در دوم وکهنه
وي گرم وخشک بود در سیوم ودر وي قوت متضاده بود مرکب از گرم وسرد سرد
وي بجهة حموضه بود وگرمي وي جهة عفوصه وگرمي طبیعي بجهة نمک دارد ودر وي
قوت جلا بود وجذب ماده بلغمي کند از عمق بدن بظاهر ومحلل بود ومنضج بمه

درهما خاصه دماميل چون با نمک بيامیزند واکر ضماد کنند بر موضعي که وجعي يا ورمي که
در زير پاي بود نافع بود وچون معتدل بود در آب خويسانند وبعد از دو ساعت
صافي کنند ودانکي طباشير وطسوجي زعفران ودانکي قند سفيد در مقدار سي درم از آن
آب حل کرده بياشامند دفع خمار کنند ودفع تشنکي وچون خمير در آب حل کنند ودانکي ونيم وزن
آن روغن بنفشه با وي بيامیزند وبدان غرغره کنند سودمند بود جهة ورم اندرون
حلق وچون در آب حل کنند واز آن خايه سازند وقطره چند سرکه بدان چکانند
وبياشامند قطع اسهال کند **خل** سورنجانست وکفته آيد **خمان** دو نوعست بزرک و
کوچک بيوناني خمان را اقسطي خوانند وخمان بزرک را اشبوقه خوانند وکفته آيد وقوت
بارد ومجفف بود ومحلل معتدل وقوت خمان اقسطي مبرد بود ومسهل بسبب رطوبتهايي
که در ويست ليکن معده را بد بود وورق آن چون بپزند مانند ترههاي دشتي مسهل بلغم
بود ومره وساق وي چون تازه بود وبجوشانند وبطعام همين عمل کند واصل وي چون با
شراب بجوشانند وباطعام بخورند مستسقي را نافع بود واکر کسي را افعي زده باشد بياشامد
بغايت سود دهد واکر باب بپزند وزنان آن نشينند صلابت رحم نرم کرداند وبجاي صمغ با داود
وثمر وي با شراب چون بياشامند همين عمل کند وچون بر موي مالند سياه کرداند وورق
وي چون تر بود با پست جو بيامیزند وبر ورم کرم ضماد کنند وچون سوختکي آتش وکزيدکي
سک ديوانه را بغايت نافع بود وچون با پيه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خمخم** حجم است
وکفته شد **خمسة الاوراق** پنج انکشت وکفته شود در ذال در ذو خمسة اوراق **خماهان**
صندل حديدي خوانند وآن حجري سياه رنک بود وآن دو نوعست نر وماده از آن نر بغايت
صلب بود وتيره رنک وچون باب بسايند محک آن زرد بود مانند زرنيخ وآنچه ماده بود
صلبي وي بغايت نبود وجوهران پاک کند واکر باب بسايند محک آن چون زنجفر بود
سرخ طبيعت بارد وسرد بود وآن نوعي از آهن است بپارسي خم آهن کويند وچون محکوک
وي چون طلا کنند بر ورم وجمره بپرمرغ سودمند بود وحرارت آن بنشانند وضربان
ساکن کند وهر دو نوع اين خاصيت دارد در ورمهاي دموي وصفراي خاصه نوع
ماده آن تسکين در وي بيشتر بود **خندريل** نوعي از کاسني بري بود اما بغايت تلخ
بود وآنرا التصفيل خوانند وورق آن را کاسني صحرائي خوانند وثمر وکل وساق وي

بقصد

همین عمل کند لیکن قدری کوچکتر بود و در وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلا و قوت در وی مانند کاسنی بود اما بسبب تلخی که در ویست تجفیف وی زیادت بود از بستانی و صمغ وی چون بسایند و با مر بیامیزند و در خمر قرص بچند بمقدار زیتونی و از بجوند بر گیرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون باب بکدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق طلا کنند نافع بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همچنین چون تر بود نیشی بر وی زنند رطوبتی که در وی چسبیده بود در بیخ موی زیادتی چشم چسپانند موی زیادت زایل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند باد سبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لبن وی در موی چشم همین عمل کند خندروس خالاون خوانند و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای آن سرتر از غذای گندم بود و مکثر الغذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد طبیعت بر بندد و معده را نیکو بود اما نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهة قرح امعا خنثی بروراق خوانند و بزبان بربری تغلیلس و ورق وی مانند کندنای شامی بود و ساق وی املس بود و آنرا ابنایقین خوانند و بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و کرد شکل بطریق بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل الخنثی طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر است دیسقوریدوس گوید که چون بیاشامند بول و حیض براند و چون دو درم از وی بیاشامند با شراب نافع بود جهة درد پهلو یا سرفه و چون دو درم از وی مجوف کنند و روغن زیت در انجا کنند و بر آتش کنند تا بجوشد و بر شقاقی از سرما باشد بمالند نافع بود و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی بر رویاند بعد از انکه بصوف مالیده باشند و اگر ورق و بیخ و گل آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب بیاشامند و اگر بیخ وی با شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید

دور مهای که در پستان بود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود جهة ورمهای کرم در ابتدای آن ضماد کنند و اگر آب وی بگیرند و در گوش راست چکانند درد دندان از طرف چپ باشد سودمند بود وجع زایل کند و اگر بر بهق سفید در آفتاب بخرقه باره بمالند نیک بود و تخم وی طلا کنند بغایت نافع بود و اگر تخم کل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهة گزندگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر وی با طلا کنند زایل کند و اگر بزیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کرده با عسل در شکم مستسقی ضماد کنند مفید بود و ساق وی چون تر بود بپزند با سرکه و زیت بخورند یرقان را مفید بود بغایت کالی و استسقا را نیز نافع بود و بسیار وی سر مرار آورد و مصلح وی آب تمر هندی بود یا غوره **خنافس خنفسا** بشیرازی جروک تسکن گویند اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و اگر سحق کنند همین عمل کند و در خواص ابن زهیر آورده که خنفسا را چون در زیر گل کنند مرده شود و چون باز در زیر سرگین کنند زنده گردد و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند در میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند شریف گوید اگر اخروی از وی پاره کنند و میل بدان فرو کنند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادهان کنند گری زایل کند و اگر خنفسا را نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی عقرب بندند درد زایل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن بیخیست که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و چون زمین یونان از آب گرفته است مردم آنرا نیابند الا آنکه از آشیانه باز گیرند و باطراف ببرند و آنرا خسرو دارو گویند و ترک قرغات گوید طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج ساکن کند و درد گرده را نیز نافع بود و باه را زیادت کند و بوی دهان خوش کند و طعام هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول براند و ببندد و چون از سردی بود گرده و مثانه بود و صرع و صداعی که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی نیز را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد صاحب جامع گوید یک درم از وی چون

سحق کنند و بر جای کی سبز کاو افشانند و بیاشامند در قوت باه بغایت سومند بود و خبر
و از خواص وی آنست که در هر دیگ و کاسه که وی باشد مگس گرد آن نگردد و معده سرد
را بغایت نافع بود و قوت اعضاء باطنه دهد و گویند مضرّاست بجاب و مصلح وی صندل و
طباشیر بود و بدل قرفه و قرنفل اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی بود و گویند بدل وی
قرنفل بود خولان حضض است و گفته شد خوخ بپارسی شفتالو گویند بهترین وی آنرا
بود که استخوان آسان از وی جدا گردد و وی زود تر هضم شود و وی را آلو خوانند و از معده
زود تر بگذرد و آنچه صلب تر و استخوان بر گوشت چسپیده بود غلیظ بود و دیر هضم گردد و
طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در اول ملین بود در وی قبضی بود آنچه
بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در
وی زیادت کند و آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند سیلان فضول از معده
و امعا بکند اما خشک وی دیر هضم شود آنچه تر بود و رسیده اشتهای طعام بدید کند و در
مزاجهای گرم و خشک باد را زیادت کند و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فاد وی چون
فا در زرد آلو بود و لذیذ تر از وی بود اما غذای وی غلیظ تر از غذای وی بود و ر
طوبت وی زود متعفن شود مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مربی خورند یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق آن یا بهار آن نکوبند و آب آن بیاشامند
حب القرع و کرمها بکشد خوخ ارنب گویند سادج هندیست و گفته آید خوخ فلیفلی اسم
قاقلهاست و گویند هیل بواست که آن قاقله کوچک است و گفته آید خون سیاوشان
دم الاخوین است و گفته شد در الف و در دال نیز گفته آید خواتم الملک و ختم الملک طین مختوم
است و گفته آید خوص ورق مقل است و نخل و نارجیل و امثال آن خیار قثد خواند
بشیرازی خیار بالنگ و بپارسی بادرنگ صاحب تقویم گوید لطیف تر از خیار زه بود و
سرد تر و در وی اندکی قبضی بود اسحق بن عمران گوید سرد و تر بود و ثقیل و غلیظ
تر از خیار زه بود طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای محرقه و بول
براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشا بود محروری را و چون تخم وی پنج مثقال آب وی بگیرد
و با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل صفرا بود و از خوردن وی خلطی بد متولد
گردد و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی آب وی بود و موافق

آخر درجه

قطع

و تبهای محرقه را نافع بود

خوزهرج کم المحازرة بالشیرازی
خوزهره گویند بپارسی خوزهره
و آن دفلی است گفته شود

معده و جگر

> لا يوم خيار زه

معده و جگر گرم بود غافقي گويد آب وي لطيف تر بود از آب خيار زه و دير هضم شود بغايت
سرد بود و خوردن وي تشنگي آورد و درد معده و خاصره و مصلح وي عسل بود
يا مويز يا جوارشي كه نانخواه يا كندر در وي بود اما آنچه سبز كه بپرورند بغايت سرد بود و
حرارت بنشاند لا در معده دير بماند و اولي آنكه بعد از طعامهاي غليظ بخورند مانند
آش ماست و آش غوره و امثال آن و بايد كه اسفيدباج خورند و پوست وي خشك

> بعد از

كرده مقدار چهار درم چون زن بياشامد دشواري وضع حمل بر وي آسان گردد
**خيشنبوج** حب القطن است و گفته شد **خيار شنبر** بپارسي خيار چنبر خوانند و آن

> اعلى ... خيار چنبر ... و بهندي ... گويند

هندي و كابلي و مصري بود بهترين آن هندي كه سبز و سياه بود و رسيده بود و ملوكي
وي براق بود و پوست رقيق بود و اولي آن بود كه هنگام استعمال وي را از قلم برون
آورند طبيعت آن در حرارت معتدل بود اما رطب بود و گويند گرم است و گويند سرد است
محلل و ملين بود جهت ورمهاي گرم نافع بود كه در احشا و حلق بود و چون با آب كشنيز

> و چون بدان غرغره كنند

تر و خيار شنبر و لعاب بزرقطونا در خناق غرغره كنند بغايت نافع باشد و طلا
كردن بر نقرس و ورمهاي صلب بغايت نافع بود و درد جگر را نافع بود و چون با آب

> و پاك گرداند

تمر هندي بياشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بياشامند مسهل بلغم
و رطوبات بود و چون با آب كاسني يا آب عنب الثعلب بياشامند يرقان و درد
جگر گرم را نافع بود خاصه چون بجرعي آب كشوث جمع شود و اسهال وي بي زحمت

> و از ...

بود تا بحدي كه زن آبستن بخورد هيچ زيان ندارد بلكه زادن بر وي سهل گرداند
و مره محترقه و بلغم براند و شكم نرم گرداند و سينه را و ام نرم و شربتي از وي از پنج درم
تا پانزده درم باشد و قولنج بگشايد و اسهال وي بقوت جاذبه بود و گويند بلغم و
جگر را امعاي او ضعيف بود و اولي آن بود كه پيش از استعمال او را بروغن بادام چرب
بمالند يا بر سر شربت ريزند اسحق گويد مضر است بسپرز مصلح آن عناب بود و صاحب
تقويم گويد مضر بود بمعده و غثيان آورد مصلح وي مصطكي و انيسون بود بدل وي صاحب
منهاج گويد نيم وزن آن ترنجبين و سه وزن آن مويزي دانه و قدري تربد **خيري**
انواع است يكنوع خيري سياه است و آنرا بپارسي خيري خطائي خوانند و يكنوع بنفش
است و آنرا خيري مروني خوانند و بهفت رنگ خوانند و يكنوع سفيد و يكنوع سرخ

وآن بوي بود ويكنوع زرد است وبهترين آن زرد بود كه آنرا خيري شيرازي خوانند ودر بغداد
وموصل آنرا عنصفوه خوانند طبيعت آن گرم وخشك بود در اول وگويند در دوم
گل وي محلل بادهاي غليظ بود از دماغ ورطوبت آنرا نافع بود وگل وي چون خشك بود قوت
وي زياد بود از تر وطبيخ وي حيض براند وورم رحم را سود دهد وچون در آن نشينند بچه
مرده ومشيمه بيرون آورد واگر بياشامند مفسد بچه بود بسبب حرارتي كه در وي هست وقوت
گل وي وتخم يكسان بود واگر دو مثقال از تخم وي بياشامند حيض بگشايد وباد معده وامعا
را نافع بود وفواق را سود مند بود واگر با عسل بخورد بر گيرند بچه مرده را تباه كند ومرده
بيرون آورد وبيخ وي در قوت مانند ايشان بود وليكن غليظ تر بود بطبيعت زمين
نزديك بود وخشك وي را چون بر سركه ريخته شده باشد ضماد كنند نافع بود وبگداز اند
وبرنقرس وورمي كه در مفاصل پيدا شود وبغايت صلب شده باشد ضماد كنند بغايت مفيد
بود وطبيخ وي بسركه درد دندان را مفيد بود وگل وي چون در موم روغن كنند شقاق مقعد
را وانگشتان را نافع بود وچون با عسل بياميزند قلاع را زايل كند وخيري سياه كه آنرا خيري
خطائي خوانند طبيعت آن معتدل بود نافع بود جهة بادي كه در سر بود ونوع سرخ آنرا منفعت
در صفت خرامي گفته شد اما در انواع ديگر نفعي كه مشهور بود نيست كه آنرا ياد كنم وصاحب تقويم
گويد بوئيدن وي مصدع باشد ومصلح وي روغن گل وسركه خيروج بپارسي خيرو خوانند
وآن خيار زيست وقديم الملك نيز خوانند خيربوا هيل بوا باشد وهال بوا نيز گويند نيكوترين
آن تازه وفربه بود تيز بوي ورازي گويد در قوت مانند قاقله بود طبيعت وي گرم وخشك
بود در سيوم معده وجگر سرد را مفيد بود وبجهة معده نيكوتر از قاقله بود وقي بازبندد وغذا
هضم كند وابن ماسويه گويد معده را از اخلاط بلغمي پاك كند اشتهاي طعام بدید كند ونافع
بود جهة وجعهاي سرد خاصه درد دماغ وقوت سر بدهد اريباسيوس گويد جهة بهق كه در تمام
بدن بود بغايت نافع بود چون يكجزو از وي ويك جزو كندش ويك جزو تخم ترتيزه كوفته وبيخته
با عسل بسرشند وطلا كنند وگويند وي مضر بود با حشاي محروري ومصلح وي كشيره تخم خرفه بود
يا سكنجبين وويرا بپارسي حسني خوانند خيزران بلدي آس بريست وگفته شد صفت آس در الف
ونيز آس بري كه آنرا مورد اسوم خوانند در ميم گفته آيد **باب الدال** دابخ وداحب
الراس است وگفته شد دابغ ابروج دابخ افروك نيز خوانند وبشيرازي انجكك خوانند

وآن خرامات گفته شده

بود وگويند گرم
وسرد در ماغ

ونيران

مگر كه به تجربه معلوم كرده باشن

گفته شده

ولطيف تر از قاقله بزرگ بود

خيربوا هندي

اندرون سود

کوه کیلویه که از ولایت فارس است و در هیچ موضع دیگر نباشد و در طبیعت گرم است
معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد **دادی** حبیست
چو با یک تر و دراز تر و بطعم تلخ بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
برد است و یوحنا گوید گرم است در اول و خشک در دوم بهترین وی سرخ
بود کوهی خوشبوی تازه و وی قابض بود و نبیذ خرمائی را از ترشی نگاه
دارد و ملین صلابت بود و شکم به بندد و در د معقد را نافع بود و همچنین استرخای
چون در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف
زند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها و اگر در طبیخ وی نشینند معقد
که بیرون آمده باشد با جای خود رود و صحت یابد و اگر بعسل بسرشند و لعق
کرمهای بزرگ و کوچک را بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای
وی شیر تازه و اسهال کنند و چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید سده آورد و تولد
و مصلح آن کثیرا صندل یا بلیله بعقد و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ آن
و نیم وزن آن اهل بود اما در آبستنی اهل استعمال نشاید کرد **دار فوی روحی** هو
ریقون است و گفته آید **دار شیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری ازوری و
بلفظ دیگر اسفالابوس و آن درختی کبیر خار ناکست و در پوست وی حرافی و در گل وی
و در چوب وی عفوصتی هست و گویند بیخ سنبل هندیست و گویند چوب سنبل است
این خلافست و آنچه محققست پوست وی قرفه بود بشکل اما بسطبری از وی سطبرتر و
سرخ بود مانند خون و بهترین آن بود که گران وزن بود و آنچه بسرخی مایل بود چون
رنگی بلون خون بود خوشبوئی و سطبری و در طعم وی اندک تلخی بود و نوعی
دار شیشعان بود که املس بود و تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ و بوی نداشته
طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم گویند سرد است محلل و ملطف بود
و اسهال عفونت و قطع خون بکند و شکم به بندد و چون طبیخ وی بیاشامند و خمیر
شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع زائل کند و ریشی بد که در دهن باشد و دندان
نگاه دارد و استرخای عصب را بغایت نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند
سلس البول را نافع بود و رطوبات غلیظ را نشف کند مقدار مستعمل از وی یک درم

بود تا دو درم و نافع بود جهت نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند و بر دنز
معده در دساکی کرده اند جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع
بود و معده را پاک کند انتهی مضر است بجگر و اصلاح وی بذر قو کنند و صاحب تقویم
مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا و بدل آن در نفع و استرخای عصب
بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن زراوند و نیم وزن درونج و شابور گوید
بدل آن کرمازک است **دار فلفل** جالینوس گوید بار فلفل سفید است و گویند درخت وی
غیر از درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که سطبر بود و بطعم فلفل بود طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشک بود در دوم و گویند تر است در اول محلل
بود امراض بارده را زائل کند و هضم طعام کند و قوت معده بدهد و باه را زیادت کند و قائم
مقام زنجبیل بود جهت گزندگی جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس
گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج سیله و سده سپرز و جگر بگشاید و دیسقوریدوس
گوید عرق النسا و فالج را مفید بود و فولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت زیادت کند
اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی و صرع را نیز مفید بود مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدع بود و صاحب منهاج گوید مصلح آن صمغ
عربیست و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود بدل آن بوزن آن فلفل و گویند
بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد **دارچینی** بهترین وی سیلانی بود خوشبوی تیز
و تیز طعمی که شیرین طعم بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و روغن
وی گرم بود و در غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را نافع بود و خوردن
و کحل کردن تاریکی چشم زائل کند و مفرح بود و در وی تریاقیت هست و چون با مصطکی
بپزند و آب آن بیاشامند فواق را زائل کند و بادهای بد بشکند و عرشه را نافع بود
و سینه را پاک گرداند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود و
درد رحم را با زرده تخم مرغ نافع بود و زهرهای گزندگان را نافع بود و بر گزندگی عقرب با انجیر
طلا کردن نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و چون با عسل
بر کلف طلا کنند نافع بود و سرفه کهن را نیز و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود
که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوت وی پانزده سال بماند

بقراط گوید قوت انسان آنگاه دارد چندانکه در حیات باشد و ذهن را تیز کند جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کرداند و نسیان ببرد دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرگردشی را نافع بود و صرع و اوجاع بارده را نیز و مقدار مستعمل از وی یکدرم و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی خمیره نبشه بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل و یا زرنب و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه بود بنادوق گوید بدل وی بوزن وی خولنجان است و گویند بدل وی دو وزن وی ابهل بود و روغن دارچینی عرقرا بغایت مفید بود **دارمک** نوعی از مروایست و گفته آید در میم **داربرنیان** نام ایست و گفته شد **دبق** افسوس خوانند و آن دانه ایست مشابه زرشک و دانه مورد و عطارا شیرازی آن را مویزج خوانند و چون بشکنند علی الزج بغایت چسبنده در اندرون وی باشد و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی کراثی بود و لون بیرون وی سیاهی بسرخی مائل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بوو رمهای سرد و شری بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون با ریتیانج و موم خلط کنند مساوی و بو و رم بن گوش نهند زایل کند و مجموع و رمها را نافع بود و اگر باکندر بیامیزند و بو ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون نیم درم از وی استعمال کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بکند فولس گوید خلطهای که در اعضا بود بگدازاند و قوت اعضا بدهد و رطوبت زایل کند فوفغریوس گوید محلل اخلاط فاسده بود که در ورکین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قواق و درشکم بیدا گردد و مغص و دوا از آوردا و آن بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح آن بالنگو و گاوزبان بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب جاد دانگ وزن آن جوز السرو و نیم وزن آن ابهل **دبس** بپارسی دوشاب خرما گویند بهترین وی بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند و دوشاب خوانند طبیعت آن

ومقدار ما ... از قوت ... و ... نافع بود و قولنج ... بتنهائی ... نافع بود

دارالحب ... سولان ... گویند علیه

... فرفوریوس

گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک بران مالند و طبع نرم دارد و غذا بسیار دهد
لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی تولد کند و مصلح وی بادام و خشخاش بود بعد از آن سکنجبین
ساده خورند یا مغز کاهو **دبا** قرعست و گفته آید **دباب** سیسنبر است و گفته آید **دیوار**
دیودار را گویند و گفته شود **دجاج** بپارسی ماکیان و مرغ خانگی خوانند طبیعت آن معتدل
بود در گرمی دماغ را زیادت کند و عقل بیفزاید و دماغ مرغ چون با شراب بیاشامند منع
خونی که از حجب دماغ روان بود بکند و آواز صافی کند و گزندگی زهردار جانوران پلید را
نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر گزندگی جانوران نهند در زمان درد بدل کند بغایت
نافع بود و منع سریان سم کند و مرغ غذای ناقهان بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند
الا بعد از ریاضت و کد و اولی آن بود که بعد از خوردن وی سکنجبین لعق کنند و دماغ وی منی و
دماغ را بیفزاید و شریف گوید چون مرغ جوان فربه بمسکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی را که سرفه
خشک بخون بود بدهند زایل کند و اگر مرغ بکشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن بکشند
و پیه وی بیرون آورند و مجذوم بر اعضای خود بمالد بغایت مفید بود و اگر بر کسی که مالیخولیا
سودائی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون سر نوبت بپای طلا کنند و چون مرق
مرغ پیه دار بیاشامند کسی که لون زرد بود و سبب آن معلوم نباشد مدت هفت روز هر روز یک مرغ
با نان حواری بخورد لون وی بحال صحت باز گردد و بغایت نافع بود **درج** روفس گوید فاضل‌تر
مرغ بری و بعد از وی شحرور و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و فرخ الحمام و ورشان و قوا...
و طبیعت آن گرم و خشک بود **دجر** لوبیاست و گفته آید **دخن** بپارسی ارزن گویند
و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در
سیوم و گویند گرم است شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند
وی کمتر شود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق
وی قطع قی و اسهال صفرا کند اسحق گوید مضر است بشش و مصلح قند بود مصطکی
بود و شاپور گوید بدل آن برنجست **دخان** بپارسی دود گویند مجموع دخانها مجفف
بود و در وی اندک بقیتی ناری بود و قوی‌ترین دخانها دخان قطران بود پس زفت پس
میعه بعد از آن مر بعد از آن کندر در ادویه عین استعمال کنند بجهت تسکین ورم آن بسبب قرحه
و قرحه را پاک کند و گوشت برویاند و در کحال استعمال کنند جهت منع موئی که در چشم روید و دخان
بطم نافع بود جهت رطوبتی که در چشم بود بی آنکه مد بود و دخان قواریر گرم و تر بود قطع

و دیودار
دجاج هندی
مرغ
و شکافته بر گزندگی جانوران نهند در زمان درد بدل کنند بغایت نافع و منع سریان سم کند
سبب آن
دخن هندی
گنگنی گویند
و دخان کندر

سبل کند و روشنائی بیفزاید **دراج** کوشت وی معتدل تر از کوشت تیهو بود و حرارت کمتر منی
زیادت کند و شکم به بندد و دماغ و فهم را زیادت کند و دراج را بشیرازی کبک کر خوانند
**دراقیس** و دراقین نیز کویند بلغت اهل شام و آن خوخ است و کفته شد **دردی الخمر** بهترین
وی دردی شراب کهن بود طبیعت آن کرم و خشک بود محلل اورام و کلف و غش را زائل
کند و اثرهای که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند و با نشاستج خلط کنند و هر روز
روی را بدان بشویند پاک کرداند و جلا دهد نیکو **دردی الخل** دردی سرکه چون خشک کنند
و بسوزانند مانند کف دریا و در دیکی کواری بکنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن
بود که سفید کردد و بشویند مانند توتیای سوخته کوشت زیادت که در ریشها بود بخورد
و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف بود و چون با زیت بیامیزند و در موی مالند
و یک شب رها کنند موی را سرخ کرداند و آنچه شسته بود آثار ثالیل و ریشهای آن ببرد و تاریکی
چشم زائل کند و آنچه نسوخته بود با مورد تازه بر شکم طلا کنند محکم کرداند و منع سیلان ر
طوبات کند از لثه (؟) و چون ضماد کنند بر زیر شکم و بر ریشها قطع خون رفتن کند و بر ورم
پستان ضماد کردن نافع بود و اکر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض براند بندد و مسکن ورمهای کرم
بود **درونج** صاحب منهاج کوید دو نوعست فارسی و رومی و بهترین آن رومی بود
و آنرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود صاحب جامع کوید که در کوهستان
شام و اندلس بسیار باشد طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم عیسی کوید کرم و خشک است
در دوم بادها را بشکند و کزندکی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی باشد
سود دهد و خفقان که از سردی بود زائل کند و باد غلیظ که در رحم و در معده و امعا باشد
لطیف کرداند و تحلیل دهد و بر کزندکی عقرب و رتیلا ضماد کردن با انجیر و همچنان خوردن
نافع بود بغایت و تقویه دل کند و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی
آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا سخونت وی کمتر بود و جهة خفقان با قدری کافور
خلط کنند بغایت مفید بود و خاصیت وی باقی بماند و کیفیت وی بشکند و ابن زهر آورده
است که چون قطعه از وی در درون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اکر سوراخ کنند
و در ریسمان کشند و در میان برد و ران زن حامله بیاویزند فرزند وی را از اسقاط نکاه دارد
و از جمیع آفات مصون ماند و اکر دشوار زاید زائیدن بر وی آسان کند و زود بزاید و اکر

بیاویزند و سر وی بریسمان بسته باشد و بن وی سوراخ کرده بدرازی ایمن باشد

از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است و سقلین اند

لسی گوید منتخن دل و معده و جگر بود و هضم طعام بود بکند و سوء ... بود جهت

الیخولیا معائی تحلیل نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یکدرم

بود و اسحق گوید دو درم و هم او گوید مضر است بسر و مصلح وی رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل

وی در دفع مضرت ... اگر در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانک وزن وی قرنفل

و شابور گوید بدل وی عاقر قرحا بود بدل وی دو وزن آن سورنجان بود زقنون

از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون بود اما دراز تر بود و تنگ تر

و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود

بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بستبری انگشت بود و درازی

یک گز و در کوهسار روید و آن نوعی از بیخ کوهی است و در طبیعت مانند بزر

البنج و یبروح و خشک است سیاه بود و مسکر بود و اگر بسیار خورند کشنده بود

و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال و قی و خون و غش

و سبکت و کشتنده بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای بزر البنج

گفته شد دردار شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و اسم قندیر ...

و در صعدیان کنجشک و در اندلس شجرة النیم و در بخارا لامشکر و در شیراز

سفیدار و غرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شد اما ورق دردار

در وی قبضی بود و جلائی و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی

بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست

ستبر وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند یا بشراب مسهل بلغم بود

و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده بمالند سود مند

بود و پوست وی چون بر جراحات بپخند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه

بسرشند و بر برص طلا کنند زائل کند و وی چون بر آتش نهند و بسوزند

رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از رنجوری

دراز بود زائل کند و عصارهٔ ورق وی چون در گوش چکانند نیم گرم

ورم كوش را نافع بود واكر با عسل بياميزند ودر چشم كشند تاريكي چشم زايل كند ورطوبت
ثمر وي چون در روي مالند جلاي تمام دهد ومسيح كويد ورق وي سرد وخشك بود در
درجهٔ اول در ثمرة العليق است كفته شود **دروبطاركي** دودبطاركي نيز كويند
معني آن بلوط بود يا ترخس بلوط وان چيزيست كه بر درخت بلوط كهن پيچيده مي شود
مانند ترخس اما كوچكتر بود ودر وي حلاوتي بود باندكي تيزي وتلخي اما اصل
وي با وجود شيريني وتيزي وتلخي عفص بود وقابض ومغص ودر غايت
حرارت بود چون بكوبند با پيه وهمچنان بر موي ضماد كنند موي را بستر د
وفالج ولقوه را سودمند بود **درداب** دستنبويه است وكفته شود **درابج**
كويند بعصيد است وكويند نوعي از لبلابست واين صحيح تراست وصفت
هر دو كفته شود **دستنبويه** بلغت الشام شمام خوانند بپارسي دستنبو وآن
نوعي از بطيخ كوچكست بوئيدن وي وادمان بدان نمودن دماغ را
كرم كند وسدهٔ وي بكشايد وبادي كه در وي بود بكشند وكوشت وي
بطي الهضم بود وبوئيدن سودمند بود واكر خشك كنند وبكوبند وروي
بدان بشويند پاك كرداند وجلا دهد **دفلي** چيزيست وآن دو نوع است
بري ونهري ~~خالست~~ كفته شد ونهري دفلي است وآنرا سم الحمار خوانند بپارسي
خرزهره وبشيرازي خرزهره وبهترين سبز بزرك ورق بود وبغايت تلخ ورق
~~بود وبغايت تلخ~~ بود وكل وي مانند كل سرخ بود برنك وثمر وي صلب بود
وطبيعت وي كرم وخشك بود در سيوم وكويند خشكي وي در اول بود وكويند
در دويم وبغايت محلل بود وخاصيت وي آنست كه اكر طبيخ وي در خانه بيفشانند
قمل وبراغيث وارضه بكشد ووي محلل ورمهاي صلب بود وحكه وجرب ودرد
پشت وزانو ضماد كردن خاصه چون ورق وي بپزند ومانند مرهم وبر ورمهاي
صلب نهند وبكذارند تحليل دهد وآب ورق وي چون بر جرب وحكه طلا كنند
سودمند بود وچون با شراب وسداب بجوشانند وبياشامند سودمند بود جهة
كزندكي جانوران زهردار ومقدار مستعمل از وي نيم درم بود ومفاصل را نافع بود
وقفاح وي وورق وي سم حيوانات بود وآدمي وسك وخر واشتر ومجموع بهايم
حيوانات وآنچه ضعيف بود از حيوانات مثل بز وميش اكر دفلي در آب خيسانند از ان
آب ايشان را دهند كشنده بود واندكي از وي كرب آورد وسخت وباد در شكم پيدا كند
وآن دفلي كه رسته بود بد بود وقفاح وي بغايت معطش بود وورق وي چون باب

بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن آب کنند بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند بعد از ان ثمن رطلی موم سفید بران روغن نهند مانند مرهم و آن مرهم بر جرب
و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها
افشانند خشک گرداند و وی ریش را ریش کند و حوالی آن و مداوی کسی که دقلی خورده
باشد با شهای جرب و خیصها و لعاب بزر قطونا روغن گل و کثیرا و تخم شهر پر عجب
مفید بود و همچنین انجیر با عسل و قند و حلاوها و جلاب و رب عنب اضافه کند یعنی
دوشاب انگوری و چیزی ها جرب **دقطامانون** مشکطرامشیع است و گفته شود
**دقاق الکندر** در صفت الکندر گفته شود **دلب** بپارسی چنار گویند پوست وی بغایت
خشکی بود و در درجه اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود با شراب بپزند و بر چشم
ضماد کنند آب رفتن از چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در
زانوها باشد سود دهد و چون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و پوست
وی نافع برص بود و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی ریشهای
چرکن ساکن کند و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود بجوا
و شش و آواز و باید که شیر تازه از پی آن بخورد و صاحب تقویم گوید مصلح
آن عود بود یا قرفه دارچینی و جوز وی با پیه بز بر کژدم گزیدگی جانوران
ضماد کردن نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلای خوب بدهد
تا حدی که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه کژدم
بگریزند **دلبوس** نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب
و بدان این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل ورق
ایرسا بود اما ورق ایرسا کوچکتر و باریکتر بود و ساق وی بقدر یک گز بود
و گل سرخ رنگ بود و ویرا سقراغانیون خوانند و بعضی ماغاریون خوانند
و کسیفیون گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنچه
نشیب بود لاغر بود و آن بالائی بود فربه بود و در وی قوت جاذبه
بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را تا قوح خوانند و زنان بغداد
جهة فربهی استعمال کنند و جهة جلا روی بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند
و در بغداد بسیار بود و ارزان بها بود و بیخ بالاء وی چون زن بخورد بر گیرد حیض
براند و چون با شراب بیاشامند شهوت جماع را برانگیزد و بیخ نشیبین وی چون
زنان بیاشامند قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب

جوز وری
و ورق آن چون تر بود
کروا
وی

خیسانند و صاحب بواسیر مقدار یک رطل هر روز از آن شراب بیاشامند بواسیر خشک کند و این مجربست و اگر بیخ وی خشک کنند و هر روز مقدار یکدرم بماء العسل بیاشامند همین عمل کند **دلبک** ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل گردد مانند تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام عرف الدیک خوانند **دلینس** نوعی از صدف کوچک است که همچنان خام غلسود میخورند و در صاد گفته شود **دلق** صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و سخونت وی معتدل بود از بهر طبیعت حیوان وی گرم و تراست **دلفین** ماهی بزرگست سیاه رنگیست و سر وی مانند سر خوک است و دندان دارد و او را خنزیر البحر خوانند و در جرون وی را خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظلی که پیه وی بیرون آورده باشند و در آن بجوشند و در گوش چکانند کری کهن سله و از آن بو همه زایل کند و گوشت وی غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سگ آبی بود در غلظ و دیر هضم و در سوداوکیموس بد بود و دندان وی چون بر کودکان آویزند نترسد و چون پیه وی بخورند در مفاصل را سود دهد **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغ بود خاصه کوهی و بهترین مغزها مغز چهارپایان مغز بره گوساله گویند و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده وی را گزیده باشد و مرطب امعا گوده بود و باه را زیاده کند اما طبیعت وی سرد و تر بود و خون سرد لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب امعا گوده بود و مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک هضم شدن و بر معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد و از ابخره رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی بود و سکه بود **دماغ الدیک والدجاج** مغز مرغ و خروس جوان بخورند و گزندگی مار نافع بود و چون تر شند بکردا سیاب و مقدار باقلا بخورند خون رفتن را سود دهد خاصه که چون از جنب دماغ روانه بود **دماغ البعیر** چون مغز شتر خشک کنند و با سکنجبین بیاشامند صرع را سود دهد **دماغ العقاب والبط** و دماغ مرغها سودمند بود جهت خونی که از جنب دماغ آید و دماغ بط ورم مقعد را سود دهد

دماغ ابن عرس چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند بغایت صرع را نافع بود دماغ الخیل محرق و معفن بود یعنی مغز سر اسب دماغ الخفاش مغز شب پره چون با عسل در چشم کشند سودمند بود و در ابتداء نزول آب و خاکستر آن روشنایی چشم بیفزاید و مغزوی تازه چون بر کف پای مالند باه را زیاده کند دم الاخوین خون سیاوشان خوانند و ایدع گویند و دم الاثنین و دم الثعبان و بعربی قطر الدم خوانند و مؤلف گوید دو نوع است چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود صافی که قطعها چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی در وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سیوم بود و یوحنا گوید گرمست در اول و خشک تا دوم و منفعت وی آنست که قوت معده دهد و شقاق مقعد را نافع بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و سحج امعا را نافع بود نیم درم از وی با زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند یا با آب حقنه کنند شکم ببندد و در داروهای چشم بدهد و جراحتهای تازه را سودمند بود و روفس گوید ریشها و ملحها و دا انهار را نافع بود و جالینوس گوید جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل در همه حالی عصاره کاهو بود و گویند خصی الحمار و مؤلف گوید وی صمغ بقم است و از جزیره سقوطره خیزد و آن دو نوع است از هندوستان خیزد از موضعها دیگر دم گرم و تر بود و گفته شود انواع آن دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند سودمند بود جهت بهق و کلف چون گرم بود بر آن طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود بزودی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل ایل چهار نوع است و در حرف الالف گفته شد خون وی چون بریان کنند سودمند بود جهت سمها که بر پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس بپارسی خون راسو گویند چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد دم السلحفات بپارسی خون سنگپشت گویند آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی

بود

بود چون وقتي كه حجامت كنند بگيرند و با آرد شملیز برسند و با سراب ترو عسل
طلا كنند بر سر ريش كه بر اعضا باشد خاصه در اعضاء ساق و ريشها كه بسبب
آن آب از وي روانه بود بصلاح آورد **دم القراد** خون كيك خوانند
چون در ميان شراب كنند مستي زود آورد و اين از خواص است
**دم الحلم** خون قراد است و گفته شد منع موي زياده كه در چشم باشد
بكند وقتي كه بكنند و بر موضع آن طلا كنند و وي اقوى بود از دم ضفدع
**دم الحمام والورشان والشفنين والدجاج** خون كبوتر و خون ورشان
كه بپارسي كناد گويند و خون شفنين كه بپارسي بوتيمار گويند و خون مرغ
خانگي بهترين آن بود كه از حيوان سليم گيرند آن گرم بود منع ورمها كه تولد كند
بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جراحات چشم را نيكو باشد و چون
در چشم چكانند سودمند بود خاصه خوني كه از بال وي بگيرند و خون فاخته
و كبوتر قطع خون رفتني كه از حجب دماغ بود بكند **دم البقر** خون گاو
ماده چو بر جراحت ريزند خون ببندد **دم الثور** خون گاو نر چون
تر بود از جمله سموما‌ت بود از خوردن وي عسر النفس و وجع حلق و سرخي
و سرخي زبان و غثيان سخت و كرب و اضطراب پيدا كند و خناق كشد
و دندان خائيدن و كزاز پيدا كند و مداواي وي بحقنه و اسهال
كنند و في در انجا خطرناك بود كه اختناق آورد و بعد از حقنه و مسهل
ادويها كه نافع بود جهت فسردگي خون مانند اصل انجدان و بوره و
حلتيت و خاكستر چوب انجير در سركه و فلفل و انفحها در سركه دهند
و خاكستر سرو و تخم كرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص وي
آن بود كه بر شكم و معده وي آرد جو و ماء العسل ضماد كنند و اگر
خون وي بيجمان گرم بر ورمهاي صلب با سويق ضماد كنند تحليل دهد
**دم الضفدع** خون وزغ كه بشيرازي بك خوانند بهترين آن خون
ضفدع زرد و سبز بود منع موي رستن بكند و موي زيادت كه در چشم
باشد بكند و بر موضع آن طلا كنند و بيد ضفدع سبز كوچك چون بسوزانند
و خاكستر وي در بيني دمند خون رفتن از بيني باز دارد و علي بن

عباس الجوسي گوید چون طلا کنند بر دندان بروبانند و غیر او گوید که ضفدع
وخون وی بر دندان نهند قلع کند در حال واین مجرب است دم الخفاش
منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکنند و بعد از آن طلا کنند
چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ شود دم
الحایض مسکن وجع نقرس بود و چون بر حمره بمالند نافع بود و چون زن
بخود برگیرد منع آبستنی بکند دم الکلب سود مند بود جهة گزندگی
سهام ارمنیه و گویند بچه بیندازد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند
وجالینوس گوید خلافست دم الذئب خون گرگ چون گرم بر ورمها
نهند زود بچته کند و ابن زهیر گوید خون وی چون در چشم کشند
بعد از آن که موی زیاده بر کنده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون وی چون
دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورل والحردون وایشان نوعی از عضاء
اند و صفت حردون گفته شود و ورل گفته شد و خون ایشان چون در چشم
کشند قوت باصره دهد دم البومه خون بوم سود مند بود جهت ربو
وهمچنین مرق وی و گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که شیراز
دکه گویند بهترین آن بود که از بز کوهی چهار ساله بگیرند و وقتی گیرند که انگور
رنگ خواهد گرفت دیگی سنگین بیاورند و حلق گوساله ببرند و خون رها
کنند و آخر و از آن میانه بگیرند در دیگ رها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها
سازند و رها کنند تا خشک شود واز غبار نگاه دارند و در جایگاهی ننهند
که نم باشد چون خواهند که استعمال کنند جهة سنگ گرده و مثانه سه درم از
وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی و وقتی
که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند عجایبست واین از مجربات است دم
الثعبان دم التنین است و در دم الاخوین گفته شد و چون تر
بود بر ورمهای گرم طلا کنند نضج دهد دم المعز خون بز چون
با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سود مند
بود جهة سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند دم الحمل خون بره
گویند سود مند بود بخاصیت صرع را دم الفاره خون موش چون
بر ثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر ست مانند

قلع موی کنند

خون سگ دیوانه

برثالیل
خون آدمی

خون آدمي كوشت وي مانند كوشت آدمي بود بطعم وقطعا فرق نتوانند كرد كسي
كه آدمي خوار بود **دم الديك والدجاج** خون مرغ وخروس سودمند بود جهة
خوني كه از غشاء دماغ آدمي آيد **دم الحمار** خون خر منع رعاف كه از
حجب دماغ بود بكند **دم الخرفان** خون خرفان چون بياشامند صرع را
نافع بود **دنقر** ابقر خوانند وطبيعت وي كرم وخشك بود ودر قوت
مانند نمك بود بلكه اقوي بود وچون سحق كنند وبر موي غليظ نهند رقيق كرداند ونرم
ودنقر بپارسي شوره كويند **دند** بشيرازي باتو خوانند وآن خروع صيني است
وحب خطائي است او را خوانند وحب سلاطين نيز كويند وآن سه نوع است چيني
وهندي وسنجري چيني بمقدار فستقي باشد وسنجري بمقدار بيد انجير باشد وميل بسرخي زند
ونقط سياه بران باشد وهندي از چيني كوچكتر باشد واز سنجري بزركتر ومغز آن ميل
بزردي زند وبعضي كويند حب الملوك دند است واين خطاست وخلاف حب الملوك
ماهودانه است وكفته شود وطبيعت دند كرم وخشك در چهارم وبهترين وي چيني بود
پس سنجري پس هندي وشربتي از وي يك حبه ونيم بود تا دو حبه باشد وكويند
از دو دانك تا نيم درم ومسهل رطوبات وسودا وبلغم وآنچه در مفاصل بود ونشايد
كه در شهرها كرمسير مستعمل كنند الا در شهرهاي سردسير وطبيعتهاي سرد ومصلح
ومصلح وي آن بود كه بوست وي باز كنند بكار دو بايد كه دهان نزديك
نبرند كه اكر لب بپوست وي رسد سرخي لب زائل شود وسفيدي مانند برص
پيدا كند ومغز وي را بكيرند ودر اندرون وي مانند زبان كنجشك بود
آنرا بيندازند وبا قدري نشاسته وورق كل سرخ وزعفران وكثيرا ورا زيانه
بكويند واكر خواهند كه با ادويه مسهله ممزوج كنند با تربد وعصارهٔ غافث
وعصارهٔ افسنتين ومانند آن كه همان مزاج داشته باشد ونبايد كه دند
در تركيبي كه افيون وفربيون داشته باشد مستعمل كنند واكر با لبن خر ومسكه خورند
هم شايد ووي سودمند بود جهة مرهٔ سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودرد
مفاصل را تحليل دهد وسياهي موي را نكاه دارد ورها نكند كه زود سفيد كردد
وعيسي بن علي كويد كه وي سحج امعا آورد بايد كه بعد از آن شير تازه خورند وغذا
آب كوشت با آب سيب وغوره وقدري نبيذ بران افشانند واكر ماهي خورند

شاید واگر خسوشی سازند از بیخ وجو مقشر بر روغن گل نافع بود [illegible] وی آنست
وشلیم نیز گویند وگفته شود دواء الحیة جنطیانا است وگفته شد دوسر
زن خوانند وآن حشیشی است که در میان گندم روید بشیرازی تخم آن گرگاس خوانند
طبیعت وی گرم است در اول وخشک در دوم وگویند سرد است ورمهای صلب
چون در ابتدا ضماد کنند وچون بر داء الثعلب مالند نافع بود وچون با آرد
بر غرب ضماد کنند سودمند بود وغرب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا شود
دو درم از مسهل گرم بود ووی مضر بود بانثیین ومصلح کثیرا بود وبهترین
وی سیاه رنگ بود وعصارهٔ که از حشیش وی گیرند باید که با آرد بیامیزند
وخشک کنند وبعد از آن مستعمل کنند دوم درخت مقل است ودر میم گفته شود
دوقو تخم جزر بری است وبیخ آن شقاقل است وگیاه وی خرس گیاه خوانند
وگند گیا نیز خوانند وبغایت خرس وی را دوست دارد وگویند دوقو تخم
کرفس بری است وخلافست وبسریانی دوقو گویند ودوقو نوعی از انست
ودوقو بشیرازی بدران گویند وصفت آن در قاف در قوقالس گفته شود
ودوقو اغریا دو وقوابری ودوایا اغریا نیز گویند وبهترین دوقو تازه
زرد رنگ بود وطبیعت وی گرم است در سیوم وخشک در اول وگویند گرم
وخشک است در اول وگویند گرم وخشکست در دوم مغص را ساکن کند وبول
وحیض براند وبیخ اطفال را نافع بود ومقدار شربتی یک درم ومفتح سده بود و
فضلهاء بلغمی غلیظ از سینه پاک کند وسرفه که از سبب آن بود زائل کند وگزندگی
عقرب را سودمند بود چون بپزند وآب آن بیاشامند یا بر موضع گزندگی ریزند یا
ووی مضر بود بمثانه وشهوت وجماع ببرد ومصلح وی مصطکی بود وبدل آن
دو وزن آن تخم کرفس است وگویند دو وزن آن تخم گزر بود دوال گویند طا
لیسفر است وگفته شود دویادوج گویند کاکنج است وگفته شود ووی مضعف
مثانه بود ومصلح آن تخم مورد بود ویا بلوط بود دود القرمز دود
الصباغین گویند و[illegible] کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند ووی صدفی
شکل بود کوچک مانند حلزون وجالینوس گوید چون از درخت بگیرند وتر
بود سرد وخشک بود در دوم وصفت وی ومنفعت وی در باب قاف

در قرمز

درقوت کفته شود دود الحریر بپارسی کرم ابریشم خوانند چون بکیرند وخشک کنند وسحق کنند وسه درم ازان برحسوئی که از آرد کندم بود اضافه کنند وبیاشامند چند روز پیاپی لون روی را بغایت نیکو کرداند وبدن را فربه کرداند واکر یکی از وی خشک کنند ودرخرقه ارغوانی دربندند وبرمحموم بندند بغایت سود دهد دوغ مخیض بقر است وکفته شود دوقص بصل است وکفته شد دود حولی نوعی از سوکن بری است که بیونانی کسقیون کویند وآن دلبوس است وکفته شد دود شجر العنب کرم از درخت ... بود
درقوت مانند ذراریح بود ودرفعل همان عمل می میکند وآن سبز رنگ بود وچون بکوبند وبرموضعی ضماد کنند کوشت را تباه کند اکر بر ورمی ودملی که محتاج بشکافتن بود بنهند بشکافد دوصی آبیست که آهن تافته دران انداز ند واز مقویات باه بود دواء النمر بیخ بزوک است ودرباب نون کفته شود دواء اللطایف خالدومیون است وکفته شد دهنج سنکی سبز است بپارسی دهانه کویند وان دو نوع است کرمانی وفرنکی وبهترین آن بود فرنکی شیرین بود ترشی والوان وشیرینی آن بامتحان توان دانست وامتحان چنان کنند که وی را بسایند وبرروی آینه کنند وا کنند تا خشک شود واکر آینه زنک برآورد تلخ بود واکر بر تیاورد شیرین بود وآن ~~فرنکی است~~
وطبیعت وی سرد وخشک است ودرطبیعت نزدیک بتوتیای هندی بود وسودمند بود جهة سفیدی که درچشم بود بامروارید ناسفته وتوتیای هندی از هریکی مساوی کوفته وبیخته مانند سرما درچشم کشند ووی ازجمله مسمومات بود واکر حل کنند وبیاشامند کسی که زهر خورده باشد دفع زهر بکند واکر کسی که زهر نخورده باشد بیاشامد سم مهلک بود واکر بر موضع کزندکی عقرب مسیح کوید اکر مسح کنند درد ساکن کند واکر سحق کنند وقدری با سرکه بیامیزند وبکذارند وبرقوباکه از مرهٔ سودا بود بمالند زایل کند وسعفه که درسر وجمیع اعضا بود سود دهد دهمست درخت غار است وکفته شود درغار صفت آن دهن الحل شیرج است وبپارسی روغن کنجد خوانند وشیرنجت خوانند وروغن کره کویند وبشیرازی روغن خوش کویند ودرشین کفته شود درشیرج دهن الخلوق روغن زعفران است وصفت در ادهان درمقالت دوم درمرکبات کفته شود ان شاء الله تعالی دهن علی اومالی است وکفته شد دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان کیرند بعد از طلوع شعری بشتری از آهن ساخته انبر

و زیر هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و تر شیح نقطها و کند و روان
گردد و گویند به پنبه حاصل می شود گویند نیز شیشهها نیز ساخته اند که بر یک پنج شاخ
آویزان بگیرد در زیر هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین آن بود که تازه بود
و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند
هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش باشد و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد
و در آب چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر برابر ابریشم بسوزانند و خاکستر آن
بیرشند و در آب اندازند و در بن آب نشیند و آنرا اشتر بلسان خوانند و گفته شد
و صمغ بلسان خوانند و بتحقیق آن روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که
بلسان آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و تخم
آنرا نیز روغن باست از معجز حضرت عیسی علیه السلام است و تخم وی را حب بلسان
خوانند و گفته شد و صفت عود گفته شود و حب آن بقوت تر از عود وی بود
و امتحان بکنند تا و سوزن جوالدوز کنند و مؤلف گوید این دو امتحان معتبر
نیست که بروغن کنند تا و سوزن ~~مغشوش~~ کنند و فروخته می شود و غش
آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته
و بر اتینج جهت آنکه چون کنند با بدان چرب کنند و به آتش دارند بر افروزد
اما طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و لطافت
وی از حب وی و عود وی زیادت بود و در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دهد و چون
زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد و چون
بیاشامد بول را براند و عسر البول را نافع بود و اگر بیاشامند دفع
سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که قطر خورده باشد و گزندگی
جانوران چون دو دانگ با آبی که با نخواه در وی جوشانیده باشند
بیاشامند بغایت سود دهد و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را
نافع بود و مؤلف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجرب
و بدل وی بوزن وی دهن دادی یا نیم وزن آن روغن نارگیل
و دانگ و نیم آن زیت کهن و گویند بدل آنکه روغن رازقی است

چکانند و ابریشم

مغشوش

ازوی

و نیم وزن

ونیم وزن آن آب کافور است وابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن ونیم آن
روغن زیت بود وابی ریحان گوید در صیدنه بدل آن دو وزن آن روغن
زیت خالص بود وگویند حب بلسان چون بکوبند ودر روغن زیت
بجوشانند بدل آن بود وگویند بدل آن روغن کادی است که در و مجربه باشد
دیودار دیبدار گویند ومعنی دیودار شجر الجن است وآن نوعی از ابهل است
یا مقل وآنرا صنوبر هندی گویند وعیدان جوز بنا گویند وشیر دیودار لبن
وی بود وگرم وتیز ومحرق ومعطش بود وگرمی وی کمتر از خشکی
بود چنانچه یبوست وی در سیوم بود واسترخاء عصب وفالج
ولقوه را نیکو بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود ومرضهای سرد
که در دماغ بود وسکته وصرع را نافع بود وسنگ گرده ومثانه
بریزاند وطبیعت ببندد ودر طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را
نافع بود ودیوار نیز گویند دیواسپست چندقوقا است وگفته شد دیاروید خرا
است وگفته شد دیوبافونیطش اصل اللوفا است وگفته شد دنیار بزر الکشوث است
بسریانی وگفته شد دیاقودا شراب خشخاش است که با پوست پزند دیفروجس دیقرو
جاس گویند ودیرجاس گویند وآن سه نوع است یک نوع معدنی است که در جزیره قبرس است
از جاهی بیرون می آورند وآن نوع از طین است لیکن بصلبی سنگ بود وچون
با آفتاب خشک کنند ونوع دیگر ثفلی است که از مس می گیرند چون بگدازند وآب بروی ریزند
چون از بوطه ویرا بیرون آورند در شیب آن یابند ونوع سیوم مارقشیشا است که
سوخته می کنند مانند کلس ولون آن مانند نقره بود وجالینوس گوید طعم وی وقوت
وی مرکب بود وقبض او زیادت از حرارت بود ولغایت مجفف بود وسودمند
بود جهت ریشی که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند واگر با عسل کف کرفته بود
جهت خناق سودمند بود وجهت ریشی که در دبر وعانه بود ودهن بغایت نافع
بود وگوشتهاء زیادت بخورد وریشهاء بد که در بدن بود چون با صمغ البطم یا مییز
یا در موم روغن کنند واستعمال کنند با صلاح آورد چون با سرکه سحق کنند وبهر حکه
طلا کنند زایل کند وچون سحق کنند وبر موی غلیظ پاشند رقیق گرداند دیک
بپارسی خروس گویند خصیه وی زود هضم شود وگوشت وی گرم وخشک
بود وبقراط گوید مرق وی رعشه ودرد مفاصل را سود دهد خاصه چون

دیودار هندی دیودار
وی مانند عیدان

باشبت وبسفایج وبیاز بپزند وصاحب منهاج کوید با شبت تنها بپزند تا دانکی آب بماند وآن مرق بیاشامند ومرق خروس پیر ربو را سود دهد وچون با بسفایج وشبت اضافه کنند قولنج را سودمند بود وباخشک دانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را سود دهد وچون باکثیرا بپزند قرحه مثانه را سود دهند وچون بشکافند ~~وبعد ازان~~ وبعد ازان کشته باشند وکویند چون زنده بود وبرکزند کی افعی ومار وود دهند بغایت نافع بود وپوست که در اندرون سنکدان وی بود پوستی تنک که می اندازند اکر خشک کنند وسحق کنند وباشراب بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود ومؤلف کوید با نبات قدری سحق کنند وسفوف سازند بهمین عمل بکنند وبکرات تجربه کرده دیبساقوس آنرا خشن الکلب کویند وجرامقه نیز کویند وآن نوعی از خار الکت بشیرازی دیراطوسک خوانند وساق وی دراز بود خارناک وورق وی مانند ورق خس است وخارناک بود ومعنی دیبساقون عطشان بود وچون خشک کردد ولون وی سفید کردد وچون بشکافند درمیان وی کرمهای کوچک بود وطبیعت وی وبیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون باشراب بجوشانند وبکوبند تا بقوام مرهم شود وبر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند واکر بر ناصور نهند سود دهد وکل وی خواه خشک وخواه تر اما تر نیکوتر بود وچون بکوبند ودر خرقه پاک کنند وسر خرقه ببندند ودرمیان شیر نهند وبمالند چند انکه هیچ در خرقه نماند وآن شیر بر شیری دیکر کنند مجموع یکباره کرد ببندد واکر در آب بمالند همچنین که کفته شد وسه بامداد بیاشامند سپرز را نافع بود ودفع کند وچون مسلوق کنند وبخوانند مسخن بود وبول براند واکر ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد جوشانیده حس باکند دیک برد یک بشیرازی مرک موش عملی خوانند ومؤلف کوید زرنیخ مصعد است وکسی که آن خورده باشد مداوای آن صفت زرنیخ کفته شود آنرا سود دهد وهر ریشی که خورده عفن کشته باشد وکوشت زیاده بخورد وبواسیر را نافع بود بواسیر خونی را نیز سودمند بود وبوی وکل آن ببرد واز جمله سمیات بود

باب الذال ذاقی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود ودسقوریدوس

ومشط الراعی نیز کویند

منع

کشند

کوید

کوید ورق آن از ورق مورد بزرکتر بود و نرم تر بغایت سپید بود و تخمی در میان
ورق بود بمقدار نخودی در کوهستان پاروید و بیخ وی مانند بیخ مورد بری بود لیکن
بزرکتر خوشبوی بود و چون بیخ وی بکیرند مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سود
مند بود جهة دشواری زادن و تقطیر بول و جهة کسی که بجای بول خون از وی
آید و جالینوس کوید طبیعت وی بغایت کرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست بانکه
حیض براند و بول **خامالا** خاما ذاقی معنی وی غار الارض بود و دیسقوریدوس کوید ورق وی
مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک کز بود و ثمر وی کرد بود
و سرخ رنک بود و سوخته بورق و ورق وی چون بکوبند نیک و ضماد کنند صداع را
ساکن کرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن کرداند و عصاره
وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و زن چون فرزجه کند و بخود برکیرد
و همین فعل کند و جالینوس کوید قوت وی مانند قوت ذاقی الاسکندرانی اول بهمن
بود و با قضبان بود و خاما ذاقی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی
همه مانند یکدیکر اند **ذاقنویداس** معنی آن بیونانی یعنی مانند غار بود خاصه ورق وی
و آنچه محقق بود نوعی از مازریون است که ورق آن پهن بود و مازریون بود کویند و به
بربری اداد اکویند و کفته شد و استعمال کردن وی بد بود **دبل** جلد سلحفاة هندی
بود و کویند بحری چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق
کعبین و انکشتان سود دهد و جهة شقاق که زنان را نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت
نافع بود **ذباب** ابن زهر کوید مکس الوان بود هر حیوانی را مکسی معین بود شتر و کاو
و شیر و سک و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مکس آدمی از سرکین حاصل شود و اصل ایشان
کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که بیرون آید باشد و آن
کرم باز مکس شود و زنبور و همو کوید چون بکیرند مکسی بزرک و سر وی ببیند ازند و ببدن
وی شعره که در مژه باشد حک کنند حکی سخت زایل کند و اکر مکس بکیرند و با زردهٔ تخم مرغ سحق
کنند نیک ضماد کنند بر چشمی که کوشت سخت سرخ در اندرون وی چسبیده باشد بیونانی
کرماسیس خوانند در ساعت ساکن کند و اکر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت داء الثعلب را
زایل کند و اکر بر کزندکی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع
کزندکی و غایت نافع بود و این خاصیت است و صاحب منهاج کوید چون وی
را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر

بود و عبد الله بن صالح کوید فرق میان ... اسکندرانی و ذاقی الا... و خاما ذاقی آنست که ورق ...

وي سرد وخشک بود **ذراریح** حیوانیست که از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود بغایت سرخ رنگ ونقط سیاه بران وان سمّ قاتل است ومؤلف گوید در حوالی همدان وکوه کرهرو وآن نواحي بسیار مي شود مقدار زنبوری بزرگ وبر نبات شبرم نشسته باشد وغذای وي شیر شبرم است ومیجد باشد دران صحراها وچون خواهند که استعمال کنند بکوزهٔ نو کنند وسر آن بکتان پارهٔ پاک بگیرند واز گونه بر سر دیگي نهند که سرکه دران جوشد تا بخار آن باشان رسد وخناق شان بگیرد وبعد از آن مستعمل کنند وبهترین وي ذهبي رنگ بود وطبیعت وي بغایت گرم بود وخشک وگویند گرم وخشک بود در دوم وچون بر ثالیل کنند قلع کند واگر در موم روغن کنند برص ناخن زایل کند وناخن تباه شده بیند از دبرودي وبر برص طلا کردن وبهق وبر جرب وقوبا طلا کردن نافع بود اندکي از وي چون با ادویه بود که دفع مضرت آن کند ومدرّ بول بود وگویند اگر در زیت بجوشانند موي بداء الثعلب بروياند واگر بکوبند که عقرب بر وي حل کنند نافع بود واگر در روغن کنند ویک هفته در آفتاب رها کنند وبعد از ان قطرهٔ در گوش چکانند درد گوش زائل کند وکری ببرد وروغن محلل ورمهای بلغمي صلب بود وهرکس که یک ذراریح بخورد کشنده بود وعلامت وي آن بود که ورم قضیب وزهار ونواحي آن پیدا شود وقرحهٔ بول ومثانه ببندد وبعد از ان خون وگوشت بجای بول بیرون آید وسوزشي سخت واسهال سحجي وغثیان واختلاط عقلي وسوزش حلق وافتادن در وقت برخاستن وغشي وتاریکي چشم ها وطعم دهن مانند طعم قطران یافتن وسرطسوج از وي قرحهٔ مثانه پیدا کند بخاصیتي که در وي است باوجود آنکه سنگ مثانه بریزاند واگر خواهند که در مداواي مستعمل کنند حقن که یک طسوج با ادویه که مصلح بود مانند کثیرا ومداواي کسي که آن خورده باشد قيء وحقنه وشیر تازه آشامیدن ولعاب وروغن بادام شیرین وجلاب ومرقهاي چرب وبیض نیمبرشت کند وصاحب تقویم گوید مصلح وي حب کاکنج وطین مختوم بود وبدل گویند طنبوث است وگویند کرمي سبزي است که در درخت صنوبر مي باشد **ذرت** جاورس هندي خوانند بشیرازي زرت خوانند وآن دو نوع بود سیاه وسفید وبهترین آن سفید فربه

بود

بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد کرد اند و جفاف پیدا کند ذرق چند قوتها است و گفته شد ذرق الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک گویند و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زائل کند ذفر گفطراسالیون است و گفته شود ذفری نوعی از سداب بری است و بوئی بد دارد و گل وی زرد خوش رنگ بود چون بکوبند و رق آن بیاشامند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سود مند بود ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب بود و پر گره بود و نزدیک گره ورقها بود سرد است در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد اگر چه عصب بود و فتق را سودمند بود و قرحه امعا و مجموع انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سود مند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ وی یا د خشیش وی سرفه و عسر البول را نافع بود و ورم جگر و معده و استسقا بغایت نافع بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار مستعمل کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی خیره بود ذنب الفار لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب برین اسم خوانند که خوشه وی بذنب موش ماند ذوخمسة اوراق و ذوخمسة اصابع بنجنکشت است و صاحب جامع سهو کرده است که می گوید قنطافلون غیر بنجنکشت است و درین باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذوخمسة اجنحه نیز گویند و در باب با در بنجنکشت گفته شد و در باب الف در صفت اثلق و چند اسم دیگر که در گفته شد ذو ثلاث جبات وزعرور است و گفته شود ذو ثلاث شوکات شکاعی است و گفته شود ذو ثلاث ورقات این چند چیز واقع است برچند قوتها و برخصی الثعلب و برفصفصه و بر هوفانه و یاد کرده است هر یک در باب خود ذو ثلاثة الوان و ذو ثلاثة الاوراق نیز خوانند و آن طریفلیون است و طریفون هم گویند و گفته شود ذهب زر سرخ گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود سود مند بود جهت درد دل و خفقان متقویست آن و درادویه داء الثعلب و داء الحیة سطلا کردن نافع بود و سخاله وی در دهن گرفتن کند دهن زائل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بدهد و روشنائی بیفزاید اگر میل زرین بامداد در چشم کشند و سخالهٔ وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضرا

ماننده ورق ادخر بار یکتر و اطراف وی سیع بود و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی

اقسام ذوخمسه

گفته بود ... بیاری ... و گویند گرم و لطیف

و محلول وی بطیفور بود ... انسخاله ...

نماند و مصلح وي بمشک است و عسل و اگر نرمهٔ گوش بسوزني زرين سوراخ کنند ديگر فراهم
نشود اگر پارهٔ زرخالص بر کودکي آويزند نترسد و صرع کرد وي نگردد و مجربست و کسی که
داخس داشته باشد و بشيرازي خوي درد گويند انگشتريئ زر در انگشت کند درد ساکن گردد
و مجربست و در خواص آورده اند که اگر نيم دانگ از وي در ده رطل از وي در آب زيبق
اندازند غوص کند و اگر جسم ديگر که باشد يک رطل در اندازند غوص نکند ذيب
بپارسي گرگ گويند سر وي چون در برج کبوتر بياويزند هيچ حيواني موذي گرد آن برج
نگردد و دماغ وي چون بگدازند بآب سداب و روغن زيت و در چيند بالقد جهة
هر علتي ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردي و اگر چشم وي بر کودک بندند نترسد
و اگر گرگي دفن کنند نزديک قريهٔ هيچ گرگي بنزديک آن قريه نگردد و اگر سرگين وي در پوست
بزي کنند که پارهٔ از وي گرگ خورده باشد و بر خاصرهٔ صاحب قولنج نهند بگشايد و
گويند مجربست و گويند سرگين وي چون بر صاحب قولنج بندند بريسماني که از پشم گوسفندي بود
که بعضي از وي گرگ خورده باشد بغايت نافع بود و اگر بعوض پشم غوج در پوست ايل
بندند از آن بياويزند همان عمل کند و اگر انبوبي کوچک از نقره بسازند و انبوب
بشيرازي مسره گويند و بايد که دو گوشه داشته باشد و مقداري با قلاي در وي
کنند و صاحب وجع بخود بياويزد نافع بود و بغايت مجرب و بغايت امتحان
کرده و مجرب بوده و ابن زهير گويد گرگ خاک بخورد و گياه نخورد الا انکه گرسنه
شود همچنانکه سگ و همه حيوانات قضيب ايشان از عضل و عصيب بود بغير از
روباه و گرگ از استخوان بود و اگر ذنب وي جاي که علف خوار گاو بود بيا
ويزند مادام که آويخته باشد اگر چه گاو گرسنه باشد قطعا گرد وي نگردد ديگر
و اگر در موضعي سرگين وي بخور کنند موشان آنجا بگرد جمع شوند و اگر زن بر سر بول
گرگ شاشد هرگز آبستن نشود و اگر خصيهٔ راست وي بکوبند با زيت و پارهٔ
صوف بدان بيالايند و زن بخود بر گيرد شهوت وي منقطع گردد و اگر زهرهٔ
وي بوزن دانگي با عسل بياشامند يا شراب تنهاي کهن زايل کند و چشم
وي کسي با خود دارد منع صرع بکند و هيچ سباعي و گزنده گرد وي نگردد
و از راه زنان و دزدان ايمن باشد و اين از خواص است و شيخ الرئيس
گويد زهرهٔ وي منع تشنج و کزاز بکند و ريشهاي عصب خاصه که از سردي
بود و چون سعوط کنند بدان نزلهاي سخت نافع بود و در خواص ابن زهير

گويد

کوید چون کرک اسبی را بکزد و از وی جدا شود آن اسب بر مجموع اسپان در رفتن سبق کیرد
و پیه وی بر داء الثعلب و داء الحیه را سود مند بود چون بدان بمالند اکر آدمی خون آلوده
بود و کرک بوی خون بشنود قصد وی کند اکرچه صلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی
نظیر نداشته بود تا بحدی که وی را بخورد و همو کوید که اکر سر کرک در موضعی که کوسفند بود دفن کنند
مجموع بمیرند و اکر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از وی کرک خورده باشد بنویسند قطعا در
میان زن و شوهر موافقت نبود البته و پوست وی کرک خورده باشد و چشمهای وی چون
جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق کردد والله اعلم بالصواب

باب الراء راوند مولف کوید بیخ ریباس است بهترین آن چینی بود که چون
سحق کنند برنک زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوبان شتر
پاکاو بود و آنرا ربوند لحمی خوانند و باید که سمتهای معتبر بود مانند سم اسب باید که
قطعات سوراخ نداشته باشد و طبیعت وی کرم است و کویند معتدل و کویند
کرم و خشک است در دوم چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی طلا کنند زایل کند
و چون بیاشامند باد ها را نافع بود و ضعف معده و درد کرده و مثانه و رحم و درد
جکر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم که از سینه بود و ربو و فتق و فواق
و خفقان و قرح امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم کزندکان جانوران و شربتی از
وی از نیم درم تا دو درم و کویند از دانکی تا نیم مثقال درم شاید و اکر با سرکه برقوبا طلا کنند زایل
کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای کرم مزمن بکدازد و جالینوس کوید سود مند بود بدرد جکر
و سپرز را و سدة جکر و امعا بکشاید و خاصیت وی در جکر وجع آن اکرچه مزمن شده باشد
و ورم و صلابت آن و قوت جکر زیادت از همه چیز بدهد و ارپاسیوس کوید نافع بود
و مجهول کوید چون طلا کنند میان دو شانه خوف از دل ببرد و سفین اندلسی کوید مقوی اعضا
باطن بود و سده بکشاید و رطوبتهای فاسد خشک کند و قوت جکر بدهد زیادت از همه چیز
و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود مند بود و سنک کرده و مثانه
بریزاند و بغایت نافع بود جهة درد مثانه و بول براند و انواع اسهالی که از سدة ماساریقا
و از جکر و یا از رطوبات بسیار بود سود مند بود و چون با صبر بود فعل وی بقوت تر بود
و همچنین با هلیله کابلی جهة تنقیه دماغ تمامتر بود و ذهن را نیکو کرداند و صداع بلغمی زایل
کند و اکر پاره لوغاذیا که کهن باوی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و سود مند بود
بخواه باوی و خواه تنها بخدر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود نافع بود جهة قولنج بلغمی

ویحی اطلاق طبیعت وتحلیل ریاح بکند وتب ربع وتب صفراوی را نافع بود وفوس گوید
بدن را پاک گرداند از همه حرارتها وورمهای گرم را سودمند بود ودرد جگر وسپرز لوحنا گوید
ورم معده را ودرد شش را وجگر را نافع بود وبواسیر وناصور که در مقعد بود چون سحق کرده بران
پاشند خاصه با انزروت وگویند مضر بود بسفل ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل آن نیم وزن
آن زراوند مدحرج وبوزن آن ورق گل سرخ وسنبل ورازی گوید بدل آن در ضعف جگر
ومعده یک وزن ونیم آن ورق گل سرخ بود وپنج یک وزن آن سنبل **رانج** نارجیل است
وگفته شود **رازیانج** بری بود وبستانی بود بستانی را مارثون خوانند وبری را قادثون
بهترین آن بستانی بود تازه وبری گرم وخشک بود در سیوم وآنرا بشیرازی خوللو گویند
وبستانی ورق وی گرم بود در اول وتخم وی وبیخ وی گرم بود در سیوم سده بگشاید وروشنائی
چشم بیفزاید خاصه صمغ وی سودمند بود در ابتداء نزول آب ودر نزدیک فرود آمدن آب
ورازیانج چون بخورند شیر زیاده کند وتخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند واگر
طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود وطبیخ حیض براند وبول ومحلل
ریاح بود وچون با آب سرد بیاشامند در تبهای غثیان والتهاب معده ساکن گرداند وبیخ وی
چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت وآب رازیانه
چون خشک کنند ودر کحلها کنند جهة روشنائی چشم بغایت نافع بود وآب رازیانه چون بجوشانند
دو سه جوش وکف وی بگیرند وبا عسل وسکبینج در چشم کشند یا بی سکبینج منع نزول آب بکند
روشنائی بیفزاید وبیخ وی در معالجه از تخم وورق اقوی بود ومسیح گوید سده جگر وسپرز
بگشاید شریف گوید از قول صاحب فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم یا یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتداء آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه
ببرج سرطان رسد ومداومت بران نمایند هر سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود
واگرچه بو سد سن طبیعی وحواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد وشیخ الرئیس
گوید بطی الهضم بود غذائی بد دهد وسودمند بود جهة تبهای مزمن واسحق بن عمران
گوید رازیانج دابغ معده بود وتخم وی خشک کرده سحق کرده وضماد بگشاید وبادها بشکند
ودرد پهلوها وسینه که تولد از معده کند یا ریاحی غلیظ نافع بود ومسیح گوید معده بود وطبیعت
آن بزداید وبقراطیس گوید گزندگان بر تخم رازیانه ترجیح کنند تا چشم ایشان قوت
گیرد وافعی ومار از زمستان از سوراخ بیرون آیند وچشم ایشان ضعیف شده باشد
چشم خود بدان حک کنند جهة روشنائی وتقویت آن فسبحان الذی الهمها

بستانی در دوم
بقراط گوید گرم بود در دوم وخشک بود در اول

هذا او ارشد با الیه و رازیانه محروری مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود
و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ کرده بریزاند و یرقان و استسقا نهد
و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران نافع بود و بر
گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود رازیانج شامی گفته شد و رازیانج رومی
وی را انجیل شامی خوانند بلغت اهل اندلس جناح خوانند و کلموخ نیز خوانند و آن دو نوع است
یکنوع بستانی است و آن فیلکوش گویند و گفته شود و یک نوع دیگر جبلی است و آنرا شکل
فیلکوش بود و بیخ آنرا بترکی اندز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم
و گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود سودمند
بود جهت اورام بارده و عرق النسا و اوجاع مفاصل که از رطوبات بود چون با روغن
بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در
سینه و شش بود اثری تمام دهد چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی
مربا کنند با شراب بغایت معده را نیک بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند
و بعد از آن در آب سرد خیسانند و پس از آن در شراب نهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود
جهت تلهب الحشا و دردها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی الاضلاع و غافقی گوید مقطع
اخلاط بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند بود اختلاج مفاصل که از رطوبات بود جهت
و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و
دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را نافع بود خاصه مصری مقدار دو درم و لعوق وی
سرفه و عسر النفس را سود دهد وقتی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند وجع
النسا را سود دهد و ماسرجویه گوید اگر زن در شیب خود دود کند ترک کند حیض را و اگر بکوبند
و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند سستی اعضاء متألم بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون تباه کند و منی
کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن در شقیقهٔ بلغمی را ساکن کند خاصه نطول
کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی بود و حماما و بدل آن ایرسا
رامک مرکب است از مازو و پوست انار و زاج سیه و صمغ و دوشاب یا عسل و طبیعت
وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض بود و لطیف بود و صفت وی در
مرکبات گفته شود راطینج بیونانی همه علکها را بدین نام خوانند راتینج راتیانج
و ریتانج و رخفیه و رشینه و شجره نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن دو نوع است

یک نوع سایل بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود و بعد از آنکه با آتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند و بپارسی زنکباری گویند و بهترین آن بود و طبیعت آن گرم و خشک و عیسی گوید گرم است در سوم و خشکست در اول و مجفف و محلل بود و گویند
بروپاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها بصلاح آورد با گلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح آن موم روغن با آب حی العالم و بدل آن علک البطم است و قنه گویند و بدل آن زفت کهن **رازقی** صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است و چند قول است دیگر بعضی گوید روغن بزرکتانست و گوید روغن سفید سوسن است و مؤلف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو خلاف است اما اگر بگویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد **راس الفار** راس الفار سر موش است چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و برداء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش است چون بسوزانند و خرد بکوبند و با پیه خرس برداء الثعلب طلا کنند نافع بود **رانا** یونانی رطن است و گفته شود **ربیثا** مؤلف گوید ماهی کوچک است که از طرف هرموز آورند و در کرمسیر ماهی اشنه خوانند و از آن ماهیابه سازند همچنان خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از اربیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کاهو بود **ربرق** عنب الثعلب است و گفته شود **رب السوس** عصاره سوس است در عین گفته شود در عصارات **ربحل** نوعی افتیمون است لیکن کوهی است و گفته شد صفت افتیمون در **رتة** بندق هندی است و گفته شد **رتیلا** مؤلف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد بسیار باشد و آنرا خایه کیرک گویند و بپارسی دله خوانند و بترکی بای و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی است که بیونانی فالنجیون خوانند و در فا گفته شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید بقله است که قائم مقام بقله یمانی بود و سودمند بود به سل و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و تبهاء مطبقه و مسیح گوید زرنب است و مؤلف گوید بتحقیق زرنب است و آنرا سرو ترکستانی خوانند و گفته شود **رجل الغراب** در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و در شکم خاصه اصل وی و بولس گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بی آنکه مضرتی بوی رسد و در درد پشت و ران و زانو بارها بغایت نافع بود و اما اصل وی گرم بود و در آخر درجه اول و خشک بود در اول

وساده الوسوم صلب بود که سفید بود که اندکی بزردی زند و نور آن مانند نور صنوبر بود

درجهٔ دوم و شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته
اگر در حبی اخلاط کنند نافع بود جهت مفاصل مستعمل کنند پس از یک درم یا یک مثقال شاید
در دمفاصل همان عمل سورنجان کند بی مضرت **رجل الحمامه** شجار است در الف
در ابو خلسا گفته شد **رجله** بقلة الحمقا است و گفته شد **رجل العقاب**
و رجل العقعق و رجل الزرزو و رجل الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو **رجل**
**الزوج** و رجل القلوس نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود **رخبین**
نوعی از مصل است بشیرازی قره قروط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت آن
سرد و خشک است بجهة حموضیت که دارد ~~گرم و خشک است در دوم~~ معدهٔ گرم را نیکو
بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود برگیرند شکم براند
**رخمه** مرغیست که وی را مردارخوار خوانند و براخوانند و بشیرازی حرور
خوانند زهرهٔ وی چون در گوش مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب
مخالف بمالند درد گوش و شقیقه زائل کند و کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان
چکانند جهة بادی که کودکان را بود و اگر در چشم چکانند زهرهٔ وی بگلاب سفیدی چشم
زائل کند و اگر سرگین وی در شیب زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت خلط کنند
و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهرهٔ وی بر گزندگی عقرب و مار و زنبور
مالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور
کنند بهفت نوبت در شیب کسی که بر زنان بسته بود گشاده گردد و چون بگیرند
پری از بال راست وی نهند در میان پای زنان آبستن بزاید باذن الله تعالی و ابن
زهر گوید پر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان همه بگریزند و سرگین وی بسرکه حل
کنند و بر برص مالند طلا کنند لون آن متغیر شود و سود دهد و جگر وی چون بریان
و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت
سه روز چنین کند بیابی صحت یابد ان شاء الله تعالی و پوست زرد که در اندرون
سنگدان وی باشد چون خشک سازند و سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند
بود جهة هر سمی که باشد و اگر سر وی بر زنی که دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید
**رخام** نوعی از احجار است و الوان بود و سیاه و حمری رنگ و سفید زردی بود
و بهترین وی سفید بود شریف گوید سرد و خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال

سحق کرده باشد بغل برشند و بخورند منع دملها بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا کرده بود و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بوده باشد بیاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی و جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش بزنند تا سرخ شود و چون بیرون آورند در آب و نمک اندازند از آهن بر بود و از رخامی که تواریخ بدان نقش کرده باشند بر سر قبرها بستانند و سحق کنند و کسی که عاشق بود باسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سود مند جهت سعفه و داء الثعلب

رشاد حرفست و گفته شد بپارسی سپندان گویند و تره تیزک گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف گرم بهارا بکشد و بادها را تحلیل بدهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمثانه و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو خورد.

رصاص قلعی بپارسی ارزیز خوانند و ارزیز قلعی خوانند و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک و محرق آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صفت حرف آن در باب الف در آبار که آن سرب است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه تنک بسازند از اسرب و بر عانه بندند تا مگر که منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر بشور که بر عصب پیدا شود نهند زایل شود و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خیارک که چون بر وی نهند و ببندند بگدازد و رمهای مقعد که بادش بود و بواسیر و رمهای قضیب و زبان و پستان و ریشهای مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن گل بنفشه یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و آن صحیفه بدان حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مردارسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی بقی کند و بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجره و بوره ارمنی و ماء العسل و غذا اسفیداج و نشانه خلاص وی آن بود که ادرار بول و

واطلاق

زوال العشق

رصاص قلعی گویند

واطلا وقطع حاصل شود وشیخ الرئیس کوید چون خشک کنند رصاص را بشراب بیامیزند نافع بود جهة ورمهای کرم وابن زهیر در خواص آورده است که اکر پارهٔ رصاص در دیک در دیک اندازد هرچند آتش که در زیر آن کنند کوشتی که دران دیک بود قطعا پخته نکردد و هرکس که انکشتری رصاص در انکشت کند بدن وی لاغر کردد واکر رصاص در روغن بمالند تا رنک برآورد و بعد ازان آن روغن برآنچه طلا کنند هرکز زنک نکیرد وصاحب فلاح کفته اکر طوقی از رصاص بر درختی کند که ثمر دار بود هرکز ثمروی نیفتد هیچ وثمروی زیادت کردد **رطب** کرم بود در دوم وتر بود در اول وکویند حرارت وی کمتر بود از رطوبت وهرچه حلاوت وی زیادت بود حرارت وی کمتر زیادت بود واسحق کفته که کرم وتر است در دوم وغذای وی زیاده از غذای بسر بود وبهترین آن جنی بود وهیرون وبعد ازان رزد ورطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر ومثال انجیر تر وخشک همچون خرما ورطب بود معدهٔ سرد را نیکو بود ومنی بیفزاید وطبع نرم دارد وسرد مزاج را ورطب وخرما مفسد دندان وکوشت بن دندان بود ومضر بود وبحنجره وآواز وخونی که ازوی حاصل شود بد باشد وزود متعفن شود ومصدع ومولد سده ومصلح وی بادام وخشخاش بود که با وی بخورند وبعد ازان مغز کاهو باخیار بسر کر یا سکنجبین **رطب** فصفصه است وچون خشک شود قت کویند وعلف او با کویند بپارسی اسپست خوانند ودر فاکفته شود **رعی الابل** سفانی کویند و آن حشیشی است که دانهٔ وی چون دانهٔ مورد بود ودروی حلاوتی اندک بود وطبیعت آن کرم است در اول وخشک است در دوم ولطیف وشتر چون دروی چرا کند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود وطبیخ وی موی را سیاه کند وتخم وی چون با شراب بیاشامند جهة کزندکی جانوران سود مند بود و وی مضر بود با حشاء واعصاب ومصلح وی قرنفل بود یا سنبل الطیب **رعی الحمام** فرسطاریون وفا رسطاریون نیز کویند وآن حبیست که تیره رنک بود بمقدار ماش اندکی بزرکتر وچون پوست ازوی باز کنند برنک عدس مقشر بود صلب وبطعم عدس اندکی شیرین تر وطبیعت وی کرم وخشک بود وکبوتر وی را دوست دارد وکاو شکه نیز خوانند وکاو نیز بغایت دوست دارد وهیچ چیز مانند وی کاو را فربه نکند ودیو منک نیز کویند ومؤلف کفته نوعی از کرسنه است ودر کاف کفته شود **رعاد** حیوانی دریایی است

---

حل

۸۷

رطب خرمای تر

بسرم

فتراست در دوم وهالینوس کوید کرم است در اول

ست میخوانند ترکان یونجو کویند وبعضی برسیم خوانند وتخم آن اسپست خوانند صح

دیلمان رطوبات رخم را نافع بود

[illegible]

ودیسقوریدوس کوید ماهی دریائی است مخدر بود چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع زائل کند و چون برکیرد مقعدی که بیرون می آید شفا می بخشد و اکر بوی بخوشانند و آن زیت بر مفاصل بمالند درد ساکن کند دعی الحمار کویند دعی الابل است و کفته اند رغش جلنار است و کفته شد رغید دانه ایست که در میان کندم و آنرا از کندم پاک کنند و مضر بود خوردن او و شیرازی آنرا نهر کویند و بپارسی حسر رغوة القمر بزاق القمر است و زبد القمر نیز کویند و آن حجر القمر است و کفته شد رغوة الحجامین اسفنج است و کفته شد رغوة الملح زبد الملح کویند و قوت وی زیادت از قوت ملح بود و محلل و ملطف بود رغوة ماء الملح زبد الملح کویند در غایت حرارت و حراقه بود و باشد که بسوزاند رق سلحفاة بحری است و کویند سلحفاة بری و کفته شود رقاقس کویند حجت آن بیدا است و کویند لعبه بربری است و بعضی کویند خصی الثعلب و صفت هر یک در باب خود کفته شده است رقون حنا است و کفته شد رقعا رخس است و کفته شود رقعه هر داروئی که جبر شکستن کند آنرا رقوه خوانند مثل انجبار و بنفشه و خاماقطی و رقعه خاص اسم بیخی است سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشکست چون بکوبند و یک مثقال از آن در دو بیضه نیمرشت سه روز بیاپی بخورد هر روز این مقدار موافق بود قی و سرفه را که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنکین رقاع الیمانی رقاع یمانی بجوز القی ماند اما سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن کرم و خشکست و مقی رطوبات معده و بلغم و خلطهاء غلیظ لزج بیرون آرد رمان حلو انار شیرین بهترین آن بزرک و شیرین رسیده املیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر و کویند کرم بود و تر باعتدال و در وی جلا بود قبض و ملین بود و دانه وی با عسل درد کوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را سودمند بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند در آفتاب نهند تا غلیظ کردد بدبو بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کنند و کویند مصلح وی انار ترش بود و رازی کفته اند کب نفخی دارد و که باه که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنک نفخ وی زود بکذرد و کل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود رمان حامض انار ترش بهترین

آن بزرگ وآبدار بود وانواع انار غذا اندک دهد وقابض ترین اجزای وی گل وی بود وانار ترش سرد وخشک بود در دوم وگویند معتدل بود در تری وخشکی صفرا بشکند ومنع سیلان فضول کند از احشا ودانه وی با عسل قلاع را نافع بود وعصاره وی ناخنه را سود دهد وجلای بصر دهد والتهاب معده را نافع بود وجگر گرم را سود دهد وبیمار او سویق وی مصلح از وی زیان آبستن بود ودر وی ادرار بول زیاده بود از شیرین وسویق وی جهة اسهال صفراوی سودمند بود وقوت معده بدهد وجگر گرم را وآب وی با پست جو درد دل را ساکن کند وانار سبز وتازه ترش وشیرین پوست از وی جدا کنند ودر آوندی سنگین کنند وبکوبند بجنبانند وبیفشارند نیم رطل با بیست درم شکر طبرزد طبیعت براند بقبض ومره صفرا براند ومعده را قوت دهد وشراب وی ورب وی خمار را سود دهد وتشنگی بنشاند وغثیان وقی باز دارد خاصه منعنع وی وبسیار خوردن شهوت را مضر بود وانار دانه خشک ترش شکم ببندد وصاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود بسینه وآواز وصاحب منهاج گفته دانه وی بد بود بخشن حلق وسینه ومضر بود بمعا ومعده ومصلح وی حلوای عسلی یا قند بود وهرچه باشد اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است وگفته شد رمان الانهار **رمان الانفصار** نوعی از هیوفاریقون است وگفته شود در باب ها ودر دمشق است اندروساه خوانند **رمان البر** درختی است که بدرخت انار ماند کوچکتر وحب قلقل دانه وی است ومغاث بیخ اوست وصفت حب قلقل گفته شد ومغاث گفته شود **رماد** بپارسی خاکستر گویند ومجموع مجفف بود **رماد الماذریون** جلا دهنده بود ومعفن وروشنائی بیفزاید **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب بلوط بود خون ببندد وچون بغربیل ببیزند وازوی سه روز هر بامداد بناشتا وزن دو درم با شراب سیب بیاشامند سودمند بود جهة بلّه معده ودرین زحمت بغایت نافع بود **رماد حطب الکرم** خاکستر چوب رز انگور بهترین آن بود که از کرم عتیق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وگویند گرم بود وریش روده را نافع بود مقدار نیم درم وگویند مضر بود بشش ومصلح آن کثیرا بود وچون با سرکه ضماد کنند برگزندگی جانوران وسگ دیوانه سودمند بود واگر سحق کنند ودر خرقه کنند وگرم بر بواسیر ضماد کنند وچون سرد شود دیگر بدل آن گرم بنهند بپایی وبدان ادمان بغایت سودمند بود وچون با نطرون وسرکه ضماد کنند نافع

جون انار ترش حب ... نفقه ... بیمار ... سود دهد

با هم

**خشب**

۸ جشنم بحریر

۷ درخت بیر

بود جهة گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت و نمک ... پیه کهن
ضماد کنند جهة شخ عضو و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود رماد عصب
خاکستر نی بهترین آن نبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم سلیکه در حراره
بود بکشاید مقدار دانکی و گویند مضر بود به شش و مصلح آن کتیرا بود یا قند رماد عش الخطا
طیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن بود که در موضعی باشد که بسیار بهوا دارا باشد
وصفت سوختن آن بگیرد کوزه گلی و در وی کنند و بگل حکمت گیرد و در تنوری که آتش
تیز بود بنهد یکساعت و بیرون آورد و سحق کند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و
صاحب جامع گوید سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهد
و سرطان زنده را در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر شود و بردارند و استعمال
کنند رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا که تر بود چون بسوزند و خاکستر
ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار چوب سیاه که در بدن باشد زائل کند رنف
بهرامج است گفته شد رند صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع
گوید درخت غار و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود رؤس
سر پایها بهترین آن بود که از حیوانی معتدل رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ
بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و سر میش چون بپزند و
بمرق آن حقنه کنند امعا سفلی تر کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه را
زیاد کند و چون در وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از
بهر آنک دیر هضم شود و اولی آن بود که با دار صینی خورند و بعد از آن مصطکی بخایند
و سر گوسفند بهتر از سر بز و سر بز از سر آهو بود و بهترین قیاسی فی الجمله غذائی بود که آنرا
سختی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد چون بلغم بروی
مستولی شود باه را زیادت کند و سر ضعیف را گران کند و کسی که معده وی ضعیف
بود نشاید که تناول کند که قولنج آورد و قولنجی بغایت سخت گوشت زبان بسیار تر بود
و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم چوب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر
بود و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش
با سرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که پوستها و غضروفها
چندانکه امکان بود نخورند اگر آرزو بود غالب با سرکه و خردل خورند و مصلح

وگویند گرم و خشک بود

روس
مدت کلد

بهتر

۱۸۹

دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سر ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون بسوزانند
جهت شقاق که در مقعد و بلازر و ورم کرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود و سر ماهی
نمکسود چون بسوزانند و بر گزندگی عقرب مالند سودمند بود بغایت روابس حجر الملاسنت
و گفته شد روسختج را سخت گویند و آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته بود لیکن
بپارسی روی سوخته خوانند و بهترین آن مصری بود طبیعت آن گرم بود در سیوم و
قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال کنند
و ریشها را پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای
بد که در بدن بود منع کند روبیان اربیان است و گفته شد در صفت آن و اهل مصر
قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون خوانند و ابن زهر در خواص آورده است چون
بکوبند با نخود سیاه و ضماد کنند بر ناف حب القرع بیرون آورد و گویند چون خشک
کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم تر بود
باعتدال منی زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید بیش از آنکه نمکسود کنند یا کهن
کرده مولد سودا و حکه بیز بود و رازی گوید روبیان دشخوار هضم بود معده را بد بود
و اولی آن بود که مصلح آن سرکه و مری و کرویا کنند و بعد از آن جوارش عود و جوارش
سفرجلی مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از پی آن رب انار منعنع بیاشامند و اگر
و اگر جهت باه نشاید که سرکه خورند بعد از آنکه نیک پخته کنند بروغن گردکان و زرده
تخم مرغ و پیاز و کنند تا قلیه سازند و تناول کنند مسحق کرده و رحم بود و باه را زیاده کند
روث الحمار الاهلی سرگین خر سوخته و خواه نسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه
چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آب آن در بینی کنند رعاف را
زائل کند و همچنین چون سرکه بر وی افشانند و ببویند همین عمل کند و سرگین خری که در
علف جریده بود چون سرکه بروی خشک کنند با شراب بیامیزند و جهت گزندگی عقرب
بیاشامند عظیم نافع بود و مؤلف گوید خشک کرده وی جهت جرب تر کوفته و بیخته و با
گوگرد سحق کرده و در روغن کنجد خوبیانیده و بشب بمالند و بامداد مثل عرس
کوفته در حمام قبل از استعمال آب بر اعضا طلا کنند نافع بود روث البرذون سرگین
استر خوانند و چون دود کنند در شیب زن مشیمه و بچه مرده بیندازد روباه تریک
عنب الثعلب است و گفته شود روباه ترشی ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و
غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در صفت سمسم گفته شود منفعت آن

روسختج

باه را زیاده کند و ضماد ... نمکسود کنند

وچون تر بود بیفشارند و آب آن ... کرده بر ریزند و سرگین ... نیز همین عمل کند

زیرا نقره جوفشان کرینه وان سم الفار است و تراب الهالک خوانند و آن شک است
و گفته شود ریتاج راتنج است و گفته شد ریباس قوت وی مانند حماض اترج
و غوره بود و بهترین وی فارسی بود شاخهای سبز آبدار طبیعت آن سرد و خشک
در دوم و حرارت بنشاند و مستی و خمار باز دارد و طاعون و وبا را نافع بود و چون
در چشم کشند عصاره وی روشنائی بیفزاید و اسهال صفراوی در حصبه و جدری
را سود دهد و بواسیر و خمار را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت احشا بدهد و آب
وی با آرد جو بر چهره طلا کردن سودمند بود و مضر بود بسینه و قولنج و مصلح وی
اترج مربا بود و بدل وی حماض اترج است یا غوره ریه شش خوانند گرم و تر
بود و زود هضم بود و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود میل به بلغم داشته باشد و مضر
بود با صحاب کد و روفس گویند خشک بود و دشوار هضم شود و مصلح وی آن بود
که به سرکه و کرویا بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها آن بره و گوسفند کوهی
بود و شش بره چون بریان کنند بی نمک رطوبتی که از وی روانه بود چون طلا کنند بر ثاليل
خشک که بر اعضا رسته و بدان ادمان نمایند البته زائل کند و هم این رطوبت
چون بر قوبا ء خشک بمالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح
وی حب الآس و شکر بود ریة الثعلب شش روباه چون در سرکه عنصل خوابانند ربو و ضیق النفس را سود دهد خاصه چون گرم بود و شش خرس نیز بالمثل عمل
کند و منع تورم آن نیز بکند ریة الحمار الوحش شش خرگور چون خشک بکنند
و بکوبند و بیاشامند سودمند بود جهة ضیق النفس و سرفه ریة البحر
قلومن بلاسیوس آن چیزیست که در ساحل دریا باشد مانند آبگینه چون تر بود و
چون سحق کنند و ضماد کنند بر نقرس نافع بود و اگر دردست و پا شقاقی که آن
از سرما بود ضماد کردن سود دهد ریحقان در لغة بعضی از عرب زعفران
گویند و گفته شود ریة الخنزیر و الجمل شش خوک و شتر چون بسوزانند
و رماد آن بر سحجی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر نسوخته
همچنان گرم بر آن نهند سود دهد و شش خرس همین عمل کند و منع تورم آن نیز
بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند نافع بود ریحان سلیمان
حمسفرهم و حماهو سلیمانی نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان
باشد مانند شبت تر و ورق وی مانند ورق خطمی بود و قفاح وی کوچک

بود مانند

بادرانیه ریواج گویند م
و درازم
جمعده و جگر گرم را م
و نمله م
و جفوف اعصاب و قطع باه بود و مصلح
وی شراب عود یا انیسون بود م
و بقراط [illegible]
و بخور از م

بود مانند لبلاب برد رخت پیچیده و وی مجفف و لطیف بود با سرکه بر چهره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای بلغمی طلا کردن بغایت نافع بود و چون زن بار و غیره کل بخود بر گیرد جهت درد رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود بغایت بواسیر ظاهر و باطن را سودمند بود و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل آن نیم وزن آن عنب الثعلب **ریحان داود** ریحان دارو نیز خوانند و آن آذان الفار است و گفته شود **ریحان الکافور** و کافور یهودی و شجر الکافور مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاسنی صحرائی بود و گل وی و ورق وی بوی کافور کند قوی و چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و بوئیدن بسیار وی و ادهان بدان نمودن رطوبات از غشاء دماغ بکشد و چون ادهان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوئیدن وی سرد مزاج را سودمند نه گرم مزاج **ریحانی** شراب صرف است خوش بوئی **ربیعت** سعد است و گفته شود **رتیلا** صاحب منهاج گوید سنگی است مانند سرطان و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نشف رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنائی بیفزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان حجری است و در صفت سرطان گفته شود **ریش** پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحتها باشد خشک کرداند و پرهای بزرگ یاری دهنده بود در قی و در علاج و نافع بود در علاج بینی شکسته و منافع پر هر مرغی در موضع خود با منفعت وی گفته شود و مضرت و مصلح آن نیز هم آید

## باب الزاء

**زاج** انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد بود سفید قلقدیس خوانند و شوغاد خوانند و بیونانی خلقیتس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت خوانند و قلقند گویند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاج شتر دندان گویند بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ بدخشانی و چون در دست بمالند زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد نوعی دیگر از زاج سوری است بپارسی زاج کفشگران گویند و بشیرازی زاغ سیاه و بیونانی مالیطرنا و ملیطریا نیز گویند و جالیثوس گوید قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطاف محرقات بود و گویند الطف انواع زاجات زاج سفید است و اقوی سبز و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت

مانند یکدیکرند لیکن اختلاف یکدیکر در لطافت و غلظ است لطیف‌ترین این نوع
قلقند بود که آن زاج سبز است و غلیظ‌ترین زاج سرخ است که آنرا سوری کویند
و قلقطار نیز خیر الامور اوسطها بود متوسط بود میان لطافت بود و غلیظ
زاجی دیکر هست که بیونانی مسیق کویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود
و طبیعت قلقطار کرم و خشک بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند
یکدیکرند و وی قابض بود و محرق خشکریشه احداث کند و جرب و ناصور و
سینه و رعاف و ریش کوش و ماده آن سود مند بود خاصه چون فتیله
بعسل بیالایند و بقلقطار بکردانند و در کوش نهند و آکله که در دندان و دهان
و بینی بود و ریش آن مجفف بود ~~بابحری که با عسل بکنند~~ و مداوای وی
بشیر تازه و سکر و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک در باب
خود کفته شود **زان** درختیست که آنرا مران خوانند و کفته شود **زاووق**
زیبق است و کفته شود **زبیب** بپارسی مویز کویند و هر ثمری که خشک شود
زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب خوانند و زبیب نخوانند و زبیب را
عنب خوانند و بهترین آن خراسانی بود بزرک شیرین کوشت وی کرم و تر بود در
اول و خشک در سوم و بادام خوردن درد معا را نیکو بود و معده و جکر دوست دارند و لحم
وی کرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود درا دویه مسهل خوردن چون ده درم از
وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرارت وی
کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود مصلح وی خیار شنبر بود
و کویند شیر تخم توزک و اسحق کوید حدت دم بنشاند و قول او اصح است و کویند مضرات
بکرده و مصلح آن عناب است و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیت نرساند
الا آنکه محروری مزاج مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی که بر سر آن بخورد
و دیسقوریدوس کوید لحم وی چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند
بود جهت سرفه و اکر لحم وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان کنند
بعسل و بخورند بلغم از دهان بیرون کشد و چون بیامیزند با آرد باقلا و کمون ضماد
کنند بر ورم کرم که عارض شود در انثیین بغایت سودمند بود جهت سرفه و اکر
تخم وی ~~با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس~~ و چون خلط کنند سحق کرده با شراب ضماد
کنند بر هر چه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشها شهدیه و عفونات که در مفاصل

سعفه

خاده سوزی
خوردن آن آدم

کوشت

بود

بود و سرطان است و چون طلا کنند با جاورس موافق نقرس بود و چون بر ناخنی که جنبد چسبانند زود قلع کند و مویز غذا زیاده دهد از انگور دهد و جلاء مویز زیاده از جلاء انجیر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق وی بود غیر از آنک مویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده و بدل آن کشمش است
زبیب الجبل مویزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد و صفت مویزج گفته شود و شیرازی مویزک گویند زبد البحر
بپارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج فربه و ستبر بود و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل مانند ناخنه چشم بود با اسفنج و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را میلسون خوانند و شیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف جرکن ماند بسیار تجویف سبک و مؤلف گوید آن اسفنج است و گفته شد نوع پنجم بشکل مانند قطر بود وی را هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود که بزردی مایل باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند و با شراب سرخ زنک که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد باشد و پیدا شود جهة آن سودمند بود چون باموم و روغن گل استعمال کنند و بشره را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سیوم از وی حصر البول و سنگ گرده و رملی که در مثانه بود و تر دکرده و استسقا و درد سپرز را سود دهد و حیض براند و باقی انواع آن منافعهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء دندان بدهد و موی بر داء الثعلب برویاند و یک نوع هست که اسفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک در دوم جلاء چشم دهد و تحلیل آثار قرینه و قلع آن کند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگی مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن زبد البحر بوزن آن حجر القیشور بود اگر خواهد که وی را بسوزانند در دیگی گلی ناپخته نهند و سر وی بپوشند و شکاف آن بگیرند و در تون حمام میان آتش نهند پس چون پخته شود بیرون آورند و بر دارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره
بیونانی آذرنی و آذان افیون و آذرمی و اذرافیس نیز گویند

ابزالجرجعی گستمذر ... گویند

چون با نمک و شراب طلا کنند بر انواع زبد البحر موی بستر نیز و بر ...

کرم معرب جرس ... کرده بود

وبر پایی عاقورا وآن کرد برکرد نی جمع شود ودر دریا مانند یخ شود ودر میان نی و
گیاه یابند ولون وی مانند جراسیوس بود وبشکل زبد البحر است وبسیار سوراخ
دارد وطبیعت وی در درجه چهارم گرم بود ونشاید که تنها استعمال کنند وباید که
ادویه با وی خلط کنند که حدت وی بکند وقوت وی واگر محتاج بوند از جهة
بیرون که استعمال کنند از جهة اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدت
قوت که در ویست ودیسقوریدوس گوید جهة جرب ریش وکلف وقوبا
وبثرها ومانند آن بغایت سود دهد وفی الجمله دوائی حاد بود ونقل
مزاج بد که عارض شود در اعضا باز مزاجی نیک کند وعرق النسا را سود
دهد ورازی گوید چشم را جلا دهد وورم پستان زایل کند چون بر آب
کدازند بعد از آن کوفته باشند وبدان طلا کنند زبد القمر حجر القمر است
وگفته شد زبد بپارسی مسکه گویند بشیرازی نمشک بهترین آن تازه بود که از
شیر میش گیرند وطبیعت وی گرم وتر است در اول تری وی زیادت بود منضج
ومحلل بود واگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند وغذای وی بر دهد وجراحات
اعصاب را سود دهد جهت دندان رستن ونیز ورمهای که در دهن بود نضج
دهد وچون با عسل خلط کنند لعق کنند سودمند بود جهة خونی که از شش حاصل
شود واصحاب الجنب را وورم شش را بغایت نافع بود وبدان حقنه کردن و
ورمهای صلب حار رحم را با شیر سود دهد وریش روده واگر با ادویه بود که نافع
جراحتها بود که در اعصاب وحجب دماغ وفم مثانه باز دید آید سود دهد وریشها
پاک گرداند وگوشت آن وچون برگزند کی افعی نهند سود دهد وزهرها بکند وسرد
سرد وخشک را بغایت نافع بود خاصه چون با شکر وبادام بود وذات الجنب
وشش را نافع بود ومنع خون وقذف ماده بکند چون بگیرند از وی پانزده
درم وبا عسل بخورند وبسیار خوردن وی مسهل بود ومرخی معده ومصلح وی
فانید وقند بود ومصلح چیزهای قابض بود ووی نافع بود جهة خشونت حلق
وقوبا وسعفه خشک وخشن چون بدان بمالند سود دهد وحرقه مثانه را مفرد نافع
بود یا با بیضه نیم برشت وآنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود ودر
بعضی بدل شحم ودخان وی یعنی دود وی چون بگیرند از چراغ مانند چراغ بدان
طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود وقبضی اندک در وی بود وقطع سیلان

ماده چشم بکند وریش آن پاک کرداند وزود بحال صحت آورد **زباد** نوعي از طيب است
وآن عرقيست از ميان هر دو پاي جانوري کيرند که از کربه بزرکتر بود اما سروي کوچکتر
بود وآنرا زباد خوانند وطبيعت وي کرم بود در سيوم ومعتدل بود ودر رطوبت و
در يبوست وبوئيدن آن وماليدن صداع برد ودرد شقيقه وزکام را نافع بود و
اکر يک قيراط در ده درم شرابي که مفرح بود بکدازند وبياشامند خفقان زايل کند و
ضعف دل را ودرين عمل بغايت کمال بود واکر زني دشخوار زايد يک درم از وي
با يک درم زعفران در مرق مرغ فربه کند وبياشامند زائيدن بروي آسان
کردد **زبل** بپارسي زبل سرکين کويند ومختلف بود بسبب اختلاف حيوان
واختلاف اشخاص يک نوع تنها خاصه انسان ومجموع زبلها ومسحق ومجفف ومحلل
بود ومجموع در مفصل کفته شود **زبل الاطفال** آنچه در اول از طفلان
بيرون آيد چون بستانند وخشک کنند وسحق کنند با همچندان ورق ماميثا
وهمچندان نبات در چشم کشند سپيدي چشم که در چشم باشد زايل کند در چند
روز وبهترين زبل طفلان آن بود که از طفلي کيرند که محفوظ باشد از تخليط
وبعسل بسرشند وبدان تحنک کنند خناق وذبحه را نافع بود ويا در حلق دمند همين عمل کند
وهمچنين کسي که تورم حلق پيدا کرده باشد ونزديک مرک بود واحتياج بفصد
باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند وبر حلق وي
طلا کنند بغايت کمال نافع بود ومجرب وبايد که غذاي کودک سه روز ترمس
با نان تنوري دهند سه روز پياپي وغذاهاي معتدل در روز چهارم زبل
وي بستانند خشک کنند ونکاه دارند تا وقت حاجت وهمچنين اکر غذاي
وي کوشت مرغ ودراج پخته باب بود سودمند باشد وبايد که از غذاهاي که بسيار
از رطوبت در وي بود نکاه دارند زبل ايشان در فعل قلة نتن مانند زبل کلاب
بود وزبل اطفال بزرکترين ترياق کسي باشد که پيکاني زهردار بوي رسيده باشد وزبل
انسان چون خشک کنند با شراب يا عسل بياشامند سودمند بود جهت نهش دابه وکزيدن
جانوران وادويهاي کشنده ويرقان را نافع بود وقطع اسهال بکند وچون سحق
کنند بر موضع عقبه پاشند زايل کند **زبل اللقلق** زبل لقلق يعني سرکين لقلق
چون بياشامند مصروع را سود دهد **زبل الجراد** سرکين ملخ بهق وکلف را
زايل کند **زبل الحردون والورل** سرکين عضايه لون را نيکو کرداند طلا کردن.

که بشکل کربه بود

کربه

که

به نمک خورش کرده نبشته و شرابه که اندک مزاج دانسته است بوی

نتن دهند

ترکیبی

بر و زه

## زبل الکلاب

زبل الخطاف سرکین پرستوک خوانند سپیدی چشم زایل کند بهترین آن بود که از سکی کیرند که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهة ریشهای کهن و خنک بدان کردن خناق را زایل کند و جهة دفع اسهال آشامیدن با شیر سود مند بود و خاصه دوسنطاریا اسهال دم بود جهة قولنج بدان حقنه کردن با آب کرم نافع بود و دیسقوریدوس کوید سرکین سک چون بکیرند در تابستان بعد از غروب ستاره و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا با آب شکم ببندد و سرکین سکی که استخوان خورده باشد آنکه سفید بود و خشک کرده بنود آنرا خشک کنند و نکاه دارند و چون استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق سحق کنند با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اکر با ادویه که محلل بود خلط کنند ورمها بکدازد زبل الذئب بهترین سرکین کرک آن بود که از خار کیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی باشد و قولنج را نافع بود خاصه که آن کرک که استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و عجایب و مجرب بود و اکر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اکر در پوست ایل یا ذیب کیرند و بیاویزند بر سیمانی که از پشم کبشی که بعضی از وی کرک خورده بود نیکوتر بود این مرض را زبل الزرزور بهترین آن بود که از زرزور کیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سود دهد و چون بلعاب دهان بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ثالیل ببرد زبل الوزغ زبل الرخم شیرازی کوک خوانند سرکین مردار خوار چون در شیب زن دود کنند بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در کوش چکانند کرانی کوش زایل کند زبل الحمام سرکین کبوتر کرمتر از همه سرکینها بود سود مند بر هر مرضی که سرد باشد و با آرد جو آمیختن محلل بود و با سرکه چون بیامیزند خنازیر را سود مند بود و اکر با عسل و بزر کتان خلط کنند ورمهای صلب منفجر کرداند و خشکریشه چون که حادث شود با زیت بیامیزند سوختکی آتش سود دهد اما سرکین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت کرم بود و سرکین کبوتر صحرائی و کوهی حدت وی سخت تر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه چون تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد کرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند برد بیل و خنازیر و ورمهای صلب بکدازند و باصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند با آب بپزند و اندکی قطران اضافه کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم کردد و بنهند بر برص در خرقه کتان تازه و سه روز رها کنند و بعد از آن بردارند و دیکر بار از نو بنهند

زبل الخطاف

کلب

خواهند که

زبل الدجاج سرکین ماکیان باک کنند و زایل کنند کلف از روی بود

سرد

سود مند بود

سود مند بود و چندان این عمل بکند که زایل کردد و اکر باآب بر پزند و کسی را که عسر البول بود در طبیخ آن نشیند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند سود مند بود و همچنین اکر بسکنجبین بیاشامند و سرکین کبوتر سرخ چون دو درم با سه درم دارچینی بیاشامند سنک کرده بریزاند چون بسوزند در خرقه کتان تا مانند خاکستر کردد و با زیت بیامیزند و بر سوختکی آتش طلا کنند نافع بود و کویند سرکین کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنک کرده بریزاند و این مجربست و سرکین کبوتر حقنه کنند قولنج را نافع بود ذبل الفیل چون زن بر پشم پاره بخود بر کیرد هرکز آبستن نشود و اکر بخور کنند صاحب تب کهن را سود مند بود ذبل الدجاج سرکین مرغ اکر دود کنند سود مند بود جهت درد دندان و موافق کسی بود که قطر کشنده وادویهاء کشنده خورده باشد و اکر با سرکه یا با شراب بیاشامند قولنج را بکشاید ذبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول و باصره را قوت دهد و دیکر منافع در صفت زمرد کفته شود ذبل القواریر مسحقونیا است و کفته شود ذجمول کشوث است و کفته شود زجاج بپارسی آبکینه کویند و طبیعت آن کرم است در اول خشک در دوم موی برویاند چون با روغن زنبق طلا کنند و در قبضی و لطافتی بود ~~در دجه دوم~~ و سپیدی چشم زائل کند و روشنائی بیفزاید و چون بسوزانند در عمل قوی بود و آنچه سوخته او و سحق کرده سنک کرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اکر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی در کوزه آهنکران نهند و بدمند تا در دیک کداختن پس بیرون آورد و در آب قلی اندازد و بعد از ان سحق کنند نیک و مستعمل کنند زدوار جدوار است و کفته شد زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور خوانند و وی بیخ است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و به لفظی دیکر سطراک خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکارد پاره کنند و بخشانند تلخی در وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلختر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم تا سیوم و کویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهان کیرند و قی ببندد

ذبل الفرس سرکین اسب ... عمل کند که سرکین ... خناق ... نافع بود مجرب

ارنباد ... ماده
کچور کویند ...
... نیز ماده ...

وکزندکی جانوران را سود دهد تا بجدی که نزدیک بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح
و مقوی دل بود خاصیت قوت قبض بلطیف و از ادویه تریاقات
کبار بود و مقوی روحی بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یک درم
باشد و بول براند و سودمند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان
دل و فساد فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافعها مانند درونج بود و معده
تر را خشک کرداند و چون در دهن کیرند و بدان ادمان کنند در درد دندان را
نافع بود و نکاه دارد و بوی بد از دهن زائل کند خواه که از رنجی بود و خواه
که از غذا و ابن زهیر کوید چون بکوبند تر در شیب پای الذی هر علتی که در سر بود
ببرد از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بکریزد و باز نکردد
و اکر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقوی که بشرازی کوی کوبند و اکر یک جو زدرست
بزرک از وی چون سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش منقطع کرده
باشد از علتی نه آنکه از طبیعی بود بحال صحت باز آید و انتشار حاصل کند و دیسقو
کوید نافع بود جهت ترخر کودکان و عرق النسا و نقرس و قولنج و فالج و جرب
کودکان را و یک درم با عسل بر شند و طلا کنند چند نوبت که زائل کند و جالینوس
کوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و نقرس و صرع که بسبب آن رطوبات
بود چون با عسل بیامیزند نافع بود و صاحب منهاج کوید بسیار خوردن وی
مضر بود بدل و مصلح آن قولنج بود و صاحب تقویم کوید در مداوای کزندکی جانوران
و ریاح غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانک وزن آن طرخشقوق
بری و نیم وزن آن دانه اترج است و کویند بدل شیطرج و راسن زدرنباد خست
کویند درخت اترج است و مؤلف کوید درختیست که در ولایت کازرون بسیار باشد
خاصه در نشابور و ورق وی مانند ورق زیتون بود و کل وی قرص آینه دار
زرین بود و در وقت انکور بشکفد و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصاره
آن بیاشامند با مپخنج عرق النسا و عسر البول و ظمث را نافع بود و خون بسته از
مثانه بیرون آورد و کزنده کی جانوران را سود دهد و وی مضر بود بمثانه و مصلح او
حب الآس و بلوط بود و بدل آن بوزن آن قنطوریون باریک است و بوزن آن
تخم خیارزه و بوزن آن حب اترج و کوید بدل آن نیم وزن آن زعفران است
ذراوند مدحرج ذراوند مدور خوانند و معروف بشامی و وی ماده بود

مصلح وی کثیرا و العلیب و نبات بود و بدل آن نارمشک بود

بیان منه

مشمس کویند و ... منبع ... دریاب

هو بیاری

زراوند و زرنباد ... در هندوی کچور خوانند



بپارسی زراوند کرد گویند و بهندی کچور گویند و زرنباد نیز گویند و بهترین آن بود که لون زعفران بود و بغایت فربه بود و طبیعت آن گرم است در آخر دوم یا اول سیوم و خشک است در دوم و وی اقوی بود و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم و الطف از طویل نافع بود در همه خصلتها از زراوند طویل نافع بود جهة ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون با آب بیاشامند مقدار دو درم و سودمند بود جهة گزندگی جانوران و ادویهٔ قتاله و جذب سلی و شوک و سهام چون ضماد کنند بکشد و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی کند و ... پاک کند و قوت سمع بدهد و ریشهای بد پاک گرداند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و وقال عضله و درد پهلو چون بیاشامند بغایت سود دهد و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی باشد سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن کدو و بنفشه بود و مقدار مستعمل یک مثقال تا دو درم بود بدل وی بوزن وی زرنباد و دو دانگی آن بسباسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید بدل ... زراوند مدحرج و یک وزن و نیم زراوند طویل بود و گویند بدل آن دارکست و گویند بوزن آن زراوند طویل یا نیم وزن آن ریوند چینی است زراوند طویل شجرة رستم خوانند ارسطلوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسمقاد و مسمقران نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قطلیطس نیز گویند و وی تر بود و بهترین آن باشد زراوند مدحرج بود و ستبرتر از انگشت تر و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گوشت برویاند و جهة صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک گرداند و احشا را نافع بود و در ریشهای زعفن شده باصلاح آورد و دندان و بن آنرا پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بسرشند بسرکه طلا کنند بر سپرز بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند همین عمل کند و سودمند بود جهة بواسیر و تشنج و استرخاء اعصاب که از امتلا بود و اگر دو درم بیاشامند و ضماد کنند بر گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویهٔ قتاله بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نفسا را پاک کند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده

مسح معنی ان سوری ... شوک خار

غلط
زراوند طویل بهندی ...
زرکچور گویند

اسم رنگ ...
سبز زرد

... نرکچور ...

واگر فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد همین فعل کند و کرم دراز حب القرع بکشد
واگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و جهت تنها نافع بود و معده را سود
دهد چون با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هموار کند و بصلاح
آورد و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج است
وگویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ بسفایج وگویند نیم وزن
آن فلفل و نیم وزن زرنباد و رازی گوید بدل وی در تفتیح از ریاح و تحلیل آن در
شکم وسپرز بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرشک و زرنب** انبرباریس
وگفته شد **زرنیخ** الوان آن انواع است زرد و سرخ و سبز و تیره و [illegible] و سفید و بهترین
آن زرد بود ارمنی که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی
کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
سوزنده بود و در وی قبضی بود و معفن و لذاع گوشت زیادة خورد [illegible]
و موی بسترد و با پیه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه را اگر با زفت روی
بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود آثار آن ببرد و نوع سرخ
در فلتقیون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند در
میان شیر کنند هر مگس که در ان افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره
تلخ تر بسرشند و بر شیب نعل طلا کنند بعد از انکه موی بر کنده باشند هرگز دیگر
نروید و دیسقوریدوس گوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود و چون
با رانتج بیامیزند داء الثعلب زائل کنند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف
آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی وی برنج و حسق طلا کنند و زرنیخ
مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن رهشک
که سم الفار است و اکسیریان آنرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ
مصعد خورده باشد بقی کنند باب گرم و روغن و بعد از ان آب گرم و جلاب
روغن کنجد یا روغن بادام و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب گوشت از مرغ
و روغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند و رازی گوید بدل سرخ نیم وزن آن
زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح
وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن وی چنان
بود که دیگ نو بستانند و بر آتش نهند و زرنیخ در ان کنند و بریان شود بعد ازان

زرنب فروگیرند و سرد کرده انند و سحق کنند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند
رجل الجراد خوانند و این اسم بران نهاده اند که مشابه آنست و بهندی آنرا
بترج خوانند و بپارسی آنرا سر و ترکستان خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در آخر دوم بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی
که در ویست و تلطیف و قبضی تقویه و تفریح زیادت معنوی بود چون
با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود
سودمند بود و در قوت مانند سلیخه بود و کبابه و معده سرد را و جگر
ضعیف را سود دهد و اوجاع اعصاب را نافع بود مجموع و محلل
بادها بود که در بدن پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود
و بدل وی دارچینی بود گویند سلیخه یا کبابه و گویند بدل آن هیل است
و گویند تقویت جوزبوا است لیکن لطیف تر از وست **زرنک** زردک
آب خفقا است و صفت آن در عصفر گفته شود **زرنیرا** بقله مبارک
است بزبان سریانی و گفته شد **زرقوری** رجل الغراب است و گفته شد
**زرنیلج** ریباس است و گفته شد **زرقون** سلیقون گویند و آن اسریخ است
و درین صفت بریخ گفته شود **زرافه بالنار** اسم مرغیست که در بغداد بشکل
حیوانیست که آنرا اشترگاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته
آید گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیز **زریر** گل نباتیست که در کوهستان
جوزجان می باشد و بپارسی و شیرازی آنرا اسفرک خوانند و جهت رنگ زرد
صباغان استعمال کنند **زعفران** جادی خوانند و جساد و ریهقان و کرکم و شعور
الثقالیه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیزبوی بود و از ولایت فارس
از کوه گیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفران است و بعد از آن خراسانی است
که معروف بود به پلنگیری بعد از آن رود آوری و زعفران فرنگی که آن مشهور است
بمصری بیشتر قلب باشد و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول
و فولس گوید گرم است در سیوم و خشک است در اول و در وی قبضی بود
و محلل و منضج بود و عفونت بلغم بود و مقوی احشا و لون را نیکو گرداند و چشم
را جلا دهد و تاریکی چشم زایل کند و آب رفتن وی باز دارد و چون با شیر زنان
در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند جهت درد اندرونی

عصبهای بدن

هیل

اشترگاو پلنگ زرافه بهندی

زعفران بهتر بکسر گویند

نافع بود و فرزجه وضمادات از وی چون مستعمل کنند در درد رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم و باه را برانگیزد و بول براند و سدهٔ جگر بگشاید و چون بازرده تخم مرغ نیم برشت کرده بخورند باید بیاشامند مقدار دو درم در ساعت بار بنهد و این مجربست صاحب منهاج گوید یکدرم تمامست و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بحدی که گاه باشد که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عفوصتی که با شد او را و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلت نفس بود و قوت پشت بدهد و درد رگها و کبتین را نافع بود که سبب آن از بلغمی شور بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و جمره چون طلا کنند نافع بود و اگر با ادویهٔ خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و شقیقه را سود بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند شربتی از وی نیم درم بود تا بیکدرم و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و منصوری گوید وی مصدع بود و مغثی بود و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود و صاحب منهاج گوید وی مصدع بود و مظلم حواس بود و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهاء طعام ببرد و مغثی بود در خواص آورده است که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در انجا نرود و رازی گوید بدل وی بوزن وی دانهٔ اترج و دانگ و نیم آن سنبل شش یک آن قشور سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن قسط و دانگی و نیم آن قشور سلیخه و گویند بدل وی دو وزن وی از خلط و ثفل روغن وی بود زعرور جبلی تفاح بری خوانند و اکج نیز گویند و ارونیا و ذو ثلاث و حبات هم خوانند و درخت وی را نلک گویند و زعرور شیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا الیلیون خوانده است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود اما کیل زرد طبیعت وی سرد و خشکست و قابض بود و قابض تر از سنجد معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول ببندد و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذاء بدن بدهد و مقوی و مسمن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود لیکن مصدع بود و مرخی معده بود و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منهاج گوید مقدار سه درم در مدا و استعمل بود و گویند مصدع بود و قولنج آورد

قسط بود و بوزن

الیلیون

وکرده را بد بود واولی آنکه بغایت رسیده بود و مصلح وی انیسون بود زعرور
مثلث عجم خوانند بشیرازی کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و
خشک بود گویند مُتَولّد بلغم بود معده و کرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود
زنگار الحدید صداء الحدید است و زنجار الحدید گویند و بپارسی زنگ آهن
خوانند و آن از آهن گیرند صفت آن بستانند سوهن آهن و آبرروی صحیفه کنند و نم
کنند بآب و بنهند تا خشک شود و بکوبند آنچه مانده است دیگر بار نم کنند و بنهند تا
خشک شود و بکوبند تا آنکه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است این نوع
که آسان تر بود گفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک
بود در دوم چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد
منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و برجره و شرا بنیدا ید سودمند بود جهت داء الحیض
که بر ناخن برآید که آنرا بشیرازی خوی درد گویند و خشونت اجفان و بواسیر که رسته بود در
مقعد سودمند بود و بن دندان محکم کند و چون بر نقرس بنهند سود دهد و موی بر داء
الثعلب برویاند زعبر مرو سفید است و گفته شود در هم صفت و انواع آن
زفت رومی سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین وی براق صافی بود
پاک و املس طبیعت وی گرم و خشک بود عرق النسا را سود دهد و نقرس و مفاصل و
فالج و بادهای سرد و درد رانها و زانوها را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایت
نافع بود خاصه چون ادمان بران کنند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود و اسحق
گوید مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک البطم و گویند
بدل آن قطران است زفت یابس زفت تر است که خشک می شود و طبیعت
خود و آنرا ابو سفاس خوانند بیشتر از ینبوت وار ذکیرند و آن صنوبر تر است
که بر می دهد طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند گرم است در دوم و
جالینوس گوید گرم است در سیوم و وی خشک تر از زفت تر بود و بادها زایل کند
و ریشهای فاسد از رطوبت پاک کند و ریشهای سر و گوشت در ریشهای برویاند
و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای
صلب بود زفت رطب زفت تر است و آن روانه بود و آن درم بهم کنند و آن از
قبل قیر است و از ینبوت و غیر آن از انواع صنوبر گیرند که زفت در پختن بالای وی
صوفی پاک بیاویزند و بخار آن بدان متصاعد شود چون بسیار شود آن صوف را بیفشارند

درفرقی پاید وقوع و اینیق نهند یا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو ضماد کنند
بر داء الثعلب موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند سود دهد و منضج اخلاط غلیظ بود و برص
ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و سینه را پاک گرداند چون با شکر
بخورند و اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بمالند سود دهد و اگر چند نوبت بر اعضا
که خواهد طلا کنند فربه گرداند و اگر بر شقاق پای طلا کنند سود دهد و نفث دم بکند و چون
و مسهل بود و شریف گوید چون بزفت ترحقنه کنند گزندگی عقرب و مار را نافع بود و
میان سر بتراشند کسی را که علق خورده باشد و سر را بدان روغن یا زفت چرب کنند
علق بیرون آورد از حلق و صاحب منهاج گوید چون دو درم از روغن وی با عسل
بیاشامند تریاق زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دخان وی
مژه چشم برویاند و ریش آن زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود
زفیزوف بزبان اندلسی عناب است و گفته شود زلابیه شیرازی زلیبیه
و حلیقی نیز گویند و آن سبک تر از قطایف بود و زود هضم شود و سرفه تر را سود دهد
از جهت رطوبت شش و سینه و مولد عفونت بود و مصلح وی آن بود که از وی سکنجبین
خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود
زمرد اسطوطالیس گوید زبرجد است و زمرد هر یک جدا نیستند هر دو یک
جنس اند و در معدن زر از معدن خیزد و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت
وی چنان است که چون بیاشامند بوزن شش جو از گزندگی جانوران زهردار
و سمهای کشنده خلاص یابند و موی نریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر
از وی گردن بندی سازند یا نگینی دفع صرع بکند و چون پیش از زحمت
آن نگاه داشته باشند و بر کودکان خرد چون بیاویزند دفع صرع از ایشان بکند خاصه
در آن زمان که بزاید و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت خون رفتن و اسهال چون بیا
شامند یا با خود بیاویزند دفع صرع از ایشان بکند و مجهول گوید زبرجد چون حل کرده
بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد فایق اندازد
آب از چشم وی روانه گردد و انکه گویند چون چشم افعی بر وی افتد کور شود خلاف است
و چون سحق کنند و باد وی جهت ضعف استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بر آن کردن کند
چشم زایل کند زمج مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی آنرا چرخ گویند شریف گوید
گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن و ضعف دل و خفقان را نافع بود و در نیم

زلابیه ... حلیم
... گویند

مغرب زمین

یا بوکه پیش از انکه زهر در روی عمل کند بیاشامند از مرگ خلاص یابد

وی در

وي در کحلهاي چشم کنند تاريکي چشم وشبکوري را زايل کند وسرکين وي چون بر کلف ونمش
طلا کنند زايل کند **زنجبيل** بهترين آن صيني بود که لون آن بزردي زند ونيکي طبيعت وي
کرم است در آخر سيوم وخشک است در دوم وابن ماسويه کويد کرم است در آخر سيوم
وتر است در اول سودمند بود جهت سده که در جکر پيدا شود از سردي وتري ومجامعت
را قوت دهد ومحلل رياح غليظ بود که در معده وامعا باشد وجکر ومعده سرد را
نيکو بود وچون بعسل بسرشند وباد ويهاي قوي بياشامند وجالينوس کويد فالج ولقوه
واغمار را نافع بود ومجموع دردها که از سردي بود نافع بود وقولنج کويد عرق النسا ونقرس
وفالج وخدر وجمود وسده دماغ واخلاط بلغمي بدن را نافع بود وديوجانس کويد کرمها
بکشد وبيخ امعا را نافع بود ودرد سر وشقيقه که از سردي باشد وچون سحق کنند وبروغن
خيري برصدغين طلا کنند نافع بود وچون دو درم از وي با قند بآب کرم بياشامند مسهل
اخلاط لزج بود ودر چشم کشيدن وخوردن تاريکي از چشم زايل کند وخوردن وي
حفظ بيفزايد ورطوبت از نواحي سر وحلق بزدايد وکزندکي جانوران زهردار نافع
بود وتري معده نشف کند ومني بيفزايد وبلغم ومره وسودا بيرون آورد ومقدار
دو درم مستعمل بود واسحق کويد مضر بود بحلق ومصلح آن عسل بود وبدل وي بوزن
وي دارفلفل بود يا فلفل سفيد وکويند بدل وي يک وزن ونيم راسن بود وکويند
بدل آن عاقرقرحا بود **زنجبيل الکلاب** ورق وي مانند ورق بيد بود اما نبات
زرد بود وقضبان وي سرخ بود وبطعم زنجبيل بود وزنجبيل الکلاب از بهر آن
کويند که سک را بکشد وطبيعت وي کرم است در سيوم وخشک در اول وچون
تر بود وبکوبند يا تخم وي بر کلف روي ونمش کهن طلا کنند زايل کند واکر بر ورمهاي
صلب ضماد کنند بکدازاند **زنجبيل العجم** اشترغاز است وکفته شد **زنجبيل شامي** وزنجبيل
بلد راسن است وکفته شد **زنبق** کليست سفيد که اندرون وي شاخک زرد دارد وقدر آن
شاخ که کل بر سر وي است يک کز باشد وزيادت نيز باشد وکوتاه تر نيز باشد وبهر شاخي چهار يا پنج
باشد تا ده زيادت نيز وکل وي بوي عظيم خوش دارد وبرک شاخش مانند برک ورد بود
دراز تر وبرک اصل وي مانند برک کالي بود ليکن سبز بود وصاحب جامع کويد زنبق هو دهن
المربا بالياسمين وخطا وفاحش کرده است وصاحب منهاج کويد که نزد يک کفته ام که زنبق هو
السوسن الابيض ومولف آنچه تحقيق بود کفته شد واکر کويند زنبق نوعي از سوسن است شايد
مولف کويد راز قي زنبق است باقي همه اقوالها خلافست وخطا وطبيعت آن کرم است

فلفل الماء است

کل

در اول بود معتدلست در خشکی وتری **زنجار** وآن دو نوع است معدنی وعملی بپارسی زنگار
خوانند وبیونانی قسیطوس ومعنی آن مجرود بود وبهترین آن معدنی بود که در معدن مس
حاصل شود وآنرا بیونانی معروف بود بباسغادلس ومعنی آن دوده بود وزنجار یکنوع
عملی ویکنوع معدنی طبیعت آن گرم وخشک تا چهارم تیز بود وخورندهٔ گوشت صلب بود
وجرب وبرص وبهق را سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند جهة ریشهای پلید که در
بدن بود وقوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود الا آنکه زنجار ازوی تقویت تر بود وچون
در بینی دمند گند بینی زایل کند وریش آن باید که دهن پر آب کند تا گرد آن بحلق نرسد واگر
با ادویه که نافع بود جهة چشم بیامیزند ناخنه وسبل چشم وجرب وسلاق زایل کند وتیزی
چشم زیادت کند ورطوبت آن خشک کند بغایت وبواسیر را نافع بود چون در مقعد بود با زاج یمانی
وروغن گل بیامیزند سود دهد وچون با عسل برشند یا با سرکه بپزند سودمند بود جهة ریشهای
اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن واسترخاء لثه وریش بینی وگوش ~~دبر را سود~~ مند
بود جهة غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند وغبار وی زیانمند بود بحلق ومداوای وی
بشیر تازه ومسکه کنند ووی ازجملهٔ سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد
تفتیح کند ومضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است وعضلی واز خوردن وی مغص
سخت ولذع قوی در حلق وتقطیع در احشا وریش پیدا کند وقی آورد ومداوای وی
آن بود که جلاب وآب گرم وروغن بادام ولعابات ومرقها چرب بیاشامند وبدل
آن بوزن آن اقلیمیا ونیم وزن آن زنجفر است **زنجفر** بپارسی زنجرف خوانند
وبشیرازی صنغر وآن مخلوق بود ومصنوع بود وآنچه مخلوق بود بیونانی میلنیوق
خوانند وآن حجر الزیبق بود وآنچه مصنوع بود بیونانی قینا باری خوانند وآن قینار بود
وآن از گوگرد وزیبق سازند وآنچه مخلوق بود هم از گوگرد آن چیزی بمعدن زیبق رسد
ومستحیل شود بزنجفر وقوت زنجفر مانند اسفیداج بود گویند بقوت شادنج
بود وطبیعت وی معتدل بود در حرارت ودروی قوت تحلیل بود وگویند گرم
وخشک در دوم وگوشت در ریشها برویاند ومبرد ورم حار بود جالینوس
گوید سرد است در دوم وخشک نیز وورم جگر ومعده را نافع بود وچون با
روغن گل بسرشند وبدان طلا کنند بغایت کمال مفید بود ونافع وچون در مرهم
کنند سوختگی آتش را سود دهد وجراحتها باصلاح آورد ودر [illegible] ودرگند
در آکله نافع بود وبر ریشهای عفن ودر داروی چشم استعمال کنند بقوت

سفیدر

ارشادنج

ارشادنج بود نعل بهرانکه قابض بود ازشادنه وقطع خون رنقی بکند ووی از سموم قتال
بود وچون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد ومداوای وی بچیزهای چرب
وشحمها وآنچه در مداوای زیبق کفته شد کنند وکویند بدل آن مرداسنج است وکویند
بقوت شادنج است یا اسفیداج **زُفْت** دو نوع است وکفته شد **زُوفَرَا** تخم
جزر است وکفته شد در خراصفت آن لیکن طبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم ومحلل بود وکزیدن
عقرب را نافع بود ومقوی بدن بود ودرد سینه وشش را نافع بود چون با عسل کف کرفته بیاشامند
وچون حقنه کنند باد وغیر کل زیر طلا کنند در حمام حراز را نافع بود وشپش را بکشد **زوان**
شلیم است وکفته شود **زواوق** زاوزوق است وکفته شد **زوفاء یابس** کیاهیست که برک
حناء مکی ماند وجبلی بود هم وبستانی بود وبهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد وآن
مشهور بود بزوفاء مصری وطبیعت آن کرم وخشک بود در سیوم ولطیف بخار طبیخ
وی چون با انجیر بود جهت درد کوش سودمند و بادی که در کوش بود تحلیل دهد وچون
با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندانرا ساکن کرداند وچون با آب وانجیر وعسل
وسداب بپزند وبیاشامند بود جهت ورم کوکش وشش کرم وربو وسرفه کهن ونزله از سر ریزد
وحلق وسینه ودشخواری نفس وکرم بکشد وحب القرع واکر با عسل لعوق کنند همین عمل کند
ومسهل بلغم بود وداء الثعلب وداء الحیة وریش روده وعرق النسا را سودمند بود و
مفلوج را نافع بود ودرد معده وسینه ودرد پهلو باورانها وو بیج امعا وسده جکر و
قولنج را نافع بود وچون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود واکر
با قردمانا وایرسا خلط کنند مسهل قوی بود وچون با انجیر ونطرون بکوبند ضماد کنند
بکداز د باشراب جهت ورمهای صلب کرم ضماد کنند سودمند بود وچون با آب بجوشانند وضماد
کنند بر خون مرده که در شیب چشم بود بکدازاند وچون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع
نیکو بود ولون را نیکو کرداند وچون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا
وکزندکی جانوران سود دهد وچون با آب بپزند وبر چشم نهند سودمند بود جهت نزول
آب ومقدار چهار درم مستعمل بود واسحق کوید مضر بود بجکر ومصلح وی صمغ عربی بود و
کویند عناب بدل آن پرسیاوشان ونیم وزن آن مرزنکوش بود بوازن آن **زوفاء رطب** وسخیست
که بر دنبهاء میش از من جمع شود بسبب کیاهی که شیر دارد وآن از یتوعات بود وچون
بخورند بسبب حدت وقوت آن شیر وسخ بر دنبه ایشان جمع کردد وباشد که زوان
بود آنرا بپزند وبقوام آورند وکویند که هرکاه که ایل افعی را بخورد قوت طبیعت ایل

زوفاء یابس
وهمه را کویند

است که حرکت کند تا دفع مضرت سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف
گردد آنرا زوفاء تر خوانند و این نوع بغایت قوت بود طبیعت وی زوفا
تر گرمست در سیوم و گویند در دوم و تر است در اول محلل ورم صلب بود
و چون بر دشبد ضماد کنند سود دهد و با بوره و انجیر بر سپرز نافع بود و محلل [illegible]
صلابت بود که در حوالی مثانه و رحم بود و سردی آنرا نافع و سردی کرده و چون
و چون با اکلیل الملک و سکه بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان
بیرون آید و چون با شحم مرغابی بیامیزند جهت ریش گوش و ریش قضیب و مقعد
و رحم و پیرامون آن سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع
بود و مصلح وی روغن گل و سکه بود و مؤلف گوید آنچه مصنوع بود صفت آن
بگیرد و ریشمهای که در میان ران گوسفند بود و چرک آن در آب کنند و بجوشانند یا
قدری از آن آب چربیهائی که بر سر آید رها کنند تا سرد شود آنرا بردارد و استعمال کند
و گویند بدل وی مغز ساق گاو بود **زهرة الحجر** جراد الصخر است و گفته شد
**زهم** زرنباد است و گفته شد **زهرة الملح** نباتی است که در نیل مصر بود
بر روی آب و در آبهای استاده و نهرها بود و بر زمینهای شور نیز زوید و بهترین آن
زعفران رنگ بود که بغایت متنن بود و در طعم وی شوری و گزندگی بود و محلل و ملطف
بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و
شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود
و فی الجمله در حدت و تلذیع مانند نمک بود **زهرة النحاس** آن چیزیست که چون مس بگدازند و
در گوی از زمین ریزند و آب بران ریزند تا ببندد و اجزاء مس جمع شود و آن آب چون گرم گردد
کفی شود مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال و لذاع بود
و قابض گوشت زیاده بخورد و گری کهن شده زایل کند و چون سحق کنند و در گوش دمند و مسهل
آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای پلید و عفن با صلاح
آرد و چون با شراب بیامیزند بثرات زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند ورم
لهازه بگدازاند **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده
بود بغایت سرد بود و قابض نیز بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیادت تر از انواع زیتون دهد و طبیعت آن گرم و خشک
بود و زود تر از سبز منهضم شود و چون با استخوان بخورد کند جبت دبو و مرضها

نافع بود لیکن خوردن وی بی خوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی از وی متولد
شود و اولی آن بود که درمیان غذا خورند و سرکه کس بعضی شر وی میکند و مقوی معده
بود و اشتهای طعام آورد و مجامعت را زیادت کند و قوت ذکر بدهد و پشت را
محکم گرداند و گرده را پاک کند و سنگ گرده و مثانه را نافع بود و زیتون کوهی گرم
خشک بود و آنرا غنم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده سرد بود و قابض و آنچه
رسیده بود معتدل بود و در حرارت و قوت اشتها بدهد و معده را خاصه چون بر گرم
باشد و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک گرداند و سوختگی آتش را
نافع بود و زیتون سبز طبیعت را ببندد و معده را دباغت کند و قوت شهوت و غذا
بدهد خاصه نمکسود اما دیر هضم شود و غذا اندک دهد و چون در سرکه نهند زود هضم شود
و شکم بیشتر ببندد و غیر نمکسود و اسحق گوید چون پنج درم از آب بپاشامند سود مند
بود جهت مره صفرا و گویند مضر بود بنشش و گویند اصلاح بعسل بود و عصاره زیتون
چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون
با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن نهند زائل کند و نمک آبی که زیتون در آن
نهاده باشند چون مضمضه کنند دندانی که محرک بود محکم کند و آنچه تازه بود بلون
باقوت بود و معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود هضم
تباه شود و آنچه در نمک آب نهند طبیعت آن لطیف تر بود که با آب تنها نهند
بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از زیتون رسیده گیرند و طبیعت وی گرم
و تر بود و در گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده و نا
رسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود آنچه از زیتون بری بود مانند روغن گل دراکثر
حالها سودمند بود جهت حمره و شرا و جرب و قوبا و صداع و دندان محرک را محکم گرداند
و سبوسه سر زائل کند و اگر هر روز در موی مالند و رها نکنند که زود سفید گردد و آنچه زیت
کهن بود بقوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبت
داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان خشکی و تری و شستن وی آن بود
که درمیان آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند و بعد از آن استعمال
کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در دوم و چون کهن وی در چشم کشند تاریکی

ومعده را نیکو

چشم زایل کند و بر نقرس طلا کردن سود دهد و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا بود و با جواب خوردن ده درم مسهل بود و به آب گرم آشامیدن و قی کردن زهرها بکند و زیت انفاق زیت الاصح گویند بهترین آن سبز و تازه بود معده را نیکو بود و بن دندانرا سود دهد و دندانرا محکم کرداند و چون در دهان گیرند منع عرق بکند و چون در دیگی نحاس کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سرما بکند آنچه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند و جهة قولنج که سبب آن از ورم امعا یا از سده که عارض شود از رجیع یابس بران حقنه کردن سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی یا دسبل بود یا در اجفان رطوبتی غلیظ یابس بارد باشد چون در چشم کشند زایل کند از وی و قوت باصره بدهد و روشنائی بیفزاید و زیت بیک سال کهن شود هر چند که بگذرد فاضلتر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم کرده بمالند درد حال ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن خروع است و گویند روغن خجل و در ادویه قاله زبد البحر **زیتار** ثقل زیت است و بیونانی اموزی خوانند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت و چون بپزند طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در باب عین در صفت عکر گفته شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل عراق زیت رکابی خوانند بران سبب که بشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطین خوانند و صفت آن در زیت گفته شد **زیتون الحبش و زیتون الکلب** زیتون بری است و گفته شد در صفت زیت و انواع زیتون **زیتون الارض** مازریون است مازریون است و گفته شود **زیرقون** نوعی از درخت سنجد است که بر نمید هد و گویند غبیر آنست و صفت غبیرا در غین گفته شود **زیت السودان** گویند زیت الارجان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن بزرگ بود خارناک و ثمره آن مانند بادامی کوچک بود و روغن ازان میگیرند ~~و آن بادام کوهی است~~ و درخت آنرا ارجن خوانند ببربری و بعربی ولون البر خوانند ببشیر ادی نحرک گویند زیت سودان غیر زیت ارجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند و بغایت گرم بود سودمند بود جهت دردها و علتهای سرد و منفعت وی در باب جیم و در صفت جلوز گفته شد **زیت الارجان**

از

زیتون الحبش

غبیراست در دمشق

و نوعی است بکفنوع

لوز البربر

زبیب

زیز کیاانست و گفته شود زیز صرصر است و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ و بشیرازی جرجرانک
خوانند و بشب آواز کند و در صاد گفته شود
زیبق بپارسی سیماب خوانند و وی را نام بسیار است بلغت اکسیریان اکت الغیاث للغیط
الزمزم الحی الماء السحاب النور الزواوق الروحانی عین الحیوان اللبن الحل الدهن الآبق
الفرار الزوج والنافذ الطیار این مجموع بزبان اکسیریان است و بشیرازی سیواه گویند و بهترین
وی آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباسی پاره کنند
و بفشارند تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شود استعمال کرده باشند و طبیعت زیبق گرم
و تر بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول از وی جهت
قتل شپش خصوصیتی دارد و قردان ~~و حیوانات~~ بشیرازی کنه گویند مجموع بکشد و با روغن
گل جهت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه
بر جرب و حکه طلا کنند سودمند بود و دخان وی رنجها پیدا کند مانند فالج و لقوه و رعشه
و کری عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و جستن اندامها پیدا کند
و بوی دهن ناخوش کند و دماغ خشک کند و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و
گزندگان بگریزند و اگر نگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند
اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میلی از رصاص
در گوش وی کنند تا زیبق بوی چسبد و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون
بیاشامند در حال از شیب بیرون آید و مضرتی زیاده تر نرساند چون زنده بود و علاج کسی که
زیبق خورده باشد مانند علاج کسی که مردارسنگ خورده باشد و مؤلف گوید صنعت تصعید بسیار است
و این یک نوع گفته شد بستانند زیبق و بیامیزند با نیم وزن آن اسرب یا قلعی و بسایند با هم
چندان زاج سوخته و هم چندان خشت پخته بوزن مجموع نمک بریان کرده همه را بسایند بر
صلایه و آب حماض اترج بروی برفق می ریزند تا بغایت سوده گردد و پس آنرا بریان کنند
و در شیشه بگل اندوده یا دیگ نو گل اندوده کنند سربسته با آتش نرم چند نوبت چنین کنند
پس دیگر باره بستانند و تصعید کنند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل
مهلک بود بغایت والله اعلم بالصواب **باب السین** ساذج صاحب منهاج گوید
هندی بود و رومی بود هندی را ماهقشانی خوانند و مالابثرن و مالابثرون نیز گویند و آن
ورقیست مانند ورق جوز و بروی آب پیدا شود و وی را بیخ نبود مانند
عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و یک

زیبق بهندی پاره گویند

وقردان حیوانات

ساذج بهندی تیزپات گویند

کردکان

روی دیگر بسبزی و آنچه بویش قوی بود و لونش سیاه بود برگ قرنفل بود و طبیعت آن
گرم است در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرم گویا است در سیوم و خشک است در دوم
و از خواص وی آنست که چون بر جامه پراکنده کنند از شپش ایمن باشند و اگر در شیب زبان
نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و در بسر زور و
را نافع بود و مقوی بدن بود و مسمن و درد معده و بادی که در روده متولد شود و دشخوار
زادن را نافع بود و مشیمه محتبس را بیرون آورد چون بان بخور کنند و با گوشت بر شکم طلا
کنند و حیض و شیر براند و مرهٔ سودا را سودمند بود و درد دل و خفقان را نافع بود
و بول براند و بوی بغل زائل کند و در قوت نود یک سنبل الطیب بود الا از وی نرمتر بود و مقدار
یکمثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بششش و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود مثانه و
مصلح وی شراب بر بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر
شاداوران قنطار خوانند و معنی شاداوران بپارسی سواد القضاة بود و خم الملک
نیز گویند و بشیرازی سیهک داوران خوانند و صاحب منهاج گوید صمغیست و صاحب جامع
گوید چیزی است مانند صمغ که اندرون بیخ درخت گردگان که مجوف شده باشد یابند و موفق
آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع گوید
چیزیست که در میان درخت جوز یا بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخی مایل
بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سیوم و گویند گرم است خون را
به بندد چون بخورند یا از بیرون ضماد کنند یا بخود برگرفتن و خاصه چون سحق کنند و
نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون به بندد و قطع خون بکند و اگر زن
بسرکه بسرشند و فرزجه سازد و بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوت عروق رحم و
آورده آن بدهد و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند بدان رحم را
همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز مقدار دو مثقال و سه درم یا پنج درم از
مورد اضافه کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی با آب مورد که آن را در آن
حل کرده باشند و اگر بیاشامند مقداری نیم مثقال معده را و امعا را پاک گرداند و اگر بر ورم
خصیه و ذکر بسرکه خمر طلا کنند نافع بود و بدبغورتش گوید بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن
وی مضر بود دبسر و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج و دو دانگ بیخ نی
شباج شریف گوید درختیست در هندوستان و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب
وی صلب بود و سیاه طبیعت آن سرد و خشک بود چون بسوزانند و در آب ماميثا

اندازند

اندازند و بعد از آن سحق کنند و ببیزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را
زائل کند و چون چوب وی حل کنند باب سرد و برسنگ بمالند بر سر صداع گرم را زائل
کند و همچنین بر ورمهای صفراوی و دموی مالیدن بکار آید خاصه چون با بی که
طبیعت وی سرد بود و از ثمر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج و غش
نافه مشک بدان کنند و بدان عوض کنند پیدا نباشد الا وزن آن زیادت بکند و
نشارهٔ آن چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی بود
**ساذقه** پرسیاوشان است و گفته شد **ساسازکیث** بزر الانجره است و گفته
**سام ابرص** ~~و~~ را خوانند صاحب جامع گوید وزغ است سهو کرده است وزغ
سم مهلک است و سام ابرص موذی نیست و بشیرازی ماتونک گویند و باصفهانی
مالوالی خوانند و طبع آن گرم و خشک بود بهترین آن بود که در بستانها بود دیگر سنگی
عقرب چون بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک بود با زیت
بیامیزند و طلا موی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی فتق کودکان را
بغایت سود دهد چون بپزند و دران نشینند و همچنین بول وی و خون وی
با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت فتق را سودمند
بود و جگر وی بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک
کنند و بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد **ساساليوس** سساليوس
و گفته شود و سسالیوس نیز گویند **ساطل** شاطل نیز گویند و شادیل نیز خوانند
و گفته شود **سابسرج** سابزک نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود
**ساطریون** سوفطیون است و گفته شود **سالامندرا** نوعی از عضایات
است و چهار پای دارد و در کان نشادر بسیار باشد و ذنب وی کوتاه بود
و بزرگتر و پهنتر از سام ابرص بود و گردن وی باریک بود و لون وی مختلف
بود از سیاه و زرد گویند چون بر آتش اندازند نسوزد و بیشتر سر ذنب وی
سیاه بود و گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود و از جملهٔ سموم قتالست
مانند ذراریح و علامات کسی که آن خورده باشد درد معدهٔ سخت بود و ورم در
شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و زائل شدن عقل و لون اندام
سیاه گردد مانند بادنجان و معالجهٔ وی مانند معالجهٔ ذراریح بود و
منفعت وی در حرد و ن گفته شد **ساق البقر** چون بسوزانند و بکوبند
و بیاشامند سودمند بود جهت شکم رفتن و خون آن **سپستان**

حل کننده

صواب

ابلق

پستان بمنزله سورنجان

محاط و محیط گویند و معنی سپستان بپارسی اطباء الکلبه و بعربی دبق خوانند و بهترین
آن بحری بود که تازه و فربه و صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود
و گویند گرم و تر جهة سرفه که از خشکی و گرمی بود سودمند بود و سینه و حلق را
نرم گرداند و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و
مقوی آن و امعا را از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهله نیکو بود فعل
وی و تبهای گرم که سبب وی خون یا صفرا بود و آنچه از بلغم سوزش بود سود دهد
و مقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند
مضر بود بجگر و مصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع گوید سنگیست
سیاه براق که از هندوستان آورند و صاحب منهاج گوید چیز نیست بلکه سنگیست
مانند کهربا در چرخ ولیکن سیاه و براق بود و مؤلف گوید آن دو نوع است یکنوع
از دربند قفچاق آورند و آن آبیست که بمرور ایام منجمد میشود و سبج میگردد و
بتأثیر شدت هوا و یک نوع از جیلان آورند و آن کانی بود و بهترین آن دربندی
بود و بپارسی شبه گویند و شبرنگ خوانند و بشیرازی شوق گویند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر که آن با خود دارد
از چشم بد ایمن بود و اگر از جهة درد سر از سر بیاویزد درد سر زایل کند و هم بست
و ارسطاطالیس گوید کسانی که مسن باشند و چشم ایشان ضعیف بود مانند
خیالی یا مانند مگسی یا همچو ابر چیزی برابر چشم ایشان آید و خیرگی کند اینها از
وی بسازند و برابر نظر وی دارند و منظور نظر گردانند از علة آن ایمن بوند
و از آن زحمت خلاص یابند و از نزول آب سالم شوند و با خود داشتن همین شیاف و میل
آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوت باصره دهد شعر الجنی است و کزبرة البیر نیز
گویند آن پرسیاوشان است و گفته شد **سبع الشعر** گویند افتیمون است و گفته شد
**سجلاط** یاسمین است و گفته شود **سخینوس** خلال مامون گویند و آن اذخر است
و گفته شد **سنجبر** گرم و خشک بود و مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید و باد با بشکند
بر تلخی که در وی است و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم لزج کند و سده بگشاید و مصروع را
نافع بود و مضر بود بمحروری مزاج تب آورد **سدی** بلغة اهل مکه و مدینه خلال است و گفته شد
**سدوس** نیلج است و گفته شود **سدر** بپارسی کنار است و آن دو نوع است یکنوع خار دارد
و یکنوع نه آنچه خار دارد ضال گویند و آنچه ندارد عبری خوانند و در خون صفت هر دو گفته شود
و بهترین آن بود که سبز و بهی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و دخان وی بغایت قابض

اوراق آن

سدر تعیم کنار
بهندی بیر گویند

بود

بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی حزاز زائل کند و موی سرخ کند و ملین ورم کند و محلل وی بو
اسحق گوید و ورم از وی مقوی امعا بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود سداب
بیجن خوانند و بغایت گویند بستانی و بری بود و جبلی باشد و بهترین آن بستانی بود سبز
و تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم
و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سیوم و
بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود بهق زائل کند و ثالیل و چون بخایند بوی
سیر و پیاز زائل کند و محلل خنازیر بود چون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد
مفاصل خوردن و ضماد کردن نافع بود و جهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن سود
دارد و با سرکه ضماد کردن نافع بود جهت رعاف ببندد و خوردن برگ وی تنها یا
با انجیر خشک ~~بپزند و بیاشامند مغص را زائل کند~~ و موافق ضرر جانوران
بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را زائل کند و چون استعمال
کنند چنانچه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشخواری نفس
و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع
بود و چون با زیت بپزند و بدان احتقان کنند نفخ امعا که آنرا قولون گویند و
نفخ رحم و نفخ معاء مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل سرشند و بر
فرج زنان یا مقعد بمالند سود دهد در درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت
بجوشانند و بیاشامند کرم بکشد و چون با نمک و غیر نمک بخورد روشنائی
چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند سرکه
و روغن صداع را سود دهد و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز
دارد و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر
بر استسقاء لحمی ضماد کردن سودمند بود و چون ضماد کنند با ورق غار
نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض شود و چون در پوست انار گرم کنند
و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه و عسل
بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج
و روغن گل بر جمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و شریف
گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون هر روز یک درم از وی بیاشامند
و اگر از آب طبیخ وی قدر سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق را

نوع بستانی سداب بهندی سلتول گویند
البستانی [illegible]

بر بعضی [illegible]
یا با گردکان دفع سموم قتاله

با زیت بپزند یا

در چشم کشند

و چون با عسل و شبت سر تو را
طلا کنند مفید بود [illegible]
وی

زایل کند و مجربست اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهة گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سودمند بود و وی دافع زهرها بود و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که باشد از بلغم و سوداء که در سر معده بود بغایت سود مند بود و صرع و کابوس را نافع بود چون بیاشامند قولنج ریحی را زایل کند چون بپزند در زیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند پوست سداب جبلی بغایت و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند و اگر کهن شده باشد عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند که موی بروید و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزر کا را و کوکا را از قیراطی تا دو قیراط و اگر از آب ورق وی اندرون بینی بچکانند یا طلا کنند سودمند بود جهت صرعی که آنرا ام الصبیان گویند و سداب منی را خشک کند و قطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح وی افیون بود و گویند بدل وی نعناع و نوتلینج بود و گویند سیسنبر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورم گرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد سرمق سرمج نیز گویند و آن قطف است و گفته شود سریقون اسریقون نیز گویند و آن زنجفر سوخته است و گفته شد صفت زنجفر سرخس جیلدار و کیلدار و جمان و سغز و کیلکان گویند و بیونانی بطارس گویند و به لغتی دیگر فلجون خوانند و آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود که سیاه بود چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم کرم کدو دانه را و کرم دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چون چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک کرداند بغایت و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن بود

سرمق
هندی باشد مشهور است

که پیش از آن

پیش ازانکه سیر خشک بخورند و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس
گوید پیش کردها و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سود دهد چون
با عسل بیاشامند و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار با دویها
که قابلات دود باشد خلط کنند و الا نکنند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود
و گویند بدل وی تخم کرم بود و گویند مصلح وی شاه بلوط است و شکر سفید و بدل آن
شیح ارمنی سواد خلالست و گفته شد سرساد پنجنگشت و گفته شد سرطان نهری
بهترین خرچنگ جوئی است و آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین باشد و طبیعت وی سرد
و تر بود مسلول را سودمند بود خصوص با شیر خر خورند و چون ناهضم شود غذا بسیار
دهد و خاکستر وی که شقاق پایها که سبب آن از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل
کند و برگزیدگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کنند در غایت کمال سودمند بود و اگر با جنطیانا
و کندر بود شاید کندر یک جزو و جنطیانا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل
استعمال کنند همین عمل کند و برگزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد
و محلل اورام جاسیه بود چون بروی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات
چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران و رتیلا و عقرب را سود
دهد و چون بپزند و بخورند مرق آن بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون بکوبند
با بادروج و نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامد با شراب سفید عسر البول را
نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بپزند با رازیانج و کرفس صافی کنند و آب آن
بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و با آب بشویند
و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع لوزتین را سود دهد و ساکن گرداند و اگر
و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب ربع غب داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان
نهری و مرق آن باه را زیادت کند و مسلول را سود دهد و گویند چون با حشیش شعیر بپزند
سودمند بود جهت سل ابتدا که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید دشخوار هضم بود و
غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح طین قبرسی
بود و بدل سرطانات بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید چون سرطان بپزند بشبت و غرغره
کنند مسلوع بمرق آن صحت یابد و اگر پای سرطان بیاویزند از درخت میوه دار آن میوه
مجموع نیفتد فی علیتی و اگر بسوزانند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف
گوید صفت غسل وی چنانست که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب

وطلا کنند

زرد و نمک بشویند و بعد از آن بزنند با ماش یا جو مسلول را ببایند که سودمند بود و صفت
سوختن وی چنانست که دیگی سنگین یا مسین سرخ بر آتش نهند و سرطان زنده در آن
نهند و آتش برافروزند تا سوخته شود مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از
طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر هجده شب گذشته بود **سرطان بحری**
نوعی از خرچنگ دریائی است بحری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات
بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزهٔ نو کنند و در گل حکمت گرفته یکشبانه روز
در تنور نهند و بعد از آن بردارند و آن سرد و خشک بود در سیوم سوخته وی چون سحق
کنند دندانرا جلا دهد و کلف را و نمش را زائل کند و ریشهای چشم زائل کند و نشف رطوبات
از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنائی
بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنهٔ آن و نوعی از سرطان هست در
دریا چین که چون از بحر بیرون آید می آورند و هوا بوی میرسد صلب میگردد مانند سنگ
**سرطان هندی** سرد و تر بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیادت کند و سرطان
بشیرازی کلنجک خوانند **سرخیوس** شیطرج است و گفته شود **سراج القطرب** و سراج
القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن حزم است آن نباتیست نزدیک بزوفا و
مستعمل از وی تخم وی بود بهترین آن تخم آن بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک
است در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند و ریش روده را سود دهد چون
بدان احتقان کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب یبروح الوقاد است و شجرة
الصنم نیز گویند و همچون گوید شجرهٔ سلیمان بن داود علیهم السلام است و گویند شجرهٔ
ذو القرنین الملک الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده اند و خود نیز گفته است که
آن اوافیوس است که آن حدقی گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که بیونانی
لوسیماخیوس گویند و دیگر گفته که آنرا بیونانی لخنیس گویند و قول غافقی آورده است که
نباتیست که در میان کتان روید و فقاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی
و قول شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند آتش بود چون تر بود و چون
خشک بود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که بیخ سروی در خانه نهاده
بود و آن شخص از خواب بیدار شود مانند نوری پیدا بود و چون برخاست بیخ سبز دید
دید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوالهای مختلف
بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است و آن

وصف

وصف بیروح دریاکفته شود انشاء الله تعالی **سرو** در طبیعت وی حرارتی
و[ی] افتی دارد و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود
در کرمی و خشک است در دوم و کویند سرد است و ورق وی قابض بود و محلل
[خ]ون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی سیاه کند و چون ضماد کنند تنها
[ی]ا با سویق جو بر حمره و نمله و ورمهای کرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم بیامیزند
و[ز]ایت حلو و بر مقعد نهند مقوی آن بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دهد
و [خ]اکستر وی چون بر سوختکی آتش افشانند و مجموع ریشهایی که تر بود سود دهد و ورق
[و]ی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق وی بر فتق ضماد
[ک]نند سود دهد و منفعت جوز وی در جیم کفته شد و از آن علک وی در عین کفته
شود و بدل وی نیم وزن وی پوست انار بود و بوزن آن انزروت سرخ **سرو جبلی**
[ا]برا است و در عین کفته شود **سریج** اسریخ کویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوت
[و]ی نزدیک است بشادنه بلکه بقوت تر از او بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض
بود و چون با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر با زیت
[م]رهم بپزند کوشت بر جراحتها برویاند و پاک کرداند از کوشت مرده و خون را باز دارد
در مرهم جهت سوختکی آتش استعمال کردن نافع بود **سسالیوس** سسالی کویند
[و] ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طردیلون نیز کویند و آن انجدان رومی است
[و] کاشم رومی نیز کویند و مانند انجدان بود لیکن دراز تر از وی بود اندکی و نبات
[س]فید بود و بهترین آن رومی بود که ورق وی کوچک بود و بیخ آن خوشبوی
[بو]د و صمغ آن حلتیت بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم کویند و
[طب]یعت آن کرم و خشک بود در دوم و محلل بود و ملطف بود و دردهای اندرون
[س]اکن کند و بلغم بسته بکدازاند و کویند چون چهارپایان بیاشامند نتایج ایشان
[ز]یاده شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما کند در سفرها و درد پشت را
[س]ود دهد و مصروع را بغایت مفید بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق
[ن]فس و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون بعسل بپزند و لعق
[کن]ند و وی معده را نیکو بود و مغص ریح زائل کند و سده بگشاید و زائیدن آسان
[کند] حیوانات را و عسر البول و اختناق رحم و درد معده و کرده و مثانه را نافع بود
[و] ریاح خاصره و حالبین را سود دهد و کویند بدل وی خردل سفید بود و کویند

انجدان طیب مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن مضعف جگر بود و مصلح وی عصاره
زرشک بود سطیون زوفل است و گفته شد سعد عود بلسان و گفته شود
سطرونیون گویند کندش است و مؤلف گوید آن نوعی از کندش است و آن را آذربو
گویند و گفته شد در الف و اگر از آب بیخ وی دو قطره در بینی چکانند درد دندان را
سود دهد و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض بیرون
برد و سپر زبکدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه بکشد و چون با سویق
و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه بود
سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد و باید
وطبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطس
و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آن را کلیم شوی
و قصب شوی خوانند و در صفت عرطیثا نیز گفته شود و بشیراز ای چوبک
اشنان خوانند و بدل آن در الف گفته شد سطراطیوطیس نباتی آبی بود
و ویرا بیخ نبود و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند بادرنبویه بود
کوچکتر و از نعناع بزرگتر و طبیعت وی سرد بود و چون بیاشامند خونی که از گرده
آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و جره و ورمهای بلغمی را نافع بود
سطراک سطوراک نیز گویند و آن زرنباد است و گفته شد سطاخ هر نباتی که بر روی زمین
گسترده بود آن را اسطاخ گویند همچون خرشا و امثال آن سطرک اسطرک است و اسطرک
نیز خوانند سطاربون و سطاربون گویند بپارسی برابران خوانند و آن گیاهیست طبیعت
وی گرم و تر بود و ورم سر بکدازاند چون بکوبند و بران نهند و بر گزندگی عقرب ضماد
کردن سود دهد سطاخیس نباتیست که در کوهها و سنگستانها و در مواضع خشن روید
و مانند فراسیون بود و دراز تر از وی و ورق وی کوچک بود بسیار خوشبوی
بود و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود سفید بود و قضبان و ورق
زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و بول و حیض براند و بچه فاسد کند
و مشیمه بیرون آرد و در اندلس تعاره خوانند و مره سودا پاک کند و ما
و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی
زائل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون در زیت بجوشانند
دندان را سود دهد سطلوس جلنار است و گفته شد سعد انواع است

گهرنشد

و قضبان وی

آن کوفی

آن کوفی بود فربه و خوشبوی بستانی سفید و بعد از آن هندی همچنین بود که وصف کرده شد
و باید که چون سیاهی از وی بجز اشد سفید بود و فربه و در شیراز یکنوع هست که آنرا سعد ریگی
خوانند در میان ریگ و در میان گل زرد در کنار رودخانها بود و آن نوع بهتر از هندی بود
که اندرون وی سفید نبود و سعد را بترکی تپلاق خوانند و قرقرون هم سعد است و طبیعت وی
گرم است در اول و خشک است در دوم و مسخن و مجفف بود بی آنکه تلخ بکند و در وی
قبضی بود لون را نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند
آکله را زائل کند و ریشهای که مشکل بود عجایب سود دهد و ریش دهن و معده زائل
کند و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و گند بینی و دهن و قلاع و اکثر خاء لثه
را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف
مثانه و گرده و سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندانرا سود دهد
و اعصاب را قوت دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با زفت
بیامیزند دانها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار یکدرم مستعمل بود و در وی
قوت مسهله بود کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون بشراب
بپزند و مقدار ده درم از آن بشراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق
و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل بیامیزند و اسحق گوید مضر بود بشش و
مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده خون بود و بسیار از وی خوردن
جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند چون بخایند برنگ زعفران
بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد سعبر سرخس است و گفته
شد [illegible] و صبغین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود سفرجل
بپارسی آبی گویند و به گویند و بیونانی قودنیا میلا خوانند و بهترین وی زرد
و بزرگ بود و طبیعت وی سرد در آخر درجه اول و گویند در آخر درجه دوم و گویند
در سوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و ترش قابض بود و آنچه شیرین بود بول براند و آنچه ترش بود مقوی
قابض بود و گل وی همچنین و سفرجل منع سیلان فضول از
... بکند و عصارهٔ وی سودمند بود جهت انتصاب نفس و ربو
و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده
بود و آب وی فاضل تر از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند

اگرچه کوچک است اما بو ... وی سفید و خوشبوی ...

سعبر

وی زرد بود

از شیرین

و آنچه عسل پخته باشند ادرار در وی زیادت بود و ذوسنطاریا را سود دهد
و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهة حرقة البول چون عصارهٔ وی در
سوراخ قضیب چکانند و چون بر سر طعام خورند شکم براند و اگر بسیار
خورده طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بخورند شکم ببندد
و بطبیخ وی حقنه کردن معده را و رحم را سود دهد و بوئیدن وی
مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون بسیار بخورند
درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشخوار
هضم شود و مصلح وی رطب العسل بود سفیداسفید خردل سفید است
و گفته شد سفادیکوس نوعی از پیاز بری است و آن گرم و خشک
است و مسهل بود خام خورند و پخته خورند اشقیل بپارسی سیلان
گویند و آن عسل رطب است و بعربی دبس گویند و گفته شد سقولو
فندریون اسقولوفندریون خوانند و گفته شد در الف صفة وی اما
منفعت وی اینجا گفته شود و بیونانی اسقلینس گویند و سقلیون خوانند
و المیون نیز گویند و قطار بعایم خوانند و مؤلف گوید بشیرازی زنگی دارو
خوانند و نبات صخری بود مشابه بکزبرة البئر و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی محلل و لطیف
بود عظیم جهت سپرز نافع بود و چون بپزند بسرکه یا بسکنجبین و چهل روز بیاشامند
بیاشامند و فواق و یرقان را سود دهد چون سحق کرده با شراب بیاشامند و
سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود و دیسقوریدوس گوید نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را
نافع بود و فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آنرا سودمند بود و با روغن بنفشه
سعوط کردن فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند
منع آبستنی کند و اگر با سپرز استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و
مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کمادریوس است و گویند بوزن آن پوست گبر و نیم وزن آن تخم گبر قوت
سقمونیا محموده گویند و آن عصارهٔ گیاهیست از یتوعات کبرگ
آن به لبلاب ماند و درازی نبات وی سه گز یا چهار گز بود و شاخهای

باشند

سقندولیون گون بریت و گفته شود

و بجای پوست بوزن آن پوست سفید شهوه رس سقمونیا عصاره

بسیار

بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون
بوریشم بود و چون در دست بمالند خورشیده و سفید بود و در آب زود حل شود و چون
حل شود مانند شیر بود و آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود و یا زرد که سخت بود بسر انگشت
خرد نشود و آن نوع بد بود و تا در میان به و سیب مشوی نکنند نشاید که وی را استعمال
کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنان است که در کیسه کتان کنند و اندرون به یا
سیب خالی کنند و در میان وی نهند و سر وی باز نهند و بچوبکی محکم کنند و در میان
خمیر کنند و آنرا در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون
آورند و در سایه خشک کنند و آنگاه استعمال کنند و طبیعت کرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و حرارت وی زیادت از بوست بود و بر بهق و برص و کلف طلا کردن نافع
بود و محلل جراحات بود و چون با عسل بر ان طلا کنند و جهت درد کهن شده با سرکه و روغن گل
کل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از تسوجی تا دو دانگ
بود بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از تسوجی تا دانگی بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن
و خوردن سود دهد و وی مضر بود بمعده و احشا و جگر و دل و کرب و غثیان و
تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دو قو
و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار آن یکبار بود
اول امساک کنند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال بافراط آورد
و باشد که بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف
گوید یک جزو از وی با دو جزو تربد و با شیر تازه بیاشامند بناشتا کرم بزرگ
و خرد بیرون آورد و مجربست عظیم و اصل نبات وی چون با سرکه بپزد و نیک
بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون
بر پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحت
ببندند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن نافع عظیم بود و مداوای کسی
که سقمونیا بسیار خورده باشد با دوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و رب
سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید بدل وی خروع بود و گویند
وزن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل
صفرا چند انکه امتحان کنند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی **سقاقل** اشقاقلت
و گفته شد **سقورديون** ثوم بری بود و آن را اسقوردیون خوانند و شقردیون

سقوردیون

آن

و چون با سرکه بیامیزند و بر جرب زنند
شده مالند سود دهد

سقوردیون ... جعفر ...

نیز گویند و گفته شد و طبیعت گرم و خشک بود در چهارم ملطف و نافع بود جراحتها
عظیم خبیث با صلاح آورد و فسخ عضله را نیکو بود و باقی منفعت آن در
شین سقنقور ورل ماهی است و سقنقیس نیز گویند و گویند وی از
نسل تمساح است و آنچنان است که نهنگ بر لب نیل خایه می نهد و بچه بیرون
می آورد و هرچه در دریا می افتد نهنگ بود و هرچه و آنچه در ریگ می ماند
سقنقور است و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی از نر
و ماده نیز متولد میشود و صاحب جامع گوید گرفتن وی بیشتر در چله زمستان
بود جهة شدت سرما از آب بیرون آید و روی ببیابان نهد و صیاد بدو رسد
و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و میمون نقل از ابن جمیع می
کند که سقنقور در رمل کنار رود نیل بیابند بیشتر در صعید در رمل و در آب نیل
میرود و بدان سبب ورل ماهی خوانند و ورل از بهر آن خوانند که مانند وی است
و ماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود و فرق در میان سقنقور و ورل آنست
که سقنقور در نزدیک نیل بود و ورل در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر
سقنقور باریک و کشیده و رنگ ورل زردی بود که بسرخی زند و تیرگی و پوست
خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود
و محمد ابن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد
و ماده آن دو فرج و ~~این خلافست~~ و مؤلف گوید یک سقنقور نر دیدم که قضیب
وی سر دو شاخ بود اما بن آن یکی بود اما آنچه محقق است نر آن دو خصیه
دارد مانند خصیه خروس و ماده وی ملاطی ببیت بیضه در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب
تمام بچه بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان عضایات و غیر آن و صاحب
جامع گوید از بعضی اهل صعید شنیدم و در بعضی کتاب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد
رسد و عضوی از آن صیاد گزید طلب آن کند اگر آب یافت و در آب رفت و اگر نشاشید
و در بول خود غلطید صیاد در حال مرد و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت
یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از جمله
عجیبست اگر چنین بود و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده باشند
و موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و گرد بر گرد آن و بن دنب و گرده و بیخ
و سر آن بود و گوشت که بر شانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از نواحی نام

کفته شود

سقنقور بچه تمساح بود

بالای

عجیب

بر کیرند

برکرند به قوت ناف وکرده وپیه باوی بود ونمک وی باید که سیاهی بود که
بسرخی مایل بود وبرهم چسبیده بود وانچه سفید و ریزان بود نمک سود نکند و
سقنقور چون تازه بود کرم وتر بود در دوم وقدید آن چون خشک کردد حرارت
وی زیادت شود ورطوبت کمتر وصاحب منهاج کوید کرم بود در دوم وخشک
بود در اول وموافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد وتر بود وکسانی که مزاج
ایشان کرم وخشک باشد موافق نبود بلکه مضر بود واکر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی
بود از انچه در مرکبات مستعمل کنند وشربتی از کوشت خشک وی یک مثقال بود تا سه
مثقال بحسب مزاج کسی که مستعمل کنند وسن وی وشهر وی ووقت استعمال تا در کدام
فصل بود واولی آن بود که اکر تنها استعمال کنند سحق کنند بر سر شراب کهن صافی یا بر
ماء العسل یا نچه یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ چون نیمبرشت کنند و بیاشامند
وهمچنین نمک وی در اطعمه باهی از یکدرم تا دو درم بحسب مزاج کسی که استعمال
کنند واکر بر سر زرده نیم برشت کنند تنها با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل
دا بغایت مفید بود وسقنقور سودمند بود جهة مرضهای عصابی سرد وکسی را
که در مجامعت ضعفی وتقصیر منی بود بیفزاید وقوت شهوت دهد خاصه پیه وکرده
وی چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی کرده وی شهوت باد بکیفیتی
برانکیزد که ساکن نشود مکر چون مرق عدس با عسل یا تخم کاهو را با آب بیاشامند
ساکن کردد وبدل وی جالینوس کوید خصی الثعلب است ومؤلف کوید در ادویه
باهی چندانک امتحان کرده است هیچ ادویه بخصی الثعلب نمیرسد خاصه با شراب
بیاشامند وکویند سقنقور در هندوستان می باشد در بحر قلزم نیز باشد و
کویند در بلاد حبشه نیز هم می باشد اما این نوعها که مشهور است نیست
وکویند بدل وی خصی الثعلب است یا خردل است ومؤلف کوید اولی آن بود
که در معاجین بدل وی بوزن آن خصی الثعلب فربه وبوزن آن قضیب کاو
خشک سوده نیم وزن آن تخم کزر کنند سکر بپارسی شکر کویند ومراد از سکر
ابلوج است وبهترین وی آنست که سفید وشفاف بود واز طرف هندوستان
آورند وچین وآنرا قند خوانند وطبیعت کرم است در آخر اول یا اول دوم
وتر است در میانه اول وچون کهن کردد میل بخشکی داشته باشد ووی ملین
بود سودمند بود بمعده بجلای که در وی بود ودر جلا نزدیک بعسل بود

ابلوج
قند

وسکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود وعسل قصب تلیین در وی بیشتر که در وا نیدو عسل
طبرزد تلیین زیادت تر کند که در عسل نحل وتلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود وشکر
مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعا و بطن ومحلل طبیعت بود ومقوی معده وجگر
ومقدار شربتی ازوی ده درم بود اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج بکند
وکهن وی سودمند بود جهة بلغمی که در معده بود والا تشنگی آورد وخون در دامیز
ازوی متولد شود وصفرا برانگیزد ومصلح وی رمان مز بود وشریف گوید چون
با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را سود دهد ومجربست در یک
نوبت وچون ده درم ازوی گداخته در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم
بیاشامند درد ناف واندرون سود دهد ومبرود ومحرور را سود دهد باعتدالی
که در وی بود وزنانی که زاییده باشند پاک گرداند از مواد ومجربست وبه
آب گرم آشامیدن وادمان آن کردن سرفه را زایل کند وآواز بگشاید و
نزله را سود دهد وسینه وشش را نیکو بود ونرم گرداند وخشونت مثانه را زایل
کند ومحتاج مصلح نبود وسده بگشاید وگرده را نافع بود واگر بخور کنند قطع
زکام کند وسودمند بود جهة جرب جفون چشم چون پاره شکر حل کنند تا خون
آلوده شود واگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند واگر در داروی چشم کنند سفیدی
را بی شک برد وچون بپزند وکف ازوی بگیرند تشنگی بنشاند واولی آن بود
که کسی در طبیعت لینتی داشته باشد وسحج امعا از بسیار خوردن وی عذر کنند
وبدل وی آب آلو سیاه است وگویند مصلح آن به است وطباشیر وبدل
آن میویز خراسانی بود سکر العشر آنرا سکر العشر گویند وصاحب منهاج
گوید صمغیست که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی که خشک
گردد وجمع میشود همچون ترنجبین وآن مانند وی بود یا می افتد بر خاری مانند
پاره نمک ودر وی حلاوتی بود واندک عفوصتی وسفید بود وآنچه حجازی بود
میل سیاهی داشته باشد ومؤلف گوید بر خار مانند مگسی بزرگ آشیانه می
سازد وآن کرم در میان آشیانه می سازد وآن کرم در میان آشیانه ماند
وآن کرم را بشیرازی خرکک شغال خوانند وطبیعت وی معتدلست ومیل گرمی
داشته بود وبمزاج شکر بود ووی لطیف تر از وی بود ودر وی رطوبتی بود
وطبع دارد وچون در چشم کشند سفیدیی که در چشم بود زایل کند وروشنی

سکر العشر شهرت ... گویند صح

زیاده آمده و شریف گوید سی روز متواتر از وی بیاشامند و هر روز ده درم با آب نیم گرم
ور بود و دشخواری نفس را سود دهد و مجربست و چون با لبن لقاح بیاشامند استسقا
را نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده
و جگر و گرده و مثانه را نافع بود **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل مانند قنا بود و
صاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون
وی بسرخی و تیزبوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهترین تر بود و صاحب
جامع گوید نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون
وی سفید و رایحهٔ وی متوسط بود میان رایحهٔ حلتیت و قنه و حریف بود طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و محلل و ملطف و فالج را نافع بود و مسهل مادهٔ
بود که در ورکین و قولنج را نافع بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند اوجاع
بواسیر را سود دهد چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده
بود و رحم و امعا [illegible] بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد
بود و نشف تری معده بکند و بر گزندگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد چون
سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیادت کند و جگر را نیکو
بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را
سود دهد خوردن و خنازیر و صلابت مفاصل را و سلعه را بگدازاند خاصه چون
بسرکه بگدازند و بدان طلا کنند و جذب سیلی و شوک بکند و ضماد آن کرم کدو دانه
و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرسی که سبب آن از سردی بود سود
دهد و درد مفاصل بر سود دهد و سینه پاک گرداند بقوت و مسهل بلغم لزج بود
و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادهای
غلیظ که اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان و وی فاضلترین
داروها بود که جهت نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازانند و بر شعیرهٔ که
بر جفون چشم بر آید بمالند زائل کند شرابتی از وی یکدرم تا یکمثقال بود و نشاید
که بغیر از سرد مزاج یا در مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را
سود دهد و محروری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند جهت گزندگی
جانوران و زهرهای کشنده نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق
بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن انیسون و مصطکی

بود و بدل وی قنه سفید بود و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل صافی و اشق
و جاوشیر است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه مستعمل
میشود بسبیج سک اصل وی صینی بود و آن عصارهٔ آمله بود و آن نوع دیگر
مرکب بود وی نیکو و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض
بود و مقوی احشا و منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد
کنند قوت اعضای اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل
را نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف دم بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم
مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود سک المسک
مرکب بود از مازو و فاغره و فلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و
در مرکبات گفته شود صفت آن سکبینج جرغیوطوس خوانند و غاغاطیس هم گویند و گفته است
شد سکی دغلا و سکی زغلا نیز گویند و معنی آن بسریانی کثیر الارجل بود و آن بسفایج
سکسنبویه سنکسبویه است و سنجسبویه نیز گویند و آن بزر سیسبان خوانند و حب الفقد
هم گویند و گفته شد مکرر صفت آن سلق دو نوع است یکنوع بپارسی هم سلق خوانند
و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یکنوع دیگر بپارسی آنرا چغندر خوانند و بهترین
آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند قوت بورقی مرکب بود و گویند
تر است در اول و در وی قوتی بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه
قبضی بود و در سفید جلا و تحلیلی بود و کلف و داء الثعلب و حزاز و ثاالیل را سود
مند بود چون بآب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا
با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر بآب وی بمالند سپش بکشد و اگر آب وی در موم
روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن
موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و توابل و عشر را سود دهد و قطع بلغم بکند
و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان آن کنند اگر سبب آن از جمع شدن
اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و نیکو بود و ورق وی بر
ثاالیل ضماد کردن زایل گرداند و آب وی با زهرهٔ گرگ سعوط کردن لقوه را نافع بود
و آب وی نیم گرم در گوش چکانند درد ساکن کند و اصل وی معده را بد بود و آب
وی حقنه کردن ثفل بیرون آورد و وی مولد نفخ بود و قراقر و مغص و غذا اندک
دهد و کیموس وی بد بود و محرق خون بود و مصلح وی سرکه و خردل بود و وی سلق حکم

زعفران و ملح و مانند آن ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی صح

سلق و چغندر

چغندر مولد نفخ و قراقر بود

و سپرز

و سپرز یکی ازین دو نوع سیاه ببندد و خاصه با عدسی و آنچه پخته باشند مری و خرد کنند
شکم ببندد و بعضی گویند از خواص وی آنست که چون آب ورق وی بر خمر ریزند
بعد از دو ساعت سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از دو چهار ساعت خمر شود
و آب وی با ادویهٔ مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل
را سود دهد و چون در ده درم آب وی مقدار نیم درم فاریقون حل کنند
خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و بیخ وی معده را بد بود
و مصلح آن رب غوره بود یا شراب اترج سلق الماء جار النهر است و گفته شد
سلق بري سلق جبلي است و آن نوعي از حموضا است و گفته شد سلق
جبلي کبیر از بیخ آن را جلیمو خوانند و آن جلتاق است بپارسي ازاد دارو گویند
و بلموت خوانند و طبیعت وی گرم و تر است بر نقرس و مفاصل ضماد کردن
عظیم نافع بود و جهت سعال بلغمي چون با نبات سفوف سازند مجرب بود
و اعضاء کوفته یافته را ضماد کردن نافع است سلت بپارسي جو برهنه
گویند و بیوناني طراغیس و آن مانند گندم بود بي پوست و در شعیر گفته شود
سلیخه قیسا خوانند و پوست درختي است که آن درخت را سلیخه خوانند و سلخ سلیخه بدان سبب
گویند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و ستبر بود و در طعم وی
اندکي تلخي بود و عفوصتي تمام و چون بشکنند مانند ریوند لحمي بود و قصبه وی دراز
بود و سوراخ وی تنگ بود مانند قرفه پیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه
تنگ بود کیلا است که بقلب به سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند
نوعي از سلیخه هست که ملحق بود بدارصیني و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک است
در درجهٔ سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعصاب و اعضا و حیض بسته
بگشاید و بول براند و اگر با دارو های چشم خلط کنند تیزی چشم زیادت کند و
در سینه و پهلو ها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاحي غلیظ بود سود دهد و
مسهل نفث الدم بود و شراب وی جهت معده و جگر سود مند بود و چون دود کنند
بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوي آن نیکو گرداند و چون با عسل
بیامیزند و بر رطوباتهاي لیني که در روي باشد بینداند زائل کند و گزندگی افعي را
نافع بود و چون بیاشامند مجموع ورمهاي گرم که عارض شود در داندرون و
درد گرده بغایت سود دهد و سده بگشاید و بچهٔ مرده و زنده بیندازد و شیمه

سلق بري آش

بهنم ... [illegible]

بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند مضر است بامعا و مصلح وی کثیرا بود
یحیی بن ماسویه گوید که بدل آن نیم وزن آن دارصینی بود **سلیط** زیت است گفته شد
**سلجم** شلجم است و گفته شود **سلخ الحیة** پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که بلون
ابیض بود ارساسیوس گوید گرم و خشک بود و بغایت مجفف بود اگر بشراب بپزند و در
گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود
و اگر در داروهای چشم خلط کنند سود دهد خاصه چون خشک کرده سحق کنند بعسل یا بشراب
و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را عظیم
سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بر داء
الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یکدرم پاره کنند و با دو درم آرد جو سرشته کنند و دفن
کنند در شیب آتش تا پخته گردد بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهر و خواه باطنی بغایت
سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت درد لبان و
مقعد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله ببندند
در نزدیک زادن آسان بزاید و چون بخور کنند در شیب زنی که مشیمه وی بازگشته بود
یا بچه در شکم مرده باشد هر کدام که باشد بیندازد و مجربست و چون در زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روان بود سود دهد
و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بنهند و بزنند سود مند بود جهت غلیظ اجفان
و رمص و رنجها که در جفون پیدا شود تحلیل کردن **سلوی** سمانی است و گفته شود
**سلور** جری خوانند و آن ماهی است که در مصر در نیل پیدا شود در صفت او هم درین باب
در صفت سمک گفته شود **سلحفاة** بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاک پشت خون
سنگ پشت دریائی چون بیاشامند بشراب و مایه خرگوش و کمون سود مند بود جهت
گزندگی جانوران و کسی که ضفدع آجامی خورده باشد و تیز بتوع که خورده باشد و زهره
سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود
جهت ریشهای بد که عارض شود در دهان کودکان آنرا قلاع خوانند زایل کند و بیضه وی
سرفه بچگان را نافع بود و سنگ پشت بحری اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو
سحق کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک گرداند و گوشت برویاند
و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند و شریف گوید سنگ پشت سه نوع است
بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون آورند
و ویرا بسوزند و خاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند و با عسل بسرشند و معلول را با موم

وشبانگاه

سلیط

سلخ الحیة

از وی بر خورها شسته ... و بمانند و بخورند تا علیل زایل کند و اگر مقدار یکدرم

سلوی آنست که ...

قلاع ریشها بود که در دهان کودکان عارض شود

وشبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون چهار مثقال باشد از ادویه و دو درم و نیم درم
سودمند بود و ربو و لثه را و چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل سرشند و مانند حبها
فلفل سازند و مصروع از آن هر روز بناشتا و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون
خون سنگ پشت در دست و پای بمالند درد مفاصل و نقرس را سود دهد خاصه چون بپای بمالند
و چون خون سنگ پشت در دست و پای بمالند همین منافع بدهد و چون پیه سنگ پشت در تشنج
و کزاز بمالند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین عمل بکند و چون با جند بید ستر
حقنه کنند تشنج را بغایت کمال مفید بود و چون سنگ پشت دریائی بسوزانند و
خاکستر آن با سفیدهٔ تخم مرغ بشقاق طلا کنند خاصه شقاق پایها شفا بخشد و زائل
کند و گویند چون سوختهٔ سنگ پشت بر دیگی که جوشان بود بنهند از جوش ساکن شود
و گویند چون بیاویزند بر سر مصروع ساکن شود صرع وی و فلاحه گویند اگر تگرگ در موضعی
بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و واشگونه بر زمین بدارند و دستها و پایهای
وی بر هوا کنند و همچنین رها کنند تگرگ دیگر در آن موضع نیاید و این زهر گویند زهره
وی چون خشک کنند و بعسل که دود ندیده باشد سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهة
نزول آب و چون بپزند بآب و کودکی که فتق داشته باشد در آن نشینند سود دهد **سلندا**
**بنو** درختیست که بالای وی از زمین بقدر سه گز بر آمده باشد و گل سرخ دارد و بعد
از آن دانه کند بمقدار گشنیزی و آن نبات با حب وی جهة گزندگی مار و مجموع گزندگان
زهردار سود دهد و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک گرداند و آواز را
نیکو گرداند **سیلاغز** بول بز کوهی است که بهنگام تهیج بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه
شده باشد و مانند قیر و بغایت تنک و در ادویه استعمال کنند که جذام را سود دهد
**جبلیه** سوکه قیطیه است و گفته شود **سماق** تمتم خوانند و طمطم گویند و عرب سماق
الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازهٔ سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند
در اول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود و منع نزف دم کند تا بجدی که قومی
گویند که چون از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت ورق وی قابض بود مانند
اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحهٔ امعا را سود دهد
و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش چکانند چرکی که از گوش روانه بود ببندد
و ورق خشک وی چون بآب بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل
و ثمر وی اگر همچنین کنند همین سبیل و موافق بود چون در طعام اندازند جهة کسی که اسهال

بیمه

بهندی سلارس گویند

مزمن وقرحه در امعا داشته باشد وچون برآب ضماد کنند منع حجوه ورم از نزف بر رحم بکند
وچون باعسل بیامیزند خشونة اجفان وقطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند
وبواسیر را زائل کند وچون به فحم چوب بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند ونقیع ثمر وي
چون بپزند تا غلیظ شود فعل وي نیکوتر از فعل ثمر بود وصمغ وي چون بر سوراخ
دندان نهند درد ساکن کند وچون بپزند آب وي بر وي ریزند تورم نکند ورازي
گوید چون سماق با شرابي بیاشامند قطع اسهال ونزف دم از رحم بکند وکثرة بول را
نافع بود وبعضي گویند اگر ببندند در صوفي سرخ وبر کسي که خون از وي روانه بود از     رنگ
هر موضع که بود ببندد قطع خون بکند وابن ماسویه گوید اشتهاء طعام باز دید کند     دران موضع
بخصوصیتي که دارد وطبیعت ببندد وبخصوصیتي که در وي است واسهال صفراوي
مزمن باشد سود دهد چون بخورند یا بدان صبغ کنند واگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند
شکم ببندد وسخت دارد واگر بر معده وشکم ضماد کنند همین سبیل وچون بریان کنند
شکم زیادت تر ببندد وچون در گلاب خیسانند وازان گلاب در چشم کشند
سودمند در ابتداي درد چشم که از گرمي بود با ماده وحدقه را قوت دهد وسویق
وي شکم ببندد ومعده را سود دهد وهیجان صفرا واسهال آن واسحق بن عمران گوید
اگر در چشم کشند از نقیع وي سلاق وگوزش چشم وخارش آن زائل کند واگر
کسي قي دائم کند وهیچ در معده وي نماند وقرار نگیرد سماق وکمون چون بکوبند [illegible]
وبه آب سرد بیاشامند قي باز دارد وسماق دباغ معده بود ومقوي آن وتشنگي بنشاند
وغثیان صفراوي ساکن کند وبیخ را سود دهد وذوسنطاریا وابدان حقنه کردن وسیلان
رحم وبواسیر را بغایت نافع بود وشریف گوید اگر بپزند ده درم در هفتاد درم آب تا قوت وي با
آب دهد بعد ازان خرقه پاک دران آب فرو برند وبر چشمي که جرب بود واکله وسلاق تکمید کنند
تنها سودمند ومجرب بود وچون بگیرند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند واگر
در چشم مجدور چکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از آنکه آبله در چشم وي برآید وچون گرد
سماق بگلاب مضمضه کنند تنها قلاع را زائل کند وورق با همین وچون ضماد کنند بر شکم بچگان
طبیعت ایشان ببندد وچون ورق وي بپزند وعصاره وي بگیرند چنانچه غلیظ بود قوت
اعضا بدهد ودر منع ماده از چشم بغایت کمال سودمند بود وچون حل کنند در آب لسان الحمل
وطلا کنند بر ریشهاي پلید هر چه بود خشک گرداند وچون ضماد کنند بر ناف وبن قضیب
سودمند بود جهت سلس البول که سبب آن استرخا بود وسماق مضر بود بجگر سرد وگویند مصلح

وي

111

وی مصطکی بود سمسق مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شد صفت آن سمین چربی
گوشت است نیکوترین آن بود که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود و شکم براند
و زود هضم شود و باه را زیادت کند و غذای بد بود بلغمی و مطفی طعام بود و زود مستحیل
شود و بدخانی و مراری اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح وی
لیمو بنمک بود و زنجبیل و راسن محلل سمسم بپارسی سمسم را کنجد گویند و بهترین
وی آن بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت
وی گرم است در میان درجهٔ اول و تر است در آخر آن و گویند در دوم ملین بود و محلل
خون بسته بود و با ثر کبودی که از ضربی حادث شود نیکو بود و سودمند بود جهت
شقاق پایها و خشونتی که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن سود دهد و بر ورمهاء
و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و اخرج
و چون مقشر کرده بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد و چون بهضم شود
در معده فربهی و حسا و لعوق وی مرضهاء سینه و شش و سرفه را سودمند بود
و خونی که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی
و لذعی بود که در معده ~~که در معده~~ عارض شود از خلطی تیز یا از شرب
شراب یا از خوردن داروی گرم و منی بیفزاید و گزندگی مار را سود دهد و اگر با بزر کتان
بخورند باه را زیادت کند و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و تشنگی و
غثیان آورد و مولد خلطی عظیم (غلیظ) بود و بطیء الهضم باشد و اولی آن بود که بریان کنند و با عسل
بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تحلیل خاصه بزر کتان بود و اگر وی همچنین خام بخورند
قدری مری بر سر آن بیاشامند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را لطوخ کنند نرم
گرداند و دراز کند سموریون سمونیون نیز دان کرفس بری است و گفته شود در صفت انواع
کرفس در کاف سمسقیحون سمسق است و گفته شد سمسم بری جلبهنگ است و گفته شد سماقیل
سماق است و گفته شد سمنه در حا گفته شد صفت حب آن سم الحمار دفلی است و گفته شد
سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند و آن شکست و گفته شود
سم السمک ماهی زهرج است و گفته شود سمن بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند
و فعل وی مانند زبد بود و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی
گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افیون بکند
و رها نکند که بدل زهر و رازی گوید شخصی در بادیه افعی وی را گزید روغن گاو کهن بیاشامید

سمسم بترکی کنجد

و محلل غلظ آن بود

نیکو

و پوست وی ... بکند و خرمهره ...

سمن بترکی ... الکره ...

پنج مرّي بوي برسيد و روغن چندانكه كهن شود كرمي وي زيادت شود و سخن جلاي
وي محكمتر بود و شيخ الرئيس كويد منضج و محلل بود و بيشتر فعل وي در بدنها نيكو ميانه
بود و در مزاجهاي محكم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن كوش و خاصه ازان كودكان
و زبان و سينه را نرم كند و منضج فضول بود كه در وي باشد خاصه با بادام تلخ و شكر
و هم شكم ببندد و هم شكم براند و وي ترياق زهرها بود كه خورده باشند و شريف كويد
چون با آب خاكستر حقنه كنند ترحّر و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند و ضماد
كنند بر قرحهٔ خشك ريش زائل كند از وي و اكر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتي نهند كه خواهند
كه سر آن باز هم نيايد منع كوشت رستن بكند و سر آن جراحت فراخ كرداند و چون حنا بروغن
كهن لبسرشند و بر جرب كهن طلا كنند زائل كند و چون بياشامند از وي مقدار ده درم با پنج درم
شكر بول بسته براند در حال و اين مجربست و چون بفرزجه بخود بركيرد ريش رحم را سود دهد
و چون بر مقعد مالند بواسير را سود دهد و چون خلط كنند ده درم از وي و شصت درم
آب انار و ستطار يا را بغايت نافع بود و چون بر چشم طلا كنند صلابة آن زائل كند و چون
با زيت بياميزند و طلا كنند بر اجفان كه جرب داشته باشد سود مند بود و چون در چشم
كشند با آب عنب الثعلب نافع بود جهة ضربان چشم و ورم آن و درد كوش را سود مند بود و
چون بناشتا لعوق كنند سرفهٔ خشك را تر كرداند و سود دهد اولي آن بود كه كسي كه علتي باطني
داشته باشد اجتناب نمايد و چون روغن بر روي طلا كنند بوقت شب و بران خسپند نمش و
روي را پاك كرداند و حسن وي زيادت كند و جلاي تمام بدهد و زبل بهمين عمل كند در طلاي
روي سيمون سمنه است و كفته شد و هرم آبياتي كه بدن را فربه كند آنرا سمنه خوانند سمن
و نيز خوانند و آن ورد ابيض است بپارسي كل سفيد خوانند و در صفت ورد كفته شود
سمارورغ فطر است و كفته شود سمك بپارسي ماهي خوانند و بعضي لقيا كي بعضي كرم
بود كه پوست وي رقيق بود و فلوس كوچك بود و متوسط در خردي و بزركي و فربهي
و لاغري و سهوكي نداشته باشد و لذيذ بود و فاضلترين انواع شبوط بود و بازي
پس بمستي و شبوط در فرات و در دجلهٔ بغداد بسيار بود و فاضلترين جايكاه ايشان
جايكاهي بود كه سنك ريزه بود يا رمل و آبهاي شيرين و اكر بحري بود افضل آن
بود كه در لجه بود و افضل آنچه خورند جهة ترطيب با سفيدباج پس مشوي بر طبق و آنچه
با آتش بريان كرده باشند سبكتر بود بر معده از آنچه در روغن بريان كرده باشند
بد بود و تشنكي بسيار آورد و دير از معده بكذرد و طبيعت ماهي سرد و تر بود

و آنچه در آرد ملوث كرده باشند
و بروغن بريان كنند صح

در دوم

روغن كاو و كنه شيرغ
ترياق زهرها

ازوي

چون كوچك و مارماهي
و نيكوترين ماهي

و طبيعت
سرد و تر

در دو... ... کند خاصه با زیتی و بدین آنکه عرق کند فربه کند و مرق وی سودمند بود
جهت زهرها که خورده باشد و گزندگی نیز و چون دوام کنند بران گزندگی مار شاخ دار و
سگ دیوانه سود دهد و چیزی که آنرا اسلول خوانند وآن در نیل مصر بود ویرا فلوس
در تن نبود و طویل و املس بود و سروی بدبرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود
مانند خرطومی و دیسقوریدوس ویرا اسلورس خوانده است و وی فربه
بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و بهودان ویرا نخورند
و برومی ویرا اسوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و
چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند
و اگر گوشت نمک سود وی کوفته ضماد کنند از بیرون برسلی آنرا بیرون
آورد از عمق گوشت و طبیخ نمک سود وی چون دران نشینند در ابتدای علت
قرحه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون حقنه
کنند عرق النسا را زایل کند و اگر همچنان که گفته شد ضماد کنند بر فضول زجاج
از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم لزج بود و چون
تازه بخورند غذای فاسد بد بود و اگر ادمان خوردن وی کنند برص آورد
بسبب بسیاری رطوبتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود بسیار خورند که بقوت نمک قطع
فضول وی بکند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد بلغم مائی بود و مرخی اعصاب و موافق
نبود الا معده گرم و شکوری آورد و مثلث مصلح آن بود بعسل بسیار که عسل آنرا
گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید دشخوار هضم شود و بد
خون از وی متولد شود و چون متولد شود ممتلی شود از لزجات بد و بلغمهای
غلیظ بد از وی حاصل شود و ازان بلغم مرضهای خبیث متولد شود و ماهی که سرد شده
باشد خاصه که در موضعی نهاده باشند که نم بود بد باشد و از خوردن وی همان عارض
شود که از خوردن قطر و آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک
بود که نمکسود کرده باشند و اولی آن بود که با آب بجوشانند و بعد از آن دران اندازند
و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سر ماهی شور سودمند بود جهت
ورم ملازه و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آنرا اسماوریس خوانند چون بسوزانند
و گزندگی سگ دیوانه و گزندگی عقرب نهند سودمند بود و گوشت وی چون بخورند
همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از

فلوس
نیل

مرخ
مثلث

انواع ماهی مولد بلغم بود و مرخی اعصاب

ماهی

ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و سعتر و کرویا بریان کرده
بکشند و بعد از ان حلوا و روغن و کرم مزاج نشاید که گوارشات گرم از
عقب آن بخورد و اولی آن بود که سکنجبین ترش و سرکه از پی آن
بیاشامند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضر بود
بغایت و ادمان خوردن وی کند و روغن جوز و زیت بریان کنند و فلفل
خرد کرده بران افشانند و بخورند و بعد از ان زنجبیل مربا و شراب صرف
محکم و آب بخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده
پیدا کند و قی آورد و نیکوترین آن بود که بخورد الا روزی که عزم قی
کردن باشد و اگر دفع اتفاق نیفتد بعد از ان داروی مسهل بیاشامند
تا از معده و بدن بیرون آورد و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد
شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی
عسل بود که از عقب وی بخورند و بلغم بزداید و تغیر در مزاج آن
پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سمک مملوح مقصود نیکو بود
که تر و فربه بود و وی را نمکسود کنند و تازه بریان کرده و لیکن پس در سرکه
و با کشنیز نهند و طبیعت وی سرد و خشک بود اشتهاء طعام آورد و وی
تشنگی کم کند از نمک سود و تازه بریان کرده و لیکن مضر بود بعرق النسا
و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا بود و سمک مسکیج نیکوتر آن بود که در سرکه
پخته باشند و اولی آن بود که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران پس
شرحه کنند ماهی را و دران بریزند بچندانکه مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید
بعد از انکه صید کرده باشند زمانی رها کنند بچندانکه متغیر شود و تباه گردد و
آن سرد بود بالطبع و رطوبت جگر گرم را سود دهد و یرقان و تبهاء صفراوی
و باحره را مضر بود و مصلح وی فالوزج بود سمک صیدا و در شام بسمیکه
التلو خوانند شریف کوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام
و وی مانند و رلی کوچک بود و وی را در ایام بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر
نتوانند کرد الا در بهار که وقت هیجان ایشان باشد و بسیاری حرکت ایشان
و نیکوترین نر بود ما دام که زنده باشد فرق توان کرد از نر تا ماده و چون
مرده و خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند نیم درم از وی سحق کنند و بر

خورند

هر ضعیفی که ... اعضا ... و در معده ... بعد از آنکه ... آب ...
بعد از خوردن ... آب ...

از

که بهار ... بود وان ...

ندل در

شد علامات و ... و چون صید کردند نمکسود

سرشراب

سر کرابک [illegible] مانند و اگر در طعام کنند شاید و بخشند شهوة مجامعت برانگیزد و نعوظ بزودی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن را سر کوچک و بدن دراز بود و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود که مخالف وی تر بود و طبیعت وی گرم بود مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید خوردن گوشت وی باه کم کند و تشنج پیدا کند چون حریق خورده باشد بمشاکلتی که میان ایشانست و مصلح وی آن بود که بسرکه و گشنیز بپزند و در شهر سباط صید کنند و نزد آن مهیج باه بود زنان او برسر بیضه مرغ کنند و بریان کرده بخورند سُمانی شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد خوانند و بدان سبب که چون آواز رعد بشنود بمیرد زهرهٔ وی چون لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد گوش زائل کند و چون ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم کرداند و گویند این خاصیت در دل ویست و بس و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق بسرگین گنجشک ماند بشکل و بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بجوالمرغ کوچک نزدیک بود و لطیف تر از وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و سودمند بود جهت تن درستان و ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید قوت سرد دهد سمور جانوریست که در ترکستان بود و گرم و خشک بود و سخونت وی زیادت تر از همه حیوان سبعی باشد و پوست وی زود تغیر بپذیرد از بهر آنکه دباغهٔ وی نه چنان که همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد و گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود سُنبکا نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی بطریق برگ مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل صفرا و مره بود نیز بلغم و سودا را سودمند بود و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مرهٔ صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته استعمال کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید سودمند بود بهیجان سودا و مسهل آن بود بسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین گوید از قول بولس که برگ وی سودمند بود جهة وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود

خنیف خورده ...
سُمانی ... بلغه کنونی ...
زرهٔ ... سمانی ...
سنبکا ...

وداء الثعلب وداء الحية و شپش که در بدن باشد و صداع کهن را نافع است و جرب و حکه و بثرها و صرع را سود دهد و شریف گوید چون بازیت بپزند و ازان بیاشامند و درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی نعنع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا برشند موی را سیاه کند و ورق مستعمل بود

سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و جبلی را ناردین خوانند و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در یونان گفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک خوشبوی بچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود مختف زبان بود و بوی وی در دهان درنگ کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که طرف سوریا است و از طرف هند و آنچه هندی بود آن را غنقیطس گویند و این اسم مشتق از اسم نهری و بحری است که بجانب کوه غنقیطس میرود و نزدیک آن روید و وی در قوت ضعیف ترا زسوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن ویست و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی مفتح و محلل بود که چون مستعمل خواهند کود در بیخ وی مانند گل خیری بود آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی و بعد از ان سنبل مستعمل بود و در زور وی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون بران نهند محلل او رام بود و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه را برویاند و سودمند بود جهت خفقان و چون با آب سرد بیاشامند غثیان ساکن کند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد قطع نزف دم بکند و رطوباتی که روانه بود از رحمها خشک کرداند و چون بپزند بر آب و زن در آب آن نشیند ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوة بدهد و بدهد و مسخن ایشان بود و بهم اعضا و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقا لحمی الغایت سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و

مقوی

سنبل هندی جبلی رومی

دیگر

ومقوي دل و قوي جرم ماسکه بود در بیرون بدن مجموع وسده که در سپرز بود بگشاید
و بوي دهان خوش کند و درد سپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وي یک درم
بود وگویند مضر بود بگرده و مصلح وي کثیرا بود و جالینوس گوید بدل وي اذخر
و خوشبوي بود دو وزن آن وگویند بدل وي ساذج بود سنبل هندي صاحب
منهاج گوید گویند بدرستي که آن دار شیشعانست و خلافست سنبل هندي و
سنبل الطیب است و گفته شد و دار شیشعان نیز گفته شد در دال سنبوت کمون
است وگفته شود سنبل الکلب صاحب جامع گوید شجره در دارست که معروفست
بالسنة العصافیر و سهو کرده است بپارسي اسفیدار گویند و بعربي شجرة البق
والسنة العصافیر بمثل درختیست که بپارسي آنرا ابهر خوانند و سنبل الکلب
بهاروي است سندروس صمغي زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وي
بود و در وي اندکي تلخي بود و طبیعت وي صاحب منهاج گوید گرم و خشک
بود در اول و خون را ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند قطع
فضول بلغم از امعا و معده بکند و کرمها و حب القرع را بکشد و سود مند
بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت
و امتلا و اگر روغن وي در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وي
همین عمل کند و در جراحتهائي که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد
کرده بر جراحت افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل چیزي اگر
غلیظ شود و شقاق مزمن که در گوشت دست و پاي پیدا شود بمالند
بغایت سود دهد و خفقان و وسواس و ربو که از تري باشد و سپرز و اسهال
مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند
و چون در چشم چکانند جلاي تمام بدهد عجب و چون بیاشامند خون از هر
موضع که باشد ببندد و دخان وي نزله و زکام را بغایت سود دهد و جهت
درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وي نبود درین باب و کهربا
مانند بود در قوت و در ربودن کاه و در وي قوتي بود که بغایت بدن
را لاغر کند چون از وي روزها قدري با سکنجبین بیاشامند سندروفس
برنج است و گفته شد سنجفر زنجفر است و گفته شد سنباذج ارسطاطالیس
گوید طبع حجر وي سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن وي در

گرم و خشک بود در دوم و در اول قبض بود وگویند

در جزایر دریای چین بود و در وی جلایی تمام بود دندانرا [illegible] پاک گرداند و
جلایی عجیب بدهد و چون باتش بسوزند و سحق کنند و بر دندانها بمالند عفن که در آن
کشنده بود و کهنه شده بر آن پراکنند زایل کند و سودمند بود جهت استرخای لثه نافع بود
و نقاشان در جلاء نگینها و خاتمها مستعمل کنند **سنجاب** گرمی وی کمتر از سمور
بود و گویند بقیاس سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور مزاج را و جوانانرا نیکو
بود و کسی که شرب دایم کند **سندیان الارض** فراسیون است و گفته شد
**سندیان** درخت بلوط است نزدیک اهل شام بخلاف **سندبان** عود هندی
است و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نقرس را سود دهد چون بیاشامند
و بران ضماد کنند **سنور** فرو سنور هندی گرم و خشک بود بغایت مسخن بود
و قایم مقام فرو ثعلب باشد و شریف گوید چون وی را بسوزانند در دیگی بگل
گرفته تا همچو خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ برشقاق که در
میان انگشتان دست و پایها بود زود زایل کند و غافقی گوید گرم و تر بود
گوشت وی کریه و سودمند بود جهت درد بواسیر و مسخن گرده بود و درد پشت را
نافع بود **سنکسبولیه** سکنبو است و گفته شد **سورنجان** در مصر عکنه خوانند و در
عراق لعبت بربری و بیونانی **قلجیقن** خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی افیمارون
گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی سفید بود و در شکستن صلب
بود و آنچه سرخ و سیاه باشد بد باشد و حبیش ابن الحسن گوید طبیعت وی گرم است
در اول درجه سیوم و خشک است در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک است
در سیوم و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و
بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر بود که در بدن می
کند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان
و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود
و تمیمی گوید وی را خاصیت عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی
بروغن گوسفند کهن بسرشند و به پنبه پاره بجود برگیرند در مقعد دو شب نافع بود
و محتاج بشب سیوم نبود درد مفاصل را لطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن گرداند
و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیادت کند و ضماد
منهاج گوید خاصه با زنجبیل و قوتنیج و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با

وشیخ الرئیس با کمونی جهت مفاصل خورند ولی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند وابن
ابی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود جهت مفاصل ونقرس و مادّهٔ که در اشان
بود براند و پاک کرده اند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران وحبوب
با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود بباریه و معدهٔ ضعیف
را بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا قند و زعفران بود و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود
واگر با ادویهٔ مسهل بیامیزند ادویهٔ مسهل را در معده ببندد و آفتی عظیم پدید کند
وآن هر دو نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان بوزن
آن تربد بود و دو دانگ از افتیمون و ده یک آن از خربق سفید و گویند درد مفاصل را بدل آن
بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل الیهود و گویند بوزن آن بوزیدان است
و تربد سوفیطیون خصی الثعلب است و گفته شد سوری نوعی از زاج است و گفته شد
سوسن مشک خوانند بپارسی مهک خوانند جالینوس گوید منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ
آن و اصل وی گفته شد در الف و عصارهٔ در عین گفته شود و در طبیعت سوس گرم و خشک است
و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود جهت بوی بغل و عرق آن و از آن پای
نیکو بود چون استعمال کنند همچنان تازه سوسن چهار نوع است یکی سفید و آنرا
آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرائی بود و آن الوان
رنگ بود و زرد و ازرق آنرا آسمان گونی گویند و یکی زرد بود و آنرا خطائی
خوانند و سوسن برّی بود و بستانی بود و نیکوترین آسمان گونی بود که بیخ وی
ایرسا بود و طبیعت آن گرم است در اول و معتدلست در خشکی در وی تحلیل و
تلطیفی بود و گویند سفید بستانی گرم و خشک است در سیوم و گویند در اول و
گویند معتدلست و سوسن برّی در گرمی و خشکی زیاده بود و جلای تمام بد بهر
و کلف و بهش را سود دهد و روی را چون بدان بشویند پاک گرداند و جرب و ریش
شده و خشک ریشها را سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم
استعمال کنند و درد سپرز و گزندگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بوئیدن وی محلل
فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از وی
تا سه مثقال بود و بوئیدن وی مضر بود بدرد سری که از گرمی بود و مصلح آن کافور بود
وشیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیکست بحکم

سوسن هندی جهلیه گویند

سوسن هندی ... سوسن ... گویند و کبود

و قد شاخ وی ... بلند باشد

آن لیکن در کرمی وخشکی کمتر از آن بود واز ادویهٔ قلبی است و تریاق در وی بود
سواد الغضاة عفص است وکفته شود سواد التهند نوعی از سلیخه است وآنرا
سلیخة السودا خوانند واز ادویهٔ تریاق بود وصفت آن در سلیخه کفته شد سولاف
شیخ الرئیس کوید دوائی رومی است کرم وخشک بود درچهارم پوست داربسو
وچون یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند
صاحب جامع کوید برکشت وکفته شود سودانیات مرغیست که بپارسی دار
پرکویند وبشیرازی دار تمک وطبیعت وی کرم وخشک بود باه را زیادت کند
ومضر بود بدماغ ودر کوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات میخورد وبوی بد
دارد ووی بد بود خاصه آنکه لاغر بود سورج نوعی از کف دریا بود ودر
موضعها که سنک بود نزدیک دریا متولد شود ودر قوت مانند نمک بود ومانند
زهرة الملح بود ولطیف تر از نمک بود بسیار وملطف ومحلل بود سویق الشعیر
بپارسی پست جو کویند ونیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند ونخاله از وی
بود ووی سرد وتر بود از پست کندم بسیار وشکم ببندد وچون با آب انار ترش
ببرشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک کرداند وقی صفراوی باز دارد
ودرد سر را سود دهد وغثیان ساکن کند وقوت معده بدهد واکر از وی حسو یا
عصیده سازند با قدری شیرینی وغذای اطفال از آن کنند بدن ایشان را
فربه کند ووی مولد نفخ بود ومصلح وی قند بود سویق الحنطه نیکوتر آن بود
که معتدل بود بریان کرده باشند وطبیعت وی کرم وخشک بود در اول وکویند نرم است
وچون نقیع کنند طبیعت وی سرد کردد وچون بیاشامند حرارت بنشاند وتر طیب
حاصل کند ووی دیر از معده بکذرد وکثیر النفخ بود واولی آن بود که با آب کرم
بشویند وقند اضافه وی کنند سویق النبق بپارسی پست کنار خوانند معده
را سود دهد وشکم ببندد سویق التفاح قی وغثیان ساکن کند که از صفرا بود و
معده را قوت دهد وشکم ببندد وتشنکی بنشاند سویق القرع بپارسی پست کدو
کویند طبع نرم کند وسرفه را نافع بود وسینه را از کرمی ودرد سویق الرمان پست انار سرد
وخشک بود مسکن صفرا بود ومعده را نافع بود وطبیعت سخت دارد واشتهای طعام
باز دید کند سویق الخرنوب والغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی سر سنبل کویند وتمام
نیز کویند ونماما وتمام الملک وطبیعت آن کرم وخشک است در سیوم ووی حشیشه است

میان نغایو بزد دیم چون دست نشان می کنند بش سنبل می شود و چون سرسنبل را بادرنجبویه
دست نشان می کنند نغاع می شود و بوی وی تیز بود تخم وی نیز مسخن بود و
مجفف و ملطف و محلل بود و چون تخم وی بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ
گرده و مثانه را سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی بر سر
و پیشانی چون ضماد کنند درد سر را سودمند بود و بوکزیدکی زنبور ضماد
کردن سود دهد چون با شراب بیاشامند قی و غثیان را ساکن کند باقی
منفعتهای وی در باب نون گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف با
درونج بود سیاب بلغت اهل قرن و منازل خلال است و گفته شد و گویند بلح
سیسادون صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی آورده است
که چنین گفته است که سیسادون خشبه شونیز است و در وی مرارتی و
قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی تحلیلی بود
و طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از
سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن می شود که سیسادون قلقاس
و هم گوید که روشن نیست که چیست و جای بحث است سبستان صاحب
منهاج گوید حب الغفدا است و گفته شد سپیا صبا است و گفته شود سپیجا
ماهی است معروف در ناحیه بیت المقدس و خزفی که در اندرون وی بود آنرا
لسان بحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قناطر خوانند و چون بیزند
و حوصله وی بجوزند دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند
بهق و کلف و نمش و جرب را زایل و دندانرا جلا دهد و لعابی سیاه که
از وی بیرون آید موی داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت
کنند بدان توانند کرد سیسنبرون حرف الماء است و گفته شد سیکران بعربی
بیخ است و گفته شد سیف الغراب نوعی از سوسن است و آنرا دلبوثی خوانند
و گفته شد سیکران الحوت ماهی زهرج است و گفته شود سیسر جرجیر الماء
و کرفس الماء و قرة العین و بهق نیز گویند و وی در آبها ایستاده بود
و عطریتی در وی بود و مسخن و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ گرده را
نافع بود و براند چون پخته بود و خواه خام و ذوسنطاریا را نافع بود و مؤلف
گوید در آبهای روان نیز می باشد و باقی منفعت وی در باب قاف در قرة العین

سیسنبل

سپیا

بیخ

گفته شود شیان یاسمین است وگفته شود **باب الشین شاهلوج**
شاهلوک گویند وآن نوعی از آجاص بود ووی را آجاص ابیض خوانند بپارسی
آلو زرد گویند ووی زرد بود واسحق بن سلیمان گوید که نیکوترین وی آن بود
که زرد بود بغایت رسیده باشد واسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب
غلظ وقلت رطوبت وآنچه نارسیده باشد بد بود وآجاص خشک کرده اشتهای
طعام ببرد محروری را نافع بود نه پیرانرا پس اگر بخورند باید که درحال مصطکی
وکندر قدری بعد از آن استعمال کنند تا از معده بگذرد که آن بر معده اندوه
می شود اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد وخشک بود گرم مزاج را
موافق بود وقطع قی بکند وساکن کرداند وحکه ببرد واختیار وی آن بود
که صادق الحموضه بود وآنچه پخته شود نقیع وی در انواع سرفه نافع بود
همچنان که سرکه در انواع آن مضر بود وآب آجاص حیض براند وطبیخ خشک
وی چون تنها بیاشامند با قدری قند نافع بود جهت تبهای صفراوی
وشکم براند **شاه ابج** نوعی از ابجر است ونیکوترین آن بود که بپارسی
الجروزیری گویند در باب تا در صفت تین گفته شد **شاهترج** دیسقوریدوس اکر
وی را فقیص خوانده است وجالینوس وی را قالینوس خوانده است وبیونانی
قاشوس خوانند ومعنی آن دخانی بود وحنین در کتاب خود وی را بسقیما
خوانده است ووی کمون بری است ووی را کزبرة الحمام خوانند
وبقلة الملک خوانند بشیرازی شاه تره گویند ونیکوترین وی آن بود
که سبز تازه بود وبطعم تلخ بود وورق وی نیکوترین از قضبان باشد
وطبیعت وی معتدل بود در حرارت وخشک بود در دوم وگویند سرد و
خشک است در سیوم وگویند سرد است در اول خون را صافی کند وچون
بیاشامند جرب وحکه را بغایت سود دهد وبن دندان سخت کند وتقوی
معده بود ودابغ آن وسده جگر بگشاید وبول براند وقوت محرقه بهد
وطبع نرم دارد چون آب تر وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سوخته
وجرب وحکه سبب آن از خون عفن بود وصفراوی سوخته وبلغم عفن
همه را نافع بود واین خاصیت در عصارهٔ تر وی بود وشربتی از
ده درم تا نیم رطل بغداد بود با قند بی آنکه بجوشانند وآن خشک وی

طبیخ

واما

شاهترج

طبیخ شربتی از وی از یک درم تا ده درم بود و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم
بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید و اگر با شیر
بپزند و بخورند قی را ساکن گرداند و غثیان زایل گرداند که سبب آن بلغم بود و معده
و امعا را از فضول مجتنب پاک کند و شریف گوید حشیش وی در آب خوب بپزند بعد
از آن سر و ریش بدان بشویند شپش زایل کند و چون بعصارهٔ وی حنا بسرشند و در
حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان را
سخت کند و حرارت دهان زایل کند و چون آب تازهٔ وی و تمر هندی در وی بمالند
و بیاشامند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بدهد و سدهٔ جگر بگشاید و رازی
گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن
آن هلیله زرد بود و گویند مضر است به سپرز و مصلح آن هلیلهٔ زرد بود **شاه بلوط**
قسطل خوانند و وی شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین
آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و در سردی و خشک بود در
اول و گویند در دوم و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرمست در اول و
گویند سرد است در دوم و وی غذا بیشتر از همه حبوب دهد و در وی جلایی بود
و سموم را نافع بود و ترحر و اسهال که از رطوبت معده بود سود دهد و مثانه را
نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و وی منفخ بود چون بجوشانند در آب نفخ آن
کمتر شود طعم آن لذیذتر بود و ابو جریج گوید فربهی آورد و گویند مجربست در سده‌ها
و وی بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نیکو بود و مصلح
وی قند بود و بدل وی بلوط بود و گویند بدل وی خرنوب بود **شاه چینی** گویند
عصارهٔ گیاهی است چینی و گویند بتحقیق حنا آنجا سحق میکنند و بسرکه می‌سرشند و لوح
میسازند طبیعت وی سرد بود صداع گرم را و ورمهای گرم را سود دهد طلا کردن
**شاهسفرم** جنو کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسفرم کرمانی
خوانند و ریحان خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد وی ریزند و ببویند
محروری مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و سدهٔ دماغ
بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد
و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و بر دالفیل طلا

کردن نافع بود و چون باب سرد بر کشند و ببویند خواب آورد و کوید مصلح وی
نیلوفر بود و ماسرجویه کوید سودمند بود جهة حرارت و سوختگی و صداع و خواب
آورد **شادنج** بپارسی شادنه کویند و بعربی حجر الدم کویند و آن انواع است
عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین آن بود که عدسی باشد دیگر جاورسی
که آنرا خشنجاش خوانند و بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس بهمن تر
بود بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند کل بحری و چون بشکنند
اندرون وی سرخ بود و زود شکن بود و آنچه کو جکتر و کردتر از وی بود
و سرخ بود و چون در آب بمالند سفید شود و صلب بود مانند حجر آن نوع بد
و آنرا شادنهٔ علی خوانند و شادنهٔ خشنجاش مانند سنکی سرخ است و نقطها بران
و شادنهٔ هندی حجری صلب است یک رنک و شادنهٔ غیر مغسول کرم است در
اول و خشک است در دوم و مغسول سرد است در اول درجهٔ دوم و غسل وی
چنان کنند بستانند شادنهٔ خوب بکوبند و بغایت سحق کنند با آب و در کاسهٔ
چینی کنند و آب از سر وی بریزند و کاسهٔ دیگر و آنچه با آن آب روانه شده با
نکاه دارد و دیگر بار با آب سحق کنند و همچنان کنند تا آن زمان مکرر کنند که
آن شادنه باشد با آب روانه شود و ریک بماند بعد از آن آبها بنهند
تا شادنه درین آب نشیند آب از وی بریزد و شادنه را خشک کرده اند و در
وی قبضی سخت بود و تجفیفی و چون بر کوشت زیاده افشانند بکدازاند
و در ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیدهٔ تخم مرغ استعمال
کنند و جهة خشونهٔ اجفان و ورم کرم فآن بغایت نافع بود و هم با سفیدهٔ
تخم مرغ یا با آبی که صلب در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند
درد چشم و اشک که روانه بود و سوزش آن سود دهد طلا کردن بران و
چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان و طمث و خروج منی را نافع بود و
منع کوشت زیاده بکند و ریشها و خون را قطع کند و ببندد از آن و صحت
چشم نکاه دارد و چون با آب انار بیاشامند نفث دم را نافع بود و
چون شاف سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند دنجهای چشم و جرب
آنرا نافع بود و مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود
و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانک آن توتیا بود و شاپور

بلیله

کویدبرل

گوید بدل وی حجر مغناطیس است وگویند مغناطیس چون بسوزانند شادنج بود در عمل
شاهبانک و شاهبانج وغابانک نیز گویند و شابانک و شاهبانج هم گویند و آن
بنفشج الکلابست و بعضی قسوة الکلاب خوانند و صاحب جامع گوید برنوف اکیت
و هموگوید شجرهٔ ابراهیم گوحکاست و هم از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است
و از قول صاحب حاوی گوید شبرم بریّاست و آنچه محقق است بنفشج الکلابست
بشیرازیان آزاتش سگ خوانند و گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع
آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و زخمها
وقایم مقام مرزنجوش بود شاطل و شانل نیز خوانند و آن دوائی هندی است مانند
کماهٔ خشک و گویند عود قیست خشن پرگره مانند بسفایج لقبر و مقدار باقلای
بود و مؤلف گوید قول اول صحیح است که لون آن مانند کماه خشک بود
و از هندوستان آورند و از ترکستان نیز آرند و بشیرازی آزار و شنگ
خوانند و تمیمی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ سیوم مسهل
کیموسات غلیظ محترقه بود و فالج ولقوه و داء الصرع و ارتعاش تشنگ مفاصل
و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و گویند مسهل کیموسات محترقه
بود و شربتی از وی نیم درم بود و یا وزن آن نبات بود که باب گرم بیاشامند
شاه رومی فلفل رومی سفید است و گفته شود شادانق شاهدانج است
و شهدانج گویند و گفته شود شبرم نباتیست که در بستانها روید و کنار جویها
و صحراها و مؤلف گوید بشیرازی وی را کاونیطوسک و کاونیطویک خوانند بدان
سبب که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و اگر گوسفند هرچند بخورد هیچ مضرت بوی نکند
بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن پارسی
بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجهٔ دوم و خشک است در آخر سیوم
و حبیش ابن الحسن گوید گرم است در درجهٔ سیوم و خشک است در آخر دوم و وی
از جملهٔ یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
لبن وی قلع دندان کند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و
اصلاح وی چنان کنند که بستانند شبرم نکوفته همچنان در شیر تازه کنند یک شبانه روز
و زیاده رها نکنند و درین مدت دو سه نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن
در سایه خشک کنند و پارهٔ نکوفته بیامیزند با دوهای مسهل که ملایم وی بود مانند

انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و بلیله پس اگر درین ادویها در بعضی قبض بود
بدرستی که بر خلاف حدت شبرم بود از بهر آنکه ملطف اند و حدت وی را زایل کند و اگر
در معالجهٔ قولنج سبب آن ریاح باشد و غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند پس خلط کنند با مقل
و سکبینج و اشق و زبل الذیب حب سازند و اگر معالجهٔ اورام و سده و آب زرد و
بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و
آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند شبانروز بعد از آن خشک
کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و بلیله بعد از آن دوائی نیکو
بود و لبن وی نشاید که قطعا بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و بکشد و
مقدار شربتی از اصطلاح کرده وی با ادویها که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بود
بحسب قوت و صاحب جامع گوید ما بین چهار دانگ تا دو ذنک بود بحسب قوت
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود خاصه مزاجهای
گرم مضر بود بمعده و جگر و باه را و منی و عروق سفل منفجر گرداند و لبن
وی دو درم کشنده بود و معالجهٔ وی بمسکه و روغن گاو کنند و مولف
گوید اگر لبن وی بر قوباء تر و خشک مالند زایل کند البته و بکرات امتحان
کرده و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است
شبت بشیرازی شوذ خوانند بهترین وی سبز تازه بود که گل وی بر رون
آمده باشد و تخم وی میان درجهٔ دوم تا سیوم بود و جفافت وی
میان اول و دوم بود و وی منضج اخلاط سرد بود و اسحق گوید گرم و
خشک بود در دوم و مسکن اوجاع و بهتر تر بود حرارت وی کمتر بود و
رطوبتی در وی بود و انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی
زیادت بود و شبت منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن محلل
و مسکن وجع و منضج ورمی بود که نضج نیابد و خواب آورد چون شبت
بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود
در سفل و ذکر و ریشهای کهن چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر
که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود و
بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و پشت را نافع بود و فواق که از امتلا را
بود و مغص را نافع بود و شیر براند و عصارهٔ وی درد گوش سود اوة

شوید ... سوده کوفته

اسود دهد

سود دارد و رطوبتي که در وي بود خشک کرداند وطبیخ وي با عسل بلغم وصفرا را
پاک کرداند چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر آلجم لطوخ کنند شکم آسان
براند وطبیخ وي درد پشت و بادهای را نافع بود لیکن مبخر سر بود و محرور را
موافقت نبود و اگر طبیخ وي بخورند بعد از آن سکنجبین ساده بیاشامند اگر
محروري بود وطبیخ وي جمله درد کرده و مثانه چون از سده بود یا از ریاحي غلیظ
سودمند بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وي مضعف بود و مضر
معده بود و کرده و مثانه و مصلح وي لیمو بود و کویند مصلح وي عسل است و
صاحب تقویم کوید مصلح وي دارچیني بود یا قرنفل و بدل وي تخم وي است

شب

انواع است و انرا بلور خوانند از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ آنچه
از کوههاي یمن خیزد و لون وي سفید بود که بزردي مائل بود قابض بود و
در وي حموضت باشد و نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یماني مشهور
بود و دیسقوریدوس کوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل بود
در معالجه طبي سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج بود مشقق یماني
بود و در طبیعت وي خشک بود در دوم و سرد بود و کویند کرم و خشک بود در سوم
و کویند کرمي وي در دوم بود و چون با در دسر که بود جهة نزف دم از هر موضع
که بود نافع بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دنداني که متحرک باشد محکم کرداند
و چون با عسل بیامیزند قلاع را زائل کند و اگر با عصی الراعی بیامیزند بهق را
سود دهد و سیلان ماده که از کوش آید چون بپزند با ورق انکوز با ماء العسل
جرب ریش شده را نافع بود و چون با آب بیامیزند جهت حکه و برص ناخن و داحس
و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون یک جزو از وي با یک جزو نمک بیامیزند
سودمند بود جهة ریشهاي بد که منتشر شده باشند در اعضا و چون با آب زفت بر کر مالند
ماده سبوسه مالند زائل کند و چون با آب بمالند شپش بکشد و سوختکي آتش را سود
دهد و بر ورمهاي بلغمي لطوخ کردن نافع بود و در شیب بغل مالیدن کند بغل زائل
کند و چون اندکي از وي بر پشم پاره بغم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهة قطع
خون و منع آبستني و بچه بیرون آورد جهة ورم لثه و لهاة و نغانغ و فم و وجع
اذنین و وجع قرحها و انثیین بغایت نافع بود و رازي کوید در خواص وي آنست
چون در آب تیره بیندازند صافي و راوق کرداند و اندک زماني زود و کویند که چون

بیان شامه
معقود
بخته
چشم
زاج

در شب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند بعد از آن نکند و خوردن وی
مضر بود تا بجدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوا
او بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ باشد و نمک سیاه بوزن آن بود
شب الاساکفه و شب العصفر شب القلی است و در قاف گفته شود شیطباط
عصی الراعی است و گفته شود شوقه خان بزرکست و گفته اند شجرة الله اهل
هندی است و بپارسی دی بوادی میگویند و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد
شجرة البق دردار است و گفته شد شجرة آکل شجرة الدم و گفته شد شجرة الحیات در
سرو است و گفته شد در سین و این اسم بدان سبب نهاده است که جایگاه ماراست
شجرة بادره لبلاب است و گفته شود شجرة مریم زراوند طویل است و گفته شد
شجرة بوسی علیق کلب است و گفته شود شجرة التنین لوف الکبیر است و گفته
شود شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الضفادع کسیلج است گفته شود
و گفته شود شجرة السطحال صریمة الجدی است و آن نباتیست که بر سر درختی که
نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرا است از فشاع است و گفته شود
شجرة الدم شنجار است و گفته شود شجرة ابراهیم غافقی گوید بنجنکشت است
و بعضی گویند شاهبانک است و صاحب فلاحه گوید که درخت برم است که آن معیلا
بود شجرة الکف اصابع الصفر است گفته شد شجرة البق فتای بری است و گفته
شود شجرة ابی مالک در دمشق صابون القاق خوانند و آن نباتیست که در
موضعهای نمناک روید و در نهرها و مرو و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند
صابون است و آن نوعی از کلیم شوریاست و صفت کلیم شود در باب الف
در اصل ارطینثا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود و اسهالی بوفق
سودمند بود جهت مجموع زحمتها حتی الجذام شجرة الدب درخت زعرور
است باقی اقوالها دیگر که گفته اند خلافست شجرة الدلب درخت سپستان
شجرة البیض طراغیون است و گفته شود شجرة المریم صاحب جامع
اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج
محقق گفته که آن بخور مریم است و آن سه نوع بود یک نوع بری دیگر و دو
نوع بومی دهد و بیخ عرطنیثا است و گفته شد صفت آن در بخور مریم
شجرة الغار درهمست است و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم

شبوط نوعی از ماهی است در دجله او بسیار بود ... استعمال کنند و منفعت ... در نمک ... شبات ... بود است که گفته شود

شجرة ... آزاد درخت است ... شجرة البراغیث ... است گفته شود

منفعت

ومنفعت وي در غار گفته شود شحم ورل صاحب منهاج گوید بهترین وي کوچک بود و گوشت وي
گرم و خشک بود و شحم او بهضم بود بصلبي که دارد و غذاي بد بود و خوني گرم و خشک
از وي متولد شود و روغن بسیار مضرت بوي کمتر کند و صاحب منهاج و جامع از
قول رازي گوید گوشت وي تر بود و کیموس وي محمود بود و زود بهضم شود و قرا
طیس روحاني گوید بدرستي که فاضلترین غذاي اصحاب مالیخولیا بود و بپارسي
وي را درخوانند و از مرغان خوش آواز بود شحم نیکوترین پیه آن بود
که از حیوان فربه بود مستکمل گیرند و طبیعت وي گرم و تر بود و مختلف بود بسبب
حیوان که از وي حاصل شود و رطوبت وي کمتر بود از سمین از بهر آنکه چون
بگدازانند زود تر از وي بسته شود و گویند خشک است سودمند بود جهت
خشونت حلق و مرخي و مغثي و مدخن بود و دفع مضرت گلو و نمک و زنجبیل
و راسن محلل کند شحم البط گرمتر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود و چون
بموم روغن سازند و بر روي مالند روي را پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج
گرمي وي کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد
رحم را نافع بود شحم الایل داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روي را نافع بود
شحم الارض صاحب منهاج گوید قیطن است و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است
و مولف گوید خراطین امعاء الارض خوانند و آن گفته شود شحم الاسد شحم الاسد
گرمترین شحمها بود و رطوبت وي کمتر بود و خشکي وي زیادت بود و بقوت تر بود جهت
تحلیل اورام غلیظ صلب بود و چون در خود بمالند گزندگان بگریزند شحم الفیل
~~شحوم بود و رطوبت وي کمتر باشد~~ شحم الماعز نافع بود جهت اثرهاي که در پوست بود
و سوختگي آتش شحم الحمار وحشي با روغن قسط در درد پشت سودمند بود
شحم الخنزیر قابض ترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل وي زیادت بود نافع بود جهت لذع
معا و ریش آن و شحم معز بقوت تر بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود
و حقنه کردن بدان سحج معائي و ترخیر را نافع بود و کسي که ذراریح خورده باشد
بغایت نافع بود شحم الخنزیر نیکوتر آن بود که از خنزیر نر جوان گیرند و رطوبت
وي زیادت از مجموع شحمها بود و فعل وي نزدیک بزیت بود لیکن تلیین و نضج
در وي زیادت بود و فعل وي که در زیت و گرمي وي را گرمي کمتر بود از شحم معز
و ضان بود و نافع بود جهت گزندگي جانوران و مقدار ماخوذ از وي یک درم

نافع است در ورمها و اوجاع

بود و اولی آن بود که عوض وی شحم معز کنند و قائم مقام وی بود و هم در بن
زحمتها و وی حرام بود و گویند بدل وی شحم کلب الماء بود شحم البقر گرم
و خشک تر از شحم ضان و معز بود و متوسط میان شحم اسد و معز بود و
بدل وی گویند شحم بط بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم البقر بود و
شحم الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق
از سرما بود نافع بود جهة خلع و وثی و تعقد مزمن و برص سودمند
بود و ابن زهیر گوید طفل که در وجود آید پیه خرس وی را بمالند از
همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم بود وی شریف گوید پیه وی چون
در پوست انار گرم کنند و با همچندان زیت بیامیزند بعد از آن بداء الثعلب طلا کنند
سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی نرم تا اعضاء وی را
بخورد اعصاب لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهیر
گوید بر داء الثعلب مالند موی بروید و چون در چشم کشند موی زیاده که در چشم
بود زائل کند وقتی برکنده باشند و بعد از آن در چشم کشند و چون اداخته کنند و در گوش کر
مالند جسم را نرم کرده اند شحم السمک البحری تیزی چشم را زیادت کند و نزول آب
را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تیز بود و بیشتر اطبا متفق اند برانک
منع نزول آب بکند از چشم و علی ابن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند
وقتی که بکنند و بدان بر اکنند و اسحق گوید مقدار دانکی از وی تا دو دانک زهر با دکرزها
را سود دهد و مضر بود بدل وی و منع مضرت وی بصل الفار شحم قاوندی قاوند
گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را زائل کند چون در روغن
سوسن بگدازند و به پنبه پارهٔ در گوش نهند و درد دندان را سود دهد و گویند چون
بگدازند و بر نقرس مالند زائل کند و اگر طلا کنند بر خاری و یا چوبی و در گوشهٔ خانه
رها کنند براغیث بروی جمع شوند و بپارسی برغوث را کیک خوانند شحم التمساح
جالینوس گوید که پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در حال زائل کند شحم الحنظل
چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی
در صفت حنظل گفته شد شحم المرج خطمی بری است و گفته شد شخار شخیره قلی است
و گفته شود در قاف شربث فراسیون است و گفته شود شری شجرهٔ حنظل
است و در صفت حنظل گفته شد و گویند قثاء الحمار است و خلاف است شرنین درخت

قطران است

قطران است و وی از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی
خارناک بود و آن دو نوع بود دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود لطیف و طبیعت
وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجهٔ سیوم و چون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی سرفه را سودمند بود جگر را و تقطیر البول را نافع بود
و شیمه بیرون آورد و بول براند بافلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و ثمر وی چون
باشراب بیاشامند کسی که ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند
و مسح کنند بدان بدن را هیچ گزنده نزدیک وی نرسد و ثمر وی معده را بد بود و لذاع
بد بود و درد سر آورد و بچه بیندازد و اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل و جلاب کنند
شنقاقل اشقاقل است و گفته شد شنبدان قاشر سنین است و گفته شود
شنتره فو است و گفته شود شطریه نوعی از سعتر است و ورق آن دراز
بود و بستانی بود و تبریزیان آزامرزه خوانند در صفت صعتر منفعت آن گفته شود
شعور الصقالیه زعفران است و گفته شد شعرالجن و شعرالحیاة و شعر الارض و شعر
الجبار و شعر الغول و لحیة الحمار و شاق الاسود و سانقه و ضفایر الجن و شعر الخنازیر و
کزبرة البیر این اسم پرسیاوشانست و کرمانیان ویرا کوهو خوانند و زنان شیرازی را
کبس بری خوانند شعاریر ثفاء صغیر است و گفته شد شعیر آنیکوتر جو آن بود که تازه
و فربه و سفید و بزرگ دانه و نوعی از وی هست که ان را جو برهنه خوانند و فعل وی نزدیک
بدان با پوست بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی
وی بیش از باقلا مقشر بود باندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از
بیرون استعمال کنند و چون جو پخته خورند فاضلتر از باقلا بود و در وی تحلیل
و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند
سودمند بود و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود و با سرکه
بر نقرس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد
جو با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود
و با انجیر چون بپزند تنهای بلغمی را سود دهد و چون مرصوص کنند و باتش گرم
همین عمل کنند و بر وجعی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن گرداند و
بر ورمهای گرم همین عمل کنند بگدازاند و وی باد انگیز بود و مغص آورد
و از بهر آن وی را بجوشانند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون

وآنچه چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با انبخ
و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و
موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد
و چون با عصارهٔ سردی سرشته مانند کاهو و بورک و آب روباه ترنگ ضماد کنند
بر چشم ورم کرده و ورمی که گرم بود ساکن کرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای
گرم همچو حمره و فلغمونی و امثال آن چون بسرکه سرشته و بر پیشانی طلا کنند درد
سر گرم ساکن کرداند و همچنین تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع
را زایل کند شعر جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوت مانند صوف
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزند
سگ دیوانه ضماد کنند در ساعت درد زایل شود و گویند سحق کرده بسرکه تر کنند
و ضماد کنند بر آن و چون بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند نافع
بود و منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان بکنند خناق رحم و سیلان آن سود دهد
و موی سوخته چون سحق کنند بسرکه و بشرها نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل
و بر قلاع که عارض شود و در دهان کودکان بمالند بغایت کمال سودمند بود و چون
سحق کنند با کندر و بر جراحتهای که در سر پیدا شود افشانند نافع بود خاصه
با زیت و اگر سحق کنند و بر جراحتهای بکنند زایل شود و چون سحق کنند موی
سوخته با مرداسنگ و بر چشمی که جرب و حکه داشته باشد طلا کنند ساکن کرداند
و چون با روغن گل بیامیزند و طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و ابن زهر
گوید اگر بیاویزند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد
یا عقرب گزیده باشد نافع بود و درد ساکن کرداند و اگر موی آدمی بخور کنند
بر چیزی زود کرداند و آب مقطروی چون بود داء الثعلب مالند موی بر رویاند
و صفت جو سوختن وی چنان بود که دیکی نو پر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند
که سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزند شعیر اللصف
است و آنرا قثاء الکبر خوانند شعر الجبار شعر الجن است و گفته شعر بربری
مرغیست که وی را بمام خوانند و بپارسی بو تیمار صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی بیقوت بود مفلوج را سودمند بود
و بیخوابی آورد و مصلح سرکه و کشنیز بود و شاید که از یکسال گذشته باشد خورند

حمره

صفت بهترین بار اشه

بعسل

در گوش چکانند درد دندان را
نافع بود و اگر

شعیر بربری

بهترین سر کوچک بود

٢٢

که بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بخورند و
رازی گوید بیراثرا و نافها را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیت قوی دارد و قوت ماسکه
دهد و ابن زهیر گوید گوشت وی تمام حفظ را زیادت کند و ذهن را تیز گرداند و قوت
حواس بدهد **شفنین بحری** جانوری دریائی است بشکل خفاش و دو بال داشته
باشد مانند بالهای خفاش و به لون هم مانند وی بود و ذنب وی مانند ذنب موش بود
و در بن وی خاری بود مانند نیشی و بدان بگزد و دردی سخت پیدا شود از گزیدن
وی و صاحب جامع گوید در مدینهٔ مالقه از بلاد اندلس وی را ابرق خوانند
و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آن موضع خاری تمامه بکری
فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی تمام سخت او را پیدا شود
مادام که خار وی آنجا فرو برده باشند و مهرادیس رومی گوید چون بنهند در زیر
جامهٔ خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن برنگیرند و اگر
دفن کنند در بن درختی بارور نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانهٔ قومی
تفرقه گرداند و اگر بسوزند و سحق کنند و خاکستر آن برود کسی افشانند از یکدیگر
پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشر خوانند **شقایق النعمان**
شقر خوانند و یونانی ارامونی خوانند و بری بود و بستانی بود و بری گل وی بزرگ
بود و بپارسی لاله خوانند و نوعی دیگر هست از شقایق که آذریون و آذرگون خوانند
و گفته شد طبیعت هر دو و صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرم است
و تر در دوم و عیسی بصری گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل و منضج بود
و جلائی و جذبی در وی بود و اگر گل شقایق با پوست جوز تر بیامیزند موی را بغایت
سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند و در شیب و بالای وی یک
مثقال روی سوخته بنهند و در سرگین چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت
موی را خضاب کند و در غایت سیاه گرداند و عصارهٔ وی تنها سپیدی چشم زایل کند
خاصه از چشم کودکان و چون کحلهای مرکب با آب وی پرورده کنند قوت چشم
بدهد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند و منع
نزول آب در ابتدا بکند و تیزی وی زیاده کند و قوت وی بدهد اگر یک رطل
شقایق و نیم رطل پوست گوزکان تر در شیشه کنند و در سرگین گرم دفن کنند دو هفته و موی
را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی از آبگینه پر کنند و در شیب آن چهار مثقال درم

شقایق نعمان
لاله خودرسته

بادر فربا

روي سوخته بنهند و در بالاي آن همين سبيل و مرآن بگيرند و در سرگين دفن كنند بعد از ان
بيرون آورند آبي سياه غليظ باشد موي را بوي شانه كنند سياه كرداند بغايت و اگر
دست و ناخن بوي رنگ كنند خضابي نيكو بود عجايب و ابن رضوان گويد تخم وي چند
روز متواتر هر روز يك درم با آب سرد بياشامند از برص شفا بيابند باذن الله
تعالي و گويند بكرات تجربه كرده شد و مجرب بوده و دليسقوريدوس گويد چون
بكوبند بيخ آن و آب وي بگيرند و بدان سعوط كنند سر را تنقيه كند و چون بخايند
قلع بلغم كند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد كنند زائل كند و نافع
بود جهت نمش و جرب و تقرح و قوبا و آثار قرحه كه در روي بود پاك كرداند
و ريشهاي كهن پاك كرداند و چون زن بر پشم بخود برگيرد حيض براند و چون
ورق و قضبان وي با حشيش بپزند و بخورند شير را براند و منفعت بعضي
از ان در باب الف و الجائز گفته شود بتمامي **شقاقل** اشقاقل و ششقاقل
گويند و گفته شد ~~بسيار چون ادمان كنند~~ آواز منصوري گويد مربا دوي قوي گرم
بود و مسخن معده و جگر بود و مني زياده كند و ابن وافد گويد گرم و تر بود در
اول و رطوبت وي بيشتر از حرارت بود و مهيج جماع بود و باه را زيادت كند
و نعوظ آورد خاصه مربا بعسل و جالينوس گويد گرم و تر بود در سيوم شير بيفزايد
و قوت باه بدهد و حيض فرود آورد و مقوي اعضاء بارد بود و دليسقوريدوس
گويد در ابتداء استسقا نافع بود و مقوي امعا بود و بدن و فولس دارياسوس
گويند صلب بود و مني بيفزايد و لذت زياده كند و بچه فرود آرد و اختناق رحم
را نافع بود و گزيدن سگ ديوانه و گزيدن سباع و گزندگي جانوران كه زهر ايشان
سرد بود سودمند بود و مقدار ماخوذ از وي دو درم و شيخ الرئيس گويد ظن من
آنست كه بخونه وي لطيف بود و ترطيب وي قوت در روح زيادت كند و رازي
گويد بدل وي بوزن وي بوزيدان و گويند بدل وي دارچيني و تخم گزر بود خوردن
وي مضر بود به شش و مصلح آن برگ سياوشان است بانبات كه جلاب سازند
**شقر** شقايق است و گفته شد **شقراق** بلواسه و سنقر گويند و بشيرازي كاسه
شكنك گويند و بپارسي كاسكينه خوانند گرم بود و در وي زهومتي قوي بود و الا
محلل بود رياح غليظ بود كه در امعا باشد خوردق وي دسم بود **شقرديون**
اشقرديون خوانند و آن ثوم بري بود و حافظ الاجساد بود و حافظ الموتي

خوانند

چون بسيار ادمان كند

شقراق مرغيست رنگ
او سبز كه سبز گويند
و وي

[illegible]

خوانند ودر الف دیون گفته شد بغایت گرم بود وبول براند چون تر بود بکوبند وچون
خشک بود بپزند بشراب وبیاشامند گزندگی جانوران وادویهٔ کشنده را
نافع بود وسینه را از کیموس غلیظ پاک کند ومقدار دو درم با ماء العسل
بیاشامند قرحهٔ امعا وعسر البول ولذع معده را نافع بود وچون با حرف وعسل
ودانیج بیامیزند چون خشک بود ولعق کنند از ان سرفهٔ مزمن را سود دهد وچون با سرکه
میزند وبر موضع نقرس نهند درد ساکن کرداند واکر با آب ضماد کنند همچنین سبیل وچون زن
بخود برگیرد حیض براند **شکوبیج** شکوبنج نیز گویند وآن خشک است وگفته شد **شکاعاعی**
صاحب منهاج گوید حشیشتیست در قوت وطبیعت مانند بادآورد بود ونیکوترین وی
سبز بود وگویند زرد وطبیعت وی گرم وخشک در سیوم وگویند گرم است در اول و
خشک است در دوم محللی لطیف بود بغایت وگویند چون در شیب جامهٔ خواب کودکان
نهند سودمند بود جهة آب رفتن دهان ایشان وبر فالج طلا کردن وسعوط کردن و
با شراب آشامیدن نافع بود ورطوبت معده وبادی که در رحم بود سود دهد ومقدار مستعمل
ازوی دو درم بود ~~وگویند مضر بود~~ وجالینوس گوید سودمند بود جهة مرهٔ سودا وبلغم
ومقوی بدن بود ومعده وامعا را پاک کند از فضلهای بد وجذام را نافع بود وفولس
گوید جذام وبرص وبهق را نافع بود چون با افسنتین رومی وبا عسل بیاشامند
مسمن بود وصاحب تقویم گوید مقدار مستعمل ازوی پنج درم بود وشش مضر بود
ومصلح وی صمغ عربی است وسودمند بود جهة ورم طحال ومقعد وپنج وی سیلان
رطوبت مزمن از رحم وخون رفتن از سینه ومجموع سیلان رطوبات از بدن بکند وشیخ الرئیس
گوید سودمند بود جهة تبهای کهن خاصه صبیان را ومؤلف گوید وی را بپارسی خار
مهک خوانند وی نباتی کوهی بود ودر زمین که سنگستان بوده باشد وجهة تب ربع
وتب سرما بجلاب خوردن نافع بود **شکوشا** الشوث است وگفته شد **شک** تراب
الهالک خوانند اهل عراق واهل مغرب رهج الفار خوانند وبعربی سم الفار خوانند
وبشیرازی مرگ موش کانی خوانند وصاحب منهاج گوید دو زر است که از خراسان
می آورند دو نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل می شود ومؤلف
گوید آنچه محقق است از طرف دریا می آورند واز کولنکوت ومیگویند
وی کانی است واکسیریان گویند زرنیخ سفید است وسم قاتل بود ومعالجهٔ
کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که کسی زیبق مصعد خورده باشد

قطع

ومشکل خلاص یابد از بهر آنک بغایت مهلک است واگر در میان
خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد
هر موش که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن بشنود بمیرد
چنانچه آن خانه از موش پاک گردد و این مجرب است سلجم
و سلجم نیز گویند بسین و آن لغت است بپارسی سلغم گویند بری
بود و بسیار دهد و مولد منی بود و سینه را نرم گرداند و باه برانگیزد و
بول براند و مسهل نبود و اشتهای طعام بیاورد و چون بسرکه بود
و خردل بود و مقوی معده بود و آب وی حصر را سود مند بود و آن
زحمتی است که بشیر ازی رطوبت خوانند و در وی غلظ و نفخ بود
و تحریک شهوت جماع بود و چون بخورند و احساس نفخی در خود
بیابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید بود شل
اسحق ابن عمران گوید شل در هندوستان سفرجل هندی
خوانند و آن ثمره مدور بود مانند زرد آلو و در قوت وی مانند
زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول
ملطف کیموس غلیظ بود و صلابه اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس
گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض باد را بشکند و در وی تحلیلی
عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس و بیاذوق
گوید نافع بود ریاحی را که عارض شود در رحم زنان و بچه را نگاه
دارد در رحم و چون با عسل بنات شا استعمال کنند معده را پاک
گرداند و قوت امعا بدهد و نشف رطوبات معده بکند و نافع
بود چون با مطبوخ افتیمون بیاشامند و مقدار مستعمل از وی
تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود
و صاحب تقویم گوید صداع گوشه آورد و مصلح آن خشخاش
سیاه شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی
همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بر طرف صاحب جامع است
که او از شک تا شل سهو کرده است شمع بپارسی موم خوانند و د
بسقوریدوس گوید نیکوترین وی سرخ رنگ بود خوشبوی که بوی

و بشناید طبع وی گرم است در دوم
و تر است در اول عدار

کمونیا

شمع بتازی موم است
بهندی موم گویند

عسل

عسل ازوی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود گویند گرم
بود و ملین و وی مادهٔ مرهمهای سرد و گرم بود و دروی انضاجی اندک
بود و ملین اعصاب بود و خشکریشهارا و خشونت سینه را نافع بود طلا
کردن او با روغن بنفشه لعوق کردن و منع شیر بستد در پستان زنان
بکند چون ده حب هر یک بمقدار ارجاورسی ازوی بیاشامند و همین مقدار
چون در حسائی از جاورس یا برنج کنند و بخورند قرحهٔ امعا را نافع بود
و جذب سموم بکند و بر جراحتها که از پیکان زهردار بود طلا کردن نافع بود
بغایت و شریف گوید چون با روغن سوسن یا روغن زنبق بر روی طلا
کردن لون را صافی و نیکو گرداند و منضج دبلها بود و استنشاق رایحهٔ
وی در زبان و با نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کند
**شنجرا** مرزنجوش است و صفت آن اذان الفار گفته شد **شنهار**
رازیانج است نزدیک اهل مصر و شام گفته شد در باب را و گفته شد
**شنیر** شو شمیر نیز گویند و آن قاقلهٔ صغار است و گفته شود **شمام**
دستنبویه است و گفته شد **شنغار** بپارسی شنگار گویند و آن ابو
خلسا است و گفته شد در الف و القلیا نیز گویند و ورق وی چون
با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی مانند ورق کاهو بود اما
خشن بود و آن گاوزبان تلخ است و در کوههای سردسیر روید خاصه
در کندمان **شندله** تودری است و گفته شد **شنبلید** صاحب
جامع گوید از قول تمیمی شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب
منهاج گوید ورق سورنجان است و قول اول اصح است که فقاح
سورنجان است نیکوترین آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و
خشک است و بوئیدن وی صداع سرد را سود دهد و بادی غلیظ که در
دماغ بود بشکند و سدهٔ دماغ و بینی بگشاید و چون اول باران باشد
که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج باشد
بشکل و بقد و بوئی تیز داشته باشد **شنیر** نوعی از حلزون
است بپارسی کجک خوانند و بشیرازی قصبک خوانند و آن کوچک
و بزرگ بود و صاحب جامع گوید بستبر و بزرگ و پهن بود و لون

طلا کردن نافع بود

وکلف ببرد

تشنج بار [illegible]

شنجار

ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و غطارات شیراز انزروتیا و اگر خواهند
آن نوعی از ودع بزرگ است و در وا و گفته شود ~~مصلحت جامع~~
~~سبوکرده است~~ که آن شنج است و بهترین کوچک تازهٔ سفید بود و املس
و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن آن
چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که از سرگین در روی سرشته باشد
و در تنوری نهند که آتش تافته باشد تا بسوزد و علامت سوختگی وی آن بود که سفید گشته
باشد و اگر سفید نگشته باشد دیگر در گل گیرند و در آتش برند یا در کوره کوازکی و در گل حکمت گیرند
و در آتش برند تا تمام سوخته شود و سفید گردد و بعد از آن با آب سحق کنند و بشویند و خشک
کنند و دیگر بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود ~~و کثیر~~ و منفعت وی آنست
که سفیدی که در چشم بود زائل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلائی تمام
بدهد و اگر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بهتر بکند و تجفیف
در وی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف بی لذع کند و سنون کردن دندان
را جلا دهد و مسکن وجعهای کرم بود و مقدار نیم درم اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل

**شیلقا** سنجار است و گفته‌اند **شنان** فراسیون است و گفته‌اند **شونیز** سیسنبر است
و حبة السوداء نیز گویند و نیکوترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم قطع بلغم
کند و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با گمیز
کودکان که بالغ نباشند بر شنند و ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند و بدان
مضمضه کنند کرم در از بیرون آورد و اگر با حنظل تر بر شنند یا جوشانند و بر ناف طلا
کنند حب القرع بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در خرقه ببندند زکام سرد
را نافع بود و اگر سحق کنند و با روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند
نافع بود و جهة سردی و سده و بادی که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند
و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره
زکامی که عطسه بسیار آورد سودمند بود و اگر بسوزانند با روغن سوسن
یا روغن حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی
بر رویاند و روغن وی چون سعوط کند فالج و لقوه را نافع بود و اگر با
سرکه بر بهق و برص طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل و روغن گاو بسرشند
سودمند بود جهت درد رحم و درد گرده و دردی که نفسا را بود در زمان

اما ک

امساک چون نفاس کند درد آن ساکن کند و چون سحق کند با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان ادمان نمایند ریش را پاک گرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند در ابتدای نزول آب بکشد یا بدان سعوط کنند منع آب بکند و قطع ثالیل و خیلان و بهق و برص و جرب کو ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی بود سود دهد و ستة مصفاة بگشاید و چون یک شب در سرکه خوبیانند و نا مراد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل و اگر ادمان خوردن وی بکنند چند روز بول و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیلا سود دهد و چون در خانه دود کنند گزندگان بگریزند و تبهای بلغمی و سوداوی را زایل بکند و حب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن وی سعوط کنند سودمند بود و فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شوند از آن فالج حادث شود و چون با خون افعی و خون پرستوک طلا کنند بر سفیدیی که بر اعضا ظاهر باشد لون آن را بگرداند و چون بریان کنند با آتشی آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد از آن که ریش بسر کرده شسته باشند زایل کند و بحال صحت آورد و چون ضماد کنند در دمفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند محکم و بچه مرده و زنده بیرون آورد و از مشیمه بیندازد و شریف گوید چون هفت دانه از وی بخورانند بیک ساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت آورد و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ عربی بود و بسیاری از وی خوردن کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق و غثیان آورد و اولی آن بود که قی کند و شیر بیاشامند و مداوای وی چون مداوای کسی باشد که کندش خورده باشد شواصرا نوعی از بنجاسف ... و آنرا اسکلجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در حقنها تیز کنند سودمند بود جهة عرق النسا و اوجاع مفاصل ببرد از بهر آنکه مسهل بود اخلاط غلیظ لزج بود شوخط خوشه از زن است شوبلا بر بجاسف است و گفته شوع درخت بانست در صفت بان وجه آن گفته که در حرف حا خیر بوا است ... یل بوا نیز گویند و آن قاقله صغار است و گفته شو

شوكة البورانية مشط الراعي است وبيوناني دنبسافوس گويند وگفته شود شوكة الجمل عكوب است وگفته شود شوك الملك اشخيص است وگفته شد شوكة عربية قرطم است وگفته شود شوكة شهباء يبروب است وگفته شود شوكة منتنة حيين گويند طباق است وگفته شود وطباق خاركيست كه آنرا شوكه خوانند شوكة بيضاء بادآورد است وگفته شد شوكة مصرية قيطيرا است وگفته شد شوكران حعطوط گويند و بيوناني قرثيون وميقونيون وباديقون وطعيقون بول نيز گويند وآن طلما است وگويند تخم بنج رومي است و ديسقوريدوس گويد ساق وي ازيانه بود و ورق آن مانند ورق خيار زه وگل وي سفيد بود وتخم وي مانند انيسون رومي بود اما سفيدتر بود و روفس گويد ورق بيروج زردي بغايت بود و بيخ آن باريك بود وتخم آن مانند نانخواه بود بشكل نه بطعم ولعابي داشته باشد ومؤلف گويد بنجي كوهي است بپارسي دورس خوانند وبهترين آن يزدي بود كه از ولايت يزد از تفت خيزد وآنرا دورس تفتي خوانند وتخم وي را شوكران خوانند وطبيعت آن سرد وخشك در سيوم يا چهارم وكشنده بود واگر عصارهٔ وي بگيرند وپيش از آنك تخم وي خشك شود ودر آفتاب نهند تا منعقد گردد بسيار منفعت داشته باشد ودر اطليه ودر شيافها جهت درد چشم استعمال كردن نافع بود وچون ضماد كنند بر قضيب سستي در وي پيدا كند وچون بر پستان نشانهٔ دختران بكر ضماد كنند و رها نكند كه بزرگ گردد واگر بر پستان شيردار ضماد كنند منع موي رستن بكند واگر بر خصيهٔ كودكان ضماد كنند رها نكند كه بزرگ شود واگر كسي بخورد علامت وي آن بود كه عقل زائل شود وچشم وي تاريك گردد بحدي كه هيچ نبيند وفواق آورد واعضاي سرد شود ودر آخر كار تشنج اعصاب آورد وخناق وتنگي قصبهٔ شش وحنجره پيدا گردد بسبب رياح ومضرت وي بيشتر بدل رسد تا بحدي بكشد ومداواي وي بقي كنند بعد از آن به شراب صرف كنند وفلفل پس بشير خر يا افسنتين وفلفل وتخم انجره با شراب وقردمانا وميعه وورق غار وانجدان وحلتيت با روغن ومداوا بفرفيون نيز كنند واگر از تخم وي اندكي در شراب كنند بغايت منوم بود وبدل وي در وزن وي بزر البنج بود شوغان زاج سفيد است وگفته شد شودانيق سوداي تست وگفته شد وغداي

اندک

اندک بهد و کیموس وي کندر بود شنداخ بزر القنب است وآن بري بود
وبستاني بود ودر قاف گفته شود شیطرج عصاب خوانند بزبان بربری
وبیونانی لبیدیون خوانند وآن انواع است بهترین آن صاحب منهاج
گوید هندي بود یا بحري ومؤلف گوید چنانک امتحان کرده بهترین آن
پارسي است که در حفظ ابله میزنند در اطلیه و هندي ابله عمیز نند پس
محقق شود که حدت وي زیاده از هندي است واین نوع نیکوترست
بدو وجه یکي آنکه تازه بود ودوم آنکه معتبر بود في الجمله طبیعت آن
گرم وخشک است در آخر درجهٔ دوم وجالینوس گوید گرم است در درجهٔ
چهارم وشیخ الرئیس گوید بر بهق سفید طلا کنند وبر برص وجرب ونقرس
با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود وبر سپرز نهادن سودمند بود وبر
جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود وچون ازخود بیاویزند درد دندان
ساکن کرداند واین مجربست ومقدار مستعمل شربتی از وي یک مثقال بود گویند
مضرست بشش ومصلحش مصطکي بود وبدل آن قوه بود وگویند بدل آن بیخ
کبر است شیح بپارسي درمنهٔ ترکي گویند بهترین وي ارمني بود وآنرا درمنهٔ ترکي
خوانند وشیخ جبلي را افسنتین خوانند وطعم وي تلخ بود وطبیعت وي تلخ بود
وطبیعت وي گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرم بود در دوم وخشک بود
در اول محلل ریاح بود ومقطع ودر وي قبضي بود دون قبض افسنتین
وچون بسوزانند وخاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود ومنع آکله بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمهای حب القرع را
بکشد وبول وحیض براند وجهت گزندگی عقرب ورتیلا وزهرها سود
مند بود مقدار دو مثقال وچون بسوزانند بر ریشي که کوتاه شده باشد
یا بر موضع ریشي که نرسته باشد طلا کنند موي برویاند ووي مضر بود با عصاب
ومصدع بود ومعده را زیان دهد ومصلح وي ترمس بود وگویند مصلح وي
شراب ریباس بود یا شراب اترج وسنبل وي ترمس بود وگویند مصلح وي شراب
اترج وبدل وي در قاتلات دود بزنک کابلي بود ودر علتهای دیگر غافت ارمني
بدل وي کنند شیلم زوان است ویستر...ي آن بود که ادکن وفربه تر بود
وطبیعت ... در سیوم وگویند در اول وگویند در دوم ملطف

ومحلل بود وطلا بر بهق وباکوکرد بر بهق طلا کردن سود دهد ومحلل ورم خنازیر بود
باپورکشان وبا سرکین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند وبا کندم بر قوبا وبر بثورها
ذرور کردن نافع بود وبخور کردن بوی نافع بود البستنی را یاری دهد خاصه
چون با سویق ومر وزعفران وکندر بود وچون بکوبند وببرشند وبر عضوی
نهند که خاوی در آن باشد بیرون آورد ووی مسکر ومصدع بود وبیشتر ازوی شلک
خوانند واگر در میان شراب خوی سانند وبیاشامند بغایت منوم بود ومستی وخواب
گران آورد وروغن وی جهت قوبا از روغن کندم نیکوتر بود وچون بر صدغین
مالند خوابی معتدل آورد ورازی گوید بدل وی قوا است **شیرج** دهن الحل است
بپارسی روغن کنجد گویند طبیعت وی گرم وتر است سود مند بود بر جهت شقاق
وخشونت سوداوی خوردن وطلا کردن وچون مورد در وی بپزند موی را نگاه
دارد وقوت دهد وخوردن وی با آب میوز حکه دموی وبلغمی را زائل کند و
ضیق النفس را نافع بود ومعتدل طبیعت بود وسموم را نافع بود وسعفه
را سود دهد وسهو که طبخها زائل کند چون در طبخ کند ودر وی غلیلی بود ومعده
را بد بود ومرخی وی بود واگر خواهند که غلط وی اندک شود مصلح وی آن بود که
بریان کنند وبعضی گویند که سوداوی مزاج را هیچ نفع ندهد **شیبة العجوز**
اشنه است وگفته شد **شیان** دم الاخوین است وگفته شد **شیرزقا** وشیرزج نیز گویند
صاحب جامع گوید سرکین خفاش است وگویند بول او و صاحب منهاج گوید بول
خفاش است وگویند شیراوست ومؤلف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که هیچ
مرغ شیر ندارد مگر خفاش وشیر مرغ که مردمان بافواه گویند شیرزق است وطبیعت آن
گرم وخشک است وبغایت گرم منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند وناخنه و
سفیدی که در چشم بود وچون در چشم کشند زائل کند **شیر ابه** خشخاش است وگفته شد
**شینیز** شونیز است وگفته شد **شیطرج** ... **شیطغ** فلفل سیاه است وگفته شد **شیخ البحر**
حیوانی بحری است که سر وی مانند سر گوساله بود وگویند روز شنبه البته از دریا
بیرون نیاید **شیر آملج** شیر آملج املج چون در شیر خیسانند آنرا شیر آملج خوانند
وقبض وی کمتر از املج بود ونیکوتر آن بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت آن
سرد است وخشک در سیوم وگویند گرم وتر بود در دوم بلغم لزج را پاک کرداند وقوت
شهوت بدهد وقطع قی بکند وآب رفتن از دهان باز دارد ... است خون را بنشاند

ومقدار

درور ... باشید ...

... سلی با ...

وشیره گویند

وخشونت حلق و سینه

**شیرزق** ...

است

**شیخ الماشی**

ومقدار مستعمل از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود
شیرازی بپارسی ریچال خوانند شیرخشت یحی است زرد که از هندوستان می آورند
وطبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا و بلغم بود و خلطهای غلیظ
سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دانگی با نیم درم بود
شیرخشک بپارسی شیرخشت خوانند و طبیعت وی گرم بود باعتدال و فعل وی
اقوی بود مانند صمغ و خانه بود باب الصاد صابون گرم و خشک
بود در چهارم و مفرح اعضا بود محکم قولنج بگشاید و مسهل خلط بود و چون
شاف از وی بخود برگیرند و رمها نضیج دهد و شریف گوید چون در میان خرقه صوف
نهند و حزاز و قوبا را بدان محکم بمالند زائل کند و اگر با همچندان نمک بیامیزند و در زانو
طلا کنند درد زانو زائل کند و اگر نمش طلا کنند زود زائل کند و مجربست و چون با نوشادر
با روغن گل و بر ریشی سر کودکان طلا کنند خشک گرداند و زائل کند و بپایی بمالند تا
حدی که زائل شود و چون طلا کنند بر اصل ریشها و هفت روز رها کنند بعد از آن
باب گرم بشویند هیچ اثر از وی نبود و چون دو درم از وی با اسلیقون که زنجفر
محرق باشد و همچندان نوره آب دیده بر ریشی خضاب کنند در حمام بعد از آنکه شسته
باشند پاک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کند و تغیر تمام پیدا کند و شریف
گوید بغایت مجربست و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک
گرداند از سبوسه و گویند اگر با ادویه که موافق بود نضیج دهد اگر ادویه بسرشند که جهت
غش و بهق مناسب بود فعل وی زیاده گردد و بهق و غش را زائل کند و چون بو
اورام بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند
سر را چون بدان بشویند موی را جعد گرداند و بر سر جراحتها طلا کردن بگشاید و آب
وی اگر بخورند کشنده بود و نزدیک بخوردن نوره بود و مداواه وی قی بود و آب گرم
و روغن کنجد بعد از آن آب گوشت از مرغ بر و غرباداm صابون القاق شجره ابی مالک است
وگفته شد غاره لوف الصغیر است وگفته شود صاحیه جزراست وگفته شد صبار
تمر هندی است و گفته شد صبی گویند عصفور است و گویند سنا است صبر انواع
است سقوطری و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود جزیره ایست نزدیک ساحل
یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره بی دینان اند و ساحران محکم و
اصل ایشان از یونانست سکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت

ساختن صبر و زنان ایشان بمجموع ساحران باشند تا بحدی که اگر خصمی با کسی داشته
باشند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی در ضمیر خود دارند و قدحی پر آب
پیش خود نهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا
شود بعد از آن آن قدح بر جگر وی شش و دل گردد و آن شخص در حال بمیرد
و چون شکم بشکافند جگر نبود در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه می کنند
در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که مانند لون آن مانند لون
جگر بود و بوی آن مانند بوی مر بود و براق بود نزدیک بصمغ عربی و چون بو
دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن
گوسفند آید و قطعات سنگ ریزه در وی نبود و عربی را عدنی و یمنی خوانند
و وی میانه بود سمجانی بد بود و آنرا صبر بودکی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک
بود در دوم و گویند گرمی وی در اول جهت معده از همه دوائی سودمندتر بود
جهت ریشهای که مشکل بود و نیکو شود خاصه در ذکر و دبر چون با آب بگدازانند و طلا
کنند همچنین سودمند بود جهت ورمهائی که در دهان و بینی و چشمها حادث شود
و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده
بود و دماغ و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت بود و بلغم از سر و مفاصل
جذب کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب آن و
درد و سوزش آن زائل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتدای
نزول آب و سر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و
عروق و اعصاب را از اوساخ پاک گرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن
گوید شاید که صبر در سرمای سخت مستعمل کنند و گرمای گرم الا زمان معتدل که اگر
در سرمای سخت مستعمل کنند مضر بود بمقعد و بود که اسهال دموی آورد از بهر آنک
مرخی عروق پیرامون مقعد بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر
عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یک روز یا دو روز
باقی ماند و صبر سقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از
وی متصاعد شود به سر و دماغ از فضول که جمع شده باشد از بلغم پاک گرداند
و قوت باصره بدهد و بخار وی چون متصاعد شود بسر از وی جزوی لطیف
بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند
بینائی چشم

آن

گویند خشکی وی در دوم و گرمی در اول
بود و گویند در سیوم گرم بود
و بالعکس

بران سبب که چون متصاعد شود بسر

زیادت

زیادت کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین می کنند و چون نشسته بود زیاد
اسهال کند و چون مغسول بود قوت دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون
برد و صفت شستن وی صاحب جامع حنینی آورده است که بگیرند صبر سقطری یک
رطل و سحق کنند و بمنخل صفیق بیزند بعد از آن اغنتین ربع رطلی و از ادویهای
ایاره بو مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون
از هر یک سه درم و این داروهای با دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیمه آید برگیرند و در
دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در یاون کنند و آب بران ریزند و بشویند
و در ظرفی کنند تا آن زمان که هیچ تلخی نماند الا مانند خاک گردد و بعد از آن آب
از وی بریزند و صبر باقی بماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بر
دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و مقدار شربتی از وی مابین یکدرم
بود تا دو درم و صبر چون کهنه شود سیاه گردد و شسته از وی زود
تر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل صفرا و سودا بود و آنچه
مغسول بود شربتی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود با آب
گرم حق قول صاحب جامع و مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود
شربتی از وی دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل آن بکثیرا
کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح وی مصطکی و ورق گل سرخ و مقعد مقل
بود و منصوری گوید شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سقطری
سیاه شاید که استعمال کنند که بغایت بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت
مضر بود بمقعد از بهر آنک خشکی دارد و خشکی آن در درجه سیوم است و مقعد
عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود چون بران روزی چند بگذرد بسکافد
و خشک مضر بود بعصب و شریف گوید چون با آب کهنه تا سحق کنند و طلا کنند
چند نوبت بر بواسیر که از مقعد رسته باشد بیندازد و گویند نیکوترین معالجت
این زحمت بود و مجرب بود و باید که چون بیندازند روغن گل که در ظرفی سربی یا
قلعی حل کرده باشند از پی آن بمالند و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی
و گوش طلا کنند نافع بود و زائل کند چون بسرکه حل کنند و بر جبهه و صدغ طلا کنند
نافع بود و در نفع معده بوزن آن افسنتین بود و گویند بوزن آن حضض
و افسنتین بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود صحناه بپارسی ماهیابه

تا آن آب از صبر صافی شود دیگر بار در یاون کنند و دوم بار بشویند

صاحب منهاج گفت

صحناه

وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم وگویند گرم بود در اول وخشک بود در
دوم وآن از ماهی سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند در کرمسیر شیراز وخلطی بد از وی
حاصل شود ونشف رطوبت معده بکند ووجع ورک وبلغم را نافع بود وگند دهان
که از فساد معده بود زائل کند وقطع بلغم بکند وجرب وحکه را ببرد وتشنگی آورد ومصلح وی
مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در آب شیرین باشد وطبیعت
وی خشک بود وصدف فیروزش وصدف فرفورا ناسوخته نشاید که استعمال
کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود وچون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف
بود واولی آن بود که بغایت سحق کنند واین بابی عام است هر حجری که جوهر وی
حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه
مجفف بود بغیر لذع وچون با سرکه بسرشند وعسل یا شراب نافع بود جهت جراحتهای
متعفن خبیث وگوشت صدف جذب سلی وعظام بکند ومسکن وجع نقرس و
مفاصل بود چون ضماد کنند وچون سحق کنند بسرکه قطع رعاف بکند ومسکن وی
وجع معده بود وچون بر سر زخم ضماد کنند ورها کنند تا خود رها کند بغایت
نافع بود وچون بخود برگیرند حیض براند وگوشت او سودمند بود جهت
گزندگی سگ دیوانه ومرق صدف کوچک شکم براند وبخور بدان کردن
اختناق رحم را نافع بود ومشیمه بیرون آورد وصدف سوخته در تحلیل وجلای
دندان ودر کحلهای چشم مستعمل کنند وریش چشم را نافع بود وغلظ اجفان
زائل کند وچون طلا کنند بر موضع موی زیادت که در چشم بود بعد از آنکه بر کنده
باشند دیگر نروید وسوختگی آتش را سود دهد ودرد دل را نافع بود ومقدار
مستعمل وی مثقالی بود واز آب وی سه درم وصدف سوخته بهق را زائل کند و
ریشهای را پاک گرداند واسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح عسل بود وبدل
وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار
باشد ودر بحر حجاز باشد چون در شیب خود دود کنند بواسیر را سود دهد وشکل وی
مانند حلزون است بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد وبوی وی کریه بود
ولون وی فرفیری بود که بسیاهی زند در قلزم بحر کبه معروف بود وچون بسوزانند
وبعسل بسرشند قطع ثالیل کند وتوحر را سود دهد **صدا آة الحدید** زعفران الحدید است
وگفته شد **صرو** شوکران است وگفته شد **صریمة الجدی** شجرة الطحال است

صداع

وگفته

نيز ضرب صمغ است وگفته شود صرايه حنظل بیز است نزدیک زرد شدن
صرصر باد روح است وگفته شد صرصر نیز خوانند وآن حیوانیست مانند
ملخ کوچک که بشب آواز کند وبشیرازی جراوسک خوانند ودیسقوریدوس گوید
چون بریان کنند وبخورند درد مثانه را سود دهد وجالینوس گوید بعد از آنکه خشک
کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد با یک عدد فلفل در وقت هیجان درد و
صعوبت آن وصاحب منهاج گوید چون بپزند در زیت ودر گوش چکانند درد
گوش ساکن کرده اند صرفان اسرب را صرفان خوانند ونوعی از خرما سرخ فربه
است وآنرا صرفان خوانند وبپارسی مکتوم خوانند وگفته شد صعتر بشیرازی
اوشنه خوانند وبیونانی اوریغاس وآن دو نوع است درازورق وگردورق
وبری را ندع گویند ودر قوت وی مانند حاشا بود ودرازورق اقوی بود از
گردورق ونیکوترین آن کوچک ورق بری بود وطبیعت وی گرم وخشک بود
در سوم وملطف ومحلل بود ودرد ورکین را نافع بود ودرد دندان که از سردی و
باد بود ساکن کند چون بخایند وطبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
را سود دهد چون با میبختج بیاشامند دفع مضرت شوکران وافیون بکند چون با
سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبسین بکند چون با خیارزه بخورند نیکو بود
جهت کوفتگی عضله وجهت معده وجگر بغایت سودمند بود واگر با روغن ایرسا
سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد واگر با سرکه بیاشامند مفلوج را سودمند
بود وحیض ‹وبول› براند واگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند وفضول مراری بیرون
آورد واگر با عسل لعق کنند ملازه[?] وشش گرم نافع بود وخوردن وی دا
غثیان را نافع بود وچون بپزند وآب وی بیاشامند کرم بکشد وحب
القرع را بیرون آورد واشتهاء طعام باز دید کند وباد ها را تحلیل دهد وقوت
چشم وشب کوری که از رطوبت حادث شود زائل کند ومقدار نیم مثقال مستعمل
بود وروغن وی شش وسینه را سودمند بود واگر با سویق بر ورمهای بلغمی
ضماد کنند بگدازاند وخوردن وی هضم طعام بکند ومعده وامعاء را از بلغم غلیظ پاک
کرداند وغذای غلیظ لطیف کرداند وسردی معده وجگر را سود دهد وسده بگشاید
وچون قضب وی با عناب بپزند وآب آنرا بیاشامند خون غلیظ را رقیق کرداند
واین خاصیت در وی [illegible] است واگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد ولون را

ترکی همان چینکر[?]

بخورد و شمر[?] ۳ عدد از این حیوان بود یا پنج عدد با یلف[?] عدد با مثل وی فلفل

درگمر[?]

جبسین

ورم

نیکو کرداند فقاح وی مسهل مرهٔ سودا بود و بلغم و شربتی یکمثقال با نمک و بورکی
صعتر درد قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپزند و شربتی مثقال
بخورند کچپیند جهة دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول آب ایمن باشد و ذنب را
نیکو کرداند و چون بیاشامند کزندکی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع
کزندکی همین ساعت سود دهد و چون صعتر نزدیک بخوابد که مضعف چشم بود ببندد
ضرر آن زائل کند و نوعی از صعتر است بستانی آنرا می کارند آن ضعیف تر از بری بود
و در قوت و فعل و در تیزی در تیزتر بسیار کارند و آنرا بپارسی مرزه گویند
و صعتر مضر بود بارییه و مصلح وی سوکه انکوری بود صغبین سغبین نیز گویند
و آن سکبینج است و گفته شد صفصاف خلافست و گفته شد صفیسنه درخت
ابهل است و آن عرعر بود و گفته شود صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی
باشه خوانند و بربری تاتینا خوانند و ابو عماره نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود
چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند از وی مقدار دو درم با آب سرد بناشتا
سه روز سرفه سرد را نافع بود و زهرهٔ وی نافع بود جهة ابتدای آب در چشم کشیدن
قوت باصره دهد و سرگین وی چون بر کلف بمالند زود زائل کند صلون خرنوب نبطی
است و ثمر وی در مصر بحب الکلب خوانند و اناغوس نیز خوانند و خرنوب گفته شد
و در ینبوب نیز گفته شود صلصل عکه خوانند و آن عقعق است و گفته شود صموغ
جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ
بشیرازی اذد گویند و بپارسی ژد گویند صمغ عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود
که صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود
بگدازد و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی
قبضی بود و جفافی باعتدال سرفهٔ گرم را ~~کوعلم~~ و آواز را صافی کند و قوت
معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود
و خشونت سینه و حلق و قصبهٔ ریه و شش را نافع بود بدل آن بسیار است وحدة
ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ بادام
است و حب الآس و گویند مصلح وی شراب است صندل و کلابست صمغ اللوز
بهترین صمغ بادام آن بود که سفید بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل بسردی
بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام کثیرا ... و تپ دق را نافع

وبرانی

مرغیست که آنرا ... لوریس گویند گفته شود

وربو

بپارسی

صمغ ... گویند ...

بود

بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود چون بیاشامند نفث دم را
نافع بود و چون با سرکه بیاشامند و بر قوبا بر ظاهر پوست پیدا آیند زائل کرداند
و چون با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سرفهٔ کهن را نافع بود و سنگ کرده را
بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح وی قند و خشخاش بود و بدل آن
صمغ عربی و کثیرا بود **صمغ الاجاص** بهترین آن بود که از درخت کهن گیرند و در و صمغ آلو
گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود درد شش و سینه را نافع بود و چون با شراب
بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا و کودکان
بمالند زائل کند و جراحتها را با صلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیادت
کند و چون در سرکه حل کنند و بر بثرها مالند نافع بود و بوحزاز و شری و حصفه طلا
کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی شکر بود **صمغ السماق**
چون در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات
کنند روشنائی چشم زیادت کند **صمغ الدامیشا** نیکوتر آن بود که صافی بود
و بسرخی مائل باشد و بغایت حده و حرافت باشد و تلخی تمام آورد و مؤلف
گوید شیرازی او را دوک خوانند و از حدود شبانکاره خیزد و در هیچ جای
دیگر نبود و ملطف بود جهة بادهای غلیظ که در معده بود و امعا سودمند
بود و بلغمی که در معده بود لطیف کرداند و بگدازاند و در قوت گویند مانند
حلتیت بود و مؤلف گوید جهة درد دندان استعمال کند بغایت نافع بود
و اگر شیب آن نفعی بود ~~زائل کند~~ **صمغ السذاب** گرمست در سیوم و خشک است در دوم
سیوم بادها را بشکند و ورمهای صلب بگدازاند و ریش چشم زائل کند چون
بران افشانند و خنازیر که در حلق و شیب نغل بود بگدازاند و چون مقدار
دانکی سعوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلتیت است و ~~گویند بدل آن~~ شونیز بود
**صمغ الجروث** و گفته شد **صمغ الحنظل** سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند و شکم
ببندد و سودمند بود جهة مرهٔ صفراوی **صمغ الجوز الرومی** کهربا ست
و گفته شود **صمغ الطرثوث** اشق است و گفته شد در الف **صمغ القتاد**
کثیرا است و گفته شود **صمغ السذاب البری** ثافسیا است و گفته شد **صمغ الکمثری**
گویند نیکوترین آن بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود درد
شش را و ریشهای آنرا سود ... مقدار مستعمل از وی دو مثقال

صمغ امرود

بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی گل ارمنی بود **صمغ البطم** علک است بپارسی
بنات گویند و بشیرازی کندر گویند و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف
خواص و منفعت نزدیک مصطکی بود **صمغ السرو** گرم و خشک بود در قوت مانند
صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ پاک گرداند
و چون بر ریشها افشانند که برسر بود با گلنار زایل کند و بر مجموع ریشهای اعضا
همین سبیل **صمغ الصنوبر** راتینج است و گفته شد **صمغ الحرشف** کنگرزد خوانند بپارسی
کنگری خوانند و کنگرزد خوانند و آن تراب القی است و در کاف گفته شود **صمغ الزنبور**
اصطرک است و گفته شد لاوی از ادویه قتاله بود چون در چشم کشند شبکوری و
تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند درد ساکن
گرداند و جرب ریش شده را سود دهد و بچه بیندازد و بدل آن عصاره طراثیث
است و گویند شونیز است **صمغ البلاط** صاحب جامع گوید بیونانی کیثوفلا خوانند و معنی
آن بپارسی از سنگ ساخته و آن چیزیست که از رخام و سنگ می سازند و صاحب جامع گوید
معدنی بود و مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از هر
یک جزوی اصل مرجان و زجاج از هر یک نیم جزو و کوفته و بیخته کنند و بآب صمغ عربی تر کنند
و بر دیواری که بگچ سفید کرده باشند برزنند و رها کنند تا خشک گردد و هرچه گهی تر شود نیکو
گردد و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ورم بکند و ریشهای تر بصلاح
آورد **صندل الابیض** نیکوترین مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و
خشک بود در دوم و صاحب جامع گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم
دردسر و خفقان که عارض شود از تبها حاده مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محرور
مزاج را بغایت نافع بود و معده ضعیف را سود دهد و چون با آب صلایه کنند و در
گلاب و اندکی کافور تر کنند و بر پیشانی طلا کنند دردسر که از حرارات بود ساکن گرداند
و چون در حمام با نوره در خود بمالند بوی آن زایل کند و چون با آب عنب الثعلب
یا با آب حی العالم یا با آب پرپهن یا با آب طحلب تر کنند و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد
و بر ورم گرم همین سبیل و مقوی و مفرح قلب بود و چون محکوک کنند اندکی حرارتی
در وی پیدا شود و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویت معده و جگر و سردی آن سود
دهد و مضر بود با و از مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن اشنه **صندل**
**احمر** سرد و خشک است در دوم و گویند بیده تر است و گویند که سفید سردتر است

بالمفه

از سرخ

صمغ الحرشف

وصمغ بربری

وانچه مرکب بود

صندل سرخ ... صندل سفید

همچنانکه ادوار الحمی

صندل احمر ... ترکیب

خشک

از سیج بکند سرخ سخت‌تر است از سفید محلل ورم گرم بود و منع ماده بکند و بجهت
نافع بود و درد سر را عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن
زیتون بیامیزند و بر اعضا بمالند تب و ذرد از وی زایل گردد و بهم گوید صندل سرخ بغایت
سودمند از همه صندلها بود و بدل آن فوفل است **صنوبر** بپارسی کاج خوانند و صفت
حب آن در باب حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر صغار
قبضی و قوتی تمام دارد و سحج را نافع بود و چون بروی ضماد کنند عظیم سودمند بود
و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرور کنند بر سوختگی آتش و آب گرم بغایت
نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دوم و خشک است در
سیوم و گویند در اول ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتها را نیکو بود و غرغره
بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود
جهت کسی که مژهٔ چشم استرخا باشد و هر زحمتی که بود زایل کند و قشور ورق وی
چون بیاشامند درد جگر و ریش شش را نافع بود و کرمی که بر زبر است در درخت صنوبر
و آن بقوت ذراریح بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند
بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد
ساکن گرداند و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود
جهت کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند
همین عمل کند و چون چوب وی بشکنند و پاره‌ها کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در
دهان نگاه دارند درد دندان زایل کند و اگر بسوزانند دخان وی مداد را بغایت
خوب بود و اگر در داروهای چشم کنند مژهٔ چشم نیکو گرداند تر نیزد ~~و چون در دهان~~
~~نگاه دارد~~ آب رفتن دهن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن جلغوزه است
چون بکوبند و با عسل سرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاصی یابند
و چوب وی چون بپزند به آب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند
نافع بود و بدل آن زفت است **صنار** دلب است و گفته شد **صن و بسر** اسمی یمنی
است و صمغی را که از طرف یمن می آرند بلون سرخ بود و در جراحتها اگر استعمال کنند
~~[illegible]~~ و قطع اسهال بکند و این صمغ بر صورت حمص می باشد و آن را بول
الابل خوانند و جراحتهای خبیث را با صلاح آورد **[illegible] الارض** فراسیون است
و گفته شود **صوف** بپارسی پشم [illegible] و طبیعت وی گرم و خشک بود و

بشیراز ... صنوبر را ... بهند ... در اصفهان ... گویند

و جراحتهای تازه که خون روان بود ... سود و ... چون بسوزند ... و ...

حریر

[illegible] وی یا نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود صفت سوخته
وی مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنی یا کواری نو و اگر کواری بود بهتر و نیکو بود
و پشم را بشویند و شانه کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر وی
نهند که سوراخها داشته باشد تا آن زمان که سوخته شود ریشها را نافع بود و
گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که چرکین باشد چون با زیت
و سرکه تر کنند یا بشراب و ضماد کنند بر جراحتها چرکین در ابتدائی آن موافق بود و در
جائی که ضرب زده باشند یا استخوانی شکسته بود همین سبیل و چون با سرکه و روغن گل
تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بران ضماد کردن و شریف گوید
خرقهٔ صوف چون بر گردن و کودکان ببندند خستگی ایشان کار نکند و هیچ زحمت
نیز برایشان نرسد و چون پشم زده بیا کنند در میان انگشتان دست و پای که شق
کرده باشد شقاق آن زائل کند و باید که شبانه روز رها کند پس بدر آورد و دیگر
با مداد مکرر کند تا زود زائل کند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسفند
گرگ خورده باشد حکه در بدن آن کس پیدا کند و مقراطیس گوید اگر ریسمانی پشمی در
گردن گاوی تند ببندند زبون گردد **صوطلا** نوعی از سلق است زرد رنگ و صفة
سلق در سین گفته شد

## **باب الضّاد** ضال شجرة [illegible] ثمر السدر

خوانند بپارسی کنار خوانند و در سبق گفته شود صفة آن **ضبع عرجا** حیوانیست
مانند کوک و چون براه رود گویا لنگ نماید و از بهر این نام وی ضبع عرجا کرده
اند که بپارسی کفتار خوانند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ
و چون آدمی ~~درخت~~ حنظل بود کفتار از وی بگریزند و چون یک دندان وی
با خود نگاه دارند و بسگ گذار کنند سگ بانگ نزند و چون بکدازانند زهرهٔ
وی با همچندان دهن اقحوان و در ظرفی مسی کنند و سه روز رها کنند بعد از آن طلا
کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زائل کند و دانه ببرد
و هر چند که آن روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهرهٔ وی با پیه شیر بر روی
طلا کنند کلف ببرد و لون را صافی گرداند و چون زهرهٔ وی تنها در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی با شبت و نخوداب پخته باشند سود مند
بود جهت درد مفاصل و [illegible] نشستن و بغایت سود مند بود و نقرس را زائل
کند و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتها [illegible] را سود مند بود و مغز ساق

ضبع عرجا بهندی [illegible] مشهور جرخ

در دست

و چون [illegible] خون در نخورند سود مند بود

وی چون

وی چون بازیت اتفاق بگدازند و بر نقرس طلا کنند بغایت غایت سودمند بود
و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و نیندازد و اگر
از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جهة زرع کردن بپیمایند آن زرع
همه آفتها ایمن باشد و اگر پوست در قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند
که او را سگ دیوانه گزیده باشد چون بیاشامند هیچ زحمت بوی نرسد
و صاحب جامع گوید که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و بازیت
سحق کنند و مخنث در دبر خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع آور
ده است که اگر موی که پیرامون دبر وی بود و خصیه آنچه نر بود بدین نوع
که گفته شد استعمال کنند همین عمل کند و الا اگر از ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند
و سحق کنند بزیت طلا کنند بر دبر مردی این زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود
و این از خواصست و گویند گفتار دماغ همه حیوانات بود و از بهر آن گویند که هر حیوان
با هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات
آورده اند که وی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آنست که در زیر دنبالش
خطی باشد که باندام نری و ماده نرسیده باشد و بشیب شکافتر کرده که وی موافق
خرگوش بود و مخالف تمامت حیوانات است و از عجایب خواص وی آنست
که سگ بر بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایه سگ در زمین افتاده گفتار
در زیر سایه سگ رود چنانچه سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بیندازد
و گفتار وی را بخورد و اگر زهره وی را در چشمی کشند که موی زیاده داشته باشد
وقتی که کنده باشند کحل کنند موی دیگر نروید و گفتار را در شب هیچ حیوان با وی برنیاید
ضب عضایه است و عضایه گویند و آن نزدیک است بورل و بپارسی سوسمار
گویند سرگین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی چشم نیز ببرد ضجاج بکسر ضاد
اسم صمغ درختیست که مانند درخت بان و نبات وی در کوه قهوان از زمین
عمان باشد و آن صمغی سفید بود که جامه چون بدان بشویند پاک گرداند پاکتر از صابون
و مردم سر را بدان بشویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه و زبان را بگزد
و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که ادو دام ولی را ... مانند خروع و قنب
والب ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرگ الا از
وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن

در سایه

جبسي بزرکتر بود و ورق وي چون بپزند و صافي کنند و استعمال کنند جهة خشونة کیند
از سردي بود نافع بود و چون در دهان کیرند قلاع را ساکن کرداند در حال و صمغ وي او
مانند لادن بود و در بويها خوش مستعمل کنند زنان و خوش بوي بود و وي کرم بود در سیوم
در دوم و تر بود در اول و کویند خشک است در اول و بعضي کویند ملکام ورق شجر ضرو است و کویند
ملکام الحار آنست یعني پوست بیخ آنکه بصري کوید صمغ ضرو معروفست بملکام و طبیعت آن کرم است
در درجه دوم و خشک است در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق کوید خاصیت روغن
حب وي آنست که ریاح بلغمي را زائل کند و رازي کوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکوئي بود و سودمند باشد و شریف کوید روغني بسیار از حب وي
بیرون آید و منفعت وي آنست که باد ها بشکند و مغص را شفا دهد چون بیاشامند
و یا بمالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود و چون ورق وي با روغن بپزند و
در کوش چکانند درد کوش را نافع بود و چون با آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند و چون ورق
بن دندان محکم کرداند و بلغم زائل کند و چون ورق وي تازه تر همچنان بسوزانند تا خاکستر کردد
و با آب بجا بپزند نیکو و بعد از آن صافي کنند و بیاشامند مقدار سي درم درد خاصره را زائل کند
و فحم حب وي جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و سودمند بود خاصه جراحت ختنه کودکان
و اسحق بن عمران کوید بدل ضرو یمن ضرو اندلس است و بعضي کویند ضرو درخت حبة الخضرا است
ضربت صاحب منهاج کوید علا است و صاحب جامع کوید از قول شریف که آن حیوانیست
بلغت بمیران وي را شیهم کویند و به لفظي دیکر دلدل خوانند و آن نوعي از قنفذ بزرکست و
خار دراز داشته باشد و مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد کردد و چون راست شود تیر بیندازد
کاه باشد که سه چهار بیندازد و اکر بر اعضاي آدمي آید مجروح کردد و کوشت وي کرم و خشک بود و بمقدار
سکي کوچک بود و کوشت وي چون بخورند نقرس را نافع بود و همچنین خون وي بر قدمین ضماد کردن
نقرس را زائل کند و چون خون وي در بدن بمالند جرب زائل کند و کلف را زائل کند و جلا دهد
ضرع بهترین پستان آن بود که از حیواني کیرند که کوشت وي نیکو بود و در وي شیر بسیار باشد
و طبیعت وي سرد و خشک بود و اولي آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده بکذرد و شریف
کوید چون زن شیردار که شیر اندک داشته باشد بخورد شیر وي زیاده شود ضرم
اسطوخودوس است که کفته شد ضریع نباتیست دریائي که در ساحل دریا یابند
و طبیعت وي کرم و [illegible] بود چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل را عظیم
نافع بود و چون خشک بود و در حمام بر بدن بوي بمالند حکه و جرب تر را سودمند بود

انکشت جوب

ضروع الحلبه

ضرع الكلبة اسمي يمني عربي است و درختيست كه در كوهستان مكه بود و آن زقوم است و درخت

رخت صبر بود و الاوي مجموع سفيد است ضرس العجوز خسك است و در خاكفته شد ضغبوس

ضغفا است و كفته شد ضغابيس خيار زه كوچك است و كفته شد و نباتي ديكر هست كه ساق

نبات وي مانند هليون است و آنرا نيز ضغبوس خوانند و ضغبوس خضف است و كفته شد

ضفاير الجن كويند پرسياوشان است و كفته شد ضفدع بپارسي غوك خوانند و وزغ

خوانند و بشيرازي بك خوانند و بيوناني بطراخو خوانند و كوشت وي آنچه نهري بود چون

با زيت و نمك بپزند نافع بود جهة كزندكي جانوران و يا در هر جذام و مجموع كزندكان بود

و مرق وي چون بدان نوع بپزند و با روغن كل و با موم موم روغن كنند موافق بود جهة

مرضهاي مزمن كه از اثر ريشها عارض شود و مدتها بدان كذشته باشد و چون بسوزانند

و خاكستر وي بر موضعي كه خون روانه بود يا رعاف بود بران افشانند خون ببندد

و چون با زفت تربيا مي‌پزند و بر داء الثعلب بمالند زائل كند و كويند چون ضفدع

سبز بر موضع موي زياده كه در چشم بود بچكانند بعد از انك موي بر كنند نشايد ديكر

نرويد و چون با سركه بپزند و بدان مضمضه كنند درد دندانرا نافع بود و چون وي را

مرضوض كنند و بر كزندكي عقرب نهند يا مار نافع بود و شحم وي چون بر دندان

نهند بي درد بيفتد و وي نيز همين عمل كند و بري كشنده بود و چون چهارپاي در

ميان علف وي را بخورد دندانهاي وي بيفتد و كوشت وي بر كزندكي جانوران

نافع بود و در خواص آورده اند كه زبان وي بر ناف خفته نهند هرچه كرده باشد

بكويد انكه وي را خبر بود و چون وي با خايه مور و قدري نوشادر چون بر موضعي كه موي

سترده باشد طلا كنند ديكر نرويد و اكر موي بركشيده بوند نيكوتر بود و اسحق كويد شخصي

را پيكاني در استخوان مانده بود مدتي دراز علاج بسيار كرده بودند و فايده نداشت

و ضفدع را پوست از وي جدا كردند و بر سر جراحت و اطراف وي نهادند در يك

شبانروز پيكان بيرون آمد از سر جراحت و وي در غايت قوت جاذب بود و از بهر

آنست كه قلع دندان كند و از خوردن وي بدن تورم كند و لون تيره كند و قذف مني احداث

كند و بدترين ضفدعها در آنچه كفته شد سبزي است كه در بيشه بود يا سرخ كه در دريا بود و دواي

كسي كه ضفدع خورده باشد تقي با آب كرم و عسل و نمك كند تا [illegible] وي پاك كردد پس چون

پاك كردد در حمام رود بعد از آن سكنجبين خورد و [illegible] بادام [illegible] و شراب با مثلث وي را

نافع بود و هرچه نافع بود جهة [illegible] در خلاص يابد دندانهاي وي همه بريزد و اكر

ضفدع ... بهندي مينڈكي كويند

صمغ کم | ضیع زرد خورده باشند قطع شهوت طعام بکند ولون را تباه کند و غثیان وقی ر
درد دل و ورم شکم وساقین احداث کند وعلاج وی نزدیک بود بعلاج چرمیش
از این گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود
**ضومر** هو که خوانند وآن بادروج است وگفته شد **ضومران** صاحب جامع سهو کرده
است که آن ضیمران است وقول صاحب منهاج معتبر است ~~[illegible]~~ بعربی بهرامج خوانند
وگفته شد اما قول صاحب منهاج راست است که آن بید مشک است **ضیمران** ضیمران
است وگفته شد شیرازی گویند وآن سبز بود نه چون کرمانی وصاحب جامع گوید
فوذنج جوی است وسهو کرده است وطبیعت وی خشک بود در دوم وگویند سرد
بود محرور مزاج را نافع بود چون گلاب بروی ریزند و بر جائی که سوخته باشد
ضماد کردن نافع بود و قلاع را سود دهد **باب الطاء**
**طالیسفر** بیونانی دارکیه خوانند و ماقر نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق
زیتون هندی بود وآن قشور هندی بود وصاحب جامع اقوال بسیار آورده
است اول گفته بسیار است ودیگر قول بن جلجل آورده که لسان العصافیر است
ودیگر گفته عرق شجر هندی است ودیگر گفته عروق درخت توت است که کرم ابریشم
برگ وی میخورد واین قولها خلاف است وقول مجوسی آورده است که ورق زیتون
هندی است واین موافق قول صاحب منهاج است وصاحب جامع تحقیق نکرده
اند که چیست ومؤلف گوید پوست بیخ زیتون هندی است باقی همه خلافست
وخطا وآن پوستی سطبر تر از دارچینی است وصلب تر ومیل بسیاهی میزند وطعم
آن بغایت عفص بود وقابض است که عطریتی داشته باشد وجالینوس گوید در وی
هیچ سردی وگرمی نبود وخشک بود در سیوم ومجوسی گوید معتدل بود در گرمی و
در سردی وخشک بود در دوم وابن عمران گوید گرم وخشک بود در دوم ذرب
را سودمند بود وقرحهٔ امعا ونزف دم وبواسیر را بغایت نافع بود وفالج
ولقوه را نیز مفید بود ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود وچون بسرکه بپزند وبدان
مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وقلاع سپید را زائل کند چون آب وی در
دهان نگاه دارند و گویند مضر است بشش ومصلح وی عسل بود وبدیغورس
گوید بدل طالیسفر [illegible] وزن آن کمون بود و نیم وزن آن ابهل ورازی
گوید واسحق بن عمران نیز همچنین گوید وگویند بدل وی بوزن آن سنبل و نیم

کہ ضیمران را

وآن شاهسفرم

بہندی بیستیر

وزن آن

وزن آن سادج وگویند بول آن داء بهل است مساوی **طاخک** ثمرهٔ آزاددرخت
است وگفته شد **طاوس** مرغیست مشهور و شریف گویند بعد از سه سال تمام پر بار
آورد و هر سال یکبار بچه بر آورد وگوشت وی و پیه وی چون با سفیداج بپزند
و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود وچون پیه وی **بگداز**انند
و با آب سداب و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود وگوشت و
پیه وی در مجامعت بی نظیر است و زهرهٔ وی چون بسرکه بیامیزند گزندگی جا
نوران اسود دهد و جالینوس گوید گوشت وی صلب ترین گوشت شفنین
و ورشان و بط بود و غلیظ تر و دیر تر هضم شود و ابن ماسویه گوید گوشت
طاوس را مزاج بد بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن جوان بود و طبیعت
وی گرم بود و مصلح معده گرم بود که هاضمهٔ وی بقوت بود و اولی آن بود که
بعد از کشتن وی دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در پای وی بندند و بعد
از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطباء ما تقدم مرغهای که گوشت ایشان
صلب بود یک ساعت پیش از پختن کشته اند و آنگه پخته اند و این از بهر آن کرده اند
که زود هضم شود که چون زمانی درنگ کند مانند خمیری که در آرد زود هضم نان
نیکوتر بود و این همچنانست و رازی گوید طعامی که سمی در وی بود چون طاوس
ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند چون ببیند ظرف که سم در وی است بشکند
و ابن زهر گوید اگر مبطلون زهرهٔ وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابند
و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر ریشهای بد که تر کنند آکله گردد
و چون بدان طلا کنند زایل گرداند و اگر سرگین وی بر ثالیل طلا کنند زایل کند و چون
استخوان وی بسوزانند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابند و اگر بر برص
مالمذلون آن بکرده اند **طارطق** ماهو دانه است وگفته شود **طاریقه**
دنداست وگفته شد **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر
کرده باشند بتوبال نحاس که در مکینز کاو خوسانیده باشند و مرجان
که در آب اشنان تر خوسانیده باشند پس در وی سمیتی تمام و حدتی
قوی بود و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد است و ... میان وی و انواع مس
... زردی بود و چون از آتش بدر آورند و بتکانند تمددی در وی پیدا
شود و زرد گردد و شکسته نگردد تا سرد نشود و در کتاب احجار گوید طالیقون

نقل

طاوس بهندی مور گویند

بیاویزند

[illegible]

از چشم نجاشی است غیر آنکه گویند باد و بزگوم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث
کند و اگر از طالیقون منقاشی سازند و موی زیاده که در چشم بود بوی بر کنند
دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد در خانهٔ تاریک رود که
قطعا روشنائی نداشته باشد و آینه از وی بسازد و برابر نظر خود دارد و بدان
ادمان کند لقوه زائل کند و شفا یابد و اگر طالیقون در آتش بنهند تا سرخ گردد
و در آب فرو برند هیچ جهاد پا گرد آن آب نگردد و اگر صایری یعنی قلابی از وی بسازند
پس در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاصی یابد و طبری گوید طالیقون
نحاس مدبر بود بتوبال النحاس و آنچه در زمان ریختن مرتفع شود بقیه در موضع سبیکه در
بول گاو بجوشانند و مؤلف گوید اکثر بان طالقون را مس ریست خوانند و گویند در کان
مس میروید **طباشیر** نیکوترین وی سبک و سفید بود و زود خرد شود و طبیعت وی
سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و مسیح دمشقی گوید سرد است در دوم
و خشک است در سیوم و شیخ الرئیس گوید مقوی القوی بود مانند گل و در وی قبضی
بود و قوت معده بدهد و قلاع را نافع بود و سوختگی آتش را سودمند بود و شکم ببندد
و تبهای حاده و تشنگی را سودمند بود و قی که از مرهٔ صفرا بود باز دارد و گرمی جگر
بنشاند و حبه ریشهای تر با و قلاع که در دهان کودکان حادث شود سود دهد چون
تنها را با ورق گل سرخ بران پاشند و بواسیر را سود دهد و دندان متحرک را محکم گرداند
تنها سنون ساختن بواسیر را سود دهد و ورم گرم چشم را نافع بود و ضعف معده
و التهاب آن و منع خلقهٔ صفراوی بکند و تشنگی را سودمند بود و غشی و کرب
را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری کهن از معده نشف کند و قوت اعضای
که از حرارت ضعف معده باشد بدهد و قوت دل بدهد و خفقان که از حرارت بود و دهد
و توحش و غم زائل کند و سردمزاج را بزعفران معتدل کند و تفریح و تقویت بغایت
بود و گویند خوردن باه را مضر بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح کلا آن
بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصارهٔ لحیة التیس است و گویند بدل
آن سه وزن آن مغز تخم خیاریله زه و چهار وزن آن بزر قطونا و گویند بدل آن
نیم وزن از کافور [illegible] و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن
تخم کاسنی و نیم وزن آن صندل **طباد** نوعی از انجیر است سرخ و بزرگ **طباق**
بعضی گویند غیر غافث است اما قول آنست که غافث است و گفته شود در

بعضی گویند طباشیر [illegible]

مرکب

و گویند بدل طین مختوم است

طبقا

۱۴۵

**رطبا** نوعی از گندم است اما کوچکتر بود و نبات وی یک بالای مرد بود و در سرده سیرها
کاربه و آن را کلکل خوانند و مزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی
چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد و اگر از
آرد وی حسوی سازند سینه را پاک گرداند و سرفه سخت را نافع بود و بول براند و
گرده و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر آب بخورد هیچ
مضرت نبود زیرا که چنانکه از گندم مضرت میرسد **طبرزد** اسمی بپارسی معرب
است و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه صلب بود نه سست و نه نرم نمک طبرزد
از بهر آن گویند که صلب است **طبیخ** بطیخ است و گفته شد **طثرج** مور کوچک
بود در باب نون در صفت نمل گفته شود **طحلب** خرو الضفادع است و بتازی
جامه خواب خوانند طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم
خون را ببندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل
گرم بغایت مفید بود و چون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم کند و اگر
ضماد کنند بر قیله امعاء کودکان نافع بود **طحال** نیکوترین سپرز آن بود که
از حیوان فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس
گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود و گویند سرد بود و در وی قبضی بود و خونی سوداوی از
وی متولد شود و دیر هضم شود بسبب عفونتی که دارد و اولی آن بود
که با روغن بسیار و پیه پخته کنند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر
ببرکه **طحما** شوکرانست و گفته شد **طخشیقون** و فلفشیقون نیز گویند
و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه زهر دارد و نیست که اهل ارمن پیکان را بوی زهر
آلوده کنند و در جنگها بکار برند و حلیتث یا زهر و نیست **طرثوقون** برطا
نیقی است و گفته شد **طرخوالس** شعر الجن است و گفته شد **طرستوج** برستوج
نیز گویند و آن ماهی دریائی بود و بیونانی طرنفلا خوانند و اهل اندلس مل
خوانند و دیسقوریدوس گوید ادمان خوردن شبکوری و تاریکی چشم آورد
و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب و عنکبوت نهند شفا یابند
**طرثوث** طرثون خوانند و بشیرازی بلک شیرین خوانند ... بود و سفید بود و
بهترین وی سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم قطع خون

باریکه

اسب

طحلب بهندی کنجال گویند
اکنجهالی نیز گویند

طحال بهندی تلی گویند

وطیسقون بکوید

ایمنی و

طرثوث بهندی
بلکه

رفتن بکند از بینی و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوت مفاصل سست بدهد
و معده را قوت بدهد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و
مصلح وی جلنار است و بدل الجفت بلوط است بوزن آن و گویند بدل وی نیم
وزن آن پوست تخم مرغ سوخته و شسته و چهار دانگ وزن آن قرطه و شش یک
آن عفص و ده یک آن صمغ است طراغوری غابش فوذنج جبلی است و گفته بشود
طرخون بشیرازی ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی است که تازه بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در وسط درجهٔ سیوم و گویند سرد است و مجفف رطوبات
بود و لثه را تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی بسیار در دهان
نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم
آن نکند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و درد حلق آورد و دشوار هضم
شود و قطع شهوة باه کند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع
ضرر آن بکند و زود بگدازاند و هضم کند و تمیمی گوید آب وی با آب راز یانه تر
در شراب هندی کند که آنرا شراب الکادی خوانند و کدر خوانند منع آبله بکند و حصبه
بکند و نفیس ترین اشربهای ملوک هند و خراسان بود و خاصه آب طرخون آن
فعل می کند و منع حدوث علل و وبا نیز می کند طریفلن معنی آن بیونانی ذو ثلاثة اوراق
بود و آن اسم مشترک بود بر چند قوقی و آن گفته شد و بر نبات خصی الثعلب و آن نیز
گفته شد و دیگر بر دوائی که مخصوص است باین اسم و آن حوما است و بیونانی بسیار
دارد و بعضی ویراسوس خوانند و بعضی اسقلیطس و بعضی فیقس و بعضی السو
فیلن و آن نباتیست که درازی وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود
سیاه مانند اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و بآخر بوی قفر الیهود و گل وی
فیروزی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند قفر و تخم وی و ورق وی
چون با آب بیاشامند سودمند بود و نافع بود بشوصه و عسر البول و صرع و ابتدا
استسقا و درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم بخورند و از
ورق وی چهار درم و ورق چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهة گزیدگی
جانوران و بعضی گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضعی که گزندگی
جانوران رسیده بود ... دانند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب
از وی بیاشامند زائل کند و بیخ وی از ... دیهای معاجین بود طرفا

بپارسی

در بستان ها ... ورق ...

وی

گرم و خشک بود در دوم ...

بپارسی درخت گز خوانند و انواع است یکنوع ثمر وی گزمازج خوانند و آن اثل است
و بوجب الاثل گویند و ثمرة الطرفا خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در
وی قبضی بود و تجفیفی بود و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند وی
گرم بود و طبیخ وی نطول کنند شپش بکشد و چون ورق وی و بیخ و قضبان
وی با سرکه یا بشراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان را نیز نافع بود و بدان
مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج بیاشامند
سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه
بود و زمان دراز بدان گذشته چون دران نشینند بغایت سودمند بود
و اگر چوب وی چون بخود برگیرند بهمین عمل کند و از وی چون بر ریشها
ترافشانند خشک گرداند و بخاصیت از ریشهای که سوختگی آتش بود
نافع بود و دخان وی زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و ابن وافد
گوید زنی بر وی جذام ظاهر شد پس از طبیخ و بیخ وی با میویزج چند نوبت
بیاشامند از وی زائل شود و گویند تجربه کردیم زنی دیگر را و هم صحت یافت
و مفید شد و خوزی گوید چون دخان کنند ورم سر را سودمند بود و بثرها
و رمها و رازی گوید بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و مجربست و شریف
گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق وی چسبیده بود بیفتد و ثمرهٔ
وی گزندگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا
در داروی چشم عفص کنند **طرغلودیس** طرغلو قطن است و گفته شود **طر
بون** شقیقی است و گفته شد **طرخشقوق** فطرشقوق نیز گویند آن هندوبای
بری بود و گفته شود **طریخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان
می آورند آنرا از طرف تبریز و این مؤلف گوید آنرا از لجهٔ دریای قلزم گیرند و در انجا
آنرا شاه ماهی خوانند بهترین آن بود که کهنه باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود
و طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود و در تبهای ربع سودمند بود و وی
مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار است **طراغیون** نباتیست
که در جزیرهٔ اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود حرارت و ورق
وی و صمغ وی در اول درجهٔ سیوم بود سنگ گرده بریزاند و حیض براند یک
مثقال از وی چون بیاشامند و این نبات بغیر از جزیرهٔ اقریطش نروید

کنند

از

طرغلو دقطس

ودرخت وی مانند درخت مصطکی بود طرفیلون سیسالیوس است وگفته شد طربیلا طریفلن است وگفته شد طرو قو نون طریقوقن خوانند و مسعلی واو نیز خوانند و آن زعرور است

وگفته شد طرماطیقون نوعی از سرمر است طروغلودیطس عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست بمقدار گنجشک و در بال وی پری چند زرد بود ونقطی سیاه بود دنبال وی بود و بر لب آب نشیند و دنبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و بشیرازی وی را زردوک گویند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع کند و رها نکند که دیگر جمع گردد در مثانه و دیسقوریدوس گوید چون از جوف وی اندکی بخورند سنگ بریزاند و وی را صفراغون و طرغودیس نیز گویند

طریغان نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل خشق بود زرد و گرد برگرد گل خار داشته باشد بشیرازی انگریز خوانند و آن قرطم بری بود و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست که اگر طبیخ وی برگزندگی افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند ولیکن بهمان درد و زحمت پیدا کند که از گزندگی افعی طفرشیل طغشیل عدس مقشر است که با سر که پخته باشند

طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطرالای گوکیب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و تنک و براق بود و هندی بشکل یمانی بود الا عمل وی نکند و صحیفه وی خطر بود و غافقی گوید آن نوعی از جیسمن است و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست که اگر بهاون یا با آهن و مطرقه و هرچیز که چیزها بدان توان کفت بکوبند کوفته نشود و الا مگر بحجر الماس بشکنند و قطعا وی سحق نتوان کرد الا که سنگ ریزه چند با وی اضافه کنند و در خرقه خشن یا موئی بندند و در آب میجنبانند تا جسم وی خرده شود و بگدازد و علی ابن محمد گوید که حل وی چنانست که در خرقه نهند با سنگی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و باهستگی میجنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک گردد پس در این ظرف بماند مانند آرد جو و این مولف گوید این عمل را خوانند چنانچه این طلق که این عمل بدان کرده باشند طلق محلوب گویند نه طلق محلول و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم قابض بود خون را ببندد و با آب لسان الحمل ورم ثدیین و ذکر و مجموع گوشتی که سست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن خاصه ذوسنطاریا

سود دهد و غافقی گوید نیکو بود جهت ریشهای که بر اعضای مجذومان پیدا می گردد
پاک گرداند و زائل کند و صاحب منهاج گوید از قول اسحق که نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بجهد **طلع** ابو حنیفه
گوید اول ثمر نخل طلع گویند و قشر وی کفری خوانند و جفری گویند و آنچه در اندرون
قشر بود ولیع خوانند بپارسی بهار خرما خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و
خشک است در دوم و گویند قبض در وی محکم نیست و وی تر بود و یاقوتی گوید
دقیق نخل ذکر که بپارسی گشن خرما خوانند باه را نافع بود و محلل بود و مجامعت
بیفزاید و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی جمار و سردی وی
مانند سردی جمار بود و دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی
درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منهاج
گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک کننده
و محرور مزاج را سود دهد بود و دفع مضرت وی از نفخ در معده و دیر از
معده گذشتن به زنجبیل مربا یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق
خورند باید که با خردل و مری و سرکه و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس
و نعناع و صعتر خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله
فربه مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند **طلح** میوه ایست که در طرف
دریا میشود که آنرا موز خوانند و گفته شود در میم **طلینا** نوعی از صدف کوچک
است و اهل شام وی را طلیس خوانند و اهل مصر لینس و عکس و با نان خورند
و در صفت صدف گفته شد **طلا** خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و گفته
شود و ابن سمجون گوید نوعی از قطران است و مؤلف گوید آنچه محقق و مشهور است
شراب کهن خوب را طلا گویند **طلم** سماق است و گفته شد **طمرا** خروع است
و گفته شد **طواره** بیش است و گفته شد **طوفریوس** نوعی از کمادریوس نعناعی است
و گفته شود **طوطاق اغریون** حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود و در حماض
گفته شد **طوطا** قطن است و گفته شود **طولیدون** عنب الثعلب است و گفته شود
**لیف** غافقی گوید ذره است و گویند طعامیست که از ذره سازند **طیلافیون** نوعی
از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت وی گرم بود در اول و خشک در دوم
تا سیوم جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و برص با سرکه طلا کردن مفید بود

ودیسقوریدوس گوید ورق وی چون ضماد کنند بر برص وشش یک ساعت رها کنند
برص را بغایت نافع و باید که بعد ازان آرد جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند
و در آفتاب بر بهق بمالند و رها کنند تا خشک گردد و بهق زایل کند طبقی وطیفی نیز گویند
وآن وادی است وگفته شد طبهوج بپارسی تیهو خوانند وبزبان اندلسی دریس و نیکو
ترین آن فربه تر بود که در زمان خریف گیرند وطبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را
ببندد و نافع بود ونشاید که اصحا ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت
واولی آن بود که مانند هریسه پزند از بهر آنک غذای وی غلیظ است طیب العرب اذخر است
وگفته شد طیطاران کراث است بری است وگفته شود طیبوث حیوانیست مانند ذراریح
اما کوچکتر بود و گردتر و همچنان سرخ بود و نقط سیاه بران و همان فعل ذراریح میکند
و بشیرازی آنرا عروسک خوانند و بدل آن ذراریح است وگویند کرمیست که بر درخت
صنوبر و آن بدل ذراریح است طلیا نوشادر است وگفته شود طین مجوج گلهاء سرخ
ومجفف بود طین الحکمه بپارسی گل حکمت خوانند وصنعت آن بسیار است ومؤلف گوید
بهترین این نوع [illegible] است بگیرد گل زرد ناک چهار منی و بکوبد و ببیزد و یک من کاغذ
ویک نیم من نمک در آب کند وبدست بمالد تا حل شود بعد ازان گل برسر آن کند و چهار یک موی
سر آدمی بمقراض چیده و چهار یک سرگین اسب بگردی بیخته برسر آن کند و نیک بمالند تا حل
شود چندان بیشترک بمالند نیکوتر بود آنگاه عنده عنده بنهند تا خشک شود و هر زمان که
خواهند بکوبند و باب صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت است که گفته
ونوعی دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو گل ویک جزو فحم کوفته و بیخته ویک جزو
نمک ویک جزو خطمی و موی چیده بسرشند ونیک بمالند و مستعمل کنند طین مختوم گلی سرخ
است بغایت املس وازتل بحیره آرند وگویند دران زمین قطعا هیچ نبات و حشیش
نیست و هیچ سنگ دران زمین نبود و قبری در انجاست وآن گل را مغره یمانی
خوانند وطین الکاهنی خوانند از بهر آنک زنی ساحره آن گل را یافته است
لمینه وخواتیم لمینه نیز خوانند و صورت ارطامس بران بود ایستاده و
دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیره ملیوس که بخون بز کوهی می سرشند
وآن صورت بر او می نهند وخواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت
ارطمس بران بود و اقوال بسیار آورده اند درین گل جالینوس گوید نیکوترین
این گل آن بود که ازوی بوی شبت آید و خون را ببندد و چون در دهان

گیرند زبان را بجسفد و مؤلف گوید امتحان وی اول برلب کنند بجسفد و دیگر باد
بر زبان نهند و باید که بجسفد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند آن زمین
که از وی گل مختوم می آورند از زمین یونان بود و این زمان آب گرفته است و شیخ الرئیس
گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و در سردی مانند مزاج آدمی الا یبوست وی بیشتر
از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتزج بود بیبوست بوده باشد و در وی خاصیت
عظیم بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع
زهرها بکند و چون بر سر سم خورند یا پیش از سم دفع زهرها بکند و مؤلف گوید
کودکی یکساله قریب دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است خورده
بود و در زمان قدری از گل مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کردن کرد
که جنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری هم بشیر مادر بوی دادند
دیگر قی کرد و یک دو مجلس طبیعت براند و از ان زهر کشنده خلاص یافت و مجموع
ریشها که از وی خون روانه بود چون بران پاشند خون را ببندد و چون بران
حقنه کنند نافع بود دوسنطاریا و متاکل را نافع بود و سل و نفث دم و سحج امعا
خوردن و حقنه کردن نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و جهت گزیدن
و جانوران کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بخورند و با سرکه طلا کنند نافع
بود و بغایت دفع سم آن بکند و کسی ذراریح خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم
بیاشامند در حال قی کنند و در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند
در دفع سموم و مسیح گوید چون سحق کرده بیاشامند و تقیع وی در زمان و با دفع
مضع و با بکند و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح گلاب بود و بدل آن در قبض خون
طین رومی است یا گل ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل مغره است
اما در تریاق بدل وی نیست طین ارمنی گلی است سرخ رنگ که بتیرگی زند و اسحق بن
عمران گوید سرخی است که بسیاهی زند خوشبوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان
بجسفد و طبیعت آن سرد و خشک است در اول صاحب منهاج گوید نیکوترین وی
زردی بود که در وی هیچ رملی نبود و چون سحق کنند چون بر طرف زبان نهند
بجسفد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون
را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها را و قلاع را و نزله که از سر بسینه ریزد
و از ان ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا از وی بنود بغایت نافع بود و مقدار

بدمثقال ازان مستعمل کردن سل را نافع بود بسبب آنکه ریش خشک گرداند وجهة تب دق باعظیم نافع بود وگویند در زمین ارمن وقتی وباء عظیم بود چنانچه گویند کس معین بماندند و باقی تلف شدند وآن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندکی خوردندی واین خواص از انجا معلوم کردند از بهر آنست که اطبا بشراب و گلاب فرمایند واگر تب بود بگلاب وآب سرد و سنگستگی استخوان را سود دهد با اقاقیا طلا کردن بوست بواسیر از مقعد بیرون آورد وگویند مضر بود بسپرز و مصلحش گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف بود بانجا و بدل آن مغرّاست وگویند طین لاکی **طین رومی** مجفف و مقبض بود منع ورمی که در جفونی باشد و پیدا شود بکند چون بآب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین شامس خوانند و کوکب شاموس نیز خوانند بهترین آن بود که سفید وسبک بود و بغایت بر زبان چسفد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود واز بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک تر از طین مختوم بود و وی را غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و ورم ثدیین طلا کردن ساکن گرداند و در ابتداء نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث دم و در مداوای قرحه امعا بیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد ازان بنمک آب پس بآب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و قطع عرق بکند و اگر بام کرم ممزوج بآب بیاشامند سودمند بود بورمهای گرم خاصه چون در آن رطوبت زیادت بود و سست باشد مانند ثدیین و بیضتین و مجموع گوشتهای نحت که معروف بغدد بود و قطع نفث دم و طمث دایم چون بگلنار بری بجوشند بکند و چون با آب و روغن گل بمالند بر خصیه و ثدیین که ورم گرم بود و ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و ادویهٔ کشنده را بغایت نافع بود **طین قبرسی** گلی است بغایت سرخ گلگون و چون در دست بمانند و چون بشکنند درون وی رگها بود و چون بر زبان نهند بغایت بچسفد چنانکه بحیله باز توان کند از زبان طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود سودمند بود جهة تهیج حرارتها و ورمها طلا کردن و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود از قول اسحق و بیخ امعائی کبدی را سود مند بود و نفث دم و قرحه امعا و آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جهة دفع ادویهٔ قتاله چون یکدرم از وی به آب مهد مطبوخ

بیاشامند

مداوای قرحه امعا

عضو سست

و بیخ امعاء و کبدی قرحه امعا

بياشامند سودمند بود و بدل آن طين مختوم است **طين قيموليا** حجر الرخام خوانند وآن مانند صفايح رخام است سفيد وبراق وخوشبوي وكويند از وي بوي كافور كافور آيد چون تازه بود وآن نازك بود مانند حسلي وآن نوعي از رخام است وديسقوريدوس كويد آن دو نوع است يكي سفيد وديكري فرفيري ووي دسم بود وجالينوس كويد قوت وي مركب بود ودر وي تحليلي بود وتبريدي بود واز بهر آن است كه چون مغسول كنند جزو محلل از وي بيرون شود وطبيعت وي سرد وخشك كردد وچون از وي سركه وآب طلا كنند بر سوختكي آتش نافع بود وآنچه خالص بود بسيار منفعت دارد وچون با سركه طلا كنند بر مجموع ورمهاء كرم وورم صلب معده نافع بود و ريشهاي بسيار زخم چون بسوزانند وشسته كنند واستعمال كنند زود بحال صحت آورد ومؤلف كويد در كوهستان يزد مي باشد وزنان جهت جلاي روي استعمال مي كنند وويرا پاك ميكردانند وابن سمجون كويد بدل وي طين مصر است وابن حسان كويد اهل بصره طين قيموليا طين الحر خوانند واصناف وي بسيار است ارمني واندلسي وارمني نيكوترين همه بود بعد از وي تحلياسي ووي فاضلتر از اندلسي بود در معالجه وآن بغايت سفيد بود وجرم وي صلب بود وزود شكسته نكردد ودر آب حل نشود تا دير زمان وچون حل شود ودر وي لزوجت بيشتر از آن بود كه در غير وي واندلسي دو نوع بود يكي سفيد ويكي سياه آنچه بغايت سپيد بود در معالجه مستعمل كنند وآنچه سياه بود بد بود وتصرف در آن نشايد كرد ومحمد بن عبدون كويد طين الحر طين علك خالص است از سنك ورمل وعلي بن محمد كويد طين الحر خالص از رمل بود ومؤلف كويد كلي است در نزديك شيراز وبشيرازي كل كيوي خوانند وطبيعت وي نزديك بوي وآنرا نيز هم بدين اسم خوانند وآن كلي بغايت سبز رنك است وچون بپوست بادام دخان كنند از بهر خوردن لون را سرخ كرداند وطعم آن خوش بود وبيشترين بريان ناكرده خورند وعلي بن زين كويد طين الحر سرد وخشك بود باعتدال نيكو بود جهت همه جراحتها واكر با سركه بر كزندكي زنبور طلا كنند درد ساكن كند **طين فارسي** بهترين وي سرخ بود وبشيرازي ويرا كل سرشوي خوانند وطبيعت وي سرد وخشك بود در دشش را نافع بود چون دو مثقال از وي مستعمل كنند وكويند مضر بود بمثانه ومصلح وي آب سرطان بود **طين اصفر** طين الصنم خوانند وآن از موضعي كه نزديك قسطنطينيه است ميان دو كوه آرند ولون آن زردي تيره رنك بود ودر آنجا رهبانان اند كه بر آن كل مهر مي نهند وآن طلسم كسي ندانند

جيد ف

وسلجاسيه

نزديك بزنجار

٢٢ / نتوانند خواند و

که چیست بغیر ایشان و اگر کسی دیگر بباز دارد از طلسم نشناسند و آن عزیز بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود بر ورمهای گرم طلا کردن سود دارد و خون رفتن باز دارد
و خوردن وی در بستن خونها از همه طینها بقوت تر بود و گفته شد طین الحسر
صفه آن در طین قیمولیا گفته شد طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین حنا و جوس
خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سپید بود بلون خاکستر مایل بود
و این گل رقیق بود و صفایح داشته باشد و بارها مختلف شکل بود و چون در
حمام خود را بشوید بر روی و مجموع بدن او جلا دهد و فاضل‌ترین ادویها بود که جهت ریشهای
که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین اقریطس مضعف‌ترین طینها بود که یاد کرده
و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود بیاویزد
بچه نگاه دارد و روی را جلا دهد بغیر لذع طین کرمی بپارسی امالطیس خوانند و معنی این
اسم کرمی بود و بعضی قوماقیطس گویند و این اسم مشتق از فرمان بود و بعضی آن دواء
و این گل از مدینه سلوقیا یا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند
فحم که چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین
کرمی خوانند که در زمان بهار اول ~~ابتدا~~ آنکه درخت کرم ورق بیرون کند این گل در درخت
وی بمالند کرمی که ورق انگور می خورد و چشمهای آن و درخت تباه می شود بکشد و
دیسقوریدوس گوید قوه وی قابض و ملین و مبرد و در کحلها مستعمل کنند موی مژه
برویاند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بحجر بود طین مصری ابلیز خوانند و جالینوس
گوید مطحولان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن سود دهد طین نیشابوری طین
ماکول خوانند و طین خراسانی و آن گلی است که خام و بریان کرده خورند و بدان
تنقل کنند و وی نوعی از طین الحر بود و لون وی بغایت سپید بود مانند اسپیداج
و بشیرازی گل سپید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک است و گویند گرم بود و منع
قی بکند و تری معده زایل بکند و مقدار ماخوذ از وی از یک درم تا یک مثقال بود و
اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ گرده پیدا کند و انیسون و تخم
کرفس ضرر وی کم کنند و صواب بود که ترک کنند از بهر آنکه فساد وی زیاده بود
از اصلاح و آب رفتن دهان در وقت خواب و شهوة گلی را عظیم نافع بود و غثیان
و کرب و هیضه را سود دهد طین الصنم طین اصفر است و گفته شد طین خراسانی

معنی آن روان است

بسبب آنکه شور دارد قوة
فم معده بدهد و غثیان را
نافع بود

طین

طین خراسانی است یعنی طین نیشابوری وگفته شد **طین الاحمر** مغره است ودر میم گفته میشود

**باب الظاء ظفر او ظفره** فوذنج بری است وگفته شود **ظفرة الحجر**

ترخشک است وگفته شد خاصیت آن در حرف خا **ظلیم** ذکر النعام است ودر نون

گفته شود **ظلوف المعز** سم بز سرد وخشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود

وچون خاکستر آن با سرکه طلا کنند واگر سحق کنند با شراب وبر گزندگی جانوران

وسباع نهند نافع بود وبا عسل طلا کردن درد مفاصل ونقرس را نافع بود واگر بول

کودکان بپزند وبر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم باشد ورياح بود نافع بود ومسهل آب

زرد بود **ظلف التیس** سم وی که چون بسوزانند وسحق کنند وبا عسل بسرشند وبا آب

بیاشامند نافع بود جهت تمیز کردن در جامه خواب واگر در خانه دود کنند مار بگریزد و

اگر ظلوف معز بسوزانند وسحق کنند بر ریشهائی که در اعضا بود بر آن افشانند نافع بود **ظلع** اسم بری

جودر است نزد اهل عرب بقیروان وغیر آن **ظیان** یاسمین بری است وتبربزی است بربرا

خوانند وبلفظی دیگر بربره وقوم ومعنی آن غشیه النار خوانند ونبات وی بیشتر در

بیابانها وتلها بود ومانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود وگل وی یاسمین

شکل بود کوچک وبر شاخهای وی خار بود مانند خار گل وبیشتر نبات وی با علیق

بود وهمیشه از وی جدا نتوان کرد وبیخ وی سیاه ودراز بود ودر فعل مانند خربق سیاه

بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم وخشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند چ... هم

بسوزانند زود مانند شیطرج وچون سحق کنند وبا سرکه بر بهق سپید وسیاه طلا کنند زایل

کند لیکن دیر رها نکنند بر عرق النسا عضو را ریش کند وبغایت نافع بود وچون بیا

شامند از وی چهار دانگ با همچندان سفایج وهمچندان مقل ازرق دوازده مجلس

خلط سوداوی براند وربو وعسر النفس را نافع بود وگل وی صداع سرد ورياح غلیظ

از سر بکشد چون ببویند وروغن گل وی گرم ولطیف بود ومحلل قوی بود سودمند بود

جهت لقوه وفالج وعرق النسا ورعشه وهمه مرضهای سرد را نافع بود والله اعلم

**باب العین عاقرقرحا** در دمشق عود القرح خوانند وبیونانی

فوريون وبشیرازی اکلرا وبیکوترین آن بود که تیز ومحرق بود وزبان را بغایت بسوزاند

وفربه بود وغلیظ وچون بشکنند اندرون وی سپید بود وآن بیخ طرخون رومی است

وگویند جبلی وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم وچون سحق کنند وبا زیت مسح

کند عرق براند واسترخاء اعضائی را واعصاب مزمن را نافع بود ومنع تولد لرزه از

کودکان یابسته المزاج

ظیان یاسمین بری گویند وبهندی جاهی جوهی

عاقرقرحا گویند بهندی اکرکرا

جوشیده مصفات بکشاید و بلغم که از معده بود و موافق بود اعضائی را که از سردی بود با سرکه
مضمضه کردن نافع بود و مجامعت بیفزاید و مزاجهای سرد و تر را و دمشقی گوید گرم و خشک
بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید با سرکه مضمضه کردن ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب آن
بلغم بود نافع بود و ابو صلب گوید دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و
استرخا و فالج را نافع بود و با عسل بر قضیب مالند پیش از مجامعت شهوة برانگیزد و با عسل
صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی میویزج بود و بدل آن غرغره فوذج بود
و درمهای معده را بشن و گویند بدل وی دارفلفل است و عسل عاقرقرحا سنجار است
وگفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلافیست عاقول درخت حاج وگفته شد
عبب و عبعب نیز گویند و آن ثمر کاکنج است وگفته شد عبهر نرجس است وگفته شد عتم زیتون
کوهی است وگفته شد عجم الزبیب فصحا خوانند بپارسی دانه مویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک
بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس بلسین خوانند و در یونانی فاقوس خوانند و وی
نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه و جالبه و پوست وی قابض بود و بهترین وی سپید بود و آنکه
زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و گویند در اول
و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی گردن تاریکی چشم آورد و با
سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی
بود و ورم پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته
باشند شکم براند و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابها آشفته نماید
و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و در معده و امعاء و عصب
و شش را و سر را بد بود و چون بپزند با لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور الرمان
یا ورق گل سرخ خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد
و صدمه دم ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء
معده را نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای عمیق را بالتحام آورد و شیخ الرئیس گوید
خون را غلیظ کند و رها نکند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض سوداوی
تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای صلب و سرطان و نشاید عدس
با شیرینی خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود به اصحاب عسر البول و منع ادرار
البول و حیض بکند و بدترین وی نمکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب

زایل کند و درد دندان م
و موافق بود اعضائی را که سردی بر وی غالب بود و مفلوج و مصروع را نافع بود م
و چون با عسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده را بکند

جدري و ورمهاي كرم را نافع بود وچون با سركه يا با غوره بپزند و دفع مضرت وي آن بود
كه با كوشت برهٔ فربه بپزند يا با روغن كاو و روغن بادام و بدل وي طبيخ ماش بود عدس مر
بشيرازي بنوخله خوانند وآن نوعي از عدس بري بود و وي كرم بود بول وحيض براند
ومسهل دم بود وكويند در وي ترياقيت هست و بدل وي فوتنج نهري بود وكويند
بدل آن نيم وزن آن دانهٔ حنظل بود ودو وزن آن عدس عدنا كندش است وكفته شود
عدس الماء صاحب منهاج كويد سياوشان است وصاحب جامع كويد طحلبست وكفته شد
عذبه جزمازج است وكفته شد عرف بلغت اهل نجد قصب است وكفته شود عرق الجبار
صفة آن در باب الف كفته شد عرعر سرو كوهي كوچكست و بزرك بود وبشيرازي و هل
كويند درخت وي كرم بود در سيوم وخشك بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان كردن وي
كزندكان بكريزند ونافع بود جهت اختناق رحم ومشيمه بكشايد و بول براند وحيض دفع كزندكي
جانوران بكند عرا بهار است وكفته شد عرطنيثا مستعمل از وي بيخ وي است واو را اهل شام
مهد خوانند واهل مشرق فليقي وبعضي غسلج خوانند بشيرازي چوبك اشنان خوانند ودر الف كفته شد
و بدل آن زراوند طويل است بوزن آن و فودنج ودانهٔ اترج بوزن عروق الاصفر بپارسي بيخ
كبر كويند وبهترين وي باريك بود وطبيعت وي كرم وخشك بود مسهل بلغم بود ومقوي معده ومقدار
نيم مثقال مستعمل از وي بود ومضر بود بمثانه ومصلح وي عسل بود عروق الصفر عروق الزعفران
وعروق الصباغين نيز كويند وآن دو نوعست كوچك و بزرك و وي بپارسي زرچوبه
كويند و بعربي مرد خوانند وكوچك وي كويند ماميران است وكفته شود وطبيعت دار زرد
كرم وخشك بود تا سيوم وكويند در دوم در جلاي وي قوي بود وخاييدن وي درد دندان نافع بود
وعصارهٔ وي روشنائي چشم بيفزايد وسپيدي ببرد و با شراب سپيد وانيسون بياشامند
يرقان كه از سدهٔ جكر بود سودمند بود و اكر كوفته بر ريشها پاشند خشك كرداند و اكر در چشم
كشند قوت باصره بدهد و بدل وي نيم وزن ماميران بود وكويند نيم وزن آن عاقرقرحا
عروق حمر فوه است وكفته شود عروق بيض مستعجل است وكفته شود عروق الصباغين
عروق الصفر است وكفته شد عروق الشجر علك است وكفته شود عروق الكافور
زرنباد است وكفته شد عروق يابس قلقونيا است وكفته شود عرن
آن چيزيست كه زيادت مي شود ظاهر مي كردد و نزديك زانوي اسب و سمهاي
وي بود و عرب آن را اعظم السبق خوانند و ديسقوريدوس كويد چون بكوبند
وسحق كنند و با سركه بياشامند صرع زائل كند و در مداومت كزندكي جانوران

مستعمل کنند وکویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را کر تب ربع بود از وی زایل شود
عرعر اسم یمنی است بادنجان بری را کویند و بعضی عدق خوانند وکفته شد عرمض
نوعی از کف راسب و آنرا کنار خوانند و بریمنی دهد وخوار بای دراز داشته بود
مانند منقار مرغ وبعضی مانند قلاب کج بود عرف اهل مغرب خوص خوانند ودوم
پر خوانند وبلغة اهل نجد قصب کویند عرم ما بیست که اهل مغرب آنرا بربری
خوانند وبیونانی سمار یس عرطب خشک است وکفته شد عرنج بری بلوط
است وکفته شد عزیز الکبیر قنطوریون غلیظ است وکفته شود عروق
دار بهرم اصل السوس است وکفته شد عصف کمافیطوس است وکفته شود
عزیز الصغیر قنطوریون دقیق است وکفته شود عسالیج لف الکرم است
وکفته شود وبپارسی بیخ رز خوانند عسل لبنی میعه سائله است وکفته شود
عسل النحل بهترین وی آن بود که صادق الحلاوة بود وخوشبوی وسفید بود
وفاضلترین عسل آن بود که بربرجی مایل بود وربیعی بود و بعد از ان صیفی اما
شتائی بود بد بود و نوعی از عسل خریفی بود که چون ببویند عطسه
آورد وان نشاید خوردن وکویند بوییدن آن غشی آورد و عرق سود
وعقل زایل کند وچون بخورند عقل البته زایل کند و عرق سرد آورد و مداوای
آن قی کنند وبعد از ان بماهی نمک سود وسداب چند نوبت بخورند تا معده
پاک کند بعد از ان تفاح مر و کمثری بخورند وحکم نوعی دیکر عسل بود که حکم وی
حکم شوکران بود و بهمه علامتها حادث شود ومعالجه آن چون معالجه شوکران
کنند و آنچه عسل نیکو بود طبیعت وی کرم وخشک بود در دوم و دیسقوریدوس
کوید بقوت جالی بر رطوبات از قعر بدن بکشد ومنع عفونت بکند چون
با شبث تر بپزند و بر قوبا مالند زایل کند واکر با قسط بر کلف مالند زایل
کند وچون تنها مالند شپش بکشد و دفع کند واکر با نمک اندرانی سوده
بیامیزند ونیم کرم در کوش چکانند درد کوش و دوی آن زایل کند وچون
بدان تحنک کنند یا غرغره ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان وحنک
ولوزتین که بشیرازی آنرا کونک کویند وخناق بلغمی را نافع بود و کزندکی
جانوران را و کسی که افیون خورده باشد و قطر چون لعق کنند یا بیاشامند
نافع بود و کزندکی سک دیوانه را اکر با نمک بر سیاهی که از ضربی بر اعضا
پیدا

عرمض بهندی ... کویند

عسل بهندی ... شهد کویند ... بپارسی انکبین

[illegible]

پیدا شود بمالند زایل کند و منصوری گوید زود مستحیل صفرا بود و بلغم را دفع بکند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاج گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه از وی بهتر نبود و جسم مرده را نگاه دارد و چون با سرکه بیامیزند و بدان مضمضه کنند صحت دندان را نگاه دارد و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشهای شهدی و مجموع ریشهای بلغمی شود بمالند زایل کند و چون با ادویه خلط کنند که در وی جلائی بود روشنائی چشم را بیفزاید و قوت باصره دهد و چون با آرد جو بسرشند و بر سر ورمهائی که پخته بود بنهند بگشاید و چرک آن بکشد و چون با زراوند طویل یا کرسنه بسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو باوی اضافه کنند و در بدن طلا کنند عرق را براند و چون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک کرداند و شهوت مجامعت برانگیزاند و بغایت مفلوجان را نافع بود و چون کف نگرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون ادویه بهق و برص بوی بسرشند جلائی آن زیادت کند و چون با آب بیاشامند ریش معا را پاک کرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و کسی که بر و مرار غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض و اترج و ربوب فواکه و بدل آن میبختج شیرین بود عسل طبرزد و القصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بیشتر از نی شیره نبات بود و از آن قصب آنچه اول از نی بگیرند بود عسل البلادر منفعت آن بلادر گفته شد و صفت گرفتن آن یکنوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود و اگر غیر آن نوع خواهند مانند روغن گندم و نخود گیرند و شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر در آن اندازند بعد از آنکه سر وی بر کنده باشند آتش بر پشت شیشه آهسته برافروزند و قدری موی اسب یا لیف خرما بر سر شیشه نهند و شیشه را سرنگون نهند تا عسل از وی بیرون آید و مستعمل کنند و مؤلف گوید آنچه بی آتش گیرند بلادر را بشکافند و هر دو دست بکرد کان خاییده بمالند و آن بلادر را در دست بمالند و بکارد عسل وی از دست حاصل می کنند آن مقدار که خواهند و هر زمان که دست را پاک کنند دیگر گردکان خاییده در دست بمالند و این نوع بهترین انواع است و مؤلف گوید چند نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضرت نرسیده عسل اذ او مالی است و گفته شد عشرق بزر المردا سنگ

ودر کوبا انگشت سنون بسیار بمالند دندان از سفید کرداند

جوارش تحیح

شکافته

وگفته شد در حرف با **غُشَر** صاحب منهاج گوید درختي اعرابي يماني بود و آن یکي نوع است و ثمر وي را خريع خوانند و فقاح وي مانند فقاح دفلي بود
وگويند نوعي هست که اگر در سايهٔ وي (از وي) بنشينند کشنده بود و طبيعت وي
گرم بود در سيوم و خشک در چهارم و در وي قبضي باعتدال بود و لبن وي
برقوبا و سعفه را طلا کنند نافع بود و با عسل جهة قلاع که در دهان کودکان
حادث شود مفيد بود و شکم براند و مضعف احشا بود و لبن وي سه درم
کشنده بود و سکر وي در سين گفته شد **عَشَقَه** لبلاب بود و گفته شود **عضاب**
شيطرج است و گفته شد انواع آن **عصفر** بپارسي خسک خوانند و باصفهاني
گل کاويشه و رنگ زعفران نيز گويند و آن دو نوع بود بري و بستاني و
طبيعت بستاني گرم است در اول و خشک است در دوم و بري گرم و خشک
بود در سيوم و وي معتدل بود با انضاج کلف را زائل کند و با سرکه
برقوبا ماليدن نافع بود و ورم هاي گرم با عسل جهة قلاع که در دهان کودکان
بود زائل کند چون بدان غالند نافع بود خاصه بري وي و جالينوس گويد بدل
وي زهرة الملح بود **عصبه** صاحب منهاج گويد جمسفرم است و گفته شد
و صاحب جامع گويد لبلابست که بيوناني وي را فنسوس خوانند و گفته شود
**عصي الراعي** بطباط خوانند و برسيان دارو هم خوانند و بلفظي بکر سرخ مرد و آن دو
نوع بود نر و ماده بهترين آن بستاني بود و سرخ رنگ که بسياهي مايل بود و طبيعت آن سرد
است در دوم و خشکست در سيوم و گويند تر است وي قابض بود و منع خون رفتن
بکند و طبيعت ببندد و براورام و موي و جره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهاء
تر را باصلاح آورد و عصارهٔ وي چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ريش
آنرا خشک گرداند و درد زائل بکند و اگر زن فرزجه از وي بخود برگيرد قطع سيلان
رطوبات مزمن از رحم بکند و چون آب وي بياشامند جهة نفث دم که از سينه بود
نافع بود و تقطير البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سود
مند بود و مقدار مستعمل از وي ده درم بود و چون با شراب بياشامند گزندگي
جانوران زهردار را نافع بود و چون پيش از آمدن تب بيک ساعت بياشامند
سودمند بود جهة تب ادوار و اسحق گويد مضر بود به شش و مصلح وي صندل بود
و بدل آن عنب الثعلب **عُصْفُر** بيوناني نوارش گويند و گفته شود **عصفور**

بپارسي گنجشک

بپارسی گنجشک گویند نیکوترین آن فربه بود آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اولی آن
بود که از آن اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم گوشت وی صلب‌تر از گوشت دراج بود باه را زیادت کند خاصه
دماغ وی و ابن زهر گوید نافع بود جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا
و مجامعت را زیادت کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود ~~وی مضر بود~~ و اگر بخورد
باید که سکنجبین ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت
اصلی و خلطی صفراوی از وی متولد شود و اولی آن که بروغن بادام بریان
کنند و گویند چون با مری مطبخ کنند زودتر بگذرد که بریان کرده و باید که استخوان
وی قطعا نخورند که سحج آورد در مری و در امعا **عصارة ماميثا** شیاف
مامیثا خوانند و بهترین آن بود که زرد و سبک بود و عمل رهبانان بود که در
نواحی موصل سازند و طبیعت آن سرد و خشک است ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت
آن بنشاند و درد چشم کهن و نو را نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی
بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است
و پوست دربندی **عصارة خشخاش اسود** افیون است و گفته شد **عصارة
للك** عصارة السوس و آنرا رب السوس خوانند و وی معتدل بود در حرارت
و رطوبت و در وی قبضی بود اندکی و خشونت قصبهٔ شش را نافع بود و ریش
مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویهٔ حاده بشکند و بدل آن دو وزن
آن اصل السوس بود **عصارة القرظ** اقاقیا است و گفته شد **عصارة الغافث**
بگیرند غافث تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد شود و بر
دارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت وی سرد و خشک
بود و ملطف و مقطع جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین
بیاشامند سودمند بود تبهای کهن و درد جگر و مقدار ماخوذ وی یک مثقال
شاید گویند مضر بود بانثیین و مصلح آن مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن اره
سماق بود و گویند بدل آن سه وزن آن غافث است **عصارة لحية التيس**
بهترین آن تازه بود و صنعت آن مانند صنعت غافث که گفته شد کنند و طبیعت
آن سرد و خشک بود درد پشت و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از
وی یک مثقال بود اگر ضماد کنند بر اعضاء مسترخی قوت آن بدهد اسحق گوید

مضر بود بکوده و مصلح وی ماء العسل بود و بدل وی اقاقیا **قثاء الحمار** گرم بود در سیوم و معشی بود و غثیان آورد و غثیان عظیمی پیدا کند تا بحدی که بخناق انجامد و غشی و افتاد آورد و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای کسی که کندش خورده باشد و صنعت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود و بدل وی عصاره عوسج سوفاوس است **عصاره افسنتین** صفت وی مانند صفت غافت است که گفته شد و طبیعت وی گرم و خشک و مسخن و مقبض باشد تهبای کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل وی سه وزن آن ورق آنست **عصاره امبرباریس** سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و ورمهای آنرا نافع بود و قوت هر دو بدهد و صفت آن بگیرند زرشک تازه خوب رسیده و آب از وی بکشند و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک وی را در آب بجوشانند و بپالایند و صافی کنند یا با آفتاب تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشک بی دانه بود **عصارة الكرنب** گرم بود در درجه دوم **عصاره آذان الفار** گرم بود در دوم و گویند **عصارة الرمان** اسحق گوید گرم بود در دوم **عصاره شقایق النعمان** گرم بود در سیوم بدل آن عصاره بخور مریم بود ~~بود در سیوم~~ **عصاره بخور مریم** گرم بود در دوم **عصاره ورق الغرب** سرد بود در سیوم **عصاره البنج** آن عصاره عوسج است **عصارة الطراثیث** سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصاره قرظ است که آن اقاقیا باشد و بدل آن عصاره عوسج است **عصاره لحیة التیس** بدل آن مرزنکوش است **عصفور الشوک** و عصفور السیاح نیز گویند و آن طرد غلو قطس است و گفته شد **عضرس** خطمی صحرائی بود و آن گفته شد **عضایر** و عضایر گویند و آن ضب است و گفته شد **عضاه** لغة اسمیست که واقع شده بر هر درختی از درختهای خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن **عضل** فاضلترین گوشت موافق و نیکوترین عضله است و بیشتر از وی مشکل خوانند و زود تر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است **عطفل** صوم است و گفته شد **عطب** قطن است و گفته شد **عطارد** سنبل رومی است و گفته شد **عطشان** نباتیست که بیونانی دینیا فوس گویند و گفته شد **عظام** سوخته وی محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را سود دهد و جالینوس گوید خیلی کسان با ستخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند سود مند بود جهة ریشهایی که در اعضا

فاضلترین گوشت موافق و نیکوترین عضله است

که مزاج وی خشک بود مانند ذکر وانثیین وامثال آن وشریف کو... ببرند استخوان پوسیده
بسرکه وطبیخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند وچون سحق کنند وبماء الشعیر بسرشند با گلاب وبر
ریشها ضماد کنند برا ثر آبله وغیر آن زائل کند وکعب تیس چون بسوزانند وخاکستر آن با سکنجبین
بیاشامند ورم سپرز بگدازاند وچون باعسل بیاشامند باه را برانگیزاند وچون استخوان ران گاو
وخاکستر آن باعصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند وشکم رفتن را سود دهد واگر
استخوان میت سحق کنند وبخورند بصاحب تب دهند چنانکه بخورند اثر نافع بود ومجرب است وغافقی
گوید خاکستر استخوان آدمی سوخته چون با سرکه سحق کنند وبر سوختگی آتش ضماد کنند سود مند
بود ودر خواص آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بیرون آورند وبران زن آویزند منع آبستنی
بکند واگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند در وی که داشته باشد زائل کند واگر بر صاحب
تب ربع ببندند چنانکه بخورند اثر نافع بود واگر چیدهٔ ناخن ده کانه بسوزانند وآن خاکستر
بخورد کسی دهند محبت والفت در دل آنکس پیدا کند واگر دندان آدمی واستخوان بال راست
هدهد در شب جانب خفته نهند مادام که نهاده باشد بیدار نشود واگر دندانها که از طرف راست
نهنگ بگیرند وبر بازوی راست خود ببندند قوت مجامعت زیادت کند ودر خواص ابن زهر گوید
واگر دندان پیش روباه بر مصروع آویزند صرع از وی زائل شود ودر خواص ابن زهر آورده
است که دندان کودک آنچه در اول بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد چون در صحیفهٔ نقره گیرند
وبر زن آویزند بار نگیرد واگر دفن کنند کلهٔ سر آدمی مردهٔ کهن شده یعنی در برج کبوتر کنند
کبوتر زیادت شود بی حساب گردد واستخوان پهلوی ضبعه العرجا بر سر صاحب درد شقیقه
بیاویزند نافع بود واز آن راست بر راست وچپ بر چپ وهمچنین ناب بر ناب وضرس
بر ضرس وگویند بر طرف بال خروس دو استخوان است که سوراخ دارد واگر از آن راست
بر صاحب تب دائم آویزند شفا یابد وهردو استخوان چون بر آدمی یا بهائم آویزند منع
تعب وشکستگی اندام بکند ودیسقوریدوس گوید ناب کلب یعنی نیش سگ وچون سگ
آدمی را بگزد پس بگیرند ودر پارهٔ پوست بندند وبر بازوی وی بندند درد را نافع بود
وایمن باشد از سگ دیوانه ودر خواص ابن زهر گوید ناب سگ چون بر کسی بندد که در خواب سخن
گوید دیگر نگوید بر کودکی آویزند ودندان وی بی درد وزحمت بیرون آید واگر بر صاحب یرقان
بندند نافع بود وفی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نزند عفص درخت بلی
وبلی عصارهٔ وی است وتران وسمه خوانند وگفته شود عفص بپارسی مازو گویند
وبیونانی فقیس وبهترین وی آنچه سبز بود وسوراخ نداشته باشد وآنرا اقاقلیس خوانند

وآن غوره بود وآنچه رسیده بود سرخ رنگ وسپید بود وبزرگ آن نوع ضعیف تر از نوع
اول بود وسوختن وی با با آتش یا بزیت بسوزانند تا سوخته گردد وآن بهر سیاهی موی
خضاب نیکو بود وطبیعت وی سرد بود در دوم وگویند در اول خشک بود در سیوم وگویند
در دوم وبغایت قابض بود وچون تنها بپزند وسحق کنند ومانند ضماد بر سر وریم که عادت
شود بنهند نافع بود وبیرون آمدن مقعد را نافع بود وچون بسوزانند قطع خون رفتن
بکند واولی آن بود که بر روی آتش تشویه کنند ودر شراب اندازند یا بر که خون را باز دارد
وچون با سرکه برقو با طلا کنند زائل کند وآب وی خضاب بود موی را وچون ~~وی~~ بسایند
وبر گوشت زیاده افشانند بخورد ومنع رطوبت که روانه بود از لثه ولهاة بکند وقلاع را
نافع بود خاصه کودکانرا وچون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد وقوت معده
ضعیف بدهد وچون بر دندان سوراخ نهند آنچه در اندرون ماز و بود درد دندان ساکن گرداند
وطبیخ وی در ان نشستن جهة مقعد که بیرون آمدن رحم وسیلان رطوبات از رحم روانه
بود وکهن شده باشد عظیم سود دهد وچون بغایت سحق کنند ودر بینی دمند خون رفتن از وی
باز دارد وچون با سرکه بپزند وسحق کنند وطلا کنند در ابتدا سودمند بود بد جمره ونمله بکند
طلا کردن وواجب آن بود که چون خواهند که بپاشند جهة امساک سیلان بقصوص بیض
نیم برشت با لصمغ عربی در آب حل کرده تا مضرت بحلق نرسانند وبدل وی بوزن آن گویند
عفص وجفت وبلوط وقرظ وحب الآس وقشور رمان واهلیلج زرد وثمرة الطرفاء
دادی همه مانند یکدیگرند در طبیعت عقار آدم گویند مغاث است وگفته شود عقیق
ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار است ومعدن وی در بلاد یمن وساحل بحر روم
وبهترین ونیکوترین آن بود که بغایت سرخ بود وشفاف وآنچه سوخته کنند سرد وخشک
بود قوت چشم بدهد وخفقانرا نافع بود وقوت دل بدهد ودندان متحرک را محکم
گرداند واگر انگشتری عقیق در انگشت کنند وبرابر خصم روند خشم وی فرو نشیند
وقطع خون رفتن بکند از هر عضوی که باشد وخاصه زنانی که دائم خون از ایشان
روانه بود واگر خورد کرده سنون سازند دفع خون رفتن از بن دندان بکند وخون
باز دارد وزنگ ببرد ودندانرا سپید کند وجلائی تمام بدهد خاصه با مروارید وبسد
عقربان اسقولوفندریون نشانه نر آن بود که ضعیف ولاغر بود ونیش
وی ستبر بود وماده فربه وبزرگ بود ونیش وی باریک بود وطبیعت وی سرد
وخشک بود واگر خرد کنند بر گزندگی وی نهند درد زائل کند واگر بریان کرده

بخورند

بخورند همین عمل بکند و شریف گوید خاکستر وی چون در چشم کشند ضعف چشم را
نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرگین موش بیامیزند و در چشم
کشند چشم را تیزی زیاده کند و جرب آنرا زائل کند و اگر سحق کنند عقرب بزرگ سیاه
بعد از انکه خشک کنند با سرکه و برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بجوشانند
تا سوخته شود و ریشهای دشوار نیک شود چون آن روغن دران بمالند نیک
شود و عقرب سوخته سحق کرده نیز بران افشانند بحال صحت و صلاح آورد
و عبد الرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار
روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم
بگیرند و رها کنند تا زیت روغن وی اخذ کند جهة درد پشت و دران استعمال قوت
کنند نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر طلا کنند بر ظاهر مالند خشک
گرداند و ببندد از درد و محفوظ بماند و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب
را بسوزانند باندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنانست
شیشه ستبر در گل حکمت گیرند و عقرب دران کنند و در تنوری گرم نهند کما
چون سوخته باشد و آتش بیرون آورند و سر تنور ببندند و رها کنند یک شب و یک روز
دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند منفعت
خاکستر سوخته آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی
دانگی بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع
گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته
موی برویاند و گویند مجربست و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی تخم
کرفس و گل ارمنی بود عقرب بحری زهراوی گوید عقرب دریائی ماهی
کوچک بود تیره رنگ که بسرخی زند و در سر وی خاری سفید بود که بدان
میزند و جسم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی
وی همان الم سخت که از نیش عقرب حادث می شود بلکه سخت تر ازان
حادث شود و دیسقوریدوس گوید سقرینوس مالاسیوس حیوانی
بحری است که باسم عقرب می خوانند زهرهٔ وی موافق بود جهة نزول
آب در چشم و شبکوری و قرحه که عارض می شود در چشم و آنرا لوقاما

**عقار** کوهان عاقرقرحا است وگفته شد **عقار کوهان** خوانند
**عقید العنب** میبختج کویند ورب عنب نیز عقید العنب خواست وگفته شد
خوانند وبشیرازی دوشاب کویند ومثلث نوعی ازانست **عقعق** صلصل
کویند وعکه کویند وبشیرازی قالنجه وبپارسی کالنجه کویند سرکین وی ربو
را نافع بود وکوشت وی کرم وخشک بود کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی اله
میخوانند کوشت وی کرم وخشک بود چون بخورند بمنزلهٔ کوشت کاو بود وزهرهٔ
وی چون در چشم کشند نافع بود جهة ابتداء نزول آب وروشنائی بیفزاید و
چون پر وی (یا بر وی) بخور کنند اختناق رحم را نافع بود وسرکین وی برکلف وبثرهائی
که در روی پیدا کند لطوخ کنند زائل کند وکویند محلل خنازیر بود **علکوب**
حرشف است وکفته شد لعبت بربری کویند وآن سورنجان است وکفته شد ودر
مصر عکنه خوانند ودر اندلس سورنجان ودر عراق لعبت بربری **عکبر** ا
بن سمجون کوید وسنخ الکور است وآن بپارسی مومیائی نحل خوانند وبشیرازی
برموی خوانند وبغایت کرم بود ومؤلف کوید بسیار امتحان کردم جهة
شکستکی اعضا واز جای افتادن ودفع خون همان عمل مومیائی معدنی
می کند وشربتی یکدرم باده درم عسل نیم کرم بار خورند یا قند یا نبات
تجرع نمایند وفاتر کوید عکبر چیزیست که در میان عسل بود وبشیرازی آنرا
دارو خوانند ومؤلف کوید مکس نحل آنرا از بهر خورش خود وبچکان می
آورد از مجموع کلها وآن الوان باشد زرد وسفید وسرخ وبنفش وبغایت
تلخ بود واکر در میان عسل بود عسل را تباه کند وصفت وسنخ الکور کفته شود
**عکر الزیت** بپارسی دُرد زیت خوانند وبهترین آن کهن بود وطبیعت آن کرم
وخشک بود در دوم ونافع بود جهة بادی سخت کوبند که نزدیک سپرز بود ودر
چشم کشیدن محلل نزول آب بود وجراحتها وریشهای ناصور که در بدن پیدا
شود نافع بود ودیسقوریدوس کوید چون در ظرفی مس قبرسی بپزند تا غلیظ
شود مانند عسل فاضلتر از حضض بود ومانند آن واکر در حقنه کنند مقعد
و فرزجه فرج ورحم را نافع بود وچون با آب غوره بپزند تا غلیظ شود مثل

عسل

عسل و بود ندان کرم خورده مانند بینداز د و اکو باخاه ۱۱ ... بیامیزند با نقیع
ترمس و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زائل کند اما اگر تازه بود بکوبند پس لا
چون کرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل بالند نافع بود **عکر و بن السوسن**
چون در چشم کشند محلل نزول آب بود **علیق** بیاسی در کویند و یونانی باطس
و بشیرازی توت بر سر کل خوانند و نوعی از علیق الکلب خوانند و کفته شود
و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب
خشک کنند و طبیعت وی سرد و خشک بود و ورق وی و اطراف وی چون
بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم را ببندد و قطع سیلان
رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی کرویرا قوسطی
خوانند و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تازه و تر بود بخایند
قلاع را و ریشهایی که در دهن بود زائل کند و چون خشک کردد و خشکی وی زیاد
کردد و کل وی همان قوت که در ثمر وی موجود است در وی موجود است بعینه
و بیخ وی سنک کرده بریزاند و چون بورق وی ضماد کنند نمله و ریشهای ترکه
در سر بود زائل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته بود و بواسیر
که خون از وی راوانه بود و چون ورق وی بکوبند نیک نیک و بر معده علیل
نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره وی
چون بغایت رسیده بود درد دهن را مفید بود و چون ثمر وی بخورند نا پخته
شکم ببندد و کل وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و شریف کویند
چون بکوبند شکم ببندد و ورق و اطراف وی تازه ضماد کنند بیخ را سود دهد
و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا شود و ثمره بغا
غایت و صفة ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند و صافی
کنند و سحق کنند بر صلابه تا غلیظ کردد و صمغ عربی به آب حل کنند و صافی کنند
و ممزوج کنند با آن اندکی و شیافه سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب**
علیق العدس کویند و بشیرازی نسترن کل خوانند و ثمر ویرا سه کل خوانند و در اندرون
وی مانند پشم نرمی بود و کل وی را ورد السیاح خوانند و نسرین السیاح و یونانی
اقریطس ماطیش خوانند و ثمر وی چون رسیده شود سرخ کردد جالینوس کوید ثمر وی
بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک داشته باشد و اولی آن بود که ثمر وی

زائل کند و
ثمر

درخت

حذر کنند بسبب آنچه اندرون دلیت مانند پشم که مضر بود بقصبهٔ شش و دلپسقوریدوس
گوید شوی چون خشک شد آنچه در اندرون وی است چون بیرون آورند هیچ مضرت
بقصبهٔ شش نرساند و چون با شراب بپزند شکم ببندد بول نیز هم ببندد و بدل
وی شوکة المصریة است علق بتریف گویدچون بر موضعی نهند که خون فاسد بود
قایم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان و اگر بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند
خون فاسد بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی
زیادت که در چشم بود بعد از آنکه موی زیادت بر کنده باشند دیگر نروید و علق
بشیرازی دریز گویند و باصفهانی دیوجو و به لفظی دیگر زلوی و در خواص آورده
اند که چون بخور کنند در دکان ابگینه فروش که هر چند ابگینه باشد شکسته گردد علک
هر صمغی که توان خایید آنرا علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که بزردی
زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و صمغ البطم در گوشت
رویانیدن در ریشها مانند راتینج است و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید مضر
بود باعصاب و اصلاح بعسل کنند علک یابس قلقونیا خوانند و آن نوعی از را
تینج است و گفته شد علقم گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل است و هر چه
تلخ بود آنرا علقم خوانند علث بیونانی حندریلی گویند و گفته شد علجان نباتیست
که آنرا قزاح گویند و گفته شود در قاف عمرد کرفس است و گفته شود علج نوعی از
خربزه باشد که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و بیخان با تخم خورند و آنرا خربزهٔ زمستانی
خوانند و در صفت بطیخ گفته شد عمار زند است و گفته شد عنب بپارسی انگور خوانند
و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوتری آن رازقی و مثقالی بود پوست انگور
سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانهٔ وی سرد و خشک بود در دوم و انگور
غذای نیکو دهد و قوت بدن دهد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای انگور بیشتر
از غذای عصیر وی بود و زود فربهی آورد و صاحب منهاج آورده است که انگور آنچه
دو روز بود که چیده باشند بهتر از تازه چیده بود و در خوردن وی با صحم تر بود
و ملین بهتر بود و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نیکو بود و پوست وی
دیر هضم شود و انگور مجموع مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود بجگر و دفع تشنگی
وی بر مان مز کنند عنب الثعلب قثا لوا نید و زبرق و ثلیثان نیز گویند و بپارسی

روباه تربک گویند و سگ انگور گویند و بلفظی دیگر طرطیدون و روباتیز گویند و بهترین
آن زرد تازه بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود
و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود و با سفیداج و روغن گل بر نمله و چره طلا
کردن نافع بود و بآب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و مثقالی از پوست وی
با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصاره
وی در چشم کنند قوت چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و
استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود
و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با سفیداج بیامیزند و بر سوختگی
آتش و جدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون بیخ آن بکوبند و بر سرطان
ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند باصلاح آورد و خوردن ثمر وی
قطع ~~الصلاق~~ بکند و آنچه سیاه بود بد بود و مخدره بود و جنون آورد و نوعی باشد
که چهار درم از وی کشنده بود و مداوا بقی کنند و بعد از آن بشیر تازه با انیسون یا ماء
العسل و سینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند لطباط است و گویند
ساداوران **عناب** نیکوترین آن جرجانی بود و تازه که خرد نبود و وی معتدل بود
میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در میان درجه اول و حرارت وی
غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول و سودمند بود جهت حدت دم و خلطی
نیک از وی حاصل شود چون بخورند یا آب وی بیاشامند و حدت و حراقت دم ساکن
کند و سرفه و ربو و درد مثانه و گرده و درد سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند
نیکو بود و غذای وی اندک بود و هضم وی دشوار و مولد بلغم و معده را بد بود و مصلح
وی کشمش بود یا مویز منقی بود و شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه
سحق کنند و بر آکله فشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن بپر مرغ
عسل بران طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با همچندان اسفیداج
بیامیزند و بر ریشهای پلید که بود بمالند نافع بود و شفا دهد و چون ورق وی
بپزند و صافی کنند و پنج روز هر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند حکه زائل کند
از بدن مجرب است و چون استخوان وی مطحون کنند و سویق سازند و بآب سرد
بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر همچنان با استخوان مطحون سازند
قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند پیاپی دو که روز

بوئت حکه کند البته زائل کند و بوی مدوقه وی چون بخایند نیکوتر از دورق طرخون
بود جهة کسی که داروی مسهل خورد و غثیان نیاورد و عناب مضعف باه و مقلل منی
بود **عنب الدب** درختی کوهی است و آنرا غاش خوانند و ثمر وی بمقدار کناری کوچک
بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه چهار پنج کوچک بود و طعم وی قابض بود و از آن
ثمر وی شیرینی بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجت و قبضی نیز و از خشک وی
چون سویق سازند جهة اسهال کهن و گل وی مشابه گل سرخ بود الا کوچکتر بود و
لون وی میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود **عنب الحیه**
ثمر هزارجشان است و آن کرمة البیضا است و گفته شود و یونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند
**عنبر** ابن حسان گوید روث دابه بحری است و گویند چیزی است که در قعر دریا میروید
و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند که در شکم ماهی یابند که میخورد و می میرد و شیخ
الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مؤلف گوید آنچه
محقق است مومیست و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق
که آنرا فستقی گویند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و عنبر باید که چرب بود و هر چند
که سفیدتر و سبکتر و سستتر نیکوتر بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک
در اول پیران را نافع بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر روح بود بغایت
و اعضاء رئیسه و درد معده سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود
در معا و سده چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد شقیقه
و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سودمند بود و بر مفاصل
که از رطوبات و ریاح یعنی بلغمی بود ضماد کردن بغایت مفید بود و اگر در روغنی
گرم مثل مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که
از بلغم باشد و ریاح غلیظ بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند
و مثالی تفاحی و ببویند فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در روغن بان حل
کنند سودمند بود جهة انواع دردها اعصاب و خدر فی الجمله مقوی اعضا
بود بهمه و اگر اندکی از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد تقویتی عجیب
و روح را بیفزاید و مقدار شربتی از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب
ماشرا و مصلح وی بویند کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود بمعا

خوابد
ولنیز از ... خوانند

و مصلح وی

ومصلح وي صمغ عربي بود وبدل آن دو دانگ و[illegible] بود دانگی
زعفران و دانگی مر [illegible] بود و گویند بوزن آن مشک بود بدل آن عنصل اسقیل است و گفته شد
عندم بقم است و گفته شد عنقر مرزنجوش است و صفت آن در آذان الفار گفته شد
عنزروت انزروت است و گفته شد عنجد عجم الزبیب است و گفته شد عنکبوت
منفعت نسج در باب الف در ابر کاکیا گفته شد عنم گویند جلنار است و گفته شد
عوسج نوعی از علیق است و نوعی از عوسج امغیلان خوانند و در بیابانها
بود و نیکوترین وی سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در
دوم و خشک است در سیوم و ورق وی بعلاوه جمره ضماد کردن نافع بود و شریف
گوید عصاره ورق وی چون بپاشامند جرب صفراوی والتهاب صفرا را نافع بود
و چون بکوبند و آب آن بگیرند و خضابدان بسرشند و در حمام بمالند جرب و حکه را
زائل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زائل کند و چون با غصبان وی
دود کنند کرندگان بگریزند و چون بکوبند و آب آن بگیرند و هفت روز پیاپی در
چشم چکانند سفیدی زائل کند خواه کهن خواه نو و تخم عوسج چون بکوبند و آب
آن بگیرند و رها کنند تا خشک شود بعد از آن بمقدار دانگی با سفیده مرغ یا بشیر
زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود جهة دردهای چشم خاصه سفیدی
آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند سودمند بود جهة فضلاتی که در
چشم آید بواسطه قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن
آن اشنه و بوزن آن فوفل بود عود الوج وج است و گفته شود عود البلسان
نیکوترین عیدان وی املس بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سده
بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم زائل کند و ربو و ضیق
النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقیم را سودمند بود
و پادزهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را نافع بود و رطوبات از
دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح کثیرا بود و بدل
وی حب وی بود عود الفالوج شنجار است و گفته شد عود الدرقه اصل الانجدان است و گفته شد
عود القطاس کندش است و گفته شود عود بنجوج و یلنجوج نیز گویند و آن انواع
است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندلی بود که وسط بلاد هند می آورند و
بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلترین از مندلی بود از بهر آنکه شپش

درجامه دیا بکند و بعض مردمان فرق میان هندي و بندي نکنند و یک نوع سمندوري بود
واز سفالهٔ هند خیزد و از فاضلترین بود بعد ازان قماري بود وان نوع از سفالي بود
بعد ازان قاقلي و بري و صیني و قطعي و آنرا قسمیري خوانند و آن تر و شیرین بود
بعد ازان سمندوري ازرق فربه صلب بسیار بیتر که قطعا سفیدي در وي بنبود
ونیکو بود و بعضي سیاه را فاضلتر از ازرق مي نهند و نیکوترین آن قماري
سیاه که اصلا سفیدي در وي نبود و فربه و در آتش دیر بماند و بسیار آب بود
و بالجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران و وزن بود و در بن آب
نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وي نبود و زود کوفته شود و آنچه بر روي
آب او فتد بد بود و عود بیخ درختیست که مي کنند و در زمین دفن مي کنند تا
خشبیة از وي بتعفین زائل مي شود و تغییر در وي پیدا مي گردد و عود
خالص مي شود و طبیعت وي گرم و خشک بود در دوم و لطیف بود و سده بگشاید
و بادها بشکند و جائیدن وي بوي دهن خوش کند و مقوي احشا و اعضا
و دماغ و حواس و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زائل کند چون نیم درم از
وي بیاشامند تا یک درم و بیم و قوت معده جگر بدهد و شکم ببندد و دو سنطاریا را
نافع بود سوداوي و مضر بود بوئیدن وي بمرضهاي گرم که در دماغ عارض شود و اسحق بن
عمران گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود آرد و وي منع ادرار بکند که از سردي و ضعف مثانه
بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وي ورق گل سرخ بود و گویند بدل وي در شکم بستن
صندل زرد بود و اگر در معاجین افتد بدل وي زعفران و دارچیني وزراوند مدحرج از هر
دو دانگ وزن آن قائم مقام آن بود و بدل عود هندي در نقرس قنطوریون باریک کنند
عود الحیة شریف گوید نبات وي در شهر سودان بود و مشهور بود مانند عود سوس
بود و صلب و در طعم وي تلخي بود و چون نیم درم از وي بیاشامند از بهر زهر گزیدگان شفا
یابند خواه حار خواه بارد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد و گویند
چون حرکت در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بیخود شود و چون
بجایند و تفل در دهان افعي اندازند زود بمیرد عود الریح اسمیست مشترک در شام
فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر ماميران و هم اهل مصر فتنا ابن بارس خوانند گران بر بر
ارغیس گویند عود الوج نیز بدین اسم خوانند و صفت هر یکي بجاي خود بعضي گفته اند و
بعضي گفته شود عين در لغت صوف است و گفته اند عیون الدیکه حبیست سرخ مدور که از
طرف هند آورند و مؤلف گوید ثمر دیگر درخت بقم است و آنرا بپارسي چشم خروس خوانند و طبیعت
آن گرم

خاصه

عود الحیه بجای ... حرکت ... بعض

آن کرم و تر بود باه را قوت دهد و منی زیادت کند بسیار چون [illegible] بیاشامند
عبد السید اسم نباتیست بافریقیه که معروفست با ذان الفار روید [illegible] شاخ و برگ آن مجرب
بود جهت عرق النسا خاصه که در وی بنه گیش بجوزند عبزران زعرور است وگفته شد عین البقر
خراطین است وگفته شد وگویند تخم آنست عیون البقر اهل مغرب واندلس آجاص را عیون
البقر خوانند وابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور است انگور سیاه است بزرگ
مدور صادق الحلاوه بود عیثام شجره لباست وگفته شد در دال صفت آن عیسوب
مرزنکوش است وگفته شد صفت آن در اذان الفار عیدان المطباط چوب عصی الراعی
است وگفته شد پیش ازین عیون الذئب شریف گوید چشمهای خرکس چون در خرقه
ببندند و بر چشم صاحب تب ربع آویزند تب از وی زائل شود واین از خاصیة است

باب الغین غافث بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز
آورند و رومی نیز نیکو بود و آن گلیست لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی مجموع تلخ
بود تلخ تر از صبر و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود
در گرمی و در سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود و در ابتداء داء الثعلب عظیم
سود دهد و با پیه کهن بر ریشها که دشخوار بود باصلاح آورد و درد جگر و سده آن و
صلابت سپرز و قرحه امعا و تبهای مزمن و صفرای محترقه بیرون آورد و مقدار شربتی
نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن انیسون بود
و بدل وی نیم وزن آن افسنتین با یک وزن آن اسارون بود غاغه
بلغت اهل عمان فوذنج است وگفته شود غار درختی بزرگ بود و ورق
وی درازتر از ورق بید بود و حب وی از بندقی کوچکتر بود و صفت آن     بمقدار فستقی
گفته شد و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که ورق آن رقیق بود و بعضی
ورق وی پهن تر بود از آن و هر دو نوع در زمین سنگستان روید و بهترین
آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
و وی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و
ضیق النفس وانتصاب را لعق کردن نیکو بود و سودمند بود و صاحب
منهاج گوید چون بر معده تمریخ کنند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه را نافع
بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم

مسهل بود و صاحب منهاج گوید چون بیاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد
و ورق وی چون بکوبند و بر گزندگی زنبور نحل ضماد کنند سودمند بود
و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند
و علت جگر را زایل کند و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بچینند و رها کنند
که بر زمین افتد و خلق از آن خود نگه دارند چندانکه شراب خورند مست نشوند و گویند
چوب... درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل داران موضع خسبد و در خواب
ترسد دیگر نترسد و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را
سود دهد و بدل غار سیسنبر است بوزن آن غاغاطی حجر لحافیطوس است
و گفته شد غاریقون دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت
سفید بود و سبک و سست بود و آنچه نر بود بد باشد و صلب وی سیاه بود بغایت
بد بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم
و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و ورم ها را سود دهد و عرق
النسا و ورم سپرز با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی بلغم فضول دماغ
و اعصاب بود و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از
سینه و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف
بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت
با شراب بیاشامد و ضماد کردن با و گزندگی افعی و مقوی قلب و مفرح و مسهل اخلاط
کدر بود و اگر بوزن وی زراوند مستعمل کنند سنگ گرده را عظیم نافع بود و درد پشت
که از خلطی خام بود چون با انیسون بخورند دردهای اندرونی که سبب آن سردی بود
مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی جندبیدستر استعمال کنند قولنج بلغمی و جمیع انواع
آن الالایلاوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب آنکس را نزند و باید که بجوال
بمالند تا فرو رود و نکو بند چون خواهند که استعمال کنند و آنچه سیاه بود کشنده بود
و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده بود بقی یا آب گرم کنند و شیر تازه و مجموع
مداوای که در صفت کندش گفته شود و بدل وی در اسهال بلغم و سودا بوزن آن تربد دو
دانگ افتیمون و ده یک آن خربق سفید و جالینوس گوید بدل آن جزء غاریقون نیم جزء فربیون
بود و گویند بدل آن نیم وزن صبر و بوزن آن تربد غالالوطا با قلاء قبطی است و گفته شد

سودده
تفلی و
استعمال کردن آن

غالیه شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم کرده اند واگر عرخیری بار و غرجب البان بگدازند و در گوش درد مند چکانند درد زایل کند و بوییدن او مصروع را نیکو بود و صداع سرد ساکن کرده اند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست کردد بغایت و بوییدن وی مفرح دل بود و وی جهة درد رحم سرد بخود برگیرند عظیم سود دهد و ورمهای بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک کرداند و آبستنی را یاری دهد

غاسول اشنانست و گفته شد

غبیرا بپارسی سنجداست و نیکوترین آن بود که گوشتمند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر دوم باد در اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن کرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفرا بشکند و چون بران تنقل کنند مستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول ببندد و سحج صفراوی را نافع بود و صداع را نیز و موافق اطفال بود چون با شربا بشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و هضم و مصلح وی فانیذ بود و تمیمی گوید نور شجرهٔ غبیرا قوتی عظیم دارد در شهوت زنان بر انگیختن

غبار الرحا بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند

غباریه عنب الدب است و گفته شد

غرا الجلود ابریشم گویند و طبیعت گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سودمند بود و بر سوختگی آتش همچنین ابریشم پوست گاو و گاومیش بود چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود

غرا السمک بپارسی ابریشم ماهی گویند و آن مانند بهی است که در شکم ماهی دریایی می باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود یونس گوید موافق بود در ادویهٔ برص و شقاق روی و در مرهمها کنند و جهة ادویهٔ فتق و جرب متقرح نیکو بود و در لون بشره استعمال نافع بود و اگر در حسایی کنند نفث دم زایل کند و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویهٔ فتق بدان بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید ابریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب

غرب درختیست که آنرا اطا خوانند و بشیرازی ورک خوانند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین انواع بوره بود و تا زخمی بر ساق وی نزنند که بشکافند کرد آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی هیچ ثمری

غبیرا البقار البحر

نور شکوفه نارجیل

نسخه
سرو ادویه

کاشا بخورند هد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی و عصارهٔ
وی جمله قابض بود و مجفف غیر لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل
که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در خضابات موی استعمال کنند
و طبیخ وی چون اقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و حزاز نیز همچنین و صمغ
وی و کل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را سود دهد و بدیغورس
گوید عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد و عصارهٔ وی و پوست تر وی سحق
کنند و بار و غن گل در پوست انار بپزند درد گوش را نافع بود و ثمر وی نفث دم را
نافع بود و ورق وی و گل وی در ادویهٔ مرهمهای مجفف استعمال کنند و خاکستر
پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدور و ثالیل منکوثه که
در جلد بود و بقوت تر از خاکستر پوست ساق وی بود و ابن ماسویه گوید
ورق غرب چون بیاشامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند
عصیر ورق وی نیکوترین معالجهٔ ماده بود که از گوش روانه بود و سدهٔ جگر
را سود دهد **غرقد** نوعی از عوسج است و گفته شد **غرز** اسم نوعی عصی الراعی
کوچک است که معروف بود بماده و گفته شد **غرسا** راسن است و گفته شد
**غریب** نوعی از انگور سیاه است **غلنج** عرطنیثا است و گفته شد **غزال** بپارسی
آهو گویند منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما پشک وی چون با سرکه بپزند
و بر ورم های بلغمی نهند بگدازاند **غسل** خطمی است و گفته شد **غبا** برف است و گفته شد
در باب بی **غلیجن** فودنج بری است و گفته شود **غلغا** علقه خوانند و مؤلف گوید آن گیاهیست
که بکبر ماند روید و برگ و ساق وی گرد باشد و در صحرای شیراز بسیار بود و از جملهٔ یتوعات
معتبر بود و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کارد که بشیر وی آب دهند زخم آن هر کس که آید بمیرد
و اگر شیر وی بر قوبا مالند زائل کند **غلیجن اغریا** خشکطرا مشیع است و گفته شود **غلوقریا**
اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصل الحلوه بود **غملول** تملول است و آن قثاء الحمار
بری بود و گفته شود **غمام** اسفنج البحر است و گفته شد **غنفیلی** شلجم است و گفته
**غوشنه و غوشه** نوعی از کماة و فطر است و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس
بسیار بود و آنجا بگریشه خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات
خورند و طبیعت وی سرد و تر بود در درجهٔ اول و چنان سرد نبود که کماة و آن خلط بد که از آن
حاصل شود از وی حاصل نشود **غوک** ضفدع است و گفته شد **غیم و غمام** اسفنج البحر است و گفته شد

ورق

ثلج

باب الفا

## الفاء فاشرا

اسمیستر سریانی جلوسی مزارجشان ومزارفشان نیز گویند و بیونانی ایینس لوقی ومعنی آن کرة البیضا بود ومعنی مزارفشان مزارکز بود وبه بربری ازجالون گویند وبپارسی کرم دشتی خوانند وبشیرازی نخوبش گویند ازبهرانک نبات وی در زمستان خشک نمی شود وفاشرشین نوعی از دست ونبات وی بر سر درخت که بیش وی بود پیچیده شود وخوشهٔ وی قریب ده دانه باشد وباول سبز بود وباخر بغایت سرخ شود وگل وی لاجوردی بود وبشیرازی سیاه دارو خوانند ومنفعت وی نزدیک بفاشرا بود لیکن ضعیف تر از فاشرا بود بلفظی دیگر بروانیا وحالق الشعر نیز گویند وثمر وی مانند ثمر فاشرشین بود وبیخ وی گرم وخشک بود در سیوم وحدت وحرافت داشته باشد جلائی تمام دهد ولطف بود سپرز سخت شده را بگدازاند یا بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند وجرب وهر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دهد وثمر وی مانند خوشه بود وگویند دباغان مستعمل کنند جهت حلق شعر وبیخ وی چون با کرسنه وحلبه بوزن ابدان بشویند پاک وصافی گرداند واثر کلف زایل کند وثالیل قلع کند واثر سیاهی که از ریشی مانده باشد ببرد وچون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود وهمه ورمهای گرم را تحلیل دهد ودمامیل بگشاید واگر با روغن بپزند تا چون موم گردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود وحصف وماده آن واگر با شراب ضماد کنند ورم را سرد گرداند وورمهای گرم زایل گرداند وشکستگی استخوان را نافع بود واگر هر روز مقدار یک درم بیاشامند صرع وفالج وسدر را نافع بود وچون دو درم بیاشامند گزندگی افعی را سود دهد ومجموع گزندگان وبیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه بمیند از مشیمه بیرون آورد وچون اول نبات وی بروید چون بخورند پخته بول وشکم براند وبلغم وچون با عسل لعوق سازند سرفه وذات الجنب وتخلیط در عقل پیدا کنند وباصبر بر ورم سپرز ضماد کردن نافع بود وبیاشامند اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد ورحم را پاک گرداند وثمره وی بر جرب تر وخشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود وعصاره نبات وی

وفاشرا

بگشاید

آنبود که الحجت بیا نیکو بود واگر عصاره ازچون تر بود بیاشامند

جون بياشامند مي بيلو آورد باساني وخلطهاي غليظ بيرون آورد و
بدل وي بوزن آن دروج و نيم وزن آن بستابسه بود فاشرا
سنتين بپارسي شحتبندان كويند و بيوناني انبالس ماليا و معني
آن كرم الاسود بود و در اندلس معروف بود بهوطاينه و ببربري ميمون و
بشيرازي سياه دارو خوانند و ورق وي بهتر از ورق لبلاب بود اما
مانند لبلاب پيچان شود بر درخت و صفت آن در فاشرا گفته شد و بيخ آن پرون
آن سياه بود و اندرون وي برزدي مايل بود و وي كرم بود باعتدال و در فعل
مانند فاشرا بود ليكن ضعيف تر از وي بود اندكي و اول انكه نبات وي بروبد بيرند
و بخورند بول و حيض براند و تحلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود و معني فاشرا
بسنين بسريانى يعني دافع سنتين علة بود فانيذ جند ليد استرابيت
و گفته شد فانيذ بهترين آن بود كه از قند سفيد سازند و وي غليظ تر از
شكر بود و طبيعت وي گرم و تر بود در اول و گويند حرارت وي در سيوم بود
و انچه سنجري بود گرم و خشك بود در دوم و فانيذ سودمند بود جهة سرفه و شكم نرم
دارد و خوني معتدل از وي متولد شود و سينه را نيكو بود و مؤلف گويد گويند فا
كه منفعتش گفته شد بشيرازي كعب الغزال خوانند و قطعا هيچ اردو روي نبود و
فانيذهائي كه اين زمان مستعمل ميكنند مجموع بي آرد نيست پس اولي آن بود
كه در هر تركيبي كه فانيذ بود قند بجاي وي كنند يا كعب الغزال كه آن فانيذ اصل
و صنعت وي جنانست كه قند بقوام خالص مي اورند و مي شكنند تملوقي كه
تمام مي شود بعد از آن پاره مي كنند پارها كوچك فانيس اليونانيه
باقلا است و گفته شد فانيس القبطي باقلا قبطي است و آن جا هم
است و گفته شد فاغيه صاحب منهاج گويد گل حنا است و هر نوري كه خوشبو
بود فاغيه خوانند و آن معتدل بود در گرمي و سردي و تميمي گويد گل حنا چون
در ميان جامه صوف نهند و در پيچند خوشبوي كند و رها نكنند كه سوس
از اتباه كند و بخورد فاغيرا بردي است و گفته شد فاغيه بيخ
نيلوفر هندي است و از افل خوانند و منفعت آن گفته شود و بعد از ين
فانانيس حمرو نيون نوعي از بيخ زد فيرا كوچك است و گفته شد صنعة
ان فانانيس اسقلبنوس نوعي از دو قوي كبير است

سنبداد
دا نوعي از فاشرا است
دافع شقيقه
سونميه
منفعت وي

فانانا

ناناخس ابرافلیوفن بیونانی درخت جاوشیر است و در صفحه جاوشیر گفته شد فاغره بپارسی فاخره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفاله هند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود مصلح معده و جگر سرد بود و سوء الاستمراکه از سردی بود و شکم ببندد فاغوپس شیطرج هندی است و گفته شد فارسطاریون رعی الحمام است و گفته شد فالنوکش بلارح خوانند و آن لقلق است و مرغی مشهور بود و ابن زهر در خواص آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی خضابی نیکو بود موی را فاخته گوشت وی گرم و خشک بود فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه کشنیز ضرر وی کم کند مجهول گوید سرگین وی چون بر کودکی بندند که بشب مصروع شود نافع بود نا نجیقس تاویل وی بیونانی رتیلا بود از بهر آنکه گزندگی وی را نافع بود و فالنخیطس و فالانجیطس و فالانجقون نیز خوانند و لوفاقینس هم گویند و آن نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیه بود مانند نیمی عدس کوچک تر و بیخ وی باریکتر و کوچک تر بود و اول که از زمین برکنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد و در تلهای خاک روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که مغص را نافع بود فاط صاحب منهاج و صاحب جامع گویند و آن دوائی ترکی است که دفع مجموع زهرها و گزندگی بکند و چون با آب سرد بیاشامند دردهای سخت ساکن گرداند و مولف گوید ظن من آنست که جدوار است که از طرف خطا می آورند فاج مولف گوید سنگ است زرد که بسفیدی زند و بسبزی و هر رنگی دیگر بر وی ظاهر باشد و این سنگ از هندستان آورند و از قعر جیحون نیز آورند و نیکوترین آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوازده جو باشد که با آب سرد بیاشامند و این سنگ در آتش نسوزد و چون بازده جو بسایند و بر سنگ مانند پسته نماید و پازهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاطست که گفته شد فاوانیا فادنیا نیز گویند و کهیانا و آن عود الصلیب بود نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سبز و

فالنوکش بهندی کاکر کویند

اطراف هندستان جه

سفید مانند انگشتی بود و طعم وی قبضی بود و انچه ماده بود کثیر الشعب بود
و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکو ترین آن غلیظ
رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
دوم و گویند معتدل بود در حرارت و در وی تجفیفی بود و قبضی با تحلیل
نیز بود و مفتح و ملطف بود و وی انار سیاه از بشره و چون بر اطفال تعلیق
کنند مادام که با ایشان باشد صرع زحمت ندهد و اگر زحمت دهد چنان کنند
شفا یابند از صرع و چون با شراب خیز بخورند درد شکم و یرقان و درد گرده و
مثانه را نافع بود و چون با شراب نیز ندو بیاشامند شکم ببندد و انچه ماده
بود بر ساق وی غلافی مانند خون و بشکل نار دانه بود و در میان آن
حبی سیاه رنگ بود و چون ازین حب سرخ یازده حب با شراب سیاه رنگ
قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند سود دهند جهت درد معده
و لذع که عارض شود دراو و چون کودکان بیاشامند در ابتدا اسنک مثانه را نافع
بود و انچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق
رحم که عارض شود از در رحم و کابوس را نافع بود و غافقی گوید مصروع را
بغایت نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون با آهن پاره کنند این
خاصیت از وی باطل شود و نقرس را نافع بود و ضربه و سقط و صرع را عظیم
مفید بود و چون ثمر وی بخور کنند مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از ثمر وی گردن
بندی سازند و در گردن کودکی مصروع اویزند صرع از وی زایل شود و اگر
عود وی سحق کنند و در صره بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و بعقراطیس
گوید بیخ وی و ثمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد دخان کردن و چون بیاو
یزند بر کسی که در بیابان نهار و از همه آفتها ایمن باشد و اسحق گوید عود
الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن زفت بود
و گویند بدل آن غاریقون و زراوند مدحرج است و بر بغورسس گوید بو
انار یا ورق ان و فرو سمور و سویق الغزلان چون با هم جمع کنند فا
نیا بود و خاصیت وی بدهد فصل بیارسی موش گویند و چون
وی قطع ثالیل بکند و چون بشکافند و بر خنازیر نهند یا بر گزندگی عقرب
نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر گزندگی عقرب نهند نافع بود و چون

بریان

۱۵۳

بریان کرده بخورد کودکی دهند که لعاب بسیار از دهان او روانه بود باز دارد کسی که عسر البول داشته باشد در طبیخ آن نشیند سودمند بود و خوردن
گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خاری یا پیکانی دران بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در باب خاء در خرو الفار گفته و منفعت سر وی در باب راء در راس
الفار هم گفته شد فارة البیش بیش موش است و گفته شد فادزهر هر دوائی
که حافظ روح بود و بقوت دفع ضرر سم بکند آنرا فادزهر گویند و آنچه مخصوص است باسم حجر التیس است و حجر الحیة و گفته شد فجل بپارسی ترب و شیرازی
تربزه خوانند ~~ترب خوانند و پوست~~ و تخم وی اقوی بود بعد ازان قشر پس
ورق پس گوشت وی و نیکوترین آن بستانی بود سبز تازه و طبیعت آن
گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی برویاند برداء الثعلب و داء الحیة
و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم دارد و غذا را یاری دهد در گذشتن
از معده و اگر بیشتر از طعام بخورند منع طعام بکند ازانکه قرار گیرد و اگر بعد از
طعام بخورند طعام را هضم بکند خاصه ورق وی و به آسانی قی آورد و
آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی
جلاء چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و
کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی
افعی را نافع بود و مار شاخ دار و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر
فجل خورده باشند و عقرب انکس را بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و چون با
سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و
فجل بری بهمه حالی اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع
بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و خنک و مفسد معده و معفن طعام
بد بود و علتهای بسیار آبد بود و شپش در بدن پیدا کند و صاحب مزاج
گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزد و چون بر بدن طلا
کنند گزندگی جانور انرا سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران

فادزهر

الفجل مولد للریاح
فی
فجل مدر و موی ...

بمنزله تریاق بود و ادمان اکل وی کردن موی بر دار الثعلب بر رویاند و شیر
بیفزاید و گویند فجل بکوبند بلی ورق و آب وی بگیرند و بناشتا ده درم از
وی بیاشامند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند و این فعل بجا
صیت می کند و مجربست و طبری گوید آب ورق وی یرقان زایل کند و سنگ
مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کشنیز
بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کنند و شریف
گوید چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی
گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و این زهر در خواهی اورده است
که چون آب وی بگیرند و با روغن گل بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند
گرانی آن زایل کند و اگر اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم
شلغم در آن نهند و سر آن باز جای نهند و در میان خمیر گیرند پس
در میان آتش نرم نهند و ~~سر آن باز جای نهند و میان~~ تا پخته گردد
و بعد از آن بیرون آورند و اندکی سرد کنند و بخورند سه روز بیابی
سنگ بریزاند و این بغایت مجربست و جرم وی مغثی بود و قشر و
ورق وی با سکنجبین عسل قی بآسانی آورد فربیون
افربیون و فرفیون نیز گویند و تاکوب خوانند و باید که چون فرفیون
از درخت گیرند دهان بربندند تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها
بریزد و چون وی را بگیرند باید که با قلا مقشر در میان وی ریزند تا
قوة وی نگاه دارد بعد از سه سال تا چهار سال متغیر نشود و با هفت
سال و یا ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود که
رایحه وی در غایت حدة و حراقة بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در چهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود و وی را قوت ملطف
بود و محرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق
آن بود بیامیزند و چون برگزند گی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند
بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای
بلغمی را از مفاصل و اعصاب پاک گرداند و مسهل ماء اصفر بود و
بلغم لزج که در ورکین و پشت بود و گرم مزاج را بد بود و کسی که خون بر وی

غلبه

مجربست

این بغایت مجربست

غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود بانثیین و حده وی چون
باروغن کل چرب کنند شکسته کرده و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه
وی کنند اگر خواهند که استعمال کنند و شربتی ازوی از قیراطی تا دانکی بود
و وی بغایت رحم رابد بود و انضمام پیدا کنند تا بجدی که منع ادویهٔ منقطعه مسقط
بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بکدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را
نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و کحل کنند چشم را جلا دهد لیکن گاه سوزش
بود در سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی کرب سخت و تباهی
عظیم ولذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط آورد و مداواتی
وی مانند مداوای کسی بود که قرون الخشک خورده باشد مثل دوغ و آب انار مز و سیب
مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و دو دانگ آن
جند بیدستر و گویند بوزن آن جند بیدستر و نیم وزن آن مازریون **فراسیون**
فراسینن گویند و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند
و آن کراث جبلی است و بپارسی کندنا کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود
سرخ رنگ و تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح
سدهٔ جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک گرداند و عصارهٔ وی در درد گوش کهن
نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن و بعصارهٔ وی
سعوط کردن یرقان را بغایت نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ دیوانه ضماد
کردن سود دهد و کل وی چون تر بود با آب بپزند قرحه شش را شفا دهد
ربو و سرفه و اگر با پیر ساخشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند
و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشخواری
زادن سودمند بود و چون ضماد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن را پاک
گرداند و داخس و گوشت خورده قلع کند و درد پهلو را ساکن گرداند و عصارهٔ
ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصارهٔ وی در داروها
چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سه گانه چشم از ایل کند چون به آب
انار ترش حل کنند و پلک چشم باز گردانند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت
آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شافهای
جلا دهنده جهت غشاوهٔ عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال

حیض براند

السنبل

تا یک درم در طبیخ زوفا بکدازند و روغن بادام شیرین و بیاشامند و شش
سینه را پاک کند از رطوبات لزج و قرحه که خواهد انجامید بحال صحت
آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفه تر و ریش
سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون این عصاره
با قدری آب بکدازانند و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای متعفن
پلید ضماد کنند پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر دمامیل
نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و بصلاح منضج و ملین آن بود پلی درد دواتیه
بکشاید و فراسیون مجموع بادهای غلیظ را نافع و خوردن و ضماد کردن و چون
بنهند ضماد وی بر سینه ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بجایند و
فرو برند سودمند بود و جعل که متولد شود در معده و اندرون و چون با آب
بپزند و زیت تنها و تکمید کنند برزها را از زنان و مردان سودمند بود جهت
دردی که عارض شده باشد از عسر البول ~~منضاج رطوبات~~ و از جمیع
اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود با پیه کرده بکوبند و بر ورمها
نهند بگدازاند و همچنین همه جراحتها و چون ورق وی بعسل بپرورند
نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه و ربو و ضیق النفس بود و
اگر آب نخاله بگیرند و حسوئی سازند و در پختن پنج درم ورق فراسیون
اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط و
غلیظی نفث دم و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند که عجایب
مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعاء و وجع
آن بغایت نافع بود و اسحق ابن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه
تا بحدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم را ز یانه دفع مضرت آن میکند
از گرده و مثانه چون با وی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند
و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و مثانه و گرده و مصلح آن سنبل الطیب
بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لبان و گویند
بدل آن انیسون و افیتمون و گویند بدل آن بوزن آن لاغیه است و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم بود سدۀ جگر و سپرز بکشاید و
حیض براند فرنجمشک افرنجمشک خوانند و گفته شده وی بواسیر را نافع بود

با آب
نافع بود و از جمیع ریاح

ومره بیفزاید و تخم وی چون بپاشند مجفف منی بود و وی معتدل تر از مرزنگوش
وسیسنبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است
وگویند قرنفل قنبا درسبویه بود و گویند بادرسبویه بوزن آن و بارزایا ... آن را
بالنکو کنند خوانند **فرصاد** توث است و در تا گفته شد **فرفین**
بقلة الحمقا است و گفته شد **فرفیر و فرفه** بنفشه است و گفته شد **فریقه**
حلبه است و گفته شد **فرساون** طلق است و گفته شد **فرفت** شاهترج است
و گفته شد **فرفیخ فرفخ** بقلة الحمقا است و گفته شد **فراخ الحمام** بپارسی
کبوتر بچه گویند و در وی حرارت و رطوبتی فضلی بود و غلظی و ابن ماسویه
گوید گرم تر از جمیع گوشت مرغان بود و دشخوار هضم شود و خون بسیار از وی
متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن
سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونه بود تا بحدی که سهر آورد
و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج را اولی آن بود که با آب غوره
و کشنیز و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید وی گرم و خشک بود و بیم
وی را حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود خاصه چون با آب و نخود و
شبث و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی را که شکم وی
قبضی داشته و باه را زیادت گرداند و شریف گوید ادمان اکل مشوی وی
کردن خون را بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک
و صاحب مزاجان گرم و هم گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن
کنجد بر سر آن کنند و چندانک اورا بپوشد بنهند نمک و هیچ توابل بر سر آن
نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان خدای
تعالی از وی زایل شود و صحت یابد **فرو** گرمترین پوستین روباه بود
بعد از آن سمور پس فنک پس قاقم پس برم و هر یک در موضع خود در صفت
حیوان مخصوص گفته شد **فسوة الضبع** قعبل است و گفته شد **فستق** بپارسی پسته گویند
کاکا
گرمتر از گردکان و بادام بود و نیکوترین وی تازه بزرگ بود و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم
بود در سیوم و خشک و گویند خشک بود در سیوم و در وی رطوبتی
فضلی بود و گویند تر است در سیوم و منفعت وی آنست که سده جگر بگشاید

گوشت ... الاسهل تر از گوشت ... بیرون آید ... باشد ... غلیظ ... کند ... خاصه ... آب ... بود و موافق ... بپارسی پسته گویند

ومنع غثیان بکند وقوت فم معده بدهد وشکم تر اندو نه ببندد وگزندگی
زنبور انگور را سود دهد وباه را زیادت کند وسرفهٔ بلغمی را نیکو بود وگزندگی
عقرب را وغذا اندک دهد ومصلح وی زرد آلوی خشک بود وشریف
گوید از خاصیت وی آنست که بوی دهن خوش کند ومغص زایل
کند وگویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب خوی بسایند وبیاشامند
تشنگی بنشاند وقی باز دارد وشکم ببندد وروغن وی مضر بود بمعده
بخاصیتی که در وی است وبدل پسته بوزن آن مغز بادام ومغز حبة
الخضرا بود **فستق البادیه** حب البان است وگفته شد **فشاغ**
بلفظ اندلسی ربوله خوانند وصاحب جامع صفت وی که گفته است
که نبات وی چون بر شاخهای انگور پیچیده شود مفسری وی بود
وبشیرازی ابراسیرم خوانند **فصفصه** بپارسی اسپست گویند
وچون تر بود فصفصه رطبه گویند وچون خشک گردد قت وعلف خوانند
ونیکوترین وی سبز املس ورق بود وطبیعت وی گرم وتر بود ودر وی
نفخی بود وتخم وی منی وشیر بیفزاید ورازی گوید چون بپزند وبکوبند
تا چون مرهم شود وضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد مره دو
نوبت رعشه را زایل کند وروغن وی رعشه را همین عمل کند خوردن وتمریخ
کردن وغافقی گوید دواب را فربه کند وتر آن شکم براند وخشک آن
شکم ببندد وسرفه وخشونت سینه را نیکو بود **فقاع** عجم الزبیب است
وگفته شد **فضه** ابن ماسویه گوید سحالهٔ وی سرد وخشک بود باعتدال
وگویند معتدل بود در سردی وگرمی وگویند بغایت قابض بود وشیخ الرئیس
گوید سحالهٔ وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود وبخر ورطوبه
لزج را سود دهد وجرب وحکه را زایل کند وعسر البول را نافع بود ومقدار
ماخوذ از وی دانگی بود وفعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن
بسیار ضعیف تر از وی بود وگویند شراب از نقره خوردن مستی زود
آورد ونقره چون بوی گوگرد ببیند سیاه گردد وبنمک بشویند سیاهی
از وی زایل گردد وجلا وی بدهد وسحالهٔ وی چون بر زیبق بر بواسیر طلا
کنند نافع بود ووی مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود **فطر**

سمار

سماروغ گویند وان انواع است یکنوع فقع و یکنوع نوشته خوانند وفقع را
بپارسی هیکل خوانند ویک نوع فعبل الحرائی بود و مجموع انواع را کماه گویند
وبدترین همه فطر بود ویک نوع در شیب سرگین روید ونوعی در شیب خم
شراب روید انچه سرخ بود زهر بود وانچه سفید بود باز هر بود وانچه در شیب
خم شراب روید پوست وی باز کنند وخشک کنند هر کراجند سرانگشتی
برهند بیهوش کرد دو پوست وی زهر بود وگویند هر که بناباکی سماروغ خورد
نسل وی منقطع شود ودیگر فرزند ازوی حاصل نشود وخلطی غلیظ بد ازوی
متولد شود وخشک کرده وی را بدی کمتر بود وطبیعت فطر سرد وتر بود
در آخر سیوم وگویند در دوم حذر وسکته آورد وگاه باشد که بکشد واگر
نکشد هیضه وعسر البول احداث کند چون بسیار خورده باشد ووی
دشخوار هضم بود ونوع کشنده غشی وضیق النفس وعرق سرد آورد وباشد
که در روز بکشد وآن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام گزندگان بود یا در شیب
درخت زیتون روید ومصلح وی آنست که مسلوق کرده با کمثری تر وخشک بخورند
که بخاصیت دفع مضرت وی میکند وشراب سخت بر سر آن خورند ومعالجه
کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین وفودنج فطراسالیون تخم کرفس
کوهی بود وآن حبی سیاه طولانی شکل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم
وقوت وی زیاده بود از بستانی وبدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود وجالینوس
گوید بدل آن یکوزن ان افسنتین بود فعیلاسوبس فقلامینون گویند
وآن بخور مریم است وگفته شد فغولیون حنا است وگفته شد فقع
نوعی از کماه است وبپارسی هیکل گویند وان در لب چاهها ودر اندرون
چاه وکنار آبها روید وان سالم تر از فطر بود وطبیعت آن سرد وتر بود
وغلیظ فقد تخم بنجشکست وگفته شد فقاح الملح زهرة الملح است
وگفته شد فقلامینون فقیلاسوس وگفته شد فقلامینون احمر حر بحنه
الجدی است وگفته شد فقاح الاذخر برنوری وزهری که بود از آن

فقع کماه بید شی

فطراسالیون تخم

فقاح الاذخر اوشن که بود

فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و
خشک بود در دوم خون حیض را به بندد و مقدار ماخوذ ازوی یک مثقال بود
و نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و بقراط
گوید در درحم و نزف دم و ورم سپرز که در رحم و جگر بود و معده سود دهد و
چون ادمان بوئیدن وی کنند سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید
مقلل خون بود و مصلح وی بلوزد و است و بدل وی قصب الذریح فقاح
السورنجان اصابع هرمس است و گفته شد فقاح الکرم بپارسی
دل خوانند و آن شکوفه انگور بود و طبیعت ان سرد است فلنجه افلنجه
خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن
بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت ان گرم و خشک بود
و آن در عطریات بیستعمل کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در
سپرز بود بگشاید و قوت دماغ بدهد و انچه زرد بود یا سیاه نیکو نبود
و چون سحق کنند و با زیت بر گزیدگی عقرب طلا کنند نافع بود فل
صاحب منهاج گوید فاغیه است و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی
مانند قوت یبروج بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع
بود و اسحق گوید نیم درم ازوی سحق کرده درد معده را نافع بود و
مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و صاحب جامع گوید از قول اسحق
ابن عمران که فل ثمر هندی بود بمقدار فستقی و لون قشر وی بلون فندق
بود و مغز وی چرب بود مانند مغز چلغوزه زردی که بسفیدی مایل
بود و طبیعت ان گرم و خشکیت در سیوم است خارعصب را سودمند
بود و بواسیر را نافع بود فلفلمویه اصل الفلفل است بپارسی بیخ
درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود و بشکل قسط باشد و
طبیعت ان گرم و خشک بود خاصیت وی آنست که دردهای سرد
و تشنج امتلائی و نقرس و قولنج و بادهای سرد را سودمند بود و برو ارک
طلا کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید لون را نیکو گرداند
و مره سودا بیرون اورد برفق بچنانچه ادویه مسهله و باه را زیادت کند
و چون با سپرکه بیامیزند و ضماد کنند یا بیاشامند ورم سپرز را تحلیل

درد گرده را

فل

وبدل وی فقاح

فلفلمویه
در هندوستان
پیپلامور گویند

معروف

دید و چون با میو نیم بخایند و بدان غرغره کنند یا میوبزج بلغم را قلع کند و
بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نارمشک و چهار دانگ و
آن سورنجان و نیم وزن آن مغز خشک دانه فلفل ابیض درخت فلفل
مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود و ازبهر
اینست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد و هم گوید ثمره
فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده شد سیاه بود و مؤلف
گوید چنانچه شخصی رفته از بخار اطراف بهند و گفته که درخت دار فلفل غیر درخت
فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند فلفل سفید از درخت فلفل
سیاه است این نیز خلافست و گویند حدت و حرافت فلفل سفید زیادت از
سیاه بود و صاحب منهاج از قول دیسقوریدوس گوید که بهترین فلفل آن
بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود بسبب آنکه نارسیده
است مانند غوزه و ~~طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در~~
چهارم و مولف گوید فلفل سفید بزرگتر از سیاه بود و لون وی بزردی
مایل بود و مقدار نخودی کوچک بود و بطبع گرم در سه درجه و خشک
بود در چهار درجه و این مولف گوید فلفل درختیست بزرگ چنانچه بر سر
درخت آن نتوان رفت با دان دانهای وی بریزانند در آب و از آنجا
جمع کنند و خشک سازند و این نسخه که درست از آنست و فلفل را هم
از انجا بخشانند تا جائی دیگر نکارند و فلفل بزمستان و تابستان بار آور و خوشه
خوشه و چون آفتاب گرم شود اوراق بران خوشها افتد تا سوخته نشود و چون
آفتاب فرو رود برگها از آن باز شود و درخت وی خر بود و مالک ندارد و چون
در کلها کنند جهت جلا جلائی تمام بدهد و هضم طعام بکنند و اشتها آرد
و اندک و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا را پاک گرداند
مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و وی بجفف منی بود و مخدر چنین
مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل
فلفل اسود بیونانی باباری خوانند و وی گرمتر از سفید بود و طبیعت
گرم و خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم
را دفع کند و سخن اعصاب بود و مسکن آن و چون بارفت بیامیزند تحلل

فلفل ابیض

الملس

بیاد آورد و ورم سپرز را نیکو بود
د بول حیض برانند و طبیعت

فلفل اسود

خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کنند و غذای غلیظ را
لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخورد بر گیر دالبتن نشود
و وی جهت تاریکی چشم و اب رفتن نافع بود و سرد مزاج را نافع بود و سخن معده
و جگر بود و سخن خون و همه اعضا و چون سحق کنند و با پیاز و نمک بیا
میزند و بر داء الثعلب ضماد کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج
و خدر را نافع بود و چون سحق کنند اعضائی که سردی بر وی غالب
بود و چون با ادویه بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود و اگر با ادویه
بیامیزند که در وی قبض بود تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد و
همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهت
هر علتی که بارد بود که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک
وزن و نیم آن فلفل سفید بود فلفل الماء بیونانی اودرو باری
گویند و آن نباتیست که در ابهای ایستاده روید و ابهائی که ا...
روند و ترکان وی را فرعینی خوانند و گویند چون کرک دیرالجوز دبیر دو
بغایت اثرادوسث دارد و ساق وی گره داشته بود درازی وی یک
گز بود و ورق وی مانند ورق بید منقطع بود و بزرگتر و سفید و بطعم
فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمر وی کوچک بود و رسته بر شاخهای
کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم
بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی ورمهای بلغمی
و ورمهای مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در نشیب چشم بود زایل کنند
و برکلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی دراز بود
و هیچ منفعت ندارد و مؤلف گوید آن نوعی از زنجبیل الکلاب است
و گفته شد فلفل السودان حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل
بود و از بلاد سودان ارند درد دندان را نافع بود و جنبیدن دندان
فلفل الصقالبه برز فنجنکشت است و گفته شد فلفل القرود حب
الکتم است و گفته شود در صفت کتم فلفل الخواص ما هو دانه است
گفته شود فلیغلہ اسم ثمر نوه است و آن ثمر عود لبود و گفته شود و
اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنجنکشت را بدین ا

خوانند فلغلمون جمع جبلی بود بپارسی پودنه کوهی کویند وآن نوعی از پودنه بود وطبیعت ان کرم وخشک بود ونیکوترین وی ضمعنی بود ونیم مثقال ازوی مشیمه رابیرون آورد ومضر بود بقضیب معدة ومصلح وی فودنج بری بود فالنجشک فرنجمشک است وگفته شد فنجنکشت ذو خمسة اوراق است وذو خمسة اصابع کویند وگفته شد فنگا عنب الثعلب است وگفته شد فنطانلون فنجنکشت است وگفته شد فنک کرمتر از سنجاب بود وسردتر از سمور ورازی کوید فنک وقاقم وحواصل معتدل بوند در حرارة فوم حنطه است وگفته شد فوبل غلول ونملول کویند وگفته شد فول جرجر کویند وآن باقلا است وگفته شد فولیون جعده است وگفته شد فوشنبه غوشنبه کویند وان نوعی از کماة وفطر است وگفته شد فو بنجیست که ورق نبات ان مانند ورق کرفس بود بزرگتر وگل وی مانند نرگس بود بزرگتر وساق وی یک گز بیشتر بود واملس بود وکویند قوت وی مانند قوت سنبل بود ودر بسیار چیز نیکوتر از وی بود وادرار بول بیش از سنبل بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم درد پهلو را نافع بود وحیض براند خاصه خشک وی ومطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود وکویند مضر بود بگرده ومصلح وی تخم رازیانه بود وکویند جالینوس کوید کبابه در طعم وقوت مانند وی بود الا لطیف تر از وی بود وکویند بدل آن بوزن آن سنبل وکبابه بود وکویند بدل ان فلفل سیاه است فوفل ثمری است که در قوت مانند صندل سرخ بود ودرخت وی مانند نارکیل بود ووی سرد بود بقوت یابس وقابض بود بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود واعضای مسترخی را محکم کرداند وبوی دهان خشک کند وقوت دل بدهد ومنع التهاب چشم وجرب آن بکند وحرارت دهان باز دارد وقوت لثه ودندان بدهد وکویند بدل وی صندل سرخ وربع وزن وی بزرالبنج بود وکویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ ونیم وزن آن کشنیز فودنج جبلی ترو نهری وبری ومولف کوید جبلی وفودنج نیز کویند بپارسی بودنک کویند وان سه نوع بود جبلی ونهری وبری ومولف کوید جبلی دو نوع را حاشا خوانند وگفته شد ویک نوع فلفلمون وهم گفته شد وبری دو نوع بود دیگ

فنفرق وآن بندق است وگفته شد

ولون ورق وی مانند ... بود ... وطبیعت وی ... بود

فوفل مدر ...

بود یکنوع

نوع را اشکطرامشیع گویند و گفته شود و یک نوع دیگر ~~باشد بوینه بود~~ بشکل
و نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوش بوی تازهٔ سبز بود
که ورق ان کوچک بود و طبیعت ان گرم و خشک در سیوم ملطفی بغایت
قوت بود و عرق براند و بر اثرهای سیاهی که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه
چون بشراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام
را نافع بود و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند
فضول که در معده بود بیرون اورد و چون بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه
بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهة استرخا لثه
نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن گرداند و یرقان و
استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود شربتی یک درم تا دو دانگ بود بجلاب
روی گزندگی عقرب را نافع بود و عصارهٔ وی با مطبوخ گزندگی سباع را
سود دهد و چون بکوبند و ببیزند و بیاشامند بچه بکشند و اسحق گوید مضر
بود با معاد مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک درم وزن و نیم فوذنج نهری بود
فوذنج نهری شراب وی مانند شراب حاشا بود در قوت و نیکوترین
فودنه جوی سبزتر بود و پودنه پارسی اقوی بود از مجموع پودنها و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند و بعد از ان ماء الجبن بیا
شامند چون چند روز بپایی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی
انتصاب نفس را سودمند بود و چون با سرکه تیز دیگ بینی کسی برند که غشی
کرده باشد نافع بود و غشی از وی زایل شود و منع احتلام بکنند و طبیخ
وی نافض را نافع بود و روغن وی تمرخ کردن بهمین سبیل و خوردن وی
و ضماد کردن گزندگی جانوران را سودمند بود و اگر با شراب بیاشامند
دفع سموم قتاله بکند خاصه که بیش از ان خورده بود و از دخان ورق
وی گزندگان بگریزند و خاییدن وی بوی سیر زایل کند و مقدار شربت وی
یک درم بود و چون با شراب بپزند و بر جذام ضماد کنند نافع بود و وی
مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و
گویند بدل آن نعناع است فوة معروف بود بفوة الصباغین و بپا
رسی روناس گویند و آن نخست سرخ و نیکوترین ان بود که تازه

---

بوینه سوم ... بود
~~جبلی سبز~~ ... بوینه بود

ترشیع

... از ... بدن ... نافع
و جذام را نافع و عرق براند

[illegible]

و بیخ ...

وسرخ وباریک بود که از ارمنی آرند وآن معروف بود بدر بندي وطبیعت آن گرم وخشک بود و
گویند در وي ببعضي سردي بود وجلائي باعتدال دهد وبر بهق سفید وقوبا با سرکه طلا کردن نافع بود
وبدن را از هر اثري که بود پاک کند ویک درم تا دو درم جهة سعط وضربه که با قدحي شراب بیاشامند
نافع بود وثمر وي چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازاند وورق [illegible] لت وي چون بیا
شامند گزندگي جانوران را سود دهد وبیخ وي چون زن بخود برگیرد حیض براند ووي بغایت
مدر بود تا بحدّي که ادرار بول کند که خون بیاید وجگر وسپرز پاک کند وسدهٔ آن بگشاید وچون
با ماء العسل بیاشامند عرق النسا را ووجع ورک را واسترخای اعضا را نافع بود واگر با عسل
ضماد کنند بهمین سبیل واولي آن بود که کسي آن بیاشامد هر روز بحمام رود وگویند مضر بود بسر و
مصلح وي انیسون بود وبدیغورس گوید بدل وي در تنقیهٔ جگر وسپرز وازال حیض وبول بوزن
آن موبز سیاه وگویند بدل وي در برص وبهق شیطرج است فیلجوش بپارسي پیل گوش
وآن لوف است ودر لام گفته شود فیجن سداب است وگفته شد فیلزهرج درخت حضض است
وثمر وي مانند فلفل بود وحضض عصارهٔ ویست ووي معتدل بود در حرارت وبرودت
وبر موي طلا کردن قوت آن بدهد وچون بیاشامند درد سپرز ویرقان را نافع بود وطبیخ
بیخ وي حیض براند وبدل آن حضض بود فیروزج نوعي از احجار است ازرق نیکوترین
آن نیشاپوري کهن بود وطبیعت وي سرد وخشک بود شبکوري وتاریکي چشم را نافع بود
وگویند چون روغن رسد بوي تباه گردد وعرق بچکاني ولون آن بکلیه تباه گردد ومشک بچکاني
تباه وباطل شود لون آن وحسن آن وارسطاطالیس گوید هر حجري از احجار که از لون خود بگردد
نوشیدن آن مضر بود فیل حیواني معروفست ودندان وي را عاج خوانند ودیسقوریدوس
گوید برادهٔ عاج قابض بود چون بر داحس ضماد کنند زائل کند وشریف گوید چون نشارهٔ عاج
هر روز دو درم با آب وعسل بیاشامند حفظ را نیکو بود وچون زني که عاقره بود هفت روز
پیاپي هر روز دو درم نشارهٔ وي با آب وعسل بیاشامند وبعد از آن جماع دهد آبستن گردد بفرمان
خداي تعالي ومؤلف گوید امتحان بنوعي دیگر کردیم سه شب هر شب یکمثقال نشارهٔ عاج با یکمثقال
نبات مصري سائیده زن سفوف سازد وشب سیوم وبروز چهارم مرد با وي مجامعت بکند
آبستن شود بفرمان خداي تعالي لیکن بشرط آنکه مجامعت بعد از طهر بود واگر نشارهٔ عاج
جزئي باهم وزن برادهٔ آهن بیامیزند وبغایت سحق کنند وبر بواسیر مقعد پاشند بغایت
نافع بود وطبري گوید چون از دندان فیل چیزي در گردن طفلي آویزند از دیا ایمن بود واز
سرگین فیل چون فرزجه سازند با عسل وزن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود واین زهر در

خواص آورده است که اگر درخت انگور و زرع دیگر درختان باستخوان فیل بخور کنند
اصلا هیچ کرم کرد آن نگردد و بخور وی صاحب تبهای کرم را و تب کهن را سودمند
بود و چون بسوزانند و بر سعفه طلا کنند زایل کند و در موضعی که پشه بود بخور کنند
بگریزند و اگر اکثار آن کنند بگریزند و هرگز باز انجا نروند و اگر پاره از دندان وی
در خرقه سیاه ببندند و بر گاو بندند از وبا ایمن باشد و از شاره وی مقدار ده درم
با آب بود نه کویی چند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود و رها نکند که زحمت
زیادت شود و اگر پاره از عاج بر موضعی از بدن نهند که استخوانی در وی شکسته
بود جذب کند و باسانی بیرون آورد فیطل اهل اندلس طفله خوانند و گویند بریا
سفید و لیون گویند و در صفت گمون گفته شود ان شاء الله باب
القاف قاقله دو نوع است بزرگ و کوچک از آن بزرگ از جوز بوا
بزرگ تر بود و حب آن مانند تخم دانه بود ببزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ
وی سرخی که بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا گویند و آن ملم
نوع بود یک نوع بمقدار استخوان بلیله بود و یک نوع هیل است و وی لطیف تر از بزرگ
بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم
تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود
و هضم را یاری دهد و قی و غثیان را نافع بود با آب انار ترش و معده و امعا را پاک کند و از
و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و در جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید چون
با سکنجبین یکهفته بیاشامند و حرج را نافع بود چون هر روز دو درم از وی بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و هضم
را یاری دهد زیاده از نوعی بزرگ و لطیف تر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حرافت
بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم آن
صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه بود و نیم وزن آن صغار و گویند نیم وزن آن
کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود قاقلی نباتیست
مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق بن عمران گوید مانند کشوث بود
در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود و خاصه تخم وی
و آب وی مدر بول و منی بود و مسهل صفرا بود و جگر ضعیف را نافع بود و تیمو
وی نیکو بود و در معده ثقلی پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و تبرتی

ازآب وی

بمقدار جوز توا لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود و یک نوع

از آب وی دو دانک رطلی تا نیم رطل بود باده درم شکر سرخ و صاحب منهاج کوید باسکر العسرد
جیش بن الحسن کوید سرخ قاقلی و شاهترج و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر کعید بود
قاتل النمر خانق النمر است و کفته شد قاتل النحل نیلوفر است و کفته شو قاتل ابیه
براسقان و برکشان کویند و کفته شد قاتل الکلب اذراقی کویند و آن خانق الکلب است
و کفته شد قاقیا اقاقیا است و کفته شد قاتل نفسه نوعی از اشق است و کفته شد
قباده و اورا بیونانی سطاخیس کویند و کفته شد قاتل العلق نوعی از اناغالس
است انثی که زهر وی ازرق است و آن اذان الفار است و کفته شد در الف صفر آی
قاتل الذیب خانق الذیب است و کفته شد قاطون ارمینا است و کفته شد قاوند
قیوند خوانند و بپارسی تخم قاوندی کویند و روستائیان شیراز ویرا شیرپیل خوانند
از هندوستان آورند مانند پسته بود و طبیعت وی کرم بود و درد پایی که از سردی
بود مالیدن سود دهد جهت سرفه کهن سرد و درد خاصره و پشت که چون از سردی بود
چون یکدرم از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مجرب و مالیدن نیز سود مند
بود جهت و صاحب جامع کوید کویند وی از ثمره کیرند که مانند فندق بود و با آسیاب
خورد کنند و روغن وی بکیرند و رها کنند تا منجمد کردد قاتل اخیه خصی الکلب است
کفته شد از بهر آن این اسم بر وی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند دو زیتون
که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیکر آنکه فربه بود لاغر کردد و آنکه لاغر
بود فربه کردد قابضه بپارسی سنک دان کویند و صفة قوانص کفته شود
قبج حجل خوانند بپارسی کبک کویند صاحب منهاج کوید نزدیک بطیهوج بود
لحم وی الطف لحوم بود و کرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و مسمن
بود و باه را زیاده کند و دل را روشن کرداند و غذا بسیار دهد از بهر آنکه
شریف کوید کوشت وی معتدل بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ
وی چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود و جکر وی چون
کرم بود نیم مثقالی فرو برند صرع را سودمند بود و زهره وی شب کوری و تا
دیکی چشم را نافع بود کحل کردن و چون با عسل و زیت شیرین اجزای مساوی
بیامیزند و از بیرون چشم استعمال کنند سودمند بود جهت نزول آب و چون
بزهره وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند و نسیان کم کند و قوت باه
بدهد و اکر زهره وی با مروارید ناسفته و مثل آن مشک اجزا مساوی سحق کنند و بیزند
بوزن.

بعسل حل کنند و در چشم کشند سفیدی چشم و عشا و جرب را سودمند بود و بیضهٔ وی چون
با سرکه عنصل بپزند و بخورند درد شکم و مغص را سود دهد **قتاد** خاریست که صمغ وی کثیرا
است و بشیرازی او را کم گویند و خار وی را بسوزانند و چوب وی بگاو دهند غذایی
نیکو بود گاو و شتر را دهند و طبیعت وی گرم و تر بود سرفه را سودمند بود و قرحه شش را
و منفعت کثیرا در کاف گفته شود رطبهٔ خشک بود و آن فصفصه است و گفته‌اند **قثا**
قثو خوانند و کوچک آن را شعاریر و ضغابیس گویند و بپارسی خیارزه گویند و شنگیار و
خیار دراز هم خوانند نیکوترین نیشابوری پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سوم
تسکین حرارت و صفرا کند بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوئیدن آن
بیخودی که از حرارت بود و خوردن وی کنجشک دیوانه را سود دهد و کیموس وی بد بود و
مستعد عفونت بود و تنها صعب آرد و درد معده و دفع ضرر وی بعسل یا موتز
یا ناخواه کنند و رازی گوید سبکتر از خیارزه بود و زودتر بگذرد و خیار و خیارزه
گرده و محروری مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورد نفخ در شکم
و ثقل پیدا کند و مصلح وی جوارش کمونی و سفرجل بود اما سرد مزاج را مضر بود و
اولی آن بود که بسیار نخورند و شراب بقوت صرف از پی آن بیاشامند و جوارشات
گرم **قثاء هندی** خیار چنبر است و گفته‌اند **قثاء هندی بری** بل است و گفته‌اند
**قثاء الحمار** خیارزهٔ سپید گویند و آن قثاء بری است و اهل اندلس علقم گویند
و بیونانی اسفیرا و اغربوس گویند و عصارهٔ ثمر وی اطریون گویند و نبات وی بنبات
کبر ماند اما خار ندارد و لون وی سبزی بود بسیاهی مایل و صفت عصارهٔ وی چنان
است که ثمر وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از
وی بیرون آید و صافی کنند یا بمنخلی بپالایند و بعد از آن بر لوحی کنند و در سایه
و قرص سازند یا کوباس سه تو کنند بر روی خاکستر بیخته و عصارهٔ غلیظ بران
ریزند تا کوباس آب فرو گیرد و بعد از آن بر صلایه کنند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت
وی گرم و خشک بود در اول درجهٔ سیوم و گویند حرارت وی در دوم و ملطف و محلل
بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با پست جو هر ورمی که بلغمی کهن بود تحلیل دهد و چون
و با سرکه صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل و هرچه باز کشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم و مضمضه
بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب ریش شده و

و قوبا

وقوبا و آثارهای سیاهی که از دمل و ریش که بر روی پیدا شده باشد زائل کند و عصارهٔ وی
حیض و بول براند و چون زن بخود برگیرد بچه تباه کند و چون بسیار سعوط کنند یرقان سیاه را
نافع بود و صداع کهن همچنین و چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با
کهن یا با عسل یا با زهرهٔ گاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت
نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ و مرهٔ سودا بود و ماء اصفر و باید که با ادویه که موافق
بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس
و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون
و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب
بلسان و چون با بعضی ازین ادویه بیامیزند نافع بود جهة بسیاری دردها
چون درد مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و دردهای که از مرهٔ سودا
بود و نشاید که با ادویهٔ حاده مانند سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی
از وی دانگی بود تا دانگی و نیم بحسب مزاج و مضر بود بشش و مصلح وی صمغ عربی
و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بواسیر که ظاهر
بود پیرامن مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن چراغ کنند نافع بود و خشک گرداند
و اسحق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت بگیرند یا در آفتاب یا با آتش
بپزند تا آب سوخته شود و روغن بماند آن روغن نافع بود جهة سردی اعضا چون
بران بمالند و کلف و آثارهای که گوشت که از ریاحی غلیظ بود شریف گوید چون
بیخ وی سحق کنند بر روی بود زائل کند و سودمند جهة دوی طنین که در گوش
بود و گرانی گوش که از ریاحی غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق وی بیاشامند
و بیخ وی جذام را نافع بود و خلط خام لزج بیرون آورد و چون بیخ وی
سحق کنند و بر وجعی که بر بن گوش بود و ورمهای بلغمی که در گردن بود نهند
بگدازاند و روغن وی مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی
از وی بقوت دو درم بود که وی با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج
بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصارهٔ وی نافع بود جهة
درد پشت لیکن سحج آورد و مسهل دم بود تنها حقنه کردن خطر بود الا مگر
خلط کنند با ادویه که موافق بود از یکدرم تا یک مثقال یا بسرکه کنند گرفتی باز دارد
قثاء النعام حنظل است و گفته‌اند قثاء الحیة زراوند طویل است از قول صاحب جامع

عصارهٔ وی

بیخ

در حقنه کردن هم
بحسب مزاج

وازقول صاحب منهاج حنظل کوچک بود وصفت هردو درحا گفته شد قثد بپارسی
خیار است وگفته شد درخا قدمیا قلیمیا است وگفته شود قداح رطبه است وگفته شد
قدمریم نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند وگفته شود قدید گوشت
خشک بود ونیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود وحرارت وی کمتر از نمکسود
بود وقوت بدن بدهد ومستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خوابانند
تا تشنگی کمتر شود وگرسنگی که از مستی بود زایل کند وقلیل الغذا بود واولی
آن بود که با روغن وشیر بپزند قرع دبا خوانند وبپارسی کدو گویند و
نیکوترین آن تر وسبز بود وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم وغذائی که از وی
متولد شود مانند مصاحب وی بود واگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد
شود واگر با نمک بخورند خلطی مالح از وی متولد شود ومسلوق وی غذا اندک
دهد وزود بگذرد وصفرا وخون را ساکن گرداند ومولد بلغم بود ومحروری وصفراوی
مزاج را نافع بود وحرارت بنشاند وتشنگی باز دارد وخشونت سینه وسرفه کسی را
که جگر وی گرم بود وتب گرم را نافع بود، چون با جو آب یا ماش مقشر وروغن بادام
شیر بپزند وسرد مزاج وبلغمی مزاج واصحاب سودا نشاید خورند که قولنج غلیظ
آورد واگر خواهند که خورند با زیت رکابی مطبخ کنند ومطیب بفلفل وخردل کنند
وسداب وکرفس ونعنع وشراب صرف بر سر آن خورند وجوارشات وخردل ومری
نیز مصلح وی بود چون مسلوق کنند وبعد از آن با آب غوره وآب انار وسرکه وروغن بادام
وزیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود وسویق وی سرفه ودرد سینه
که از حرارت بود نافع بود وتشنگی بنشاند وکرب از صفرا حادث شود نافع بود ودرد
حلق را سود دهد ورازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه ونیلوفر بود وسهر وحرارت
را سود دهد وآب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند
وچون در گوش چکانند با روغن گل درد گوش زایل کند وورم دماغ را نافع بود
وچون در خمیر گیرند ودر میان آتش نهند تا بریان شود وبیرون آورند وآب آن
بگیرند وبا قند بیاشامند تبهای سوزان گرم زایل گرداند وتشنگی بنشاند وغذا
نیکو دهد چون بیاشامند بعد از آنکه در آب آن فلوس خیار چنبر وترنجبین وخمیره
بنفشه دران حل کرده باشند صفرای محض براند وشریف گوید کدوی کوچک
که اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند وبریان کنند وآب آن کحل کنند زردی

چشم

چشم که از یرقان بود زایل کند و شفا دهد و پوست کدوی خشک چون بسوزانند
و بر موضعی که خون روان بود افشانند باز دارد و چون بسوزانند و با سرکه بیامیزند
و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی گیرند و در گوش
چکانند درد امعاء سرد را سود دهد و کدو چون باخر رسد بن آن بگشایند و
سوراخی گشاده در میان کنند و خبث الحدید بسایند تا ممتلی شود و بن آن
باز جای بنهند بعد از آن چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در
اندرون وی بود بیرون آورند و بفشارند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه
کنند که پر شود و رها کنند و چون خواهند که استعمال کنند خضاب بدان بسرشند و بر سر
خضاب کنند موی بغایت سیاه کند و سفیدی زایل کند و خضابی سخت نیکو بود و جرادت
کدوی تر چون ضماد کنند در ابتداء درد چشم که از حرارت بود زایل کند و درد ساکن گرداند خاصه
چون با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را چون بموضع کشیده لطوخ کنند خواه در تب و خواه
در غیر تب و چون ضماد کنند بر حمره ردع ماده بکند و درد آن ساکن کند و پوست کدوی خشک
ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و همچنین ریشهائی که بر اعضاء یابس المزاج بود و سوختگی
آتش را نافع بود و چون با روغن گاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود نافع بود و
مرطب سینه بود و مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود نافع بود
و مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با سفرجل بیامیزند در مسلوق کردن بعد از آن با مری
و صعتر و فلفل و خردل و فودنج خورند **قرنفل** بپارسی میخک خوانند و تر وی مانند [illegible]
زیتون بود دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی در قوت علک البطم بود و نیکوترین تیز
بود شیرین طعم با تیزی و تلخی اندکی بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری زایل کند کحل کردن
قوت جگر دهد و قی و غثیان را نافع بود و سلس البول را قطع کند و تقطیر چون از سردی بود
و مسخن رحم زنان بود اگر نیم درم از وی سحق کرده با شیر تازه بیاشامند بناشتا مجامعت را
قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و مفرح بود و سودائی مزاج را نافع بود و علتها
سودا را سود دهد و مقوی معده و جگر و مجموع اعضاء رئیسه بود و بدین سبب است که مجامعت
را زیادت کند و وی هضم را یاری دهد و بادهای که متولد شود از فضول غذاء در معده و مجموع
شکم بشکند و لثه را قوت دهد و گویند مضر بود بامعاء و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل
آن بوزن آن قرفه [illegible] بوزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان بود **قیصی** بزر الجزر است

وکفته‌اند قرنفل بستانی قرنجمشک است وکفته‌اند قرفة القرنفل قرفة الطیب کویند و پوست
هر چوب و درختی که بوی آن قرفه خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سطبر بود
بلون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد غیر حلاوه دارچینی بود و اکر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف
تر بود بفعل و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و کویند در سیوم و کویند معتدل بود در کرمی
و در سردی و بدل وی قرنفل بود قردمانا کرویای بری بود و کرویا جبلی نیز کویند
و مولف کوید شیرازی تخم ترخ خوانند و تخم بدران کویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن
تازه زرد فربه بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم و خشک و سینه را پاک کند و چون با آب
بیاشامند صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود ببرد و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص
را نافع بود و کرمها را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد کرده و
عسر البول و قولنج را موافق بود و کزندکی عقرب و مجموع کزندکی جانوران زهردار نافع بود
و چون بیاشامند از وی مقدار ماخوذ یکمثقال بود و کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود
و بدل آن اذخر و حرمل بود و کویند بدل آن مشکطرامشیع است قرقرون سعد است
وکفته‌اند قراصیا جراسیا نیز کویند و شیرازی آلو بالو نیز کویند و شیرازی الو ابو علی کویند
و آن سه نوع بود شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود کرم و تر بود در دوم زود از
معده بکذرد و مرخی وی بود یعنی خراب کننده معده و مستحیل شود بهر طبعی که غالب بود و
چون بخورند شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک نعوظ زیاده کند لیکن مفسد غذا بود و مولد
سودا و آنچه ترش بود تشنکی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که از فضول مملو بود سود دهد
از بهر آنکه تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و
کوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیاشامند
سرفه زائل کند و لون را نیکو کرداند و چشم روشن کرداند و منهض شهوت بود و چون با شراب
بیاشامند سنک بریزاند قرقو زعفران است وکفته‌اند قرقوما و قروقوما
نیز کویند و آن ثفل روغن زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فربه سیاه بود که هیچ
چوب در وی نبود و چون در آب بکدازند بلون زعفران بود و چون بخایند دندانها را رنکین
کند رنکی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی
چشم زائل کند قرة العین کرفس الما و جرجیر الما خوانند و بیونانی سلینون کویند و آن
بیشتر در آب ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای وی رطوبتی
لزجی داشته بود چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرکتر از ورق

نعناع بود

نفاع بود و مسخن بود و محلل بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد
خواه خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود
چون بسیار بخورند مزاج را گرم بکند تا بحدی که روی و بدن را سرخ گرداند و چون
برص نیکو گرداند و درد پهلو را سودمند بود و محلل و مفتح سده بود و مسخن معده
**قوانیا** درختیست بزرگ که در کوهستان سردسیر و گرمسیر روید و ورق وی
مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتونی دراز بود و چون نارسیده بود
سبز بود و چون رسیده گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم عفوصتی تمام
بود و این مؤلف گوید در ولایت جیلان وافر بود و در کوهستان مقداری سیبی
بود و آنرا اثلاه انه خوانند و آن خرماء کیلانست و طبیعت وی گرم و قابض
بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود و چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک نهند
آب نهند مانند زیتون و رطوبتی از ورق وی چون تر بود حاصل کردد لسبوزا
و برقوبا مالند نافع بود و ورق وی و غضبان وی بغایت عفص بود و
مجففی قوی بود **قرصعنه** در اندلس شوکة بشو بکه ابراهیم خوانند و آن
انواع است انواعی بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینها خشن
روید و در ریگ بوم‌ها روید و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق
آن پهن بود و سبز و بر روی زمین و خشن بود و چون بزرگ گردد خار گردد
سفید و بقدر یک وجب زیادت تر نشود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید
بود و سر گل وی بسرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار بود و بیخ بود مانند
سنان و صلب بود و بیخ وی بستبری انگشت بود و بدرازی سه گز بلکه
زیاده بود و مؤلف گوید بزبان آن قوم که مگس عسل می دارند آنرا خار خسک
گویند و بشیرازی شنزه خوانند و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس نحل
از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد سینه و گزندگی جانوران و عقرب را نافع
بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محللی ضعیف بود
بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود
و زهرهای قاتل را سود دهد ~~و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه~~
~~اول~~ و اگر با یکدرم تخم گز بیاشامند حیض براند و محلل معص بود و بعضی گویند
چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار

وي

بوده

وي

وبهلو

ومولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق را از معده بکداز اند و از امعا بول براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند اشتها را نیکو بود و اگر یک جزو از وی و یک جزو آرد جو باب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمهائی که در ساق بود که آب از وی دوانه بود و ابتداء داء الفیل و بن را شد کوید طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشد از درد ورم پهلو

**قراطارغوین** نباتیست که ورق آن مانند ورق کندم بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند تخم جاورس بود و بیشتر در موضعهائی که سایه باشد روید بغایت حریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حراقتی تمام دهد و کویند چون زن چهل روز بناشتا بیاشامد با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز همچنین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد

**قرقمان** چوبیست که در میان مقل مکی بود و صعیدی و طبیعت آن سرد و خشک بود در سنونات کنند اگر جهت قوت کوشت بن دندان را پاک کند و سفید کرداند

**قرمز** دود الصباغین کویند و آن حیوانیست کوچک که بر خاری می باشد و بر نباتی که می سوزانند و خاصیت این حیوان آنست که رنگ ابریشم و صوف بدان می کنند و کتان و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز قرمز خوانند و شریف کوید طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و از خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند و مجربست و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل و ولد بکند و اگر در ابریشم سرخ کنند و بر محموم آویزند شفا یابد

**قرسطاریون** سطاریون است و گفته

**قرط** اسم ثمره خادی مصری است که آنرا ضبط کویند و ازین ثمره عصاره گیرند و آنرا اقاقیا کویند و گفته شد و ثمره وی بپارسی کره کویند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید رنگ بود و ضعیف تر از وی بود

**قراص** بابونج است و کویند اقحوان است و صفت هر دو گفته شد

**قردل** قرو الیون نیز کویند و آن زبد است و گفته شد

**قرن البحر** کهربا است و گفته شود

**قردامومن** بیونانی قردمانا است و گفته شود

**قردامن** بیونانی حرف است و گفته شد

**قرنقان** هم کرویا است و گفته شود

**قرطم** حب العصفر است بپارسی خسک دانه کویند و بیونانی قنیقس خوانند و طبیعت وی کرم بود در دوم شکم نرم کند و چون پنج درم از وی کوفته در شیر مالند و ... بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود

دیاسرجوبه

و با هرچه بود گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و اوازه صافی کند
و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا با عسل یا با لحم
خلط کنند و ابن ماسویه گوید که آواز نیکو کرده اند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه
گوید خاصیت قرطم و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی وی از ده درم تا بیست درم
بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ
اضافه کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید همچنین سودمند بود جهة استسقا زقی و ابن سرا
پیون گوید شربتی از مغز وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبنی
که مغز وی بسته بود چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و چون
مغز خیارچنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و خشک دانه کوفته
بیست درم در وی بمالند بعد از آن ببندند تا پنیر گردد و آب بگیرند و استعمال کنند و گویند
بدل آن حبة الخضراست قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری یونانی اطر
قطوس گویند و بعضی فیقس ارغیون گویند و آن خاریست مانند خار قرطم بستانی
بود و مؤلف گوید بشیرازی آنرا انگریز خوانند و گل زرد بود و جالینوس گوید مسخن بود باعتدال
و مجفف و دیسقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی یا تخم وی با فلفل و شراب
بیاشامند گزندگی عقرب را زائل کند و بعضی گویند چون ملسوع استعمال کنند درد زائل
کنند چون نگزیده باشد و استعمال کنند همان وجع پیدا کند که از گزندگی و مؤلف گوید طریقان
است و گفته شود قرطمانا قردمانا است و گفته شد قرطمان هرطمان است و گفته شود قرطاس
بپارسی قرطاس را کاغذ خوانند و اسحق گوید نیکوترین مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از
بردی ساخته اند و مضر نباشد بکرده و دیگر کاغذها مضر بود بگرده و سوخته وی سعفه
را نافع بود و منع نزف دم و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون یکدرم از وی
بیاشامند و قرحه شش را نافع بود با آب سرطان نهری پخته قرون مجموع مجفف
بود و قرن بپارسی شاخ گویند و سرو گویند قرون المعز والایل نیکوترین آن بود
که از ایل پیر گیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک بود و
سوخته وی دندانرا جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در صفت ایل
گفته شد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مقدار
مستعمل از وی یک درم بود و در مثانه و یرقان را نافع بود قرن البقر براده شاخ
گاو و چون به آب بیاشامند رعاف ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند زرعات را

ببندد و چون بسوزانند و باب بیاشامند نفث دم را ببندد قرون السنبل بعضی
گویند نوعی از سنبل سفید است و صاحب منهاج گوید دوائی کشنده بود نزدیک به بیش و در میان
سنبل یابند و کشنده بود و گویند بیخ خانق النمر است و چون بخورند خون بعوض بول کنند و
زبان سیاه گردد و ذهن مختلط شود و مدواتی کنند بعد از آن دو مثقال کافور در آب
نار و شیرهٔ تخم خرفه که ببرف سرد کرده باشند یا جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر
تازه بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر باب برف و جلاب و خیار و کدو و
جواب بدهند و جگر و دل وی سرد گردانند بضمادات سرد مانند صندل و گلاب و کافور
و مانند آن قرط نوعی از رطبه است که در مصر می روید و می کارند و ورق وی
بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار پایان می خورند و فربه می شوند و طبیعت آن گرم
و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم ببندد سرفه و خشونت
سینه را نافع بود و آنرا بپارسی شیداد گویند و باصفهانی شودر گویند و هروی
برسین خوانند و بقوت تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود و شکم را ببندد
قرط اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائده و کراث البقول و گفته
شود انواع آن قرفة الدارصینی بپارسی دارچینی گویند و آن باریکتر از قرفه و
بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم قوت اعضاء باطن
بدهد و جرب و قوبا را نافع بود طلا کردن و مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود
و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویت جگر و معده
سرد محکم بود قرواح اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب میخورند و بشیرازی
آنرا کمه خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم ~~قوت اعضاء باطن بدهد~~ و بول براند
و دردها سرد واندرونی ساکن گرداند و محلل ریاح بود و وی درین نفعها بقوت بود و چون بیز
و آب آن بیاشامند مسکر بود و آن را علجان نیز گویند قسطوریون جند بیدستر است و گفته
قسطیر کیمیا خوانند و آن رصاص است و گفته شد قسط بیونانی قسطس خوانند و آن انواع
است و جمله بیخ است یکنوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند و بپارسی
قسط تلخ گویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن بود و صاحب جامع گوید قسط شیرین بود و قسط
بحری عربی بود و سفید و تلخ بود و سهو کرده است قسط کی شیرین بود و سفید آن رومی بود
و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی بود و یکنوع دیگر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی
صبر کند و بهترین آن تازهٔ سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه و سبک بود و یک نوع دیگر هست و طبیعت

آن گرم است

آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم سودمند بود جهت هر عضوی که
محتاج سخونت بود و جذب خلط از عمق تن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند
زائل کند و استرخاء عصب و عرق النسا را ضماد کردن نافع بود و لیثرغس نیز سودمند بود
و بول و حیض براند خوردن و در نشیب دامن بخور کردن و در درد رحم را نافع بود و چون در
فرزجات کنند یا تکمید یا نطول و چون بیاشامند با شراب و افسنتین یکدرم گزندگی افعی
و مجموع گزندگی را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و نفخ را سودمند بود و چون با شراب بیاشامند
محرک جماع و شهوت بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد با زیت لطوخ کنند درد
پهلو بار انسود دهد و رازی گوید زکام را نافع بود و چون در نشیب بینی بخور کنند حیض براند
و مسیح گوید چون سحق کنند و بر ریشهای تر افشانند خشک گردانند و قلهمان گوید چون
در نشیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده
جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که حادث شود از عفونات
و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود
و سنگ گرده بریزاند و چون با سکنجبین بیاشامند تب ربع را سود دهد و چون بر بهق و کلف و نمش
و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زائل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط
لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح ورق گل سرخ و قند بود و گویند که مضر بود بشش و مصلح وی
انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و گویند بدل آن وج است و مصلح
آن خطمی بود و مؤلف گوید قسط رومی قسط شیرین گویند و آن نوعی از بیخ سوسن است
که در میان نفقه رویدو می پرورند و باطراف می برند و معروف بود به بیخ نفقه و آنرا
شکر مور دنیز خوانند قسط شامی دارسن است و گفته شد قسط هندی صاحب جامع
سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قسط است
و گفته شد قسوس قیسوس و قینسوس گویند و آن معروف است بحبل المساکین و آن لبلاب است
لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشیرازی هرشه گویند و آنرا
اصناف بسیار است و آن سه جنس بود یکی سفید بود و یکی سیاه و یکی قس خوانند و آنکه سفید
خوانند ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و بعضی با سیاهی مانند لون
زعفران بود و بعضی از مردمان آن را ابولوسیون خوانند و جنس سیوم که آنرا قس خوانند
آن مشبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد ~~دبیعلد~~ و شاخهای باریک بود و ورق کوچک دارد
و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یکنوع لادن از آن حاصل شود و آن نوع گرم

بود و دیکر اصناف سرد بود عصب را مضر بود و کل وی چون با شراب بیاشامند قرح امعا را نیکو بود و اکر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم روغن زیت موم روغن سازند سوختکی آتش را موافق بود ورق وی چون تر بود بسرکه بپزند و بکوبند و بر ورم سرد ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آب بکیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند و در سر کهن زائل کند و نوع سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کرداند و چون بکیرند از سرهای وی پنج عدد و سنگ بکوبند و آب وی بکیرند و در پوست انار کرم کنند با روغن کل و در کوش چکانند دندان که درد میکند ساکن کرداند و وی موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی ضماد کنند بر بسیار ریشها که عارض کردد از سوختکی آتش نیکو کردد و کلف زائل کند و انکه ویراقس خوانند سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی بعل فرو برند و زن بخود بر کیرند همچنین حیض براند و بچه باسانی بیرون آورد و چون بکوبند و آب آن بکیرند و در بینی چکانند کند بینی زائل کند و عفونتی که در آن بود و اصول آن چون بکوبند و آب آن بکیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند کزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی که آنرا صمغ وی خوانند و دمعة الشجر گویند چون بموی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و صاحب منهاج گوید چون با شراب و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند منع تساقط وی بکند **قسب** نوعی از خرماست که آنرا خرمای هیران خوانند و خشک است و اهل مغرب مقلقل خوانند و اهل نجد عرف و برشوم و طبیعت وی معتدل بود در کرمی و خشک بود و در وی قبضی بود و گویند کرم بود در دوم طبع را نرم ببندد و قوت معده بدهد **قاسلیخ** است و کفته شد **قشمش** بپارسی کشمش کویند و وی لطیف از کوشت مویز شیرین بود و بهتر و بدل وی مویز منقی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی سبز کردکان چون بپزند و رب از وی بکیرند جهة خناق که از بلغم و رطوبت بود سودمند بود **قشر الجوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک کرداند و مجفف نیکو بود و بغیر لذع **قشر الاترج** پوست ترنج کرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زائل کند و چون بخورند قوت احشا سرد بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود. چون اندکی از وی بخورند و اکر بسیار از وی مستعمل کنند

مضر بود

معز بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و در وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای دشخوار
افشانند بصلاح آورد و زائل کند و چون زن بخود برگیرد رطوباتی که از رحم روان گشته
و مزمن گشته باشد بازدارد و جهة نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در دارو
روبای چشم استعمال کنند جهة ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حکه چشم را
زائل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن
دقاق آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند
و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیانج** گرم و خشک بود در اول
دوم و فعل وی نزدیک بفعل کرفس بود و منفعت وی در صفة رازیانج گفته شد **قشر
اصل الکبر** صفة آن در اصل لف گفته شد در اصل الکبر **قشر اصل الهندبا** در صفة هندبا
گفته شود **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار سرد و خشک است کرمها و حب القرع بکشد **قشر
الرمان** آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود
بر ورمهای گرم و ورد بیخ وی ضماد کردن نافع بود و چو بپزند با بیخ بابونه و جو سفید کرده
و بآب آن حقنه کردن سودمند بود جهة اسهال و سحج امعا و چون بآب وی مضمضه کنند مقوی لثه
بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر کند و چون سحق کنند
و ده درم از آن سفوف کنند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد
**قشر البیض** مسیح گوید سرد بود در دوم و خشک حکه چشم و جرب چشم را نافع بود چون
بسوزانند و سحق کنند و کحل سازند و چون غسل کنند و سحق کنند و کحل سازند سفیدی
که در چشم باشد زائل کند و چون ~~بالتحم مریره بر کلف طلا کنند قلع کند و سملاس~~ وی قوت
چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و بثره که در چشم بود زائل کند
و چون بآب گشنیز تازه حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند **قشر الارز** پوست
برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند درد دهان و زبان حادث شود و باشد که
ورم در مری و معده و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوات وی مانند مداوات
کسی که ذراریح خورده باشد **قشر القصب الفارسی** پوست نی پارسی سوخته وی گرم
و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زائل کند **قشعو** قثا است
بلغة اهل یمن و گفته شد **قصب السکر** در طبیعت مانند شکر بود و تلیین وی زیادت
بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل.

بیخ

بابونج

قرحه و چون ... بر کلف طلا کنند قلع کند و سملاس وی

قشر الارز ... هندی

نی شکر

قصب السکر ...

قصب الذريره و بهندي جراحتيه گويند

سمسم تلخ كنجد

بود در حرارت و گويند در وي قبضي بود و مانند صمغي از قصب گيرند بسفيدي كه در چشم بود
زائل كند ... ني شكرقي آورد و سينه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاك كند و خوني معتدل از
وي حاصل شود و بول براند و رطوبت سينه بزدايد و مولد رياح و نفخ بود و اولي آن بود
كه بآب گرم بشويند بعد از آن مقشر كنند تا نفخ از وي زائل شود **قصب الذريره** قصب
بجيلكوخير و آن ني باريكست مانند قلم و باديكتر نيز بود و آن دو نوع است يك نوع چوب
نبات كنجد خشك ماند و آن نوع كوتاه قد بود بمقدار يك وجب اندكي زيادت تر و يك نوع
ديگر املس بود و بقد دراز بود و از يك گز دراز تر بود و بطعم تلخ و تيز بود و برنگ تيره بود و چون
بشكنند مانند نسج عنكبوت چيزي در اندرون وي بود و اين نوع از كاليكوت و طرف هند
آورند و آنرا بركينه خوانند و نيكوتر و خوبتر بود و آن نوع كه بنبات سمسم ماند بر سر شاخهاي
وي تخم بود مانند نخودي كه در غلاف بود و اين نوع تيزي و تلخي ندارد و اين نوع هم از هندو
ستان خيزد و بد بود و طبيعت قصب الذريره گرم و خشك بود تا در سيوم ملطف بود با اندك
قبض محلل رياح و اورام بود و كوفتگي عضله را نافع بود و ورم جگر و معده را با عسل
نافع بود خاصه كه با تخم كرفس بياشامند بقطير البول و استسقا را نافع بود و
چون زن در طبيخ آن نشيند و بياشامند درد رحم را سودمند بود و درد دل را مفيد
بود مقدار ماخوذ از وي يك درم بود و بدل آن اظفار الطيب است يا صندل و عود گرم
**قصد** عوسج است و گفته‌اند **قصب** مبردي محكم بود و خاكستر وي گرم و خشك بود در آخر
درجهٔ اول تا اول دوم و در اصل وي جلائي اندك بود بي حدت و همچنين ورق وي
و اصل وي با پياز جذب سلي بكند و وي بول و حيض براند و گزندگي عقرب را نافع بود
و گل وي چون در گوش افتد كري آورد و بيرون نتوان آورد **قصيصه** نوع درختي است
و گفته‌اند **قصب بوا** قصب الذريره است و گفته‌اند **قضم** قطن عتيق است و گفته شود
**قضب** فصفصه است و گفته‌اند **قضم قريش** و قم قريش نيز گويند و آن تخم شجره‌ا
كه آنرا قوقي خوانند و آن ينبوت است و گفته شود و خرنوب نيز گويند و گفته‌اند و صاحب
جامع گويد حب صنوبر صغار است و اين جاي بحث است و حب صنوبر صغار و كبار و گفته‌اند
**قضاب مصري** اسم نوعي از عصي الراعي است كه ذكر خوانند و گفته‌اند **قطران**
روغني است كه از درخت عرعر و ثالب و غير مسوسي و شربين و شوب گيرند و بد
ترين آنكه از ثالب گيرند و نيكوتر آنك از عرعر گيرند طبيعت وي گرم و خشك بود در
چهارم و گويند در سيوم گشش و رشك بكشد تا بحدي كه از آن مواشي را بمالند.

ومقوی گوشت سست بود وجرب را نافع بود وحتی جرب ذوات الاربع مانند سگ و شتر
وحمار وغیر آن وداء الفیل ودوالی واستسقا را نافع بود مالیدن وبر سر طلا کردن صداع
سرد را مفید بود ودندان متحرک را محکم کرداند وچشم را روشن کرداند واثر ریشهای
چشم ومژه ببرد وکرمها بکشد وچون بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی بکند وبر
گزندگی ~~جانوران~~ ومار شاخ دار ضماد کردن با نمک سودمند بود وچون با شراب بیاشامند
دفع زهر ارنب بحری بکند وچون در پیه ایل بگدازند وبر اعضا مسح کنند هیچ گزنده گرد وی
نگردد واگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت واگر بخور بر گیرند بچه زنده بکشد وبچه
مرده بیرون آورد وقوت دخان وی مانند دخان زیت بود وچون قطران در حلق مالند خناق
وورم لوزتین که بشیرازی گوشک گویند نافع بود واگر بر دندان کرم خورده ~~...~~ بریزند وورد
ساکن کرداند وچون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند وبا سرکه که در گوش چکانند کرم گوش بکشد
وچون بپزند با آبی که زوفا در وی پخته باشند ودر گوش چکانند درد ساکن کند ووی وطنین آن
زایل کند ووی مقطع ابدان زنده بود و~~حافظ الابدان زنده بود~~ وحافظ ابدان مرده نیز بود
برین سبب که ویرا حیوة الموتی خوانند وثمر شجر وی معده را بد بود ومفسد منی بود وگویند
بدل وی بوزن آن نفط ونیم وزن آن خلاف یا ورق آن بود وگویند بدل آن نفط سیاه است
وجاوشیر **قطف** سرمق است بشیرازی اسفناج رومی گویند وبری بود وبستانی بود وطبیعت
وی سرد وتر بود در دوم وگویند سرد بود در اول ودر وی قبضی نبود وزود از شکم بگذرد
وورمهای گرم وحمره را نافع بود وتخم وی یرقان را سودمند بود وسرمق چون بپزند اندکی
وبخورند شکم براند وچون پخته ضماد کنند ورم گرم را تحلیل دهد ووی غذای نیکو دهد بود وجگر
گرم را نافع بود ومحروری مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه
چون با زیت بپزند وسرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که با زیت بریان کنند و با زیرهای گرم
ومری مطیب کرده باشند وبخورند وگویند معده را بد بود ومولد ریاح غلیظ ونفخ بود واسحق بن عمران
گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع بود واگر دو درم از وی بعسل وآب گرم بیاشامند قی مره
صفرا آورد وشریف گوید چون تخم وی با همچندان نبات سحق کنند وکحل سازند جرب چشم
را سودمند بود ووی محلل ورمهای حلق بود وملین سینه وتخم وی در غایت نهایت بود
در شفاء ورمهای ظاهر وباطن آنچه ظاهر بود بکوبند وبه آب قطف تر کنند وطلا کنند وآنچه
در باطن بود سحق کنند وبیاشامند با اشربه مانند سکنجبین وجلاب وگلاب وآب وی
سودای نیکو بود جهة استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در هر روز دو درم وچون

ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامهٔ ابریشمین چرکین باب طبخ وی بشویند
پاک گردد و هیچ لون نگرداند و اما نوع بری وی چون بگیرند مقدار پنج درم و بجوشانند در نبود
مثقال جه تا بار نیم آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود بیاشامند و اگر چند روز
بود البته بفند مجربست **قطف بحری** ملوخ است و گفته شود در میم **قطن** کرشف و برس
وطوط و عطب خوانند و آزا قور گویند و کهن آنرا قصم و نیکوترین آن نو بود و بحری گویند جامهٔ
وی مسخن بود و سخونت وی کمتر از ابریشم بود در طبیعت گرم و تر بود پوشیدن وی
و گویند معتدل بود در حرارة و لینت و عصارهٔ ورق وی اسهال کودکان را نافع بود و
چون ویرا بسوزانند و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهن وی چون بر گوشت مرده نهند
بخورد و دود وی زکام را سودمند بود و چون ورق وی تازه کوچک بگیرند و در دیگی
اندازند و بجوشانند با آب با قدری از بیخ وی چندانک قوت باب دهد و زن در ان نشیند
اختناق رحم و درد آنها را نافع بود و چون با ورق تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد
سود دهد و بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دائم کرده شود از ان بکنند خاصه با قدری روغن
گل بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد **قطات** مرغیست
کوچک بپارسی اسفرود گویند مانند کنجشک بود بر سر وی شاخی بود و گوشت ویرا حرارت
ضعیف بود و پیوسته محکم نافع بود جهة کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج
داشته بود و مولد سودا بود و صاحب منهاج گوید دشخوار هضم شود و غذای بد بود و
ضرر وی بروغن بسیار کم شود و رازی گوید قطاة و آنچ بدان ماند از مرغان که گوشت
ایشان سرخ بود دسر که مصلح آن بود و ابن زهر گوید استخوان قطاة چون بسوزانند و خا
کستر آن بازیت بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و بر داء الثعلب موی بر رویاند مجربست
**قطر** قطن نحاسست و گفته شود **قعفر** بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون گویند
و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیر بود و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق
وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوت و طعم مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند
و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند مطول و مجنون را چون با ماء العسل بدهند نافع بود
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و آن نوعی از کماه است و مؤلف گوید
نبات ویرا کودکان شیراز کنند و خوانند **قفر** نبات الکشوث است و گفته شد و بشیرازی
آنرا خنکو گویند و بر خار تر نجبین پیچیده شود **قفر الیهود** آن انواع است و یک نوع عرق
الجبال گویند و بشیرازی مومیائی پالوده گویند و یک نوع از آب حاصل شود و آنرا مومیائی

آبی گویند

آبي گويند وآن نوع كه كوهي بود عرق كوهست كه ميجوشانند و مي پالايند و وي مانند زفت بود و
بوي قير كند و نيكوترين آن فرفيريني بصيصي زرين بود و سياه چركين بد بود و غشي وي بر فنت
كند و طبيعت آن گرم و خشك بود در سيوم و گويند خشكي وي در دوم و مقوي اعضا بود
و خون بسته بگدازد در شكم و سفيدي ناخن ببرد چون بمالند بفرمان خدائي تعالي و منضج خنازير
بود و حنين گويد آنچه خالص بود نافع بود جهة كوفتگي گوشت در شكستگي اعضا چون ضماد كنند از
برون و بازيت بجوشانند و بياشامند و مجرب بود و مؤلف گويد در شكستگي اعضا و كوفت اعضا
عمل موميائي مي كند انكه امتحان كرده شد و آنرا موميائي كوهي خوانند و بيوناني اسقلطس و ابوطاليون
گويند و كفر اليهود نيز خوانند و برقوبا لطوخ كنند و بر نقرس و عرق النسا ضماد كردن نافع بود
و چون زن بخود بر گيرد يا دخان وي نافع بود جهة اختناق رحم و اخراج آن و چون با جندبيدستر
و شراب بياشامند حيض براند و سرفه مزمن و عسر النفس و گزندگي جانوران و عرق النسا
و درد پهلو را سودمند بود و چون بگدازند و با جوآب حقنه كنند قرحه امعا را نافع بود
و استنشاق دود وي نزله را سودمند بود و چون بر دندان نهند درد ساكن گرداند و چون
با آرد جو و موم و نطرون ضماد كنند بر نقرس و درد مفاصل نافع بود و چون در
چشم كشند سفيدي زائل كند و مجفف رطوبات و ريشهاي تر بود و در مرهمها گوشت
برويانند و بادهاي غليظ كه در معده بود بشكند و چون در جايگاهي دود كنند مار و عقرب
و مجموع گزندگان موذي بگريزند و صيادله ويرا اسبرطم خوانند و شيخ الرئيس گويد مقوي
اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث ماده از سينه بيرون آورد و مرضهاي
خناق و لوزتين و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گويند زفت است و وي صداع آورد
و مصلح كافور و گلاب بود و شربتي از وي مقدار دو درم بود **قفوبا** نباتيست كه قطا
بدان چرا كند و ابن ماسويه گويند تخم وي گرم و خشك بود در سيوم و مجفف
رطوباتي بود كه در سر بود و محلل آن بود **قفلوط** نوعي از كراث شامي است و در
كاف گفته شود **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب القلقل است و گفته
شد در حا **قلقاس** نباتيست كه در آب رويد و ورق وي بورق كدو ماند و ساق
و ثمر نداشته باشد و اصل وي مانند اترج بود بيرون بسرخي مائل بود و اندرون
سفيد و در طعم وي قبضي با حرافت داشته بود و چون با آب بپزند حرافت از وي
زائل شود و طبيعت وي گرم و تر بود در اول و گويند معتدل بود در گرمي و تري
بود در دوم و گويند خشك بود در دوم و باه را زيادت كند و ادمان اكل وي

کردن مولد سودا بود **قلب** و باندلس بحن افراعیه خوانند و آن کاسر الحجر بود و
بیونانی لیثی فرمی خوانند و معنی آن بزر الحجری بود سلیمان بن حسان گوید از
آنکه این اسم بوی نهاده اند که این اسمیست از اسماء فضه کر آن تخمیست
صلب سپید النقره در سفیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود
و بمقدار کرسنه بود کوچک و در موضعهای خشن روید و قوت این تخم اینست
که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و ربو و فواق را
زایل کند و شکم را ببندد و بواسیر را سود دهد و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم
**قلقطار** نوعی از زاج است و آنرا بپارسی زاج شتر دندان گویند و آن مصری بود و
جالینوس گوید که قلقدیس مستحیل بلقطار می شود و وی معتدل ترین زاجات بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی
تجفیف در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده و محرق
گوشت زیادت بود و رعاف را نافع بود و در کحلها جهة جلا و غلظ جفون
استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع
گفته شد در زا **قلقدیس** هم نوعی از زاج گرم بود در چهارم ملطف و محرق بود مجموع در زا
گفته شد و اقوی ترین زاجات بود و الطف صفة وی نیز گفته شد **قلقند** هم نوعی از
زاج گرم است و خشک بود تا چهارم و گویند حرارت وی در سیوم بود و مجفف
و اکال بود با قبض و احراق و مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود
سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و شکم و منع مضرت قطر بکند اما
خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و شکر بود و مقدار مستعمل از
وی نیم مثقال بود **قلت ماش هندی است** و آنرا حب القلت خوانند و رنگ وی سرخی گو
تیره رنگ بود بغایت تیره و بغایت املس بود و بقدر مانند گندمی بود کوچک مطلق
مانند شیافاتی بود که کحالان سازند خاصه شیاف اغبر که بعینه قلت است و
طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در اول و گویند گرم و خشک است فواق را
زایل کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و شکم ببندد و بول و حیض براند
**قلوب** نیکوترین دل آن بود که از حیوانی کوچک دندان گیرند و وی گرم بود و صلب
و اصحاب کار را نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذایی بسیار دهد و مضر
بود بالات هضم بسبب عسر انهضام که دارد و اولی آن بود که بسرکه و مری و الجدان

وفلفل

بحشیش

صلب سپید

است و لون آن فیروزجی باشد

ظ قلت ص
بهندی تخم سوار گویند

فلفل و زیره و سعتر بریزند و بعد از آن زنجبیل مربی بخوانند **قلی** نیکوترین آن بود که از اشنان بگیرند و قلی الصباغین و شب العصفر خوانند و بشیرازی قلیه خوانند و طبیعت وی گرم بود در چهارم و خشک بود و محرق و اکال بود و بقوت تر از نمک بود بهق و جرب را نافع و گوشت زیادت بخورد و سعفه و جرب تر و قوبا را طلا کردن نافع بود. **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی قوفا گویند و در راتینج صفت آن گفته شد و آن علک یابس است و شجره گویند و بشیرازی آنرا زنگباری گویند **قلسفاردین** معنی آن بیونانی عود سنبل بود و گویند آن دارشیشعان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند و آن انواع است فضی بود و ذهبی بود و نحاسی و معدنی بود و عملی بود و عملی از نقره و زر و مس و از مارقشیشا گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آرند و آنرا در آب یابند و بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و برودت و خشکست در سوم و آنچه عملی بود چون زر و نقره و ثقل آنست که و اولی آن بود که بسوزانند چون در مداوات چشم استعمال کنند و صفت سوختن آن آنست که در کوزه کواری نو کنند و سر آن بگل بگیرند و در تنور نهند و اقلیمیاء نقره سردتر از اقلیمیا زر بود در وی تجفیفی و جلائی باعتدال بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل کنند در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که در بدن و چشم بود و در زور کردن سود مند بود و در مرهمها استعمال کنند و گوشت در جراحت برویانند و اقلیمیاء زر لطیف تر از اقلیمیا نقره بود و همچنین مغسول وی و صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود و نافع بود جهة ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم زائل کند و جراحتها را پاک گرداند از چرک و گوشت زیادت بخورد و قوت چشم بدهد و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیمیاء زر و نقره مرداسنگ سفید بود و صفة غسل آن آنست که به آب سحق کنند و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر آب هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلادی** نوعی از ابخر سفید است که سر آن زرد بود و صفة وی در تین گفته شد **قاشیر** کماشیر گویند و گفته شود **قمل قریش** قمل قریش گویند و آن قضم قریش است و گفته شد **قمح** گندم است و حنطه است و گفته شد **قمل** شریف گویند چون شپشی از سر بگیرند و در سوراخ باقلا نهند و بخورد. صاحب تب ربع دهند شفا یابد **قمحه** سفوف و ذریره را قمحه خوانند و قصب الذریره را قمح خوانند و گفته شد **قنابری** نمول و عملول و فوهل گویند بپارسی برغشت و بشیرازی سوزه گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و لطیف و مقطع و جلاد بود و کلف و بهق را زائل کند و سودمندترین چیزها بود جهة برص جائی

خوردن وضماد کردن وروغن وي مالیدن در اندک روزي زائل شود وبورق وي ضماد کردن
ریش پستان را نافع بود وسینه وشش را از کیموسات غلیظ پاک کند وسده شش وسپرز بگشاید
وآب وي شکم براند وضماد کردن بر کزندگي جانوران وبر بواسیر سود مند بود ورازي گوید
معده وجکر را نافع بود وملایم محروري ومبرود نيز از بهر اطلاق طبیعت وفوس
گوید مولد سودا بود خاصه آنچه نمک نهند ومصلح وي روغن بسیار بود وصاحب
تقویم گوید اصلاح وي بهلیلج کابلي وشکر کنند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ
را گویند وبیوناني طوماعا خوانند وتفسیر آن قنطوریون کبیر بود وبعضي
بوقي خوانند وورق وي بساق حماض ماند درازي آن دو گز یا سه گز بود وگل وي
کحلي رنگ بود وثمر وي مانند خشک دانه بود در اندرون گل وي وگل وي مانند
پشم بود وبیخ وي ستبر وصلب بود وثقیل بود وبدرازي دو گز بود وپر بود
از رطوبت وبطعم حریف بود با اندکي قبضي وبه لون خون بود ودر وي اندک
حلاوتي بود ولون عصاره وي مانند خون بود وجالینوس گوید بیخ وي حیض
براند وبچه مرده ~~بیرون~~ بیرون آورد ونفث دم را نافع بود واز آن زنده تباه
کند وبیرون آورد ومقدار شربتي از وي دو مثقال بود ودیسقوریدوس گوید
اگر شارب بیخ وي تب داشته بود با آب بدهند واگر نه بشراب وشربتي از وي
دو درم بود وموافق بود وجهت درد پهلو وربو وسرفه کهن ونفث دم از سینه بود ومغص
ودرد رحم را مجموع سود مند بود واگر بشکل فرزجه از وي بسازند وبخود برگیرند
حیض براند وبچه بیرون آورد وعصاره وي همین عمل کند ومصلح وي آب انیسون
الحمل وطین قبرسي بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق را گویند وبیوناني لطوبلطون
ومعني آن قنطوریون دقیق بود وبعضي طومقرون گویند وتفسیر آن قنطوریون صغیر
بود وبعضي طیسیون گویند وساق وي باریک بود وبدرازي یک وجب بود وگل
وي سرخي بود که فیرفیري زنند وورق او بورق مشکطرامشیع ماند وبیخ وي کوچک بود
وهیچ منفعت ندارد وطعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود ومنفعت وي در
قضبان وورق وزهر بود ومنفعتي بسیار دارد وقولنج که سبب آن بلغم بود سود
دهد وبچه مرده بیرون آورد وکزاز را نافع بود واعصاب ودماغ را پاک کرده اند نقرس
وصرع را بغایت کمال سود مند بود ومسهل ماء اصفر بود ومسهل خام بلغم لقوب بود ومره
صفرا که با بلغم بود مخاطي آمیخته بود براند ودرد مفاصل وعرق النسا ودرد قولنج را

ولفث دم را نافع بود

ملسقتون

چون بیاشامند

چون بیاشامند و بران حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی ازوی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم
و عصارهٔ وی سودمند بود جهة درد سر که از حرارت باشد از آفتاب خیزد یا از خوردن شراب
صرف چون بسرکه بکدازند و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش و سر زائل کند بعد از آنکه سر را
بنوره بمالند و موی بسترند و پاک بشویند پس آن عصارهٔ بسرکه بکدازند و طلا کنند و چون
به آب و عسل اندکی حل کنند و در موی بمالند شپش و رشک بکشد و این عصاره به آب بمالند
بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند چون بر پیشانی طلا یا لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز
دارد و اکر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر برک چشم درد و ورم آنرا نافع بود و مجموع
دردهای کهن که در چشم بود زائل کند مانند جرب و سبل و شعره و سفیدیها که در چشم بود
و ریش که در طبقهٔ قرنیه بود مجموع را نافع بود و اکر با روغن خیری یا سوسن بکدازند
و نیم کرم در کوش چکانند درد و ضربان زائل کند و اکر از حرارت بود بروغن کل سرخ استعمال
کنند نافع بود جهة ریش که در کوش بود و اکر کرم در ریش کوش تولد کرده باشد به آب ورق
شفتالو حل کنند و در کوش چکانند و مجموع علتهای که در کوش بود زائل کند مانند طنین
و دوی و قرحه و اکر باب تربزه حل کنند و در کوش چکانند کرانی کوش زائل کند و ورمی
که در عصب سمع بود بکدازد و مجموع ریشهای که در بینی احداث کند نافع بود و رعاف زائل
کند چون بسرکه بکدازند و قدری زاج سوده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف
ببندد و ریش که در دهان بود و ریم ازان روانه بود و بوی دهان که کنده شده باشد چون با
شراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زبان دراز در دهان نکاه دارند شفا یابد
و بنه ملازه و لوزتین ورم و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب
بر سنگ سبز حل کنند بر موضع کزندکی زنبور و نحل بمالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین
و کزندکی آبی مجموع جانوران زهردار نافع بود چون یکدرم ازوی حل کنند در بیست درم آبی
که باد آورد خشک در وی جوشیده بود و بیاشامند و صاحب جامع کوید اکر
افراط کنند در قنطوریون اسهال خون براند و مصلح صمغ عربی بود و کثیرا و اسحق
کوید مضر بود بسر و مصلح وی عسل بود و کویند بدل آن بوزن آن ورق حنا بود
و دو دانک آن سورنجان بود و بوزن آن لبنی و کویند بدل آن بوزن آن بر سیاوشان
و نیم وزن آن ورق حنا است **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرنب رومی کویند
و بهترین آن تازهٔ زرد رنک بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و کویند کرم بود در اول و خشک
بود در دوم و سدهٔ جکر را بکشاید و خمار را شفا دهد و منع مستی بکند همچنانک کرنب و طبیخ

ولی یا در دهان نکاه دارند نافع بود و کسی که بوی دهن کنده باشد ... کلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند

حل کنند

وي تنقول كردن بر مفاصل سود مند بود و وي غليظ بود و خون را غليظ كند و نفخ در حوالي
پهلو احداث كند و اولي آن بود كه پخته كنند با روغن بسيار يا با كوشت فربه و سركه و مري و دارو ها
كرم خورند قنبره بازدا است و بشيرازي پرز كويند طبيعت آن كرم است در دوم و كويند در
سيوم و خشكست در دوم و كويند در سيوم و كويند در دوم ملين و محلل بود خنازير و بثور عسر
و صداع و كزاز و صرع را سود مند بود و مصروع چون بوي وي بشنود يا خود بياشامد سود مند
بود و وي ترياق بيكان زهر دار بود و از دود وي مجموع كزندكان بكريزند و وي مقاومت
با مجموع زهر ها بكند و نزديك سكبينج بود و چون زنان بخود بر كيرند بچه بيندازد و از خواص وي آنست
كه مفسد طم بود و باقي خواص وي و بدل وي در صفة بادزد كفته شد در با و صاحب تقويم كويد
محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وي روغن بيد مشك و كافور بود و يا روغن بنفشه و كافور
بود و صاحب منهاج كويد مصلح وي انيسون است و كويند بدل وي در ضعف معده و جكر يك وزن
و نيم ريوند چيني است قنبيل صاحب منهاج كويد بزوري رملي است و صاحب جامع كويد از
قول تميمي كه آن يكي از منهاست كه از آسمان مي افتد در بادية يمن و از قول رازي همچنين كويد كه
~~آن ني كارند~~ و از قول صاحب تقويم همچنين و از قول ديكري خاكيست سرخ كه بر ريگ زرد نشيند
كرد و وي في الجمله طبيعت وي كرم و خشكست در درجه سيوم تميمي كويد كرم و خشكست و شيخ رئيس
كويد كرم و خشكست در درجه سيوم و ابن ماسويه كويد در وي قبضي سخت هست كرمها و حب القرع
بكشد و بيرون آورد و منشف رطوبات ريشها بود و بثرها كه بر سر و روي طفلان پيدا شود
كه مردمان آنرا رايه كويند و اطبا آنرا سعفه كويند چون بروغن كل چرب كنند و قنبيل بران
پاشند خشك كرداند و نشف رطوبات آن بكند و جرب را نافع بود مقدار شربتي از وي
تا دو درم بود و كويند بدل آن را از بانج و ترمس بود و كويند مضر بود با معا و مصلح وي
شيح ارمني بود و كويند بدل آن را از بانج و ترمس بود و كويند مصلح وي انيسون است
و بدل آن برنك كابلي و كويند مضر بود بفم معده و مصلح آن مصطكي و انيسون است
قنفذ بيادسي خار پشت كويند بري بود و جبلي بود و بحري مانند بري بود و جبلي بزرگ بود
و آنرا دلدل خوانند و طبيعت آن كرم و خشكست بغايت محلل بود و بعضي كويند كوشت وي تر بود
و مجذوم را بغايت نيكو بود خاصه كوشت بري وي خشك كرده و جهة كودكان كه در جامه
خواب بول كنند و كزندكي جانوران را نافع بود و مقدار ماخوذ از وي پنج درم بود و نمك سود
خشك كرده با سكنجبين جهة استسقا و فالج و داء الفيل و درد كرده سود مند بود و از
ادمان خوردن وي عسر البول احداث كند از بهر آنكه مضر بود بمثانه و كويند اصلاح آن بعسل
كنند با تخم كرفس و سكر و شيخ الرئيس كويد كوشت بري وي خنازير را بغايت نافع بود و

فتيل هندي كمبيلا كويند

عصبانی را مجموع سود دهد و سل و سهای بزمن و کزندگی جانوران و غافقی کوید ادمان اکل وی
کردن مفسد معده و جکر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی
داء الثعلب را نافع بود و چون با زفت تر بمالند و دیسقوریدوس کوید قنفذ بحری معده
را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و پوست نسوخته وی چون با ادو
که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زائل کند و اگر بسوزند جذب ماده بکند و ریش پاک کرداند
و کوشت زیاده بخورد و جکر بری چون خشک کنند در خرقه با آفتاب کرم موافق استسقاء لحمی
بود و هر زخمی که کوشت وی بدان موافق بود و زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم زائل
کند و بقراط کوید کوشت وی چون بر کرعنصل نهند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلائی و درد
کرده و مفاصل را سود دهد **قنّب** سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان
وی مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما
خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند
فلفل بود نزدیک بحب سمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمهای کرم ضماد کنند و بر حجر و
اعضا که کیموسات متحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بکدازاند و عصاره
وی درد کوش را نافع بود و از آن بستانی تخم وی را شاهدانج کویند چون بسیار بخورند
قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب وی بکیرند و در کوش چکانند درد کوش را سود
دهد و جالینوس کوید تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم بود و چون بسیار
خورند منی را خشک کرداند و شیخ الرئیس کوید خلط وی بد بود قلیل الغذا بود و
دمشقی کوید طبیعت وی کرم بود در دوم و خشک بود در اول و منشف رطوبت
معده بود و قاتل دیدان بود و چون با آب وی سعوط کنند دماغ را پاک کرداند
و اسحق بن عمران کوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و خونی که
~~از وی متولد شود راجع شود و بصفرا و بخار از وی متصعد شود کرم صداع~~
آورد و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان
کوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی سکنجبین قندی
کنند که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و با آب آن سر بشویند
بن موها را پاک کرداند از خشکی و سفیدی و رازی کوید مصدع و مظلم چشم بود
و دفع مضرت وی با آب سرد و برف با رب فاکهه ترش کنند **و نوع سیوم** که آن قنب
هندی و بشیرازی بنک کویند و سبز کویند و حشیش کویند و بعضی ورا حجر اعظم

خوانند و وي نوعي مجنس بود واگر زياده استعمال كنند كشنده بود ونوعي مفرح بود وطرب آورد ونشاط واشتهاء كاذب ونوعي بود كه جرب آورد وخيالهاي فاسد ونوعي بود كه مقوي باه بود آنچه نيكو بود مقدار ماخوذ از وي يك درم تا دو درم بود بجهت مزاج استعمال كنند وآن بدو واگر زيادت ازين مقدار كه گفته شد بود كشنده بود ولكن نوعي از بلابلك برد خيزد واگر كسي بسيار خورده باشد دفع مضرت وي قي كند بروغن گاو وآب گرم تا هيچ در معده وي نماند وشراب حماض بغايت نافع قندس كندش گويند وگفته شود و قندش نيز حيوانيست معروفست قند عصير نيشكر چون منجمد گردانند قند شود و ازوي نبات سازند وآن بعربي سكر گويند قنقهر صمغيست ناخوش طعم كه از بلاد عرب خيزد و گويند سندروس است و گويند سنگيست كه از بلاد مغرب آورند وآنچه محقق است صمغي شفاف است مانند سندروس است وآنرا العل معبري خوانند و وي اثر ريشها ببرد و درد دندان را زائل كند وچشم را روشن كند و با ماء العسل دبور را نافع بود وچون قدري ازوي با سكنجبين وآب بياشامند بدن را لاغر كند وچون سه درم سه روز بياشامند سپرز ضعيف كند و با ماء العسل حيض براند و گويند نوعي از سندروس است نارسيده قنطار سادوران است وگفته شد قنطا دم الاخوين است و گفته شد قنابر بيوناني برديرلوس خوانند وآن از نوعي عصافير است كه بشيرازي آنرا جعو خوانند و دليسعود يدوس گويند قنابرة بريان كرده چون تناول نمايند وجع قولنج را نافع بود و ديسقوريدوس گويد چون با سفيداج بپزند و با مرق وي بخورند قولنج را سودمند بود و رازي گويد مرق وي شكم براند و گوشت وي شكم ببندد و صاحب منهاج گويد نيكوترين آن فربه بود و وي قولنج را نافع بود و غذاء وي نيكو بود و مانند عصافير بد نبود با آنكه مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولي آن بود كه بروغن بادام استعمال كنند قوتالي دو قوا غرپادو و قوي بري خوانند و دو اغريا گويند وآن نوعي از دوقس است باد را شكند و علت سفل را نافع بود و مغص را ساكن كند و شكم براند و عصارهٔ وي درد دندان بانگشت ماليدن نافع بود وچون خورند و عرق از بدن بيرون كند خوردن آن بول براند و بشيرازي آنرا ترخ گويند وآنچه بري بود

وآنچ

نافع بود

تمام خوانند همدان ان جزادبير پر ترندانها ابلوچ خوانند

معمولاً سوخته

قنابر بفارسي جعو

وگوشت وي شكم را ببندد مرق وي طبيعت را نرم كند

نافع بود

وآنچ

وآنچه جبلی بود بشیرازی بدران خوانند وجبلی را دوایا اعربا خوانند قومی مرز کویند وکفته شود درمیم قوسیا قسطاست وکفته شد قوبیا بیونانی آب خاکستر کویند قوطولیدون اذان القسیس کویند وزانیف للملوک خوانند اهل مغرب وکویند نوعی از حی العالم است وکویند نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود وورق وی وبیخ وی سنک بریزاند وبول براند وچون ضماد کنند بر ورمهای کرم وحمره وخنازیر وشقاق که از سرما بود والتهاب معده نافع بود قوثیرا کویند طباق است وکفته شد وکویند ینبوب است وکفته شود قوقی صاحب منهاج کویند حیوانیست بحری نزدیک به اروه بجند بیدستر وکوشت وی صرع واختناق رحم را سود مند بود وکویند قضم قریش است وآن ینبوب است وکفته شود قوطوما آذریون است بری وکفته شد قور قسط است وکفته شد قوانص بهترین سنکدان بود که از تازه فربه کیرند ووی غلیظ بود وغذا بسیار دهد وپوست اندرون وی چون خشک کنند وسحق کنند با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست قانصه خروس ووی غذای اصحاب کد بود وچون هضم شود خونی نیک ازوی متولد شود وآنچه از مرغ خانکی بود زود هضم نشود ومولد قولنج بود واولی آن بود که نیک پخته کرداند وملح ومری اضافه کنند وبخورند قوثر درخت وج است وکفته شود قورساما عود بلسان است وکفته شد قیمولیا طین قیمولیا است وکفته شد وطفلی وطلیطلی کویند قیقهن قیقمن نیز کویند وآن قنفذ است وکفته شد قینیا نوعی از بقلة الحمقا است وکفته شد قیصوم نوعی از برنجاسف است جبلی وبهترین آن بود که تازه بود وطبیعت آن کرم است در اول وکویند در سیوم یا دوم وخشک بود در دوم وکویند در سیوم وکویند تر است در اول وکرم است در دوم ووی مسهل صفرا بود وکرم جالینوس کویند کل وی نیکوتر از افسنتین بود ودر وی تفتیح بود وانچه بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن ترتیزه وجهت ریش کسی که دیر برمی آید چون بمالند زود برآید ووی حیض براند وسنک کرده بریزاند وعرق النسا را نافع بود وروغن وی انضمام رحم وعسر البول را نافع بود وچون در خانه بکسترند کزندکان بکریزند وچون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود وکزندکی عقرب ورتیلا ومقدار شربتی ازوی یک مثقال بود و موافق جراحتهای تر نبود ووی بچه بیرون آورد واسحق کوید مضر بود بشش ومصلح وی شیح ارمنی بود وصاحب منهاج کوید مصلح وی صمغ عربی وکثیرا وخشخاش بود وکویند بدل وی جهت درد سر که از سردی بود بابونج بود قیطافون ترمس است

اوز

مری

تا دو درم

وگفته شد قیطلس آس است وگفته شد قیشور حجر الغیث رخوانند و حجر الشعر و فینک گویند
وآن نوعی از کف دریا است ومؤلف گوید آن مانند سنگی سفید است و در میان کف دریا
ومرجان سفید باشد و تجویف بسیار در ان باشد و در شیراز بیشتر در حمام پای و دست بدان
مالند و صلبی نداشته بود واولی آن بود که سوخته استعمال کنند وطبیعت وی گرم وخشک
بود و لطیف دندانرا جلا دهد و براق و سفید گرداند و چون بدان سنون کنند و در شستن
موی استعمال کنند موی بسترد و ریشهای عمیق بر گرداند و اگر در خمی شراب اندازند که جوش
بود از جوش ساکن کرده در زمان وصفت سوختن وی چنان بود که در شیب آتش کنند
تا گرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود پس بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند
بن دندانرا محکم گرداند و تاریکی و شبکوری زائل کند قیرس بیونانی شمع گویند وگفته شد
قیر بپارسی قیل گویند قیل زفت تر است وگفته شد قیسوس قسوس گویند وگفته
شده اینجا نیز گفته شود وآن سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف و قابض
باشد و یکی از ان نبات لادن است وآن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود و بیخ وی چون
با شراب بیاشامند کزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی را بکشند چون با شراب و مر بیامیزند
منع تساقط موی بکند و بخور کردن آن منع آبستنی بکند و بخود بر گرفتن بچه بیرون آورد
و تر وی بر سر ضماد کنند نافع بود و بخود بر گرفتن آن حیض براند قیوندی تخم بری خوانند
و قاوندی گویند وگفته شد قیلوطا ورق کنند ناشاقی است وگفته نشود قیروطی
موم روغن بود مرهمی که از موم و روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل الملک و
زعفران و کافور سازند آنرا قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب

## باب الکاف

کادی کدر خوانند وآن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و طویند
طلع انجاست و ابن سمجون گوید بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت
خرما بود لیکن درخت وی دراز نبود و مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود پیش
از انکه از پوست می شکافد بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با فتاب می پرورند
در آفتاب تا روغن قوت وی اخذ می کند و مؤلف گوید آنچه محقق و مشهور است
که در بحرین و نواحی عمان می باشد و این مؤلف گوید در گرمسیر شیراز بسیار بود و بیارسی
آنرا گل کندی گویند و بوئی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامه بوی آن بگیرد و تا ریزیده
کرده آن بوی از وی زائل نشود و رازی گوید جذام را قطع کند و شراب وی حصبه و جدری
را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آمده بود نه عدد بیاشامند نه عدد زیاده نرسد

وکوشت برو بانند وکوفته آیا زمر دارد گر دیگر دار آن اندازند و سرسوم بار ریز شیب آتش کنند

قیسوس نوعی از لبلاب است

قیبوتی سنگی است وبهرمی آید

کندی گویند بهندی کیوره خوانند

و بیش بر آنکه از پوست ... بر رسند و بیرون ...

معتدل بود و

چون شراب کادی

تشقا بدهد

وبدل آن

وبدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن بقم بود کاوچشم بهار است وگفته‌اند کافور
چند نوع بود شیخ الرئیس گوید قیصوری بود و ریاحی سفید بعد از آن آزاد و اسمرک
و ازرق نیکوترین قیصوری و ریاحی سفید بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود
در سیوم منع ورمهای گرم بکند و محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوئیدن
وی تنها یا با صندل سرخ سرشته یا با گلاب یا با گل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای
ایشان بود و چون ادمان بوئیدن وی کنند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند
و فعل وی اقوی بود درین باب و اگر مقدار دو جو به آب کاهو هر روز سعوط سازند
قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زائل کند و خون بینی بازدارد و ببندد
و با آب بادروج و عصیر ثلج یا با آب کشنیز تر بسرشند همین عمل بکند و رازی گوید سرد
و لطیف بود و صداع گرم و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند
سردی گرده و مثانه و انثیین احداث کند و منی [illegible] بفسرد و مرضهای سرد در نواحی
گرده و انثیین پیدا کند و شکم صفراوی ببندد و دانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود
و قلاع زائل کند و با ادویها جهت درد چشم که از گرمی بود نافع بود و یک درم از وی
خلاص دهد از سم عقرب جراره با آب سیب ترش و ربع مثقال یا بیشتر نافع بود
جهت کسی که فرون سنبل خورده باشد با آب نار و شیره تخم تورک با برف و بسیار وی
پیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون
گل بود و بوئیدن وی در تنها سهر آورد و مصلح بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران
و ماسرجویه گوید شخصی شش مثقال کافور به نوبت بخورد معدهٔ وی فاسد شد
و قطع طعام هضم نمی‌شد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بر وی عارض
نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که دون
مادّه شود که در دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع
آفتاب تا نیم روز زیادت می‌شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن می‌شود
و چون شب رسد مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمان
گرما درنگ کرده باشد و چون بهوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مسام
وی بسته شده باشد و چون با روغن گل بسرشند و سرکه و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم
را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک وی
بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر

بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید بود گاوزبان گیاهیست
که بعربی آنرا لسان الثور گویند سودمند بود جهة قرع و بلغم زایل کند و مفرح بود
و باقی منفعت وی و طبیعت وی در لام گفته شود گاس الحجر بزر القلت است و در
قاف گفته شد گاول کراث الکرم است و گفته شود گاشم انجدان رومی بود
بیونانی لیقسطیقون گویند و آن سالیوس است و نیکوترین آن زردتر بزرگ
ورق بود مانند ورق انجدان و در قوت مانند کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجه سیوم باد ها را
بشکند و مفتح بود و منضج طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی با شراب
مسهل بود و حب القرع و حیض و بول براند و گزندگی جانوران را نافع بود و معده
و جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و قوا قو زایل کند و دو درم از وی باب گرم
مستسقی را سود دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جا
لینوس گوید بدل آن در ادرار تخم انجره بود و تخم کرفس و نیادوق گوید بدل گاشم
بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق گوید بدل وی بوزن
وی زیره بود گاکنج عروس در پرده گویند بشیرازی کجون من خوانند و بیونانی ثقعائن و قوت
وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوهی بود
و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند
در سیوم ربو و لهث و عسر النفس را نافع بود و شریف گوید اگر از حب الآن هر روز یک مثقال فرو
برند از یرقان خلاص یابند با درار بول و اگر زن بعد از طهر هفت روز هفت حب فرو برند منع
آبستنی بکند و وی مجربست و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه اگر
در مجاری بود سودمند بود و فولس گوید کرمها و حب القرع را بیرون آورد و چون جزوی
از خشک وی با جزوی شیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند مقدار شربتی از وی دو درم
بود و مخدر سر بود و مصلح وی آن معجون دیگر بود و جالینوس گوید بدل وی عنب
الثعلب بود و گویند عنب الثعلب و حب القثا گادبا کهرباست و گفته شود گاوزبرج
جاوزبرج گویند و بشیرازی گورک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمره دیگر دارد مانند قثا
و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند مانند
خردل شراب از غلیان نگاه دارد و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین پوست
بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل

وی مقطع

وي مقطع و ملطف بود و پوست بیخ وي تلخي و حرافتي و قبض بود خنازیر و صلابات آن بگدازاند و ریشهاي پلید چرکن و عرق النسا و درد ورکین و هتک عضله را نافع بود و پوست بیخ وي جهت درد دندان سودمند بود و نافع بودترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وي مادهٔ غلیظ سودا وي از سپرز مستفرغ کرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرم بکشد و باه زیاده کند و وي تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سدهٔ سپرز بکشاید و آن صلابه آن بگدازد و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید ترهٔ وي و ثمرهٔ وي چون با نمک بود و بخورند شکم نرم دارد و معده را بد بود و تشنگي آورد و چون از ثمر وي سي روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند و دانه وي چون با سرکه بپزند و بطبیخ وي مضمضه کنند درد دندان ساکن کرداند و چون پوست بیخ وي بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکهٔ کهن بیامیزند و بوبهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق وي و بیخ وي چون بکوبند و بر خنازیر و بر ورمهاي صلب استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتي که تر بود و آب بگیرند و در گوش که کرم بود چکانند کرم بکشد و بصري گوید ورق وي و ثمر وي در قوت متساوي بود لیکن ثمر اقوي بود از ورق وي و اقوي از هر دو بیخ وي بود و پوست در اصل وي بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون بسرکه بپزند دفع ضرر وي مي کند و مضرت بمعده نمي رساند و فارسي گوید کبر تریاق است بوي دبل خشک کند و باد بشکند و باه را زیادت کند و خوزي گوید اگر ناصوري که در اماق بود شفا دهد و بیخ وي چون دود کنند در شیب بواسیر را نافع بود و طبري گوید بیخ وي بر ریشهاي تر چون نهند از بیرون بر آورد و چون بپزند و آب آن بر سري که ریش تر باشد بریزند و سر را بدان بشویند زایل کند و چون بخورند با فلفل و سداب سودمند بود جهت سده که در جگر بود از سردي و اسحق بن عمران گوید حب وي غذاي بد بود متعفن شود و بمرهٔ سودا مستحیل گردد و ترهٔ وي نیکوتر بود از وي و ابن سمجون گوید فقاح و قضبان وي نافع بود جهت سپرز و اولی آن که در نمک آب خوابانند چند روز و بعد از آن با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت پس بسرکه نهند و چهل روز بخورند سپرز بگدازاند لیکن باید که زیت شسته بدان ریزند و بخورند و معده را پاک کند از بلغم و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وي اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل ترهٔ وي حب وي

هنگام بوي ... [illegible]

ورم سپرز بگدازد ... و مسهل ... بیاشامند [illegible]

کبیکج

وي بود وورق وي وآن نوعي از کرفس بري است وکف السبع ويوناني بطراخيون
گويند وآن نوعي از کرفس بري است وبعضي سالس اغريون خوانند ووي انواع
بسيار است وورق آن مانند ورق گشنيز بود الا از وي پهن تر بود ولون وي
نوع اول
بسفيدي زند ورطوبتي لزج بود وگل وي زرد بود وساق وي ستبر نبود وبدرازي
يک گز نبود ودراز تر بود وبيخ وي سفيد بود وکوچک بغايت تلخ وکره داشته باشد مانند زرنبق
دوم
ونزديک آبهائي روان رويد اين نوع ونوع ديگر بري است که تيره رنگ بود بغايت حريف بود ودو نوع
سيوم کوچک بود وگل وي ذهبي رنگ بود وآن را بشيرازي کس ويران خوانند وباصفهاني موشک
ونوع چهارم هم بنوع سيوم ماند ليکن گل وي مانند شير سفيد بود وطبيعت هر چهار نوع گرم وخشک
بود در چهارم وگويند در سيوم بغايت حدت ولذع بود واز بيرون بر هر عضو که بنهند
ريش کند وجالينوس گويد نشايد که طبيبان استعمال کنند که بخاصيت محرق حرارت قلب است
وآن سموم قتاله است وبرص بدن وبرص ناخن وجرب وداء الثعلب وداء الحيه
آب آن
وثاليل را طلا کردن باسرکه نافع بود وباسرکه بر سعفه چون بپزند وطول کنند سودمند بود
وچون سحق کنند وبر دندان نهند بريزاند ووي از جمله سموم قتاله بود وبيخ وي از معطسات
قوي بود ومفرح احشا واصلاح الاثير [illegible] وثا کنند وصاحب منهاج گويد که مداواي کسي
که کبيکج خورده باشد مانند مداواي کسي که بلادر خورده باشد کبابه حب العروس کبابه خوانند در
قوت مانند قو بود ليکن از وي لطيف تر بود ونيکو ترين آن خوشبوي بود که زبان را بگزد و
طبيعت وي گرم وخشک بود تا دوم واسحق گويد گرم وخشک بود در سيوم ومسيح بن الحکم
گويد در وي قوت متضاده بود از حرارت وبرودت وحرارت وي غالب بود ووي
مفتح وملطف بود ودر حلق را صافي کند وريش عفن که در لثه بود وقلاع در دهن بود
سود دهد چون بخايند وآب آن بر قضيب مالند زن را لذتي عظيم حاصل شود ووي
قوت معده واعضاي باطني بدهد وچون بياشامند ودر دهان نگاه دارند لثه را نگاه
دارد ونيکو گرداند وبوي دهان خوش کند وآواز صافي کند ونفس معطر گرداند وسنگ
گرده ومثانه را بريزاند وبيرون آورد وبول بگشايد وشري ابيض را نافع بود وچون
ده درم از وي با سکنجبين بياشامند وگويند مضر بود بمثانه مصلح وي مصطکي بود وگويند مصدع
بود ومصلح وي صندل وگلاب بود وبدل آن هيل بود وگويند هيل ودارچيني کبريت بپارسي
گوگرد گويند وآن معدني بود وصاحب منهاج گويد زرد بود وسفيد بود وصاحب جامع گويد از
قول اسحق ماسرجويه که آن سه نوع است سرخ وسفيد وزرد واز قول اسحق بن عمران گويد چهار

نوع است

نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن بجون گوید کبریت چشمه ایست روانه و چون منجمد شود کبریت کرده و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی دران وادیست که موران که سلیمان علیه السلام بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپایانند ببزرگی و ارسطوطالیس گوید که گوگرد سرخ در معدن خود بشب بر افروخته شود مانند آتش چنانچه روشنی آن چند فرسنگ برسد همون آن جوهر چون از معدن بیرون آورند این خاصیت نماند و در اکسیر مستعمل کنند و سفید را سرخ کرداند صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم از قول حنین و وی ملطف بود و جاذب بود برص را زایل کند چون سحق کنند و بر موضع گزندگی جانوران زهردار باشند یا باب و سرکه بسرشند و بران نهند یا بلعاب بسرشند یا بسرکه کهن یا بعسل یا بعلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه بران مالند و جرب و حکه شوره و بهق مالیدن نافع بود و دفع مضرت نیش بحری و گزندگی عقرب بکند چون با سرکه بران بمالند و جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و بالنطرون بر نقرس ضماد کنند سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کنند و بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در شیب زن ابستن بچه بیندازد و دود وی موی را سفید کرداند و ارسطوطالیس گوید کبریت احمر دوا از الم و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که دران زیت اسقیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و حکه بغایت نافع بود و چون بحنا بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی نورآتش افروختن از ان گوگرد زرد زرنیخ بود و از ان ~~گوگرد سفید زرنیخ سرخ~~ و بدل کبریت سفید زرنیخ سرخ

کبد

طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خونی محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد ~~شود~~ و همچنانکه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد ~~شود~~ خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از امعا و فاضلترین جگرها در جمیع جگرها بود که آنرا تبنه خوانند از بهر آنکه حیوان وی را کاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند چشش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ

کبد

شود

احوال

دخروس فربه بود الاثقیل و د بخواز بهضم بود و اولی آن بود که با مري و زيت و بخوانند و
با نمک و دارچینی و محروري مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی جوا
رشاق از پی آن خورند کبد الطيور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه تود
خاصه چون علف وي فواکه پخته شیرین داده باشند طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود
از وي متولد شود و مصلح وي زیت و نمک بود کبد المعز جگر بز شبکوري را نافع بود چون
دن و برطوبه آن کحل کردن چون بریان کنند و سر در بخار آن داشتن همین عمل بکند کبد
الحمار جگر خر چون بریان کنند و بناشتا بخورند صرع را زایل کند و سود دهد کبد الضان جگر
میش چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لینتی در طبیعت وي بود حبس کند
کبد الوزغه جگر وزغه چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند کبد الکلب الکلب
جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود و چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن
از آب بکند شفا بخشد کبد الخنزير البري جگر خوک صحرائی چون با سرکه بپزند و بخورند گویند
جانور از را نافع بود کبد الحجل جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال از وي
صرع را نافع بود کبد الذيب جگر گرگ را در درد جگر سود دهد و در اثانا سیا بدل آن نیم
وزن آن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود کبد الايل جگر ایل جگر گاو کوهي و بز کوهي
چون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده بر آن پاشند و بر آتش بریان کنند
و رطوبه آن در چشم کشند شبکوري زایل کند و در ابتداء فرود آمدن آب بغایت
مفید بود و چون جگر وي بریان کنند و خشک کنند و از وي برود سازند شبکوري
و تاریکي چشم زایل کند و در ابتدای نزول بغایت سودمند بود کباب
نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آنکه بر هیزم
که از چوب انجره و فلفل و بید انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت
آن گرم و تر بود و غذاي وي بیشتر بود از غذاي مشوي بود سودمند بود
جهت کسي که رگ زده باشند یا مجامعت کرده باشند و ~~طبیعت آن گرم و تر~~
بود اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوي هضم شود و مصلح
وي اطریفل بود کبست حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود
و معدل حرارت بدن بود و چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتانی
معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پوشیدن وي
نشف رطوبت و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید

خوردن

تحق کند در چشم کنند

اگر خواهند

اکر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته و اکر خواهند که لاغر نشود در زمستان جامه شسته بپوشند و در تابستان کتان نو بپوشند و فولس کوید چون بسوزانند و دوی لطیف بود زکام بکشاید و مصلح رحم بود کشنم صاحب منهاج کوید وسمه است و کفته شود کشر حماد النحل است و کفته شد کثیرا صمغ القتاد است و قوه وی مانند قوت صمغ بود و نیکوتر بن آن سفید و پاک بود و طبیعه وی معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و فولس کوید کرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم کوید کثیرا سرد بود در سیوم و کویند سرد و خشک بود و کویند تر بود در دارو های چشم بجای صمغ کنند و در دارو های مسهل مدد اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر حدت ادویه بکند و سرفه و خشونة سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و فولس کوید مقوی امعا بود و مسهل اخلاط مره سودا و بلغم لزج بود و مقوی بدن و مسمن آن بود و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نکردد و چون بر آن ادمان کنند آن زحمت زایل کند و اسحق کوید مضر است بسفل و مصلح وی انیسون بود و کویند بدل وی مغز دانه کدو بود و بنادوق کوید بدل وی صمغ عربی بود و کویند صمغ عربی بود صمغ بادام کشاه صاحب جامع کوید بزر جرجیر است و کفته شد کثیر الارجل بسفایج است و کفته شد کثیر الاضلاع لسان الحمل است و کفته شود کثیر الاوراق مرما فلن است و کفته شود کچور زرنباد است و کفته شد کثیر الروس قرصعنه است و کفته شد و بولوقینمن نیز برین اسم خوانند کحیلا لسان الثور است و کفته شود کحلا این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور و دوم بر نباتی که آنرا لبان خوانند و سیوم بر شنجار و چهارم بر نباتی که آنرا عیون خوانند کحل بپارسی آنرا سرمه خوانند و کحل مطلق مراد ازان سرمه اصفهانی بود که آنرا اثمد کویند و کفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا و هر کحل جلا خوانند کحل السودان تشمیزج است و بسمه نیز خوانند و کفته شد کحل فارسی انزروت است و کفته شد کحل خولان حضض یمانی است وصفه حضض کفته شد کدر کادینت و کفته شد کرفس بستانی و آجامی و جبلی و مصری و بری و قریشی و مشرقی بود و نوعی ازان در آب روید و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء کویند و قرة العین و سیر نیز خوانند و کفته شد و کرفس جبلی را فطر اسالیون خوانند و کفته شد و بری را سمورنیون خوانند و طبیعت کرفس کرم بود

دراول وخشک بود در دوم وابن ماسویه کوید کرم بود در اول درجهٔ دوم خشک بود در وسط
درجهٔ دوم وروفس کوید بستانی تر بود واصل وی خشک بود وکویند کرم وخشک بود در
سیوم وکویند در دوم وجالینوس کوید کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از انواع
کرفس بری بود از بهر آنکه لذیذتر است منفعت وی آنست که بول براند وحیض ومحلل
ریاح بود خاصه تخم وی وفتح سدهٔ جکر وسپرز بود ومعده وجکر سرد را نافع بود وبوی
دهان خوش کند وعرق النسا وربو وضیق النفس را سودمند بود وچون با نان و
یا بسوبق ضماد کنند بر ورم پستانی که از حرارت بود یا ورم چشم سودمند بود وچون
با بیخ بپزند وطبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده ومحرکی بود و
شکم ببندد ودر تخم وی ادرار بول زیادت شود وکزندگی جانوران وخوردن
مردارسنک را نافع بود وقسطس در کتاب خلاصه کوید شهوت مردان وزنان بر
انکیزد وازین سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر
آنکه باه برانکیزد وشیر باز کم کند وابن سمجون کوید از قول جالینوس کوید چون زنان
حامله کرفس بسیار خورند بچه چون بزایند ریشهای عفن وبثرهای بد بر اعضا داشته
باشد ونشاید که چون زن شیر دهد کرفس خورد که بچهٔ وی احمق وضعیف العقل بود
وفعل ورق وی اقوی بود از تخم وی وبیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق وی اقوی بود از ورق
واز تخم ونشاید که پیش از طعام بخورند واکر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی وعیسی
بن ماسویه کوید جکر وکرده ومثانه را پاک کند وسدهٔ آن بکشاید ومحلل ریاح ونفخ
معده بود ومصروع را بغایت مضر بود وشریف کوید خاصیتی در وی بود که چون
بکوبند وباعسل بیامیزند وبخورند ورکینی را عظیم نفع دهد وچون تخم وی با مجذان
نبات بکوبند وبروغن کاو چرب کنند وسه روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد لیکن
که غذای وی کوشت خروس بود وخصیهٔ آن واکر عصیر وی با روغن کل وسرکه
در حمام بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه وجرب را نافع بود واکر با کاهو بخورند
تعدیل بید اکند وروفس کوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت حریف پاک
کرداند وطبری کوید ورق وی تر چون بخورند معده وجکر سرد را سودمند
بود وسنک بکدازاند خاصه جبلی وشیمه بیرون آورد وعصیر ورق وی چون
بیاشامند تنها یا با عصیر ورق رازیانه تپ بلغمی را نافع بود و~~تخم وی اقوی~~
بود از ورق ورازی کوید اولی آن که کسی که از کزندگی عقرب ترسد نشاید که

کرفس

کرفس بخورد از بهر آنک مفتح مجاري بود وزن وي درم بود و بدل وي بدل رز و کرفس بري داء الثعلب را نافع بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود سود دهد و کرفس رومي معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود و گویند مصروع چون اصل وي از کردن بیاویزند ایمن باشند از مضرت وي و زنان آبستنی را مضر بود و صداع آورد و مصلح وي کاهو بود و بدل وي رازیانه و گویند مصلح وي معجون کل و مصطکي بود

**کراث** بپارسي گندنا گویند و آن شامي و نبطي و بري و جبلي بود و جبلي را فراسیون خوانند و گفته‌اند و بري را کراث الکرم خوانند و وي بقوت متوسط بود میان ثوم و کراث نبطي و طبیعت وي گرم و خشک تر بود از انواع کراث گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطي که آنرا کراث المائده خوانند حرافت در وي بیشتر بود که در شامي و در وي اندک قبضي بود و کراث شامي را افقلوط خوانند و گرمي و خشکي وي کمتر از نبطي بود و تشنگي کمتر آورد از پیاز و گرمي وي کمتر بود از پیاز و جرم وي غلیظ بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن کراث نبطي بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامي را اصل وي خورند نه فرع وي و طبیعت وي گرم و خشکست در دوم و چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهاي بد سودمند بود و خاصیت اصل وي آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و مفتح بود و کیموس بد دهد و شبکور آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و کرده و ورق وي سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون بپزند با آب دریا و سرکه و زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آنرا بغایت سود دهد و چون بپزند با جو آب فضول از سینه بیرون آورد و کراث نبطي چون آب وي با سرکه و دقاق کندر بیامیزند و لعوق کنند قطع دم بکند و محرک شهوت جماع بود و نیکو بود جهت هر دردي که عارض شود در سینه و قرحه شش بود و چون بخورند قصبه شش را پاک کند و ادمان خوردن وي کند تاریکي چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخار بد بود و مصلح کراث آن بود که در آب بجوشانند بعد از آن در آب سرد خیسانند بعد از آن با روغن و سرکه و مري بپزند و بخورند بواسیر را عظیم سود مند بود و طبیخ وي نیز چون بیاشامند همین سبیل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگي

دشش

خاصه رعاف
چون با عسل بیامیزند

افعی وکزند کی جانوران نافع بود وآب و ... ن با سرکه وکندر وشیر بادروغن کل بیامیزند
ودر کوش چکانند درد کوش زایل کند واکر بربوا سیر که سبب آن از رطوبه بود ضماد
کنند بغایت نافع بود وسده جکر بکشاید که از بلغم بود واشتهای طعام باز دید
کنند وباه را قوت دهد وکرم مزاج را موافق نبود که درد چشم آورد وامتلا
وور... کویند اکنده مفسد لثه واسنان بود واکر اصل وی با روغن خرما یا کنجد
بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن وبه آب آن حقنه کردن وهمچنین عصاره
کراث خشک مسهل دم بود وکراث بری مفرح بدن بود وادرار بول بیشتر
کند ومعده را بد بود وکراث نبطی قوت پشت بدهد وباه را زیادت کند
تا بحدی که عنین را بحال صحت آورد وطبیخ اصول وی به سفیداج یا روغن
~~کنجد یا روغن بادام یا روغن خشک ... را نافع بود~~ کرنب بپارسی کرنب خوانند
وبشیرازی طلم کلم وآن بستانی وبحری وبری بود وکرنب الماء نیکوترین آن
کرنب نبطی بود که آن کرنب بستانی بود ورومی بود وآنرا قنبیط خوانند وکفته
شد وطبیعه ~~بستانی~~ البستانی کرم بود در اول وخشک بود در دوم وکویند در اول سرد
است وصاحب فلاحه کوید کرنب دو نوع است نبطی وخوزی ونبطی مشهور است
وخوزی را ورق وی غلیظ بود وخشونتی داشته باشد وکرنب نبطی منضج وملین
بود وخاکستر قضبان وی در غایت تخفیف بود ومنضج صلابت بود وچون
با سفیده تخم مرغ بر سوختکی آتش کنند سودمند بود وکرنب سرفه کهن را
نافع بود وچون طبیخ وی بر مفاصل ونقرس ریزند سودمند بود وعصیر وی
چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز را زایل کند وچون عصیر وی با زاج
وسرکه بیامیزند وطلا کنند بر برص وجرب نافع بود وچون کرنب پخته خورند آواز
صاف کند ولون را نیکو کرداند ورعشه را عظیم مناسب بود وبر سپرز ضماد کردن
سود دهد ومرق وی سرفه ودرد پشت کهن ودرد زانو را نافع بود وشلغم براند
خاصه چون دو نوبت بجوشانند وعصاره وی با شراب کزندکی جانوران وسک
دیوانه را سودمند بود وچون عصاره سعوط کنند سر را پاک کند وخوردن وی
در شراب دیر مستی آورد ووی مولد مره سودا بود ودر معده ... واکر با کوشت فربه
یا با روغن بادام یا روغن کنجد بپزند غائله آن کمتر بود ووی مضر بود بمعده وتا
ریکی چشم آورد با وجود آنکه در دارو های چشم مستعمل کنند ووی مضر بود بچشم

دروی بود که اینرا قنبیط گویند معروف است

کسیکه

داکر خورد

کسی که مزاج چشم وی خشک و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه سودمند بود و کرنب اسوداوی مزاج و صاحب دوالي وداء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید که بخورد و فی الجمله محروری را نشاید که خورد بعد ازان شراب بر سر آن خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق ازلي آن بیاشامد چون ورق وي بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها را نافع بود از بلغمي و حمره و شري و کرنب بري تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وي گرم و تر از بستاني بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند و تخم وي مقدار فلفل سفید بود و وي نیز جهة گزندگی افعی نافع بود و کرنب نجوي بیشتر مستعمل کنند از خارج بدن در اطلیه و تخم وي کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وي شوري بود با اندکی تلخی کرنب الماء نیلوفر است و گفته شود کراث جبلي فراسیون است و گفته کرمه بیضا فاشرا است و گفته شد کرمه سودا فاشرسین است و گفته شد کرمه شایکه قثاء است و گفته شد کرم درخت انگور گویند و بشیرازی رز گویند و رازي گوید طبیعت آن سرد و خشک بود ورق وي و خیوط وي چون سحق کنند و ضماد کنند صداع ساکن کند و ورق وي چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم معده گرم و التهاب آن بغایت نافع بود و عصاره ورق وي قرحه امعا را نافع بود و درد معده که ... و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وي چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وي ببرند آبي ازان چکد نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح مالند و غیر متقرح نافع بود و چون احتیاج بمالیدن وي بود باید که پیش ازان آن عضو را بنطرون بشویند و چون با روغن زیت مدام مالند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تروي گیرند و قضبان تر وي مقوی معده بود اما مخشن حلق بود و مصلح وي کثیرا و صمغ عربي بود و خاکستر چوب وي چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر ازان قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی را نافع بود و چون با روغن گل و سداب ضماد کنند بر ورم گرم که در سپرز بود سود دهد کره ناج بپارسی

کردانیده گویند و فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته کرده اند و روغن
ادام بخورد آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معدهٔ گرم را نافع بود و ابدان
متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد چون خواهد که قوة وی زیادت شود و وی
ومضر بود بمعدهٔ ضعیف و مصلح وی مبختج بود **گرسنه** بیونانی ازوس گویند و
بشیرازی کسنک خوانند و آن حبیست میان ماش و عدس بطعم و رنگ وی بتیرگی
زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند
و در ولایت بیضا و رامجرد و کامفیروز بسیار کارند و نیکوترین آن بود که مثل سعد
زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول تا دوم و گویند در سوم
خشک است در دوم سینه و شش از رطوبات غلیظ پاک کند بر بهق و کلف و اثرها
طلا کردن نافع بود و لون را نیکو کرداند و چون با شراب بو کنند گزیدگی افعی و سگ دیوانه
ضماد کنند نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتهای مقعر و چون با عسل و زراوند
مدحرج بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند و مؤلف گوید
اگر ایرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین بوی اضافه کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند
و بر گوشت بن دندان که خورده بود بمالند مکرر بنهند البته گوشت برویاند و طبیخ گرسنه چون بر
شقاق که از سرما بود و حکه که در بدن عارض شود چون بدان ریزند نافع بود و چون بر
بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند مقدار چهار درم از وی تناول کنند مهازیل را
نافع بود و موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد خمیر کرده عسر البول را
سود دهد و زحیر و مغص را ساکن کرداند و دقیق وی ملین اورام صلب بود که در
پستان و اعضا عارض شود و سعفه و نار فارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت
کند و ادرار بول و صفت طحن کردن وی چنان بود که بگیرند گرسنه فربه و آب بر آن
ریزند و زمانی نیک تحریک آن می کنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بیرون آورند
و بریان کنند تا مقشر شود و بعد از آن با آسیاب خورد کنند و بمنخلی تنک بپرویزند و
مقدار ماخوذ از وی سه درم بود و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار
خوردن وی بعوض بول خون براند بقوت ادراری که در وی هست و مسهل خون بود بمغص
و گویند مصلح وی گلاب بود و جو بود یا گل ارمنی و کاکنج **کرشف** قطن است
و گفته شد **کرویا** کراویا نیز گویند و قرنباد و قنقار بیونانی اقاروا و بلغتی دیگر نقره
و بشیرازی کرویه خوانند در قوت نزدیک با نیسون بود و بمعده نیکوتر از

دو درم تا

زیره بود

زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم و
خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی بود تازه بادها را بشکند و هضم طعام
بکند و بول براند و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت معده بدهد و شکم
ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سودمند بود و مغص را بغایت مفید بود و مقدار
مأخوذ از وی تا دو درم بود اگر هر روز دو درم در دهن بناشتا کنند و رها کنند تا نرم
شود و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت سودمند بود و نفخ معده بگدا
زاند و امعا و گرده و مثانه را سودمند بود و چون ادمان نمایند بلغم معده بگدازاند
و جالینوس گوید سده معا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسمن بود و مقوی آن
و گویند مضر بود به شش و مصلح صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن
آن انیسون **کرویا فارسیه و شامیه** و کرویا رومیه و کرویا جبلیه قردمانا است و گفته شد
**کرکان** جند قوقی است و گفته شد **کردیلن** طردیلن گویند و آن نوعی از ساساليوس است
و گفته شد **کرکرهن** عاقرقرحا است و گفته شد **کوریون** قنطوریون دقیق است و گفته شد
**کرکم** صاحب منهاج گوید زعفران است و گفته صاحب جامع قول چند آورده است گوید
عروق الصفر است و همو گوید اصول ورس است و گویند ورس نوعی از آنست **کرکر** صنوبر
کوچک است که معروفست بمقل لیش و بشیرازی آنرا کاج گویند و گفته شد **کرمدانه** و کردمانه
نیز گویند و غافقی گوید جرد مانق و جرنق ثمر درخت مغنان است و درهم گفته شود
و بعضی گویند انجره است و خلافست و مؤلف گوید بتحقیق آن نوعی از تخم ماذریون است
و بغایت گرم بود و بشکل مورد دانه بود و مسحق قبل بود و بغایت مسهل ماء اصفر و مره
بود و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و خارش و ورم عارض شود
و بکشد و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوات کسی کنند که فرفیون خورده
باشد البته **کرکدن** سکالمک است و گفته شد **کرکی** بپارسی کلنگ است و نوعی ~~از وی حبلیک~~
گویند و گفته شد و گویند نیکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بسمل کنند بعد
از چند روز با سرکه طبخ کنند و با آب و نمک بپزند و صاحب جامع گوید تا با زیره کرم بپزند و بعد
از آن با حلوا قند یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد است و تر نیز
گویند دماغ وی و زهره وی با زیبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ
چیزی فراموش نکنند و چون مغز وی کحل کنند سودمند بود شبکوری را زایل کند و چون
زهره وی با ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه بر دارد البته و دماغ وی

و درد معده را زایل کند هم بران

و تاریکی چشم

چون با آب حلبه بکدازند و طلا کنند بر ورم دستها و پایها نافع بود و چون خصیهای وی
نمک سود کنند و خشک کنند و بیامیزند با همچندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا
متساوی و در چشم کنند و سپیدی که در چشم بود که سبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته
و چون پیه وی بکدازند با سرکهٔ عنصل و مطول بیاشامد چند روز بغایت کمال نافع بود
و چون زهرهٔ وی با عصارهٔ مرزنگوش بکدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانب
که لقوه داشته باشد هفت روز باید که روشنایی نبیند و روغن گردکان و لقوه می مالد
بکلی زایل کند و گویند زهرهٔ وی بجرب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع بود
الغنم حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن [illegible] فرفیون است و گفته‌اند
گویند قثاء الکبر است و خلافست آنچه محقق است قثاء الحمار است و گفته شد
کروش بپارسی شکنبه گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حولی [illegible]
آورند و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و کروش باید که بسکباج بپزند و خولنجان
و فلفل و سداب و کرفس و ابازیر ملطفه و ناچار هر که ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار
پیدا کند کرد دشخوار از شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهل بخورند و وی
دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند
و اولی آن بود که بسرکه بپزند و خولنجان و فلفل کرگدن بپارسی کرگدن گویند و آن
حیوانی است که بیونانی ریما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرگ
و قوت وی بغایت بود تا بحدی که فیل را بر سر آن بر دارد و در شهر نوبه و گویند زهره
وی چون بخور کنند باد پای ببرد و هر سحر که باشد زایل کند کزبره و کسیره
نیز گویند و بقدره بیونانی گویند قوریون و بپارسی کشنیز گویند و نیکوترین آن
بستانی بود تازه و فربه طبیعت آن تر بود سرد بود در آخر درجهٔ اول تا دوم و آنچه
خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بقراط گوید در وی حرارت
و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسخونت دارد و مرکب بود از قوهٔ متضاد
و دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان گویند سرد است و اگر نه سرد بودی
عصاره وی گشنده نبودی بتبرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را
تحلیل نکردی بدرستی که فعل او بخاصیت می کند یا از بهر آنک جوهر وی لطیف است
و غواص و زود غوص و نفوذ می کند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیا
شامند محلل حرارت بود و فعل سردی وی بماند و اگر نه سرد بودی جمره را نافع

کرش

شاخی و نهایتو

انجه

این

برودی

بنودی

بنودی و در وی قبضی و تخدیری بود چون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر و پیاز
زائل کند و عصارهٔ وی با شیر زنان مسکن ضربانی سخت بود و چون با سویق
بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود و همچنین بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود
و با انار فارسی ضماد کنند نافع بود و چون با آرد باقلا ضماد کنند بر خنازیر بگدازاند
و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل جهت ورمهای گرم نافع بود و سودمند
بود دوار که از بخاری مراری بود یا بلغمی و خوردن وی تاریکی چشم آورد و آ
شامیدن خفقان را سودمند بود بخاصیت بخار از سر می گشد و از بهر اینست
که در طعام مصروعان کنند جهت بخار معده و تر وی چون بکوبند و آب آن در بینی
چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون مقدار دو حبه کافور در یک درم آب وی
حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن گرداند
و چون با نبات بیاشامند در دسر و پشت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع
و سکر بکند و چون به آب وی مضمضه کنند بثرها که در زبان و دهان بود زائل کند
و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و دو درم
از وی با سی درم آب لسان الحمل چون بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع قی و جشاء
حامض بکند که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کرده شکم ببندد و چون با میبختج
بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون هر روز یک درم با یک درم نبات بیاشامند
شری زائل کند و بسیار خوردن ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و منی را خشک
گرداند و باه را بشکند و نسیان مولد کند و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوزی
گوید چون کشنیز خشک بجوشانند و آب آن با نبات بیاشامند قطع نعوظ بکند و منی را
خشک کند همچنین و اگر با نبات سفوف سازند و تر وی چون با مرغ فربه بپزند
مرق آن حرقت سوزش مثانه سودمند بود و خشک آن وسواس گرم را سودمند بود
که سبب آن از شراب باشد و چهل درم از آب وی گویند کشنده بود بتبرید و اکثر
مضرت وی بدل رسد و سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان
بود همچنین چون از تر وی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلظ آواز و سبات
آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز
آید و مداوای وی بقی کند بطبیخ و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده
تخم مرغ نیم برشت بنمک خورد و فلفل و مرغ فربه یا بط بنمک بسیار و فلفل خورد و شراب صرف

چون کشنیز را با عسل و مویز
یا با ورق گل سرخ

و مقوی معده بود
مجرب

خشک وی
خشک در کوفته یا بعصاره تر

شست

محکم اندک بیاشامند یا میبختج و حبیش بن الحسن گوید گشنیز تر چون آب تنها بسیار خورند زهر بود
و اگر با سبزیی دیگر بود از بقول منع کند و اگر با سموم بود سمی بود و اگر با بقول بود بقلی بود
کزبره بزر الابجره است و گفته‌اند کزدوان بادرنجبویه است و گفته‌اند کزمازک ثمرة الطرفا
است و گفته‌اند وجزمازج نیز گویند کزبرة البیر شعر الجن گویند و آن پرسیاوشان است
و گفته‌اند کزانگبین چیزیست مانند ترنجبین و آن طل است که بر ورق طرفا می‌افتد و نیکو
ترین آن نائی بود سفید و بزرگ دانه مانند ~~[illegible]~~ یا مصطکی مرطوبی مزاج را نافع بود
و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت باشد سود دهد و مقدار مستعمل از وی از هفت درم تا
بیست درم بود کسبرة اللحام نوعی از شاهترج است و گفته‌اند کیفوون نوعی از سوسن بری است
و آنرا سیف الغراب گویند و درحربی (?) خوانند و آن دلبوث است و گفته‌اند کسبر زفت
خشک است بیونانی گفته‌اند کسبره کزبره است ~~بود~~ گشنیز و گفته‌اند کسیله قشوری
بود مانند سلیخه سودا و آن دو نوع است یک نوع ستبر بود و آنرا کسیله خوانند و یک
نوع تنگ و باریک بود مانند شیطرج و آنرا کهیله خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل
بسرخی بود و طبیعت آن گرم بود در حدود درجهٔ اول و خشک بود و خوزی گوید معتدل
در حرارت و رطوبت و استرخاء معده را نیکو بود و فربهی آورد و هم عود حب وی و هم
حب وی مانند حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبت را
نافع بود و سده گرده و رحم بگشاید و حیض و بول براند و گرده و مثانه را جلا دهد و کرم را
بکشد و فولس گوید چون دود آنک از وی سحق کنند و بعسل سرشند بر دندانی که درد کند
و جنبد نهند محکم کند و چون طلا کنند درد زائل کند و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی
کثیرا بود و بدل وی مغاث بود کسب السمسم حزهٔ کنجد گویند و کسب الخروع حزهٔ بیدانجیر
و هر دو را از سموم شمرده‌اند شاید که خورند و چون بنادانی خورند معالجه آن بقی کنند
تا معده از آن پاک شود کشک الشعیر کشک بپارسی آش جو گویند و طبیعت آن سرد
و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و در ترطیب کمتر از وی بود مزاج گرم و خشک
را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کشوث
اکشوث و کشوثا و شکوثا گویند و گفته‌اند کشوث رومی افسنتین است
و گفته‌اند نوعی از کماة است و کلیکان و شجر نیز خوانند و آن در رمل روید و اگر
در خراسان و ماوراء النهر باشد و در طرف فارس نیز باشد و مولف گوید بشیرازی
آنرا کل کنده گویند و آن مخدر بود و زنان جهة فربهی در حلوا کنند و مست کننده

بود

و حب وی

بهندی کهیل

کشنیج

بود و چون تر بود بمقدار نارنج کوچک بود و چون خشک شود از گردکانی بزرگتر بود و اندرون
وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود نه بهیچ فطر و کماة و خالی نبود از رطوبة غریبه یابسه
و جوهر وی حرارت بنشانند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و
دارچینی و فلفل و صعتر و نمک بود **کشنی** گرسنه است و گفته شد **کشت برکشت**
نباتیست برهم پیچیده مانند ریسمان تافته و عدد آن پنج بود و مؤلف آنرا پیچک
خوانند و از طرف هندوستان آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک
بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم
غلیظ و رطوبت فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود و سودمند
بود جهت اصحاب بلغم و رطوبة و بر ورمهای سرد ضماد کنند نافع بود و ابن
سرافیون گوید بخاصیت مقطع شهوت باه بود مقلل منی و شیر و مصلح وی حب
صنوبر بود مربی و در قوت مانند بدکشان بود و بدل آن بوزن آن کافور
و سه وزن آن صبر بود و مؤلف گوید از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه
کوچک شیرخوار بسیار گرید و در گهواره آرام نگیرد در شیب سرایشان بگعد دیگر نهند
قرار گیرد و دیگر نگرید **کشط** و کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد **کشمش**
قشمش است و گفته شد منافع وی نزدیک است بمنافع میویز منقی **کعشیون**
بادنجان بری است و مرفاعی نیز گویند از بهر آنکه بجامه می چسبد و ساق آن
یک گز بود و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و ثمر وی مانند جوز خیار
بود کوچکتر مدور و خارناک و در باغهای شیراز بسیار بود و آن نوعی از فلنجک
است و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم
کشند سفیدی چشم زائل کند باذن الله تعالی **کعب الخنزیر** کعب خوک
چون بسوزانند و بکوبند و سنون سازند سنونی قوی بود و چون
با سکنجبین بیاشامند تشنگی را نافع بود و نفخ گرد در شکم بود بشکند
**کعب البقر** کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازد ~~تشنگی را نافع بود~~
و دندان متحرک را طلا کردن محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند
سپرز را بگدازاند و محرک شهوة باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و چون
با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی
سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنائی بیفزاید **کف** بقلة الحمقا است و گفته شد

کف الکلب صاحب منهاج گوید بر اشعان ... است وگفته شد کف الاسد بیونانی
لابطوطالون گویند وآن عرطنیثا است وگفته شد کف الذئب جنطیانا است
وگفته شد کف الضبع وکف السبع نیز گویند وآن کیبلج وگفته شد کف عایشه کف مریم
خوانند وآن اصابع الصفر است وگفته شد کفری بیونانی قنیقس گویند وآن نور
بهار خرما بود وآنچه از نخل نر بود کافور خوانند وقفور را گویند وآنچه ماده بود کفری
وکفراه گویند ونیکوترین آن خوش بوی عفص رزین کثیف بود که اندرون وی
چرب بود ~~وچون ضماد کنند~~ ودر مرهمها کنند منع ریشهای بد بکند واسترخاء مفاصل
را نافع بود وچون ضمادات شکم کنند معده ضعیف را نافع بود ودرد گرده ومثانه
را واحشا وقطع سیلان فضول از شکم بکند وقوت بدهد وبهار که در اندرون
وی بود مانند یکدیگر بود وچون بخورند وبپزند همان عمل کفری کند کفر الیهود
قفر الیهود است وگفته شد کلسر مغاث هندی است ودر شکستگی اعضا و
کوفت آن عظیم نافع بود کلس نوره است وگفته شود وجیر نیز گویند کلکل
بلغت اهل خراسان مقل است وگفته شود کلیه بپارسی گرده گویند ووی معتدل
بود در گرمی وخشکی وابن ماسویه گوید سرد وخشک بود وگویند سرد وتر بود وخلطی بد
از وی متولد شود وعسر الهضم بود ودیر از معده بگذرد وابن ماسویه گوید محمودترین
گرده گرده بره بود خاصه چون گرم بخورند وصاحب منهاج گوید محمودترین وی گرده ...
بود واولی آن بود که با سرکه ومری بپزند یا با نمک وفلفل ودارچینی وریحان با پیه وی
بخورند کشیح قنه است وگفته شد کلیکلرون جرجیر است وگفته شد کماه انواع
است یک نوع غوشنه گویند وگفته شد ویک نوع کشنیج خوانند وهم گفته شد ودر قطر
انواع آن ذکر رفت کلوخ داس است وگفته شد کلیکان طرخون است وگفته شد
کلوبی اشق است وگفته شد ~~در باب فا در صفت فطر انواع آن وصور آن~~
کاشیر ماسرجویه گوید صمغیست مانند جاوشیر وگویند وی طلیست وگویند
بتحقیق صمغ کرفس جبلی است که قطر اساليون تخم آنست ووی در همه احوالی اقوی بود
از جاوشیر وگرم وخشک بود در دوم وگویند گرمی وی در چهارم بود وبول براند
وحیض فرود آورد وبچه بیندازد محکم القوت قوی وبی نظیر بود ودر اسهال آب
زرد ووی مذیب ومحلل بود کمثری امرود گویند وآن انواع است وفاضلترین
انواع آن نوعیست در خراسان که آنرا شاه امرود گویند وآن مانند آب نبات

بسته بود

کف عایشه

وی قابض بود ودر
ضمادات ...
شکم را وجگر را موافق
بود وچون موی بطبیخ
آن بشویند ... موی را
سیاه کند وچون طبیخ
وی بیاشامند درد اعضا
را نافع بود ودرد گرده

بسته بود خوشبوی خوش رنگ پوست تنک بزرک و بعد از آن سنجانی بود رسیده و آن معتدل
بود و کویند سرد و تر بود یکنوع که آنرا چینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم و بصری کوید
امرود سرد بود در اول و خشک بود در دوم و چینی سرد و تر بود در اول و آن شاه امرود خوانند
شکم براند و کثیر الغذا بود و امرود بیشتر از فواکه دیکر غذا دهد خاصه آنچه بزرک و شیرین بود و آنچه
ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی و قوت وی معده بد هد و تشنکی بنشاند و
مسکن صفرا بود و خلطهای صفراوی و رماد آنچه قابض بود علاج کسی بود که قطر خورده بود
واکر قطر با امرود بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند
و بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و سر انرا مضر بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویهٔ
کرم یا زنجبیل مربی و حب وی کرم را بکشد و بقراط کوید امرود چون صلب بود مبرد و مجفف
بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین و منضج و مرطب بود شکم براند و شیخ الرئیس
کوید مقوی دل بود و روفس کوید آنچه متولد شود از وی محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود
و دشخوار هضم بود و رازی کوید شاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعامی غلیظ
بخورند واکر بکرسنکی که صادق بود بخورد باید که خواب نکنند و بعد از آن شراب کهن صرف
بیاشامند یا زنجبیل مربی و ابن ماسویه کوید رب امرود طبیعت ببندد و دابغ معده بود
و مقطع اسهال مرهٔ صفرا بود **کمافیطوس** بیونانی خامانیطس کویند و معنی آن صنوبر
الارض بود و صاحب منهاج کوید تخم کرفس رومی است و صاحب کامل کوید طرخون رومی
است یا کاسنی رومی و بعضی کویند برک و شاخ درخت قنا است و بهمه خلافست
و مؤلف کوید حشیشی است که بشیرازی انرا ماشی دارو خوانند و تلخی وی از تیزی زیاد
بود و صاحب منهاج کوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم
و کویند کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در سیوم بود و مفتح و
جلا دهندهٔ اعضاء باطن بود و در وی قوت مسهله بود و چون بر صلابتها نهند
و بر ریشهای عفن با عسل سودمند بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را
نافع بود و سدهٔ جکر بکشاید و یرقان سوداوی را نافع بود و چون هفت روز
پیاپی بیاشامند خاصه با شراب و حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود
و کویند مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس و دانکی
و نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس کوید چون با ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند
عرق النسا و علت جکر و کرده و مغص را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند

وي

اربعا

که کل منقش رنگ دارد با جز تخم

دفع مضرت سم جانق الیمر بکند و ابن سرافیون گوید مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یکدرم بود
یک مثقال و نیم بود و اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انجیر
پخته امعاء بالاثنی را پاک گرداند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن سیسالیوس است
و دانکی و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی و گویند بدل آن
کادریوس است کمادریوس بیونانی خامادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی
توفوریوح خوانند و آن در جایگاه خشن و سنگستانها روید و گویند برگ و شاخ درخت
اشق است و خلافست و مؤلف گوید گیاهیست سبز رنگ که گلی بنفش دارد و بغایت تلخ بود
و آن ورقی و قضبانی و تخمی بود اما اندک تخم داشته باشد اکثر ورق بود و بشیرازی انزاز نام
دار و تلخ خوانند و نیکوترین تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای فرمن نهند
پاک گرداند و چون بیاشامند تازهٔ وی یا با آب بجوشانند سودمند بود جهت سرفهٔ کهن و ابتداء
استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند و در چشم کنند که ناصور
شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان زایل
کند و شریف گوید چون با آبی اندک بپزند و بپالایند و سه روز پیاپی بیاشامند ناشتا بازیت
در هر روز یکی درم از طبیخ وی نیم گرم سنگ بریزاند البته و وی سودمند بود جهت درد هر
که در نواحی سینه و شش بود و چون سحق کنند و با جلاب یا با عسل بسرشند و بیاشامند سه روز
مقدار شربتی از وی تا سه درم بود کمافیطوس نیز همین عمل کند و شراب کمادریوس مسخن و محلل بود
تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود و سوء الهضم و ابتداء استسقاء را بغایت نافع بود
و بدل آن عروق غافث بود و بدیغورس گوید بدل آن اسقولوقندریون بود بوزن آن
و تیادوق گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود کمون بپارسی زیره گویند انواع کرمانی و فارسی
و شامی و نبطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی و کرمانی سیاه بود و فارسی [illegible]
بود میل بزردی زند و اقوی از شامی و نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
و گویند گرمی وی در دوم بود کرم را بکشد و بادها بشکند و هضم طعام بکند چون
با آب آن روی بشویند لون را صافی گرداند و یونس گوید کرمانی شکم ببندد و بادهای غلیظ
ساکن گرداند و مجفف معده بود و جرب را نافع بود و اگر زنان با زیت کهن بخورند برگیرد قطع
کثرت حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند

و گویند بدل آن تخم حماض بری یا تخم [illegible]

و نبطی شکم براند [illegible] و در سرکه خوی نهند شکم ببندد

دبران

وبران ادمان کنند قطع شهوة طین بکند وچون با نمک بجایند وفرو برند قطع سیلان لعاب دهن بکند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند وچون تنها بجایند وآب آن در چشم چکانند خون را ببندد و ظفره را نافع بود وعصارهٔ برّی وی چشم را جلا دهد وچون برموضع موی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه برکشیده باشند دیگر بنروید خاصه که با صمغ طلا کنند وبری وی سیاه رنگ بود مانند شونیز ونوعی از بری هست که تخم آن مانند سوسن بود وچون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود وتقطیر البول را سود دهد وسنگ بریزاند وچون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند وچون با زیت وعسل بیامیزند وضماد کنند بر اثر های سیاهی که در سلب چشم بود زایل گرداند وبدل کرمانی وهمچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود ومقدار شربتی از وی دو درم بود وگویند مضر بود بشکم ومصلح کثیرا بود وبسیار خوردن وی لون را زرد گرداند وبدل کرمانی یک وزن ونیم نبطی بود وشابور گوید بلکه یک وزن آن بود وتیادوق گوید بدل آن بوزن آن فارسی بود گویند بدل آن کرویا بود وبدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود وگویند بدل آن تخم کرنب بود کمون حلو انیسون است وگفته‌اند کمون حبشی کمون بری است وگفته‌اند در صفت کمون کمون ارمنی کرویا است وگفته‌اند کمون اسود کمون بری است وکمون اسود خوانند وگفته‌اند کمون بری اخر فانیوس خوانند وآن شاهترج است وگفته‌اند کمکام درخت ضرو است وگویند قشر بیخ اوست وصفة ضرو گفته‌اند وبصری گوید صمغ آنست خامالیون بود وگفته‌اند وآن نوعی از مازریون سیاه است کندر بعربی لبان گویند وبپارسی کندر دریائی واصمعی گوید سه چیز است که از یمن خیزد ودر هیچ جایگاه دیگر نبود لبان وورس وعصب یعنی برد یمنی وابوحنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان ودرخت آن خارناک بود وقد آن دو گز زیاده بود ونروید الا در کوه وورق وی مانند ورق مورد بود وثمر وی مانند ثمر مورد بود وعلک وی را کندر گویند وسنبح خوانند ونیکوترین آن سفید ترمدحرج بود یعنی جبهای گرد بود وچون سرخ شود وجالینوس گوید وی گرم بود طبیعت در اول وگویند در دوم وخشک بود وگویند در سیوم قوت حافظه را نیکو بود وخون ببندد از هر موضع که بود ونزف دم که از حجب دماغ بود وآن نوعی از رعاف بود منع ریشهای خبیث که در مقعد بود بکند وچون با عسل بر داخس نهند زایل کند وچون با پیه بط یا با پیه خوک بیامیزند چون بر قوبا مالند زایل کند وبر پشها که از سوختگی آتش بود وشقاق که از سرما بود سود دهد وچون با نطرون بیامیزند

تخم

شونیز را

خامالیون

وسر را بدان بشویند ریشهای تر را زایل کند و چون با خمر شیرین بیامیزند و سر را بدان بشویند
و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند و ابو جریج گوید کندر محرق خون و بلغم بود
و نشف رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و مسخن آن بود و جگر بر دو اگر
یکمثقال در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ را زیاده
کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد و کندر
هضم طعام کند و بادها را بشکند و قی ببندد و ریشهای چشم نافع بود و خفقان
را سود دهد و شیخ الرئیس گوید منقی دل و روح و دماغ بود و قوت تریاقیه در وی
هست بسبب آن و با دخان وی سودمند بود و گویند سرفه را نافع بود و جایند
وی دندانرا و لثه را محکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار جایئدن وی باشد که جذام
و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر
داء الثعلب برویاند و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بیاشامند کرم بکشد و قشور
وی قبضی تمام داشته باشد و صفت آن گفته شد در قاف و دقاق الکندر فاضلتر از
کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر نکوفته در منخل کنند و به برهمزنند آن خرده که از
منخل بشیب آید آنرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی
از کندر نیم درم بود و دخان کندر جهة علتهای چشم را نافع بود و گفته شد صفة دخانها
در دال و کندر مضر بود بشش و مصلح وی ارز فارسی بود و بدل وی مصطکی بود
واسحق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و دانگی و نیم آن دقاق بود **کندش** بپارسی
کندش گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید که
بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سوم
و شرب وی در غایت خطر بود و وی قطع بلغم و سودا بکند و برص و بهق سیاه
و جرب را نافع بود طلا کردن و سپرز بگدازاند و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل
بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی و نیم بود و اگر سحق کنند و در بینی
دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند شاید که از بهر آنکه نشف رطوبت
بکند و اگر در پائیز و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه ماهه یا چهار ماهه
در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون
آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و از ادویه کشنده بود و قی بسیار آورد
و غثیان و باشد که بخناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه قوی

کنند که در آن شحم حنظل بود و اگر تشنج پیدا کند معالج تشنج پیدا کننده از یبوست بود و بدل
آن بوزن آن در قی جوز القی بود یا دو دانگ وزن آن فلفل و رازی گوید که هر کس
که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار عدسی کندش تنغ صعوط کند دو شب شبکوری
را نافع بود بغایت و زایل کند و بحال صحت باز آورد کنگر حرشف است و گفته
و طبیعت وی گرم و تر بود و باه را زیادت کند و عرق را خوشبوی کند کنگر زرد
بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت وی گرم و تر بود باه را زیادت
کند و عرق را خوشبوی کند و گویند سرد بود و وی قی آورد بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین
بیاشامند یا با عسل و بدل آن بیخ وار شیشعان است و گویند در قی بدل آن جوز القی بود کوز
مقل است و گفته شود کوز گندم جوز جندم است و گفته شد و صاحب منهاج در خواص آورده
که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و آب سی رطل و نیک بهم بپزند و در ظرف بنهند
در ساعت شراب رسیده گردد و فربهی آورد و منی بیفزاید کوالف باد آورد است و گفته شد
کوک حرس است و گفته شد کولم و کوبر فلفل است و گفته شد کوشا جنطیانا است و گفته
کوکب شاموس طین شاموس است و گفته شد کوکب الارض کوکب قیمولیا است و رازی
گوید طلق است و ابن سمجون گوید درختی است که بشب روشن میشود و آن سنگی است
که بشب روشن بود و آن طلق است و گفته شد کوامخ بشیرازی دشید گویند کیموس وی
لزج بود لیکن غلیظ نبود در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول و حسن
الکیموس بود و خونی سرد لزج از وی متولد شود و اگر با شکر و الجدان مستعمل
کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود سحج امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق
زبان و لبها که از گرمی بود زایل کند و سود دهد کهبانا فاوانیا است و گفته
کهربا صمغ جوز رومی است و نیکوترین آن شمع رنگ است و صافی و سرخی که بزرد
زند طبیعت آن سرد و خشک بود و خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی
بود و گویند گرم بود در سیوم خون را ببندد و از هر موضع که بود و خفقان را
نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند
قی ببندد و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول را
سود دهد و خوزی گوید قطع رعاف بکند و چون بورمهای گرم بیاویزند
نافع بود و ثاوفرسطس گوید کهربا چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد
و اگر بصاحب یرقان بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کنند و بر سوختگی آتش

لطوخ کنند بغایت سودمند بود ورازي گوید حیض ببندد وخون بواسیر وگویند مضر بود
بسر ومصلح وي ارز فارسي بود وبدل وي طباشیر وتیادوق گویند بدل وي بوزن
وي سنداروس بود وبدیغورس گوید بدل وي دو وزن وي طین رومي بود
وچهار دانگ وزن آن سلیخه ونیم وزن آن بزر قطونا بریان کرده **کهلم** بادنجان
است وگفته شد **کیه** مصطکی است وگفته شد **کیلدارو** سرخس است وگفته شد
**کبر کوه** وکبسو نیز گویند وآن جعده است وگفته شد **کیل** تمر زعرور است وگفته شد **کنجر** کاورس
است وگفته شد **کیکان** نوعي از کراث است وگفته شد

## باب اللام لادن

نیکوترین آن چرب خوش بوي بود که لون آن بزردي زند هیچ رمل دران نبود ودر
روغن حل شود وهیچ تفل نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول
وگویند در آخر درجه دوم وي تر بود وگویند سرد وقابض بود واین قولي دور است
وگویند خشک بود وجوهر وي بغایت لطیف ودر وي قبضي اندک منضج رطوبات
غلیظ لزج بود وملیني معتدل بود وقوت بن موي بدهد وبروياند وبا روغن
مورد موي رانگاه دارد اما برداء الحیه وبرداء الثعلب ممکن نیست که برویاند
که معالجه آن دواها دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و ~~دخان اللادن~~ واگر
لادن در شیب دامن زنان دود کنند بچه مرده ومشیمه بیرون آورد وچون با شراب ابیض مینوشند
شکم ببندد وبول براند وبلغم پاک کند ومقدار ماخوذ از وي تا نیم مثقال بود وملین
صلابت معده وجگر بود وقوت ایشان بدهد چون ضعفي وسردي در ایشان بود واگر در روغن گل
حل کنند وطلا کنند بر یافوخ کودکان یعني میان سر که بشیرازي جاندانه خوانند سودمند بود
نزله وسرفه را نافع بود واگر در پیه خوک حل کنند وبر ورم مقعد بنهند درد ساکن گرداند وچون
با روغن گل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود وگویند مفتح سده بود وگویند مضر بود بسفل
ومصلح آن سنبل است **لازورد** بپارسي لاجورد گویند ونیکوترین آن بدخشي بود ومؤلف
گوید بخاصیت تقویت وتفریح در وي زیادت بود که در نوعي دیگر وي بسبب همسایگي لعل ونوع
دیگر باري آن بد بود بسبب همسایگي اسرب وطبیعت آن گرم بود در دوم وخشک بود در سیوم وگویند
سرد وخشک بود در دوم وقوة وي مانند حجر ارمني بود لیکن لازورد بقوت ضعیف تر بود
در مسهل سودا وهر خلطي غلیظ که با خون آمیخته بود ومالیخولیا را نافع بود در ربو وچون نیم درم
از وي در فرزجه کنند با یک درم روغن زیت بچه نگاه دارد در رحم تا بثبوت رگ از افتادن ایمن
بود وبنبد از دو شربتي زیادت از وي تا یک درم بود ودرد کرده ومثانه را سود دهد وتا لیل

دا قطع کند

قلع کند و چون با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و موی مژه برویاند و چون زن برخود
برگیرد حیض بگشاید اند و گویند لاجورد بقوت لزاق الذهب بود الا از وی ضعیف‌تر
بود و بدل آن حجر ارمنی بود و مضر بود بقم و مصلح وی مصطکی یا حمامه بود و گویند لاجورد
بدل آن لزاق الذهب کافی بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است و گلی زرد دارد مانند گل
شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و در راحتی کوهها بسیار بود و
چون و چون بشکنند شیر بسیار دارد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و گویند درخت نبات
شملیز است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در چهارم و از خواص وی
آنست که اگر در مقامی که ماهی بود در آب اندازند ماهیان در روی آب افتند و لبن وی
مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین
سبیل و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند مسهلی قوی بود و فعل
وی اقوی بود از لبن وی اما مغثی بود و بدل وی میگویند که فراسیون بود
**لالا** کیا هیست که از طرف مکه می آورند و بجهت بواسیر بخور کردن بغایت
نافع بود خاصه ثمر آن و درد مقعد را ساکن کرداند و چون بیاشامند
خون را ببندد و طبیعت وی مسخن بود و در وی قبضی بود بسیار از وی مضر بود
بمثانه و مصلح وی حب الآس بود **لبلاب** قربوله خوانند و نوعی از
قسوس است و معروف بود بعشقه و جلبوب نیز گویند بشیرازی هرشه
خوانند و نبات وی بر هر نبات که نزدیک وی بود پیچیده شود و آنرا حبل
المساکین خوانند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یبوست و گویند گرم و خشک
بود در اول و گویند سرد و تر بود و گویند گرم و تر بود و وی ملین و محلل بود و
اکثر عصیر وی با روغن گل با پنبه در گوش چکانند که درد گوش سودمند بود و
صداع مزمن را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ربو و سده جگر را نافع
بود و ورق آن بسرکه سپرز را سودمند بود و آب وی مسهل صفرا بود و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی سی درم درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و غافقی
گوید شربتی از وی نیم رطل کیال بود چنانچه چهل و پنج مثقال و نیم بود با بیست
درم نبات و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف شود و سرفه که از حبس طبیعه بود و
قولنج که سبب آن خلطی گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون
با فلوس خیار چنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام

معده

سوخته

جهت

بپزند و کونید مضر بود به سپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب موی [بزرگ] بستر د و شپش بکشد و صفت

بروی مسهل خون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی و خبازی بود لباب القمح لباب الحنطه است

وآن نشاسته بود و در نون کفته شود لبان کندر است و کفته شد لبسان خردل بری خوانند

وآن در صفت مانند خردل است بطبیعت وآن حرارت که خردل را ست باشد ندارد و در بطینه اورا

احیه خوانند و به لفظ ترک آنرا قچی خوانند وآن تره بری بود از حماض غذا بیشتر دهد و نیکوتر از

وی بود بمعده چون بپزند و بخورند و شریف کوید چون بپزند و در طبیخ آن طفلانی که از ضعف

اعصاب و برودت براه نتوانند رفت چون دران نشانند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند

و با شیر سرشند و بر روی مالند کلف ببرد و حسن زیادت کند و لون را نیکو کرداند و اکر بدان ادمان

کنند نمش را و برش زایل کند و اکر از تخم وی لعوقی سازند و بناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود

وچون باشراف صرف بیاشامند یا با میبختج سنک را بریزاند لبن بپارسی شیر خوانند و آنچه حلیب

بود آنرا اما سویه [ای] کوید کرم و تر بود کرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت است و همو کوید

قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم بود و رازی از

قول جالینوس کوید که حرارت وی زیادت نبود بر برودت و برودت وی نبود بر حرارت

ودر حرارة میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود و از بلغم دورتر و ماسرجویه کوید کرم و تر

بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب جامع منهاج کوید لبن سرد و تر بود و حلیب

وی سردی کمتر از غیر آن بود و همو کوید که معتدل است و مقوی بدن و حنین کوید

نظر کنید و ببینید که اعضائی که هضم وی می کنند چه طبیعت دارد و چون عضو

هضم وی میکند پس هر دو سرد یا [غنم] از بهر انکه طبیعت وی سرد است یا بنه و صاحب

منهاج کوید نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود بر روی ناخن

بایستد و صالح ترین شیر با آدمی را شیر زنان باشد و بعد از ان شیر حیوانی که نزدیک

بطبیعت آدمی بود و روایح کوشت حیوانات دلالت بر جودت البان و رداوة آن

کند اکر حیوانی مثل سک و کرک و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که کوشت ایشان

کریهة الرایحه بود بد بود اما شیر حیوانی که کوشت ایشان خوشبوی بود مثل خوک

و کوسفند و بز و کاو و اسب و خر کور و آهو و مثل آن نیکو و موافق بود و شیر حیوانی

که لون وی سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر

و دیرتر بکذرد و آنچه سفید بود زودتر بکذرد و در بهار رطوبت و رقت در و

زیادت بود تا بستان سخونت و جفوفت نیکوتر بود از بهر انکه زرعی که آن زمان

ودرو بیشتر بود

خورد از جسم اغلظ بود و آنچه در بیشها چرا کرده باشد شیر ایشان ارطب بود و شکم براند
و آنچه در کوه چرا کرده باشند شیر ایشان اخف و اسخن بود و اجود لبنی شیر حیوان جوان
بود و شیر حیوان کوچک سن اکثر تر بود بعکس بزرگ سن که شیر وی خشک بود و شیر
مرکب از سه جوهر بود جبنیة و مائیة و زبدیة چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فعلی خاص
داشته باشد و چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک گرداند
و نضج بدهد و غذای نیکو بدهد و دماغ بیفزاید خاصه شیر زنان و وی زود هضم شود
چون از خونی متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر
بیاشامند بخسبند و هیچ غذائی بر سر آن نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود نغا
مزاج گرم و خشک را چون در معدهٔ وی صفرا نبود و با عسل یا با نبات بهضم یاری دهد
و نیکوترین اوقات خوردن وی میانهٔ بهار بود که وی آن زمان معتدل بود در غلظ
و لطافت و جبنیة در وی بیشتر از مائیة بود و در زمستان نشاید که خورند نشاید الا آن بود
که بعد از چهل روز که زائیده باشد شیر وی خورند بسبب لبا که لبا از وی زبک خوانند و چون
شیر با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان را و فربهی آورد تا بحدی که صاحب
مزاج گرم و خشک چون در آب پنیر نشیند زود فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و
باه برانگیزاند و شیر پخته که سنگ در آتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند شکم ببندد
و شیر سیح را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری
و خانق الذئب و بیخ و شوکران را تریاق زهرها بود حتی افیون و وی بمعدهٔ صفراوی
مستحیل بصفرا شود و منفخ و مضر بود با صحاب سیلان دم و هیچ چیزی مضرتر بر بدن
انسان نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام
بلغمی و وی چون بسیار خورند برص آورد و کیبش پیدا کند الاکثر شیر که وی برص کمتر آورد و
لبن علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود به لثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری
و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ گرده و سدهٔ
جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی
بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند شراب صرف و چون جوشیده بیاشامند
و بعد از آن کشمش بخورند نفخ وی زائل کند اگر در شکم بسته شود بسبب پنیرمایه یا غیر آن
عرق سرد آورد و غشی و حمی نافض و آنچه با پنیرمایه بسته شود زود تخنق کند و
باید که از مملوحات اجتناب نمایند که تجبن زیادت گرداند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده

وبخسبند

بود و سده جگر پیدا کند

و چون پنیر بسیار خورند برص آورد

بود

تخنیق

لبن حامض آنچه مسکه از وی گرفته باشند و آنرا بپارسی ماست گویند
و آنچه مسکه از وی گرفته باشند آنرا مخیض خوانند و بپارسی دوغ گویند

بر هند یا فودنج پنج درم که در ساعت تحلیل دهد یا از پنیر مایه یک مثقال بیاشامند که رقیق
گرداند و بقی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار
بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند و چون با مسکه همچنان
بود ~~آنرا دوغ خوانند~~ بپارسی ماست گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم
مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید لبن حامض و ماست در مزاجهای گرم
جامع بود با خشکی از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی دندانرا زیان ندهد لیکن خلط را خام
گرداند و بطی الهضم و استسقا بود و لثه را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود و جشای
دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی
ساکن کند و باید که با ماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود بعفونت
یا حموضت معوا و غثیان و مغص در فم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشد باید که قی کند
و معده از وی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند و روغن
ناردین بر معده تکمید کنند **لبن البقر** روفس گوید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت
حمل انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملازم بود و از اینست که شیر گاو نیکوتر از
دیگر و سبکتر از شیرهای دیگر بود و غلظ وی زیادت بود و غذا بیشتر از همه شیرها دهد و فربهی
آورد و دیر تر بگذرد و ربو و سل و نقرس و تبهاء کهن را نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل
بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم
و وسواس و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم ملازه را
سودمند بود و ریش مثانه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید شیر بز ضرر وی کمتر بود
بشکم از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بر چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی
و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و مثال آن از بهر آنکه معده را
نیکو بود و روفس گوید شیر بز اسهال وی ضعیف تر بود از شیر گاو و باقی در همه احوال
مانند وی بود و طبری گوید تبهاء کهن را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه
بسیار براه رود و اندکی خورد و آشامد و بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند بول بر اندر و
گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بپارسی شیر
شتر گویند و دسومة و جبنیة کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود و سده
احداث نکند چنانکه البان دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو
و ما الصفر را نافع بود و قوت چشم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول وی چون

بیاشامند

بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با پنج درم سکر العشر بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و حنین گوید استسقاء طبلی و زقی را سودمند بود و غلطی که در جگر بود بگدازد و ورم های صلب جاسیه را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت غذا و جماع و اگر بازنان بیاشامند لون را صافی گرداند و حرارت جگر را نافع بود بغایت و مقدار بهر طلی مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سنجی (؟) بود که در ساعت دوشیده باشند لبن النعاج و لبن الضان نیز گویند بپارسی شیر میش گویند و سم و غلیظ بود و جبنیة و زبدیة بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش نافع بود و تدارک ضرر جماع کند و قوت باه بدهد و اد و یه گشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعا و ربو و سرفه را سودمند بود و لون را صافی کند و دماغ را بیفزاید و همچنان شیر بز محمود بود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار و بلغم آورد و قولنج پیدا کند لبن الاتن بپارسی لبن الاتن یعنی شیر خر گویند و سومه وی کمتر بود و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند لثه را و دندانها را محکم گرداند بخلاف شیرها دیگر و سرفه و سل و نفث دم را و عسر النفس و مجموع امراض سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم بامداد و یا کمتر یا بیشتر ادویه گشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعا را مفید بود و وی موافق نبود اصحاب صداع و طنین و دوار را و بدل وی لبن الماعز بود و گویند لبن النعاج لبن الخیل لبن الرماك خوانند بپارسی شیر اسب گویند جبنیة کمتر در وی بود و زبدیة و زود بگذرد و خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم بود رحم پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا قمص خوانند لبن النسا شیر زنان بول براند و وی تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت زایل کند خاصه چو با سفیدی تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند بهمان زمان که از پستان بیرون آید یا ممکن از پستان لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحه آنرا نافع بود لبا بشیرازی زهک خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج جگر گرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و نفخ و درد معده پیدا کند و جشا از وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار بود دهد لبان کندر است و گفته شد لبن اللاغیة صفت آن در لاغیه گفته شد و جالینوس گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی بود لبن الیتوعات شیر

بثورات خاصه شیرم
بثوعات مانند مازریون و انجره و خلیث و شبرم و عرطنیثا و مؤلف گوید شیر
ولاغیه چون در قوباء مالند زائل کند و حار و محرق بود و بد و مفسد دم بود و اگر بر اعضائی حکو
یعني افتد بسوزاند و ریش کند و مداواء آن در آب بغایت سرد نشستن و چیزهای سرد
لباب القرطم مغز خشک دانه کرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید
واستسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با صعتر لبنی عسل
لبني خوانند و میعه سائله خوانند و آن مانند عسلي بود و در وی حلاوت بود و آن از
درخت روم حاصل شود و نیکوترین آن بود که سائل بود بنفس خود و خوشبوئی و زرد رنگ
بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند تر است دوا
منضج و ملین بود جرب تر را و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را سودمند بود و او
صافی کند و طبع نرم دارد چون زنان بخود برگیرد و یا بیاشامند حیض براند و بول و مسهل بلغم بود
الی زحمت چون یک مثقال از وی مستعمل کنند و مسبت بود و نزله را ببندد و مصلح وی آن بود
که اضافه وی کنند بمثل وی صمغ بادام و بدل وی جند بیدستر و روغن یاسمین بود و گویند
بدل آن جاوشیر بود لبن السودا صمغیست که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم
بود و مفسد بدن باشد و بوئیدن آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر ورمهای
صلب بمالند سودمند بود لحم مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم بود اما بعضی
از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل
تر بود و خصی کرده فاضلتر از خصی ناکرده و وی غذائی مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون
شود و صفت مجموع گفته شد لحم الحملان فاضلترین گوشتها لحم بره بود و نیکوترین آن
گوشت حولی بود و طبیعت آن نرم بود در اول و نیکو بود جهت ابدان معتدل و معده
معتدل و مولد غذا بسیار بود و گرم و تر بود و چون بسوزانند و در بهق و قوبا طلا کنند و برص
سود دهد و خاکستر لحم سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی عقرب و مار
و حرارت را سودمند بود و با شراب جهت گزندگی سگ دیوانه سودمند بود و خوردن وی
مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث یا حلوای شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد
و مصلح وی آن که آشهای قابض پزند لحم النعاج گوشت میشینه حرارت آن کمتر
از گوشت بره بود و خونی بد از وی حاصل شود لحم الخنازیر گوشت خوک تر سیاپان
گویند بهترین گوشتها بود و بری وی گوشت آن بهترین گوشت و حوش بود و آنچه صحیح
است بهترین گوشت وحوش آهو بود و گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم شود و

وزود

میعه نوعی صمغی است که آن را شیخ بهندی سلارس گویند

حمل بره گوسفند

والحسن صحیح ... گوشت آهو بود

وزود بگدازد و غذای اندک دهد اما تقویت دهد و جالینوس گوید موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوان کرد در لون و طعم و بوی و این دلیل مشابهت و ملاومت اوست و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن ... و حلوای نبات کند لحم الجدی گوشت چغش بود و فضول آن کمتر از گوشت بره بود بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد نیکو بود و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه لون بود و سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم آن ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود جهت کسی که دمل داشته باشد و دائما در اعضای وی برمی آید و خون معتدل نیکو میان لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کنند مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوای قند و عسل بود لحم المعز الاناث والتیوس گوشت ماده بز و گربود و دشخوار هضم شود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که میل بسیاهی داشته باشد لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم و خشک بود در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون بسکباج پزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیهٔ اصحاب کد بود و دشخوار هضم بود و غذا غلیظ دهد و آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی از وی تولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است و در بختن اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت را بپزد و مهرا کند لحم العجل گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوترین آن بود که نزدیک زائیده بود و طبیعت آن گرم و تر بود غذای معتدل و خونی صالح آن ریاضت و استحمام بود لحم الجاموس گوشت گاومیش غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود در جنب گوشتهای گرم و در طبع مانند گوشت نعام بود و گوشت گور لحم الخصی من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده بود و چون حیوان مزاج وی بخشکی مائل بود بهترین آن حولی بود و فاضلترین آن بود که متوسط میان بود در فربهی و لاغری بلکه وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از فحل بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فربه آن مرطب

گوشت خنزیر و گوشت آدمی اگر خورند فرق نتوان کرد در لون و طعم

جدی بزغاله

و آن

از ورزش حاصل شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود

صالحترین گوشتهای صید گوشت آهو بره

بدن بود و ملین طبع و لاغری آن لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح
آن آب فواکه قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتهاء صید گوشت آهو بره بود با وجود
آنکه مجموع گوشتهاء صید بد بود و خونی غلیظ سوداوی از و متولد شود آهو بره بری بکمتر
داشته باشد و نیکوتر آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود قولنج را سود دهد و فالج
و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف بود و مسخن و مصلح وی
ادهان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین آن بود
و نیکوترین آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در عرق گوشت
وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن نزدیک بمنفعت عرق ثعلب بود و گوشت بریان
کرده وی قرحهٔ امعاء را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح
وی ابازیر ملطف بود **لحم الایل** گوشت گاو کوهی در اصل بد بود و زود بکدر زد و همان
فعل گوشت گاو دهد بعینه **لحم الابل** گوشت شتر در اصل بد بود و زود بکدر زد و بول براند
و وی غلیظ بود و تب ربع آورد **لحم الکباش الجبلیه و الحمیر الوحشیه** گوشت گوسفند کوهی
و خر گور گرم و خشک بود در سیوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود
بکسی که ذراریح خورده باشد **لحم القنافذ** در قاف گفته شد در صفت قنفذ **لحم الخیل**
گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت در ریاضت قوی بود و مسام متخلخل بود و وی مانند گوشت
شتر بود در غلظ و رداءت و تولید سودا **لحم الدب** گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر
الهضم و غذای مذموم بغایت بود **لحم السباع و ذوات المخلب** گوشت دد و دام بواسیر را
و چشم را سودمند بود و قوت آن بود **لحم الحمیر الاهلیه** گوشت خر خر آن کمتر بود با صحاب
کد سخت و ابدان متخلخل و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا در وی
بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لحم ابن عرس** در الف در صفت ابن عرس گفته شد
**لحم السنور** گوشت گربه گویند سرد بود و گرم تر بود درد بواسیر را نافع بود و مسخن کرده
بود و درد پشت را نافع بود **لحم السقنقور** در باب سین گفته شد **لحم الجزور** گوشت شتر
بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب عرق
النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظ تر از مجموع
گوشتهاء وحوش و سخت مولد سودا بود کند و مصلح آن زنجبیل پرورده بود **لحم التیس** نباتیست
که برومی سوفسطیداس گویند و جالینوس گوید بپارسی اسفلنج گویند و بعربی اذناب
الخیل و باصفهانی شنگ د قابض و یابس بود خون بینی ببندد و از آن رحم و مجموع

اعضا

اعضا و نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود تا سیوم و گویند
در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر اینست که در تریاق مستعمل
بود جهت قرحهٔ امعا و در وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن را نافع بود و
عصارهٔ وی نفث دم و نزف آن را سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت
قرحهٔ امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم باصلاح آورد چون بران نهند اگرچه عصب منقطع
شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن **حلیبابی** دینافوس است و گفته شد **لحم الحمار**
برسیاوشان است و گفته شد **لحام الذهب** لزاق الذهب و لحام الصاغة گویند و نیکوترین
آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه در هاون مسین [illegible] در
آفتاب و چندان سحق می کنند که منعقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض بود سخن
و معفن بود و لذاع بود نه سخت گوشت زیاده بگدازاند و در جراحتهای دشخوار [illegible] و
و پاک گرداند و لحام الذهب را اشنکار الصاغة خوانند و نه شنجار است و صفت شنجار گفته شد
**لحیة الکلیب** نوعی از خیری جبلی است و در صفت خزامی گفته شد **لزاق الذهب** اشق را
لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب است و گفته شد **لزاق الرخام** و لزاق الحجر نیز گویند
و آن صمغ بلاط است و گفته شد **لسان الحمل** نباتیست مانند زبان بره بشیرازی آنرا
ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر
وی مرکب بود از مائیة ملینة بمائیه مبرد بود و بارجنبه قابض و سودمندتر بزرگ
تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و رادع بود منع سیلان
خون بکند و خشکی وی بی لذاع بود و اصل وی چون از گردن بیاویزند صاحب خنازیر را
نافع بود و وی بلاء و رمهای گرم و شری و خنازیر و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله
و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق وی قلاع را نافع بود و شقافات چشم را و جوش
بوی بگدازند و گویند تب غب را سودمند بود و چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در
چهار عدد و پنج درم شراب ممزوج کنند و گویند در تب ربع چهار اصل وی بر گزندگی سگ دیوانه
سودمند بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق
آن ورد حماض بستانی بود **لسان الثور** حشیش است که بپارسی گاوزبان گویند و
گویند نوعی از مرو است و نیکوترین شامی یا خراسانی غلیظ ورق بود بر روی آن نقطها
بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر
بود در آخر درجهٔ اول و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر بود و گویند تر و تر بود در سیوم و سوختگی

وي قلاع کودکان را زایل کند والتهاب دهن را ساکن کرداند و وي مفرح دل و مقوي
آن بود و خفقان و علت سوداوي را نافع بود و خشونت سینه را نافع بود و شربتي
دو درم بود چون بیاشامند با نبات بپزند و کویند مضر بود بسپرز و مصلح آن ضند
سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانک وزن آن بست اترج
و کویند بدل آن بادرنبویه است و هند باو کویند مصلح وي هلیله مربی است و بدل
آن دو وزن آن پوست اترج است **لسان العصافیر** تخم درختیست که آنرا باز
تخم ابر کویند و کنجشک زبان کویند و طبیعت آن کرم بود در دوم و تر است در اول
و در ورق درخت آن قبضي بود و ابن ماسویه کوید لسان العصافیر درد خاصره
را نافع بود و سنک بریزاند و باه را زیادت کند و قوت مجامعت بدهد و بدبوی رک
کیرد خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن
زری سرخ و کویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ است **لسان الحمل** در سیلیا
صفه آن کفته شد **لسان الکلب** لسان الحمل است و حماض بدین اسم خوانند **لصف**
کبر است و کفته شد **لصفی** نباتیست که معروف باذان الارنب و آذان الغزال و آن نوع
کوچک لسان الحمل است و کفته شد **لعبه بربری** بعضي کویند چیزیست مانند سورنجان
و بنقش سورنجان کنند و آنچه محقق است سورنجان است و در مصر لعبکه خوانند و طبیعت آن کرم
است در سیوم و محرک شهوة باه بود و باقي منفعت آن در سین کفته شد و کویند نوعي از یبروج است
و خلافست و بدل آن بوزن آن فلفل است و بدل آن بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودري زرد
و بوزن آن مرو کویند **لعبه مطلقه** اصل یبروج است و در یا کفته شود **لعاب** مختلف بود
بسبب انواع و بحسب مزاج شخص از قوت وي منضج و محلل بود و کلف و نمش را زایل کند و محلل
دم میت بود **لفت** شلجم است و کفته شد **لفاح** ثمر یبروج است بپارسي سابیرج خوانند و معد
خوانند و معد اسم بادنجان است و نیکوترین آن بزرک تیز بوي رسیده زرد بود
و طبیعت او سرد و تر بود تا سیوم و کویند در وي حرارت بود و کویند خشک بود در سیوم
و لبن وي نمش و کلف را زایل کند بي لذع و تخم وي چون با عسل و زیت برکزندکي
جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وي با زهر عنب الثعلب بود کشنده بود و
بوئیدن وي صداع را سودمند بود و وي منوم بود و بسیار از وي بوئیدن سکته
آورد خاصه آنچه ورق وي سفید بود باید که با برم ببویند و چون طفلي بغلط از وي بخورد
قي و اسهال پیدا کند تا بحدي که کشنده بود و کشنده وي اول اختناق رحم پید اکند و تر
چشم

چشم وانتفاخ مانند مستان و مداواي وي بقي و بروغن گاو وعسل كنند بعد
ازان انيسون وبعضي از اطبا گويند در آب سرد نشينند و بدل آن نيم وزن آن جوز
ماثل و [illegible] نيم وزن آن بزر البنج و دو دانگ آن خشخاش وگويند بدل آن بوزن آن
[illegible] وگويند بوزن آن جوز القي **لف الكرم** عسالج الكرم خوانند و در كرم
گفته شد **لك** صمغيست كه از طرف دريا آرند و مؤلف گويد آنرا لك لاك و رنگ لگا
خوانند وازوي گنا و سازند جهة سرخي روي زنان و بعضي گويند ثفل آنست واين
خلافست ثفل آنرا بشيرازي دوك خوانند ولك بايد كه مغسول باشد وغير مغسول نشايد
كه استعمال كنند وصفت غسل وي چنانست كه بگيرند لك منقي از چوب ونيك بكوبند وآبي
كه ريوند چيني وبيخ اذخر دران جوشانيده باشند اندك اندك بران ريزند و بدسته بهاون
تحريك ميدهند وبعد ازان بحريري تنگ صافي كنند وآنچه در منخل مانده باشد دوم بار
همچنان كنند مانند اول و رها كنند تا در بن آب نشيند آهسته آهسته آب ازوي ميريزند
تا لك بماند وخشك گردانند بعد ازان ديگر سحق كنند واستعمال كنند وطبيعت آن گرم و
خشك بود در اول واسحق بن عمران گويد گرم وخشك بود در دوم خفقان ويرقان
واستسقا را نافع بود و درد جگر را عظيم نافع بود و قوت آن بدهد وسده آن بگشايد
ومعده را سودمند بود ومقدار ماخوذ ازوي چند روز بناشتا بدن را لاغر كند
ووي مضر بود به بدنهاي لاغر بقوت گويند مضر است بسر ومصلح وي مصطكي بود
وبدل وي رازي گويد در تفتيح سده وضعف جگر چهار دانگ وزن آن ريوند بود
ونيم وزن آن اسارون وچهار دانگ وزن آن طباشير سفيد است **لفا** عنب الثعلب
است وگفته شد **لوقيون** فيل زهرج است وگفته شد **لوز حلو** بپارسي بادام شيرين
گويند ونيكوترين آن بزرگ وفربه بود وطبيعت وي معتدل بود در گرمي وسردي
وتر بود در دوم وگويند گرم وتر بود در اول وغذاي متوسط دهد ميان كثرت
وقلت ومسمن بود وسويق وي سرفه خشك بود ونفث دم را نافع بود وسينه
پاك گرداند وحرقة بول را ساكن كند وچون با شكر بخورند ولا گزندگي سگ ديوانه را نافع
بود وبريان كرده معده را سودمند بود ووي دشخوار هضم بود ومهيج صفرا بود ومصلح وي
شكر بود وبادي كه از بادام متولد شود غثيان وكرب وغشي آورد مداواي وي بقي
كنند بعد ازان بربوب فواكه ترش مانند سيب وغوره وريباس ومجموع آنچه در مداوات
عنصل گفته شد را وبادام تر چون با پوست بخورند وقتي كه هنوز صلب نگشته باشد لثه ودهان

نافع بود و حرارت آن ساکن کرد انز بر ودتي و عفوصتي و حموضتي که در پوست بیروني است
لوز نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت وي گرم و خشک بود
در دوم و مسیح گوید گرم بود در سیوم و در وي جلا و تنقیه بود و از خواص وي آنست که
شبش را بکشد و بر کلف روي طلا کنند زائل کند و وي نثري و قوبا را نافع دو بار آب
و عسل طلا کنند نمله را سود مند بود و گزندگي سگ دیوانه را نافع بود و روغن وي درد گوش
نافع بود و با شراب و عسل طلا کنند نمله را سود مند بود و گزندگي ... و چون سر را بدان بشویند
با شراب خراز را زائل کند و پیش از شراب اگر پنج بادام تلخ بخورند منع مستي بکند و گویند
پنجاه عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وي قوت باصره بدهد و با نشاسته نفث
دم را نافع بود و یاري دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش پاک کرداند و بول براند و
سر البول و الطمث بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وي بادام شیرین و نبات و خشخاش
بود و جمله درخت وي در قوت مانند وي بود لوز البربر در صفت زیت الرجان گفته شد
و آن لوز جبلي است که بشیرازي بحرک گویند و آن جلوز است و زیت السودان زیت المرجان
لوبیا و لوبیا نیز گویند تا مر و لي گویند سهل تر از ماش بهضم شود و بیرون آید و نفخ کمتر از با قلا
بود و نیکوترین آن سرخ بود و طبیعت وي گرم بود در اول و معتدل بود در تري و خشکي
و گویند سرد و خشک بود و سرخ وي گرم از غیر وي بود و آبي که آنرا در وي پخته باشند حیض براند
خاصه سرخ وي و دم نفاس را پاک کند و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود
و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده و وي مولد خلطي غلیظ بلغمي بود و مغثي و مولد اخلاط
بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با زیت و مري و سرکه یا خردل و نمک و فلفل و دار چیني
و صعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند لوقا بیض حرف ابیض است و اسفند
اسفید نیز گویند و گفته شد لوف بپارسي پیل گوش گویند و آن سه نوع است یک نوع را بیونانی
دراقیطن گوید و معني آن لوف الحیه بود و لوف السبط گویند و آن لوف الکبیر است
و یک نوع بیوناني لارن خوانند و ببربري ابري و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف
الصغیر است و آنرا لوف الجعد گویند و نوع سیوم بیوناني اریصارن خوانند و آن جر است
و اهل مصر آنرا دو برا خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط ارضیه
در وي بیشتر بود و بهتر از جعد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه اول و جعد
در آخر درجه دوم مفتح سده بود و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود و مقطع معتدل و بیخ وي
کلف و بهق و نمش را زائل کند. چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود

سود دهد

سود دهد و ورق وی جراحتهای بدرا سود دهد و ربو کهن را نافع بود و محرک باه بود چون با شراب بیاشامند و اگر بیخ وی در بدن بمالند دفعی نکرد و ثمر وی بخ جهند از د چون مقداری حب ازان با مرکز ممزوج بیاشامند و از خوردن وی خلطی غلیظ تولد شود **لوفا** صاحب منهاج گوید قنطوریون دقیق است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان القسیس خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود **لوطوس** چند قوقا بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد شلم و شنین را نیز بهم بدین اسم خوانند و بشنین نوعی از نیلوفر است که در مصر وی را خنزبری خوانند و آن نیلوفر دیگر را عرابی خوانند و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قولی بعید است **لوفردیس** حجر قبطی است و گفته شد **لؤلؤ** بپارسی مروارید خوانند است و نیکوترین آن سفید بزرگ جلو بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف و درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سودمند بود مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم را نافع بود و منشف و مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن بُسّد بود و بدل یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوت دل بدهد **لیمو نیون** نوعی از حماض بزرگ بود که در بستانها و بیشهها روید و در حماض گفته شد صفت آن **لیمو** صاحب منهاج گوید مانند اترج بود و فعل وی در دماغ قوی بود و پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی مانند حماض اترج بود در منفعت و قوة بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن مقشر باید کرد بعد ازان آب از وی بگیرند تا عصاره قشر با وی نیامیزند که برودت وی بشکند **نیلوفر** نیلوفر است و گفته شود **لیلج** نیلج است بپارسی نیله گویند و گفته شود **لیو فرهندی** آذرسیند است و گفته شد **لیسیج** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شد

## باب المیم

**ماميشا** ممیشا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آنرا ارغاموني خوانند و گفته شد و یک نوع گل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا عصاره ماميشا و شیاف ماميشا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتداء رمد را سودمند بود و مقوی چشم بود و دردنیج را نافع بود **ماهودانه** و ماهو بدانه گویند بپارسی حب الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود بسرخی زند و چون در غلاف

بویا

ماهودانه

بود مانند لوبیائی کوچک بود ورنگ غلاف وی سفید بود و مغز وی هم سفید رنگ بود و صاحب جامع
در ماهیه دانه اسم وی تفسیر آن که گفته سهو کرده است از بهر آنکه تفسیر ماهو بدانه کرده است
وگفته تاویل آن ای قایم بنفسه ای انه یقوم بذاته فی الاسهال وحال آنکه آنرا ماهو
دانه خوانند تماهیدانه و بعضی دندرا حب الملوک خوانند و دند غیر حب
وگفته صفه آن ذر دال و حب الملوک طبیعت آن گرم و خشک است در دوم استسقا
ومفاصل ونقرس وعرق النسا وقولنج را نافع بود چون بزند ورق وی با خروس
پیر و مرق آن بیاشامند و وی لینی تمام داشته باشد مانند یتوعات واگر حب وی
شش هفت دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره کیموس مائی بود
لیکن لب سر دانه وی بیاشامند وشربت زیاده از وی پانزده حب بود واگر بخایند
مسهل قوی بافراط بود واگر فرو برند همچنین اسهال با عتدال کند و مغثی بود بقوت
وموافق معده نبود ولبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح انیسون بود
وکثیرا و گویند بدل وی نیم وزن آن دند است یا حب الخروع است و گویند بدل آن یک و
نیم وزن آن حب النیل است **ماهی زهرج** معنی آن بپارسی سم السمک بود و آن پوست
بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شبرم بود درازتر و در
لون وی غبرتی بود که بصفرة مایل بود و مؤلف گوید درخت ماهی زهرج بدرازی
یک گز و نیم بود و درازتر و کوتاه تر بود و گل وی زردی خوشبو خوش رنگ بود
ومیانه گل وی سرخ بود اندکی گل بی حد بر آورد و برگ وی بر تیرگی زند چنانچه
صاحب منهاج گوید و اصل وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند
از یتوعاتست و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم نقرس و درد مفاصل و ظهر
و ورک را سودمند بود چون در ادویه مسهل استعمال کنند و از خواص وی
آنست که چون در آبی اندازند که ماهی بود و به آب آمیخته گردد ماهیان مست شوند
و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر
مطبوخ کنند با ادویه چند دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند نیم درم بود
بعاو باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون
وآنرا اسبکوان الحوت خوانند وسه نوع بود و نوع کوهی و یک نوع بستانی و کوهی
بقوت تر بود و آنرا ابوصیر خوانند و طومشم قلومس گویند و یک نوع بستانی و صحرائی
معروف بود بماهی زهره **مازریون** خامالا گویند و آن دو نوع است یک نوع

حمول اشکسته

ومسهل بود مانند مرمکات

وگویند بدل آن

صحرائی

اشخیص

التنحیض خوانند و آن مازریون سفید است وصفت آن گفته شد و یک نوع دیگر مؤلف گوید
بشیرازی مست رو خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سطبرتر
و لون آن بزردی زند ~~بپارسی هفت برگ خوانند~~ و نیکوترین این دو نوع بود در قوت
مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند از شبرم بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک
است در چهارم و بهق و برص و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشکریشات و جرب
طلا کردن نافع بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود و از وی بگیرند در وقت
گل و آن مسهل کرمها و حب القرع بود و سودا با ادویهائی که مناسب بود و باشترا
جهة گزندگی جانوران چون بیاشامند سودمند بود و شربتی مقدار زیاده از وی
دو دانگ بود باید که مدبر کرده مستعمل کنند که سرکه غائله وی بشکند و صفت مدبر
کردن وی چنان بود که بگیرند مازریون تازه بزرگ ورق و در سرکه خیسانند
دو شبانه روز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند
و ویرا بآب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در
آفتاب خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سیر ز
نهند بگدازند و وی جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد
و مازریون مدبر چون بکوبند بغایت خورد و کثیرا اضافه وی کنند و بروغن
بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل
تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و
نمک هندی دوائی موافق بود جهة علل مره سودا که باسهال بیرون آورد و مانع
بود دردهای بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد براند مدبر وی با ایرسا و توبال
النحاس و اسارون و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی
و عصاره غافث و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی بیامیزند و بآب
عنب الثعلب و رازیانه تر گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده بیاشامند
و اگر طبیعت وی سخت بود پس مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند
مسهل آب زرد بود و اگر در حبی یا در قرصی کنند نشاید که در غایت قوت بود و
ضعفا را تحمل نبود و محروری مزاج را در زمان گرم و در گرمسیرها استعمال کنند
بد بود و آن نوع که سیاه بود کشنده بود و دو درم بکشد یقین و اسهال و معالجه
وی بشیر تازه کنند یا بجلاب و بزرگترین معالجه مثرودیطوس بود یا تریاق طین مختوم

و بپارسی هفت برگ خوانند

از بهر آنکه

و گرب آن

وچون با آرد و زیت و آب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون کره ورق
آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن مقل الیهود **ماهستان** بهادج هندی است
وگفته شد **مارجوب** ماركيا خوانند وآن هلیون است وگفته شود **ماسقدون**
ماسقود نیز گویند دوای هندی بود و آن ورق و قضبان بود ماهسفرم
وروغنی از وی گیرند مانند یاسمین و طبیعت گرم و لطیف بود بوی ان بوی بس
**ماش** مج خوانند وشیر ازی بنو ماش خوانند و بنو سیاه خوانند و جوهر وی نزدیک
به باقلا بود و نفخ از وی کمتر لینوبود و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان
بود و نیکوترین آن سبز و بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل
بود در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند گویند خشک بود در اول کیموس وی
محمود و زود تر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی جهت درد اعضا ضماد کردن نافع
بود و اگر خواهد که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشک دانه و روغن بادام شیرین بپزند
اما باید که ورمی و تب صفراوی نبود و اگر تب حاده داشته باشد با بقلة الحمقا و کاهو و ا
سفاناج و جو کوفته بپزند و اگر خواهد که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند در آب و آب از
وی بریزند بعد از ان با ورق حماض بستانی بپزند و آب سماق و آب انار دانه و زیت
اضافه کنند بخورند حرارت ساکن گرداند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهند روغن بادام
کنند و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند و با آب مورد
بسرشند و ضماد کنند بر اعضائی که کوفته شده باشد قوت دهد و وی ملازه را
نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه بود و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود
و در وی جلا نبود و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر باه مصلح وی شیر خشک
دانه بود و بدل آن باقلاء مقشر **ماش هندی** قلت است وگفته شد **ماشیا** حشیش
ارغامونی است و آن در الف گفته شد و آن ماميثا سرخ بود **ماس** بپارسی الماس خوانند
وآن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسفیدی مائل بود و بزرگ
آن بمقدار باقلائی بود و بمقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر بود
ولون آن نزدیک بنوشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود لون وی مانند نوع ا... داما
بزرگتر بود و سیوم معروف بود بحدیدی از بهر انکه لون آن مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل
تر بود و آن را در زمین یمن و بلاد سوفر یابند و چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه و بلون
نقره بود و طبیعة الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود بقوت و گویند چون در

دهان

دهان گیرند دیل از ابش کنند و بغایت محرق و معفن بود و وی سم قاتل بود و مداوای
کسی که آن خورده باشد قی با آب گرم و روغن کردن بعد از ان شیر تازه آشامیدن
و الماس را با سرب یا به تیشه توان شکست و چون وی را بشکنند بیشتر ریزه سوده باشد و
آتش بوی تا ر نکند **مامیران** گویند نوعی از عروق الصفر است و از وی گرم
تر بود و آن چینی و خراسانی بود چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ بود که بسبزی
زند و آن عروق باریک بود و نیکوترین آن چینی که زرد و باریک بود و گره داشته
باشد و طبیعت وی گرم و خشک است در اخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است در
اول و خشک است در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم را زائل کند و روشنایی بیفزاید و
واصل وی یرقان را نافع بود و مغص و در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زائل کند و گویند مضر بود بکرده و مصلحش
عسل بود و بدل آن بوزن آن عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **مارون** چینی گویند
که عرماء حوز است و گفته شود **ماموز** حاشا است و گفته شد **ما** نیکوترین آب چشمه بود
که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ
رونده بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب
بر وی تابد زود گرم شود و چون از وی زائل شود زود سرد شود و زود از معده
بگذرد و ثقل طعام خشک گردد . اذان و طبیعت آن سرد و تر بود تری آن در چهارم بود و
مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و با عضا رساند و رطوبات آن
نگاه دارد و بدن کسب نضارة و نعومة از وی بکند و وی رسنها را بد بود و بسیار
خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسیان آورد و این مؤلف گوید که در آب بسیار
خوردن حرارت غریزیه را ضعیف کند و چون همه قوتها اثر کنند بواسطه حرارت غریزی
می کنند چون حرارت غریزی ضعیف شود قوت جاذبه جذب غذا بواجبی نتواند کرد
و ماسکه غذا را بواجبی نگاه نتواند داشتن و هاضمه هضم صالح نتواند کردن
و دافعه دفع ثفلها نتواند کردن و قوت حس و حرکات را نقصان ظاهر شود و
خلل که بهی ماساریقا بجگر رسد و قوت ممیزه که در جگر بود آن آبها از غذا جدا
نتواند کرد پس آبها زیادتی با غذا آمیخته شود اگر میان پوست شکم و غشا بریزد
ان را استسقاء زقی پدید آید و اگر همچنان بجمله عضوها رسد استسقاء لحمی پدید آید و چون گرده تمیز
نتواند کردن تمامت گرده ضعیف شود و ادرار بول پدید آرد سیوم آنست که چون آب بسیار

٥٦

خورده شود غذا را قبل از هضم بجگر رساند پس طعام نا مهضوم باندرون عروق ریز[د]
بلغم مستحکم گردد بدان سبب هم بیماری بزرگ حاصل شود و نشاید که تشنگی برند شهوت و
قوت نقصان دهد و مجفف چشم و مظلم بصر بود بقراط حکیم گوید نیکوترین آبها آب باران بود
خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون و دیگر
وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی اسرفه را نافع بود خاصه چون از سرکه
سعال از وی بپزند و آب برف سرد بود و بطبع و بکسب اگر باعتدال بیاشامند مبرد معده و جگر
بود و بر هضم قوت دهد و مضر بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض احشاء بارده
عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا آب خورند که گراز آورد و نا
فض و معده ضعیف کند و بدن ضعیف کند خاصه که گوشت اندک باشد و نا قهان و صاحب
یرقان و استسقاء بواسیر نشاید که آب سرد خورند و بعد از مجامعت و حرکات محکم
نشاید که خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا که ضعف حرارت غریزی بود
و نشاید که در شب بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا
آورد الا اگر سبب آن چیزی شور یا گرم و خشک بود که خورده باشند اگر اندکی بخورند
شاید و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی گرم بود بعرض طبیعت
براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون با آب سرد ممزوج کند مصروع را نافع بود و
حلق و ملازه و سینه و اگر به آب سرد ممزوج نکنند مصروع را مضر بود و تشنگی ساکن نکند
و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد
کند و بسبب فساد هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر بورم کند و مهیج رعاف بود
و باید که با وی عسل یا میزند تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی گیرند محمود
بود مانند بره و حولی و چیش و سود مند بود جهت ضعف دل و صفت
آن بقرع انبیق گیرند و آن عرقی بود در غایت قوت **ماء الشعیر** بپارسی جواب
گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که آنرا کشک جو گویند و در کاف گفته شود و وی
مبرد و مرطب بود و حدت اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود
ساده آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و جگر گرم را سود دارد و خونی
معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معا
زود بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ نشود و مضر بود باحشاء سرد و معده
سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند کند **ماء الجبن** آب پنیر گویند کلف و جرب

مانند افلیج

نا پخته تر بسیار

لاغر

گلاب

و منضج بود

نافع بود

نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودای سوخته بود و حرارت جگر و حدت صفرا بنشاند و فاضلترین خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بغدادی بود و میان هر نوبتی دو ساعت بود با اندکی نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان گیرند ازرق چشم که علف خورده نشسته و اگر احتیاج شود بعلف آرد جو و کاسنی و خیار و رازیانه بدهند **ماء الورد** گلاب گویند نیکوترین آن تیزبوی که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل بر رطوبت بود و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود قوت دل دهد و قوت معده نیز بدهد بوئیدن و خوردن و طلا کردن لثه را سخت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت بنشاند و چون بپاشند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی چشم بود بعطریتی و قبضی که در وی هست چون بر سر ریزند خمار را تحلیل کند و صداع را ساکن گرداند و بسیار بر موی ریختن سفید گرداند و گلاب مقوی معده بود و مخشن سینه و مصلح وی جلاب نبات است **ماء الکافور** نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم منفعت آن انست دفع بیرون آورد و مضرت وی آنست که محرور مزاج را درد سر آورد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیران را در زمستان و شهرهای سردسیر موافق بود و ماسرجویه و یوحنا و رازی گویند درخت کافور چون بشکافند این آب از وی روانه گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت مخلوط شده باشد بپزند و صافی کنند و آب آن ذهبی لون بود و ذهبی آنکه از وی بگیرند و خاصیت وی انست که چون در طعامی کنند مگس گرد آن نگردد **ماء النون** آب ماهی مکسود را ماء النون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی کمتر از مری شعیری بود و چون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قروح امعا را نافع بود و ریشهای متعفن که در امعا بود خشک گرداند و قطع بلغم بکند **ماء الملح** دیسقوریدوس گوید قوت وی و فعل وی مانند نمک بود و قائم مقام آب دریا بود در منفعت **ماء العسل** گرم بود قوت معده سرد بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت

ولبن از وی بگیر باسیر بکیرند و دیگر بار بر سر آتش نهند و کف بگیرند استعمال کنند

بود چون خلطها باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد و چون در معده قوت نفوذ
نکرده باشد بود و چون قوا قوی نزدیک ناف بیدا آید آبستن باشد و اگر زن آبستن نبود
و مضر بود با صحاب مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صفت
آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بود که بجوشانند تا ثلثی برود و ثلث بماند
فرو گیرند و پالایند و اگر خواهند که گرمی وی زیادت شود مصطکی و زعفران و زنجبیل
و قرنفل و دار فلفل از هر یک قدری اضافه کنند و با وی بجوشانند ماء القراطیون
شرابیست که آنرا جند بقون گویند و صاحب منهاج گوید که از خمر یا مثلث و عسل و داروهای گرم
و صاحب جامع گوید ماء الملح است و گفته شد ماء الجمه بپارسی آب کمه گویند و صاحب جامع گوید از جمله
بازرگانان شنیدم که بر طرف هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست
سیاه لون بغایت ناخوش بوی و چون کهن گردد سیاه شود مانند مداد و آن از
ماهی میگیرند که آنرا جمه خوانند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی را چیزی مثل جوال ...
در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه پر از تیره آب بود و خواص وی
که هر عضوی که شکسته باشد قدری دو مثقال از آن بیاشامند در زمان عضو درست
گرداند فتبارک الله احسن الخالقین و این مجرب است و رها نکنند که بدندان رسد که دندان
را مضر بود اما باید که باز جای بسته باشند و در حال بیاشامند و علامت این آب آنست
که خورنده آن فی الحال احساس کند آب بموضع رسید ماء الجبن عسل است و گفته شد ماء الحدید
دوص است و گفته شد ماء السوفلن با در بنویه خوانند و گفته شد مار ماهیج ماهی دراز
مانند مار و آنرا ماهی خوانند اطوبیون درخت قناست و صفت وی گفته شد در قاف
مشک انرج است و گفته شد مشک سوسن است و گفته شد مشنان درخت کرم دانه است و
آن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وی است و یک نوع دیگر است و آنرا تخیص
گویند و تخم وی دند خوانند و صفت هر دو گفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند
و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند پس فرو گیرند و استعمال کنند
و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خونی صالح روشن از وی متولد شود ... عنب
بکند و چون با آب بیامیزند محروری را نافع بود ماج مج ماش است و گفته شد مجنج
نوعی از ریاحین است بپارسی خوش نظر گویند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند
تر است و وی قابض بود منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتها تر با صلاح
آورد و ریش آنرا خشک گرداند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد

اگر زن بیاشامد

در درد بسته بادی

ماء العلاج

شکسته

مار

مجنج

دارد زایل کند **محروث** اصل الانجدان است و وی بقوت و منفعت حلتیث بود و
نیکوترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری دهد و معده
را پاک کند خاصه معا و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و ا
گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود **محلب** درختیست مانند درخت بید و گل
وی سفید بود و ثمر وی راحب المحلب خوانند و گفته شد در خاصیت آن **محموده**
سقمونیا است و گفته شد **محاج** اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه**
محاجم خوانند والوج گویند و آن سه نوع است و مؤلف گوید یک نوع بشیرازی
کازریسک خوانند و بپارسی بلبل شامی گویند و یک نوع کنگر کوهی خوانند و یکنوع
زیاق کوهی و هر سه نوع رائحه خشابه یکدیگر بود اما در نبات و جای رستن ایشان
اندک تفاوت بود و نبات کازریسک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی
ازرق بود و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقدر بزرگتر
بود و وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مزرعه‌ها روید که در دامن کوه بود و گل
وی بسرخی زند و نوع سیوم در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی بسرخی
بسفیدی بود که در وی زردی و سیاهی بود و مؤلف گوید نیکوترین شبانکاره بود
که از کوهستان شبانکاره آرند و خواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی تناول
کند از گزندگی مار و عقرب و افعی مجموع گزندگان یک سال تمام ایمن باشند و اگر مار
یا افعی یا عقرب گزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامند البته خلاص یابد از مضرت
سم آن و شربتی از وی از یک درم تا یکمثقال بود باده غرزیت و مجربست و بکرات
آزموده و مجرب بوده الحمد لله علی ذلک کثیرا و مؤلف گوید در نزول آفتاب بحمل سه روز
هر روز یکمثقال مخلصه با شراب بجرع کرد در ان سال چند نوبت وی را سم دادند
و بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس یک نوبت وی را دادند و یک نوبت یک
مثقال زهر افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد چون تفحص کردند در اول
سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این مجربست بتحقیق و مخلصه وی را از
بهر آن نام کرده اند و از ایل کوهستان شبا شبانکاره خیزد چون حجر التیس
بسودن به آخر رسد در میان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه
بود و بدان دانه یا ذره جمع شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ می گردد و غذای آن گوسفند بود
بغیر از طرد و مخلصه نیست و فی الجمله تریاقیست در وی یاست **مخاطر** و مخیطا و دبق نیز گویند

کشنیز

وپنیر وآن سپستان است وگفته شد **مُخ** بپارسي مغز گویند ووي لذیذ از دماغ ونیکوتر بود
وموافقتر بن مغز ساق گوساله وایل بود بعد از آن کاو پس گوسفند وطبیعت آن گرم
وتر بود ومسخن وملین وکثیر الغذا بود وبهترین آن بود که در آخر تابستان بود ووي محلل
وملین صلابت بود وچون زن بخود برگیرد فرزجه از مغز پاء محمود صلابه رحم بالمنافع
بود واعضاء صلب را نرم کرداند مجموع وشقاق دست وپاي را نافع بود ووي
ملطخ معده بود بشهوت ومغثي چون بسیار بخورند ومصلح اباز یر گرم وصعتر وغک
وانجدان بود **مخیض** بشیرازي دوغ گویند ونیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود
وصفة آن در لبن حامض در لام گفته شد **مداد** نیکوترین مداد آن بود سبک وزن وسیاهي
بغایت بود وطبیعت همه انواع آن گرم بود ومجففه الاهندي کویند فولس وي را از مبردات
شمرده است وچون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب با در صفة بسد
گفته شد **مرزنجوش** مردقوش گویند بپارسي مرزنگوش گویند وبعربي اذان الفار
گویند وگفته شد در الف وطبیخ وي استسقا را نافع بود وپنج درم از وي شربتي بلغمي
را سود دهد وعسر البول ومغص را نافع بود واسحق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وي
تخم توزک است وبدل وي افسنتین رومي است وگویند دو وزن آن مرماحوز و
گویند بدل آن ورق یاسمین است وگویند بدل آن شابانک است وگویند نیم وزن آن
فلفل **مران** مالیا خوانند وآن درختیست باریک ودراز واز چوب وي نیزه سازند
ودر ملک شام بسیار بود وورق وي زرد بود ودر وي قبضي وتجفیفي بود وعصاره
ورق وي چون بیاشامند یا ورق وي با شراب ضماد کنند گزندگي افعي را نافع بود
وپوست درخت وي چون بسوزانند وباآب برجرب مالند قلع کند ونشاره چوب وي
کشنده بود چون بیاشامند **مُر** صمغیست که بیوناني سمرنا خوانند ووي خالص
بود ومغشوش بود وغش آن ببعضي از یتوعات کنند که آنرا بازنارشي خوانند وقار
غایش خوانند وآن نوع کشنده بود ونیکوترین مر آن بود که بسرخي مایل باشد وخوشبوی
ورزین صافي وبغایت تلخ بود وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشک است در
دوم ووي مفتح ومحلل ریاح بود ودر وي قبض والزاق بود ودر داروهای
بزرگ استعمال کنند از بسیاري منفعت آن ووي منع عفونت کند تا بحدي که میت
را نگاه دارد از تغیر ونتن واثر ریشها را زایل کند وچون در دهان نگاه دارند
بوي دهان خوش کند وورمهاي بلغمي را نافع بود وچون ~~در شیب زبان نهند~~ واگر

مرزنجوش هندبا

مر هندي بول گویند

بالفتح

با افسنتین یا برسیس با عصارهٔ سداب حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون
آورد بزودی و اگر مقدار باقلائی که آن بوزن دوازده جو باشد بیاشامند
سرفهٔ مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحهٔ امعاء را نافع بود
و چون در شیب زبان نهند و آنچه حل می شود فرو می برد خشونت قصبهٔ شش
نرم گرداند و آواز صافی کند و کرم بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شیب نعل بمالند
کند نعل زائل کند و چون با خمر و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون
بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند و چون با افیون و جند بیدستر و ماميثا بیامیزند
ریمی که از گوش آید و ورم گوش را نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی
مالند از تساقط منع کند و ویرا ریشی که در چشم بود و تاریکی و سفیدی آنرا زائل کند
و ابن جزاز گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی گند
که از فرج وی دهد زائل کند و اگر مر بزیت فلسطینی بسرشند و طلا کنند بر انگشت
ابهام پای راست قوت مجامعت تمام دهد مادام که بر ابهام وی بود چون سحق
کنند بسر که نیکو بود تا مانند مرهمی شود و بر سر مالند در بهر و صدغین که سبب آن
ندانند زائل کند و رازی گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و [illegible]
و معص [illegible] رحم و مفاصل را نافع بود
و حبس [illegible] را مفید شود [illegible] بیرون
آورد و محلل [illegible] بود و ورم [illegible] مفید است
و چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و اشترها و معده را سود دهد و مسهل
آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامد منع خون رفتن
با فراط بکند و باز بندد و اگر با سداب فرزجه سازند و بخود برگیرند بچه بیندازد و اگر با آب
ترتیزه حل کنند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند
و بدان ادمان کنند زائل کند و اگر در آب ترشی نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت
نمایند زائل کند و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن حل کنند و بر شعیره طلا کنند خشک گرداند و زائل
کند چون با کندر و زعفران بخود برگیرند ترخر را نافع بود که از رطوبت بود و رایحهٔ وی مصدع و مسدد
و مسموم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ
[illegible] با قصب الذریره و قسط تلخ و فقاح اذخر. **مرباطین** معنی آن ذو الف ورقه بود

**مرابیه** بهموم وصاحب جامع گوید حجر نبیل است وگفته شد و طرقیان آنرا احدمانه گویند و بهموم المجوس و بهموم الیهرابده خوانند وگویند طبیعت آن گرم وخشک است در درجه دوم و در وی تجفیفی بغایت بود و مجوسی گوید سنگ مثانه بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن گل وی بود و آنچه تازه بود طبیعه آن سرد و خشک بود باعتدال خون را ببندد از جراحتها چون بکوبند و بران نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند بول براند و فضول را بگدازد و معرفت وی در باب با گفته شود **مرو** انواع است نوع خوشبوی وی را مرماحوز خوانند بشیرازی مرو خوش گویند وگفته شود و نوع دیگر بوی وی کمتر بود و آنرا اسموسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی مرو رشک خوانند و نوعی دیگر آنرا دارما و دارمک نیز گویند و آن مرو سفید است و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تفریح بود و گویند بدرستی که وی لسان الثور است وگفته شد و یک نوع دیگر خراما گویند و هم گفته شد و یک نوع دیگر ار دشیر دار خوانند و ار دشیران نیز گویند و آن بشیرازی مرو تلخ خوانند و به لفظی دیگر مرماهان و مرماهوس گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم مجفف و محلل نفخ و بلغم بود و سده بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران گوید دارما مرو سفید است و حب وی هم نیز سفید بود و مؤلف گوید انواع مرو را هیچ کدام را حب سفید نیست الا مرو تلخ که خود و حب هر دو سفید دانه دارد و این نوع مشهور بود بمرو سفید بمرو سفید پس بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوع دیگر هست از مرو که آنرا امیشبهار خوانند و آن کاو چشم است وگفته شد **مرقیشا** ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی بود و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون و آنرا حجر النور و حجر الروشنائی خوانند از بهر روشنائی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و مقوی چشم بود و دیسقوریدوس گوید وی سوخته و یا ناسوخته مسخن و محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام بود و چون با رازیانج خلط کنند و گوشت زیادت در ریشها و رازی گوید چون از گردن کودک بیاویزند نترسند و اگر سحق کنند و بر کلف و برص طلا کنند زائل بکند و گویند محلل ماده بود که در زیر چشم بود و قوت چشم بدهد و بر نمش با سرکه طلا کردن سود دهد و در مرهمها محلل کردن نافع بود و قطع دم بود و بدل آن مغنیسا بود **مرداسنج** مرتک گویند بپارسی مردارسنگ و بیونانی لیدرخورسی خوانند و نیکوترین آن

اصفهانی بود براق که بسرخی زند وطبیعت آن بسردی مایل بود ومعسول وی بی محال
سرد بود وقابض ومجفف واز خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین
نشود واگر در نوره بود تن را سیاه گرداند و وی مادۀ مرهمها بود وبوی بدن خوش
کند خاصه شیب بغل وکلف را زائل کند واثر سیاهی زائل کند وخون مرده و
اثر آبله ببرد ومنع عرق بکند وگوشت در ریشها برویاند ومغسول وی چشم را
جلا دهد وخوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود وبول ببندد ونفخ در بطن
وحالبین پیدا کند وقبض زبان بکند وباشد که قولنج آورد وایلاوس وباشد
که اطلاق بول وغایط کند وخناق آورد ومداوای وی قی کند بعد از آن
بشراب وزنجبیل مربا واسفیدباج وچون طلا کنند در شیب بغل رد فضلات سوی
دل کند پس اولی آن بود که با روغن بادام یا روغن گل بیامیزند ورازی گوید کسی که
آن خورده باشد معالجه وی اول قی کند بآبی که در وی شبت وانجیر پخته باشند
وبعد از آن مقدار سه درم بآب نیم گرم بیاشامند ولحوم الخرفان وسرکه خمر سیاه
از عقب بدهند وبدل آن اقلیمیا بود **مری** بپارسی انگامه بخاری خوانند وانگاه
رقیق خوانند آنچه از جو سازند گرم وخشک بود تا سیوم وگویند گرم است در اول
وخشک است در سیوم اخلاط غلیظ را بزداید ونشف بلغم کند وپاک گرداند وبوی دهان
خوش کند وریشهای عفن را نافع بود ودرد ورک وعرق النسا ورطوبت معده را عظیم مفید
بود ودر حقنهای قولنج چون مستعمل کنند مناسب بود وگزیدن سگ دیوانه را نافع بود
ورازی گوید مری عمل نمک کند الا از وی الطف واقوی بود وشکم براند وقطع لزوجات بکند
وملطف اغذیه غلیظ بود ومعطش ومسخن معده وجگر ومجفف آن باشد وچون بیاشامند اندکی بیاشامد
کرمها بکشد واگر در چشم کسی کشند که وی را آبله بنیاد کرده باشد هیچ از چشم وی بر نیاید واگر باشد
بگدازاند چون منفجر شده باشد **مرطیس** سنگیست که در وی خشونت صغری بود وبلون لاژورد
بود وچون سحق کنند چیزی که از وی بیرون آید بوی خمر کند واگر بوزن سه جو از وی بیاشامند
درد دل را نافع بود **مریخ** جوز هندی خوانند وآن حبیست هندی مانند دو فو وطبیعت
آن گرم وخشک است در سیوم حیض براند وسده جگر وسپرز بگشاید **مرماحوز** نوعی از مرو است
وبپارسی مرو جوش خوانند ونیکوترین آن بستانی سبز بود وطبیعت آن گرم وخشک است والا وگویند
در دوم وگویند خشکی وی در چهارم بود وگویند گرم بود در اول و وی لطیف بود ومحلل
ومسکن ریاح بود وسده بلغمی بگشاید وچون سر بر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود

و وی منشف رطوبت معده و مقوی آن بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم باشد و منع قی بکند
و خوزی گوید چون در شراب خوب اندازند و بیاشامند مستی بخت کند و بوئیدن وی صداع
بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جهت سکر بود بوزن
آن اشته و دانگ آن زعفران و مرزنگوش و مرماحوز و جعفرم و فرنجمشک و بادرنجبویه
همه قایم مقام یکدیگرند در ابدال **مرعزی** جامه مرعز گرم و تر بود حرارت وی از
صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد از تری بسیار که در وی
ستخن کرده و مقوی پشت بود **مراد** نوعی از شکاعا است و باد آورد و در فعل
نزدیک است باشان **مردقوش** مرزنجوش است و گفته شد **مرمر** نوعی از رخام است
سفید و نیکوتر آن بود که از معدن جزع آورند و بیونانی اسطریطس خوانند و بعضی
گویند اسطریطیس جزع است و نوفوسطس گوید اسطریطیس چون بسوزانند و با
نمک اندرانی سحق کنند نیکو و دندان و لثه را بدان بمالند سودمند بود و لثه را محکم کند
و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند
و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با راتینج و زفت بیامیزند و ضماد صلب را
بگدازاند و چون در موم روغن کنند درد معده را ساکن کند **مرارات** سالم ترین
زهرهای مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود اما حرارت جوارح بغایت لذاع بود
خاصه کبار از ایشان و اختیار آن بود که لون آن زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لا
جوردی بود بد باشد و آن گرم و خشک بود در چهارم و تیره و چون با نطرون و
قیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را سودمند بود و زهرها مجموع تاریکی چشم را
نافع بود و خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتدای نزول آب مفید
بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید بقوت ترین زهره چهارپایان زهره
شیر بود پس کفتار پس گاو پس کرگ پس خرس پس بز پس آهو پس میش و هر
یک بجای خود گفته شود **مرارة الظبا** سودمندترین زهرها جهت چشم زهره آهو
بود **مرارة الحمار الوحشی** زهره خرگور داء الثعلب و دوالی را سودمند بود
مالیدن و بر اثر ورمها طلا کردن **مرارة الدب** زهره خرس تشنج و کزاز که از
جراحت عصب و سردی بود نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با عسل و فلفل
بگدازند و بقرطسه طلا کنند زایل کند و موی نیکو بر دیاند خاصه چون پنج شش نوبت
مداومت نمایند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس

گوید

گویند زهرهٔ خرس در منفعت نزدیک بزهرهٔ گاو بود و چون لعوق کنند صرع را نافع بود
و این زهر گویند چون در چشم کشند با عسل و آب را ز یا نه چشم را روشن کند مرارة البقر
بقوت ترین چهارپایان زهرهٔ گاو بود بگفتار پس خرس پس بز پس گوسفند و نیکوترین آن
زهرهٔ گاو نحل بود و آن در مرهمها کنند جهت منع جراحتها و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون
سر را بدان بشویند جرب را نافع بود و با عسل چون بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه
بواسیر بود و وی تریاق گزندگی بود مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و دوی و طنینی و درد
گوش که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند یا آب گیند سود دهد و اگر ریم از گوش روانه
شود با شیر زنان در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای بد و درد فرج و ذکر
و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود با عسل مرارة التیس
نیکوترین آن زهره دکه جوان بود که بشیرازی آنرا دبرای خوانند و گشن نکرده باشد طبیعت آن گرم
و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع بود و دانهای ترکه بر گوش بود سودمند بود و زهرهٔ
بز کوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره
مصلح وی انیسون و عسل بود مرارة الخنزیر زهرهٔ خوک ریش گوش را نافع بود و چون
طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برآید مرارة کلب الماء زهر سگ آبی چون آدمی مقدار
عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و خطمی یا رومی و دارچینی
و انفحهٔ ارنب کنند و بروغنهای خوش بوی تمریخ کنند و تدبیرهای لطیف مرارة الضبع
زهرهٔ کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل باغی بود که
در سر باشد و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی و نیم بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح
وی عسل و صبر بود مرارة الاسد زهرهٔ شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند
و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره
کبک که آن سودمندترین زهرهای مرغان بود درین زحمت مرارة الشبوط شبوط
ماهی است که در دجلهٔ بغداد باشد و آنرا بیونانی قلونولوکس خوانند زهرهٔ وی
تاریکی چشم و ابتداء نزول آب را و انتشار را سودمند بود و گویند چون بگیرند
از وی تا مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوت دل دهد و گویند خوردن
آن مضر بود بزهره مصلح وی کثیرا و سرکه بود مرارة الکرکی زهرهٔ کلنگ
گرم و لطیف بود و چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکبش
زهرهٔ غوج درد گوش که از سردی بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود

زهره نحل یعنی نر

مرارة التیس

هنوز

مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت آثر ریشهای که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود و چون بپاشامند مرارة الارنب زهرهٔ خرگوش چون با آرد جواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب نروند همیشه و اگر خواهند که از ان خلاص یابند سرکه بخورند و بدل وی زهرهٔ تیس بود مرارة النمر والافعی والارنب البحری گرم و کشنده و مهلک باشند کسی که آن خورده باشد او را تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت بماند نشانهٔ خلاص است و هرچه زهرهٔ افعی بود عجب بود که از ان خلاص یابند و مداوای وی بلبن حلیب و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و تخم تورک و جوآب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم فراریج دهند و شراب باندکی مشک و دواء المسک نیز مناسب بود مرارة الزخمه

زهرهٔ مردار خور که بشیرازی خردبه و بپارسی موش گیر گویند و ~~دیبلخند~~ بازیت گرانی گوش را نافع بود و با روغن بنفشه چون در گوش مخالف چکانند در شقیقه را مفید بود و با آب مرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و ابن بطریق گوید چون زهرهٔ وی خشک کنند در ظرفی آبگینه در سایه و در چشم ملسوع کشند در جانب گزیده سود دهد اگر چه افعی گزیده بود و دیگر گوید نه چنین است و بعضی گویند مجرب بود جهة سم عقرب و مار و زنبور و صاحب منهاج گوید ظن من آنست که لطوخ کنند مریق عصفر است و گفته شد مرقد جوز ماثل و افیون را بدین اسم خوانند مرّ الصخر و مرارة الصخر نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد مروریه یعصید آست و آن نوعی از هندبای بری است و بغایت تلخ بود و رازی گوید مروریه صنفی از کاهوست تلخ که شیر از وی روانه بود مزر قومی خوانند و آن نبیذیست که از گندم و جو و گاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و الکسمه و خوش بره خوانند و مست کننده بود مزمار الراعی زمارة الراعی خوانند و گویند عصی الراعی است و گفته شد مزج درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر گفته شد منفعت آن مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند چینی و این وافد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر آورده است که تفضیل مشک تبتی بر چینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل چرا کند و آهوی چین بر حشایش دیگر چرا کند و دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیره آن از نوعهای که غش توان کرد و نیز چین را راه دور است و در دریا گذشتن و سبب نم دریا و اختلاف هوا بوی آن و قوت آن ضعیف کردد و نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحهٔ وی تفاحی و از آهوی

که بپارسی حکاسه خوانند

شیرو

مرار

مشک تبتی بر چینی از سه وجه ترجیح دارد

کبرتا

گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج گیرند بود و چون از وی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد
و آن آهوی دیگر در لون و شاخ و صورت هیچ نیست الا بغیر از یک چیز این آهو را دو دندان پیش بود
بشکل دندان فیل و خوک مانند یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند قوم انجا بشکار روند
و اگر تیر زنند نافه وی ببرند و خون که در نافه بود خام بود و پخته و رسیده نباشد بوی وی
سهوکتی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهوکه از وی زایل شود و از ماده
هوا مستحیل بمسک گردد و این دلیل است که میوهٔ که بر درخت نارسیده باشد و نتوان خورد
چون از درخت فرد گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد و فی الجمله نیکوترین
مسک آن بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در سرهٔ خود مستحکم شده باشد و از حیوانی
بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و قلهمان گوید مسک گرم است در دوم و خشک است در سیوم و ابن ماسه گوید عرق را نیکو
و خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیادت کند و مرهٔ سودا زایل کند چون
با ادویه بود که مصلح وی بود در ان رحمت مسخن اعضاء مقوی اعضا خارجی بود
چون بر وی نهند و اعضاء باطنی را بیاشامند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز
ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد بر مجامعت
بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند دهن را
گنده کند و سودمند بود بر غشی و سقوط قوت را نیکو بود و طبری گوید ملطف
و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس
از وی با همچندان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند و قوت دماغ بدهد
حکیم بن الحسین گوید چون در ادویهٔ چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود
زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیران را موافق
بود خاصه در زمان سرد و در سردسیرها و مصدع جوانان و محروی مزاجان بود خاصه
در زمان گرم و گرمسیرها و فی الجمله سودمند بود مجموع علتهاء سرد که در سر بود سده ها را
بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله جسد و شکم ببندد و زردی
روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق
بیش هلاهل و قرون السنبل بود و مفرح بود و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی
وی بکافور کنند و از ان خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط
کنند و چون در روغنهایی که مسخن باشد حل کنند و بر قفا و پشت بمالند خدر و فالج را سود دهد

ابلکرانه

ابن ماسویه

و علت که در سر بود

مقلوج و اصحاب سکته سرد
نافع بود و دماغ پاک کند
با ادویه که تر ان سودا کنند

واکر بدان مداومت نمایند افلاج را زایل کند و ابن رضوان کوید بر بواسیر ظاهر طلا کنند نافع بود و ابن رشد
کوید ریاح غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود چون بیاشامند و صاحب منهاج کوید مقدار ماخوذ از وی
قیراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ کرم و مصلح وی کافور بود و کویند بدل آن چند بیدستر است در درد عصب
و در همه فعلها الا بوی خوش تنها باقی در همه فعلها بدل مشک بود و کویند بدل آن مرزنکوش است مسک
الراعی کویند زوفرا است و کویند تحقیق شیطرج است و کفته شد مسقوره و مسمقار و مسمقران اسمهای
بربری است زراوند طویل را مسک الجن بزبان اندلسی جعده کوچک را بدین اسم خوانند و شواصرا
نیز مسک الجن خوانند و کفته شد مسک القرود اشنه است و کفته شد مسواک العباس کویند رعی
الابل است و کفته شد و نوارسی را نیز بدین اسم خوانند مستعجل بوزیدان است و کفته شد مسحقونیا
مسحوقنیا و مسحوقونیا نیز کویند و آن زبد القواریر است بپارسی کف آبکینه کویند و ماء الزجاج
کویند و آن آبی بود که بروی آبکینه مانند کف پیدا کردد و بعضی کویند آب خمرهای سبز است هنکام
ساختن و بعضی کویند ریم آبکینه است و آن بغایت حار و حاد بود سفیدی چشم را زایل کند
و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا طلا کنند و بدل آن آبکینه
سفید است و قلیه کازران مسقاطون عود هندی است و کفته شد مسن سنکیست الوان که کارد
و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند چکاکه آنرا چون بر پستان ابکار لطوخ کنند و بر خصیه اطفال
رها نکند که آن بزرک کردد و بر داء الثعلب لطوخ کردن موی بر رویاند و اکر براده که بیاشامند ورم سپرز
بکدازاند و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون شکسته کنند پس بریان کنند به آتش و سحق کنند
تنها و در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند و از بهر اینست که شیافات که جهة چشم سازند بروی سازند
و اکر وی را بسوزند و سحق کنند و بر سوختکی آتش پاشند سودمند بود مشمش بپارسی زردالو
کویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمینافن او ارمنی بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و خوزی کوید
دیسقوریدوس کوید طعام خوبتر از شفتالو بود و بمعده نیکوتر از وی بود و خوزی کوید مسهل صفرا
و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون بیاشامند مسکن تشنکی بود و مبرد معده بغایت و تنهای
خاده را نافع بود و اکر در معده طعامی بود فاسد کرداند و نکذارد که و اولی آن بود اکر در معده بقیتی
طعام بود نخورند و از پی آن سکنجبین خورند و کویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب
میبه مکث خورند و اکر مغز استخوان وی خورند غثیان و غشی آورد مداوای وی بقی کنند پس
بربوب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی بواسیر را نافع بود مشط
الراعی دیبساقوس است و کفته شد مسک هندی سعد هندی است و کفته شد مسکطرامشیع
و مسکطرامشیر نیز کویند و آن فودنج بری بود و بشیرازی زنک کویند و از خواص وی آنست که

الفیراط ... السبع حبات

نسخه مسواک القرود

مرطاء شراب افشرده انار ... کننده بود

و آنکه محقق است کف آبکینه

با سرکه و نطرون حکه و جرب و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود و چون سحق کنند

بخور بند و تقطیع آن

ممسک

مغز

چون

چون گوسفند بوی چرا کند بعوض شیر خون از وی بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیوم
وگویند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات لزج از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی
عظیم سودمند بود غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس براند و سنگ
گرده بریزاند و مقدار ماخوذ یک مثقال بود و مصلح آن رب مورد بود یا بلوط و جا
لینوس گوید دانگی از وی سحق کرده چون با روغن بلسان بسرشند و زن بخود برگیرد
در رحم زایل کند و اسحق گوید قولنج را نافع بود چون دانگی با دانگی سقمونیا و یک درم کثیرا و
ده درم خمیره بنفشه با آب گرم بیاشامند و اربیاسیوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده
باشد در هر سه روز یک روز نیم درم از وی با سه درم تخم خربزه و ده درم سکنجبین و بیست درم
عسل صاف بخورد شهوتش زیادت کند ~~و وی از غایت افراط ادرار که در وی هست
بعوض بول خون براند~~ و چون زنان بیاشامند و بخور کنند بچه بیفکند و وی مضر بود به سپل
وگویند اصلاح وی بسرکه خمری کنند و بدل وی گویند فرد ماما است و جالینوس گوید
بدل وی در ادرار عدس مر است دو وزن آن و شابور گوید بدل آن اکلیل الملک است
وگویند بدل آن شقایق است مصطکی بپارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیا و بروی
مسطنجی و بیونانی سخینوس گویند و آنرا علک رومی خوانند و گیه گویند و آن صمغیست
سفید و سیاه بود آنچه رومی بود سفید باشد و آنچه سیاه بود معروف بود به نبطی تجفیف در وی
بیشتر بود از تجفیف مصطکی سفید بود و قوت قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر و سود
مندتر از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از مجموع صمغها باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و گویند تر است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان
و اغصان و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره ورق آن و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا
و عصاره لحیة التیس بود جهت قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان
گشاده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت مجموع درخت وی قابض
بود و قوت ثمر وی و ورق وی و قشر بیخ وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی
بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضاء مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان
رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند
و جرب را نافع بود تا بحدی که جرب مواشی و سگ و اگر از شاخهای وی مسواک سازند
دندانرا جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوای متضاده یعنی از قوت قبض و تسخین
و قوت تلیین و بدین سبب آنست که اورام معده و مقعد و امعا و جگر را نافع بود چاییدن

و از غایت افراط که در وی
هست بعوض بول خون براند

ببر شند

وی بلغم از بر کشد و سرفهٔ بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و محلل رطوبات معده
و مسکن مغص که از رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم جگر را و نزف دم
را سودمند بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بسرکه خوب سایند و خشک کنند و با کثیرا
استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل کردن تشنج را نافع بغایت بد بود و مصلح وی
صمغ عربی است و قند و گویند بوزن آن لبان که آنرا کندر دریائی گویند و گویند بدل آن یک وزن و
نیم آن صمغ البطم است **مصمغ** ثمر عوسج است قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج سخت آورد
**مصل** طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید در سیوم سودائی مزاج را بد بود و مضر
بود بمعده و سفل و کیموس بد بدهد و اگر با گوشت فربه پزند ضرر وی کم شود **مطحنا** لعوق مطحنیا
و آن لعوق لوز است و در مرکبات گفته شود **مطبخ** نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن
خشک تر از پخته بود و آنچه با سرکه و کوویا بود گرم و خشک بود و آنچه بمری بود بی سرکه بغایت
گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده بود و آنچه با ابازیر بود دشخوار
هضم بود و تشنگی آورد و اگر بسرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی نیاورد و آنچه بی
سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطنجن کنند و مری و دارچینی بر آن کنند تشنگی آورد **معد** دانه
جلنار است و گفته شد **معشوق** از احجار است آنرا جمست گویند و گفته شد و از نبات طاهو
و آن نیز گفته شد **مغافر** صمغ آجاص است و گفته شد **معین** مازریون است و گفته شد **معا**
نیکوترین آن بود که حولی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی و مصلح
کسی بود که غذای وی دخانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون
که از وی متولد شود بد بود و میل ببردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و سکباج
و ابازیر بپزند **معده** وی چون معا بود در احوالها و وی صالح تر از معا بود و سرد و خشک
بود **مغاث** بهترین آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد ~~و طبیعت~~
آن ~~سرد و خشک بود و خلاف~~ و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود و مقوی
اعضا بود و مسخن و ضماد کردن شکستگی و کوفتگی و الم و نقرس و صلابت مفاصل
و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و تشش بود و باه را بر انگیزد خاصه تخم وی و مقدار
ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است و در ضمادات بدل
وی ثلث گویند **مغره** نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونانی میلطوس خوانند و بر طیقون
گویند بشیرازی گل سرخ گویند و بکار آن استعمال کنند و نیکوترین آن بود که سرخی روشن بود نه تاریک
و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم
و قولس گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود جراحتها را باصلاح آورد و گرم بکند

بود ولی ان خورش کنند ... محکم گرداند ...
... رطوبت ... چون ... زنبق بود ...
... نافع بود ...
... بسیار نافع بود ...
... ضمادات کنند ... نافع ...
... سرد باشد ...

مصلح الرحم کهربا است و گفته شد
مطبوخ عقید العنب خوانند و گفته شود

معد حصی التعلب است و گفته شد

و چون در سرکه

وچون در سرکه حل کنند بر جره و بر مجروح و ورمهای گرم طلا کنند نافع بود خواه ریش تازه بود خواه ریش کهنه شده و اگر بر سوختگی آتش کنند ردع ماده بکند و ورم بکدازد و ریش را خشک کند و طبیعه ببندد و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند بود قرحه امعا و مثانه را سود مند بود و درد جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض بکند و همچنین اگر حقنه کنند دم قرحه امعا اسفل کبد وانه بود ببندد **مغنیسیا** صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود نیکوترین وی گویند کلیست سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند و مولف گوید آنچه محقق است سنگیست الوان بغایت سست و اکثر سیاه رنگ سرخ آمیز بود و نقطهاء سفید بر آن باشد و آبگینه گران استعمال کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود به دل و گویند مصلح وی عسل است و بدل آن مرقشیثا است **مغناطیس** حجر مغناطیس خوانند و گفته شد **مغاث هندی** کلزا ست و گفته شد **مغد** لفاح بری است و گویند بادنجان است و گویند نوعی از گیاه کوچک است لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجانست و گفته شد و لفاح بری را مغد گویند و هم گفته شد **مغرود** نوعی از گیاه کوچک بد بود خوردن وی **مفرح** چون مفرح مطلق گویند مراد از آن لسان الثور بود و گفته شد **مفرح قلب المحزون** ترنجان است و بادرنبویه نیز گویند و گفته شد **مقل** صمغیست که آنرا کور خوانند و معروف بود مقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود عربی بود و صقلبی بود و غیر مقل مکی که آن ثمره دوم است و گفته شود و نیکوترین وی آنست که صافی بود و بلون ابریشم بود ازرقی که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ چوبی و چرکی در وی نبود و چون بخور کنند خوش بوی بود مانند اظفار الطیب در رایحه غار کند و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد بود و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون بلعاب دهن روزه دار حل کنند تا چون مرهم شود و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بخود برگیرند و بخور کنند انضمام رحم بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبت که باشد پاک گرداند و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند گزیدن جانوران و سرفه کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد و مفتح سده گرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار آنچه از وی تناول کنند یک درم باشد و وی خنازیر زایل کند و با سرکه بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ عضل و صلابت اعصاب و تعقد آن و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخود برگیرند بواسیر را نافع بود

وخون آن ببندد و محلل اورام سفل وانثیین بود وخون بسته و عرق النسا ونقرس را نافع بود وا[سحق]
گوید مضر بود بجگر و مصلح وی زعفران بود و گویند مضر بود و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن آن
صمغ البطم و نیم وزن آن کندر دریائی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید
ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون خشک شود و فل خوانند و در اندرون وی استخوان بود
وآنچه پخته بود خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته
باشد وآبی اندک و بغایت خشن و قابض و بارد بود شکم ببندد و قوت معده بدهد و پوست وی
پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر مقل مکی خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود **مقلیانا**
بسریانی حرف گویند و گفته شد **مقر** نبات صبر است و علیسی خوانند و گفته شد **مقدونس** مقدونس نیز گویند
واز کرفس ماقدونی است و منسوب بماقدونیا رومی بود و فطراسالیون است و گفته شد **ملح**
سیکران الحوت است و گفته شد و قلوس و بوصیر نیز گویند و آن ماهی زهرج است و گفته شد
**الاندرانی** خلاصه است و گفته شد **ملح** و آنرا بپارسی نمک گویند و آن انواع است ملح عجینی و ملح اندرانی
وسیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مر و آنچه تلخ بود نزدیک بوره بود و نیکو
ترین آن اندرانی بود سفید تنک و بپارسی آنرا نمک طبرزد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها
بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و خارش و نقرس و جذام و قوبا سودمند بود
و نمک باد بار ابکند و منع عفونت بکند و سودمند بود و غلیظی اخلاط را بگدازاند و چون با ز[یت]
و سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و استرخاء لثه را نافع بود و اگر
با عسل بود ورم لهاة را نافع بود و اگر با جو سوخته و عسل و تخم کتان برگزیدگی عقرب ضماد کنند
نافع بود و با پودنه کوهی و زوفا گزیدن افعی را سودمند بود و چون طلا کردن و با ذفت و قطران
و عسل برگزیدن مار شاخدار نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای و گزیدن زنبور
نافع بود و چون با مویز و عسل ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با فوتنج و حمر و عسل منضج اورام
بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن نهنگ را سودمند بود و چون سحق کنند و در خرقه
کتان کنند و در سرکه نیز فرو برند و بر عضو گزیده افعی مالند نافع بود و چون با سکنجبین
بیاشامند دفع مضرت افیون و فطر کشنده بکند و ابو جریج گوید چون با غذای که سرد بود
مانند پنیر و ماهی و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود بگردد تا بجدی که گرم و خشک گردد و به
اسهال و قی یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و گفتار را مضر بود و چون بسرکه حل کنند
و بدان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید بکند و خونی که بسبب دندان برکندن بود

غار کنند اکله و قلاع و استرخاء لثه را نافع بود

... را طلا کنند و معالجه ... ویلغم ... خارج ...

به بغداد

به بندد و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند و درد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کنند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پارهٔ بدان تر کنند و بر جراحتی که تازه بود و خون از آن روانه باشد نهند خون را ببندد و ملح اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را تنک گرداند و ضعیف سازد و سبل را سود مند بود و درد معدهٔ سرد را مفید بود و مسهل بلغم عفن خام و سودا بود و مقدار شربتی نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آنک نمک را بشویند یک بار و رها کنند تا خشک گردد پس در دیگی کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته برگرد دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز استد آن زمان سوخته بوده و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم و ضعف بصر و گرش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و صعتر اضافهٔ وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن نوشادر بود و گویند نیم وزن آن بوره ملح الدباغین سورج است و گفته‌اند ملح الصاغة تنکار است و گفته‌اند ملح بوزن نوشادر است و گفته‌اند ملح صینی ملح عجین است و گفته‌اند ملح الغرب بورهٔ درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته‌اند ملح الهندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرمتر و لطیف تر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربتی تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و مصلح وی هلیله زرد بود ملاخ قاملا است و گفته‌اند ملوخیا ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود و بشیرازی خطمی کوچک گویند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخ کوچک بود و در خبازی گفته‌اند و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود و چون بر معده و جگر و سینه ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلاج و ورم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود. چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید سدهٔ جگر و زهره بگشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود یا گلاب ملرطا مشط الراعی است و گفته‌اند ملوثیا مقلونیا خوانند و آن خربزهٔ دراز بود و بشیرازی آنرا خیار دراز گویند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود ممسک الارواح موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته‌اند منج بنج و بپارسی بنگ

گویند کوه‌ها بود در باب با گفته شد من هر طلی که بر درختی افتد یا سنگی آنرا من خوانند ترنجبین
و شیرخشت وگزانگبین و بیدانگبین و امثال این و طبیعت آن ما سرجویه گوید گرم
بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست سینه را نیکو بود و شش او رطوبت
آن بزداید و خشونت آن نرم گرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش
بن الحسن گوید گرم بود گرم بود در آخر درجهٔ دوم و خشکی وی نزدیک بگرمی
وی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صاف بود و بیخ چوب درخت با وی
آمیخته نبود استرخاء معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ماء اصفر اسود
چون بیاشامند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند بمقدار دانگی دماغ را پاک
کند و بادهای غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط
کنند در شربت و سعوط وی را خلط کنند با داروهای بزرگ از بسیاری منفعت آن
در بدن منج برنوی کافوریست و در مرکبات صفت آن گفته شود منم درجب
المنم گفته شد صفت آن منجوشه سنبل رومی است و گفته شد مندر عوره
بیروج است و گفته شود و برومی مندراغورس خوانند منشور خیربوا
بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش است که آنرا منشور خوانند
مندلی عود است و گفته شد منح مرج است و گفته شد منج زراوشان تخم
خیری است و گفته شد موز درختیست مانند نخل و ثمر وی موز خوانند و در
طرف دریا بسیار باشد و بمقدار خشخاش با پوست و ورق آن مانند پیل جوشی است
در بلاد عرب و دانه وی مانند دانهٔ انجیر بود و بطعم شیرین بود و طبیعت وی ابن
ماسویه گوید گرم بود در وسط درجهٔ اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و
ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفهٔ خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد
و کرده را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن وی مولد سده بود
و صفرا و بلغم زیادت کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود
بغایت و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند یا با عسل پیش از طعام
باید خورد و بعد از آن سکنجبین بزوری و بعد از غذا شاید که
خورند تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است

برقع

منشور

مورد اسفرم مورد برّیست و نیکوترین آن روحی بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع که از
رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخور برگیرند کرم را بکشد و بیونانی میبولن
خوانند بعضی اکامیطیبقون و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت بود
ولیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و
بوزن و لون غاریقون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و
خوشبوی بود و این بیخ مستعمل بود و طبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و
خشکست در سیوم و در وی رطوبتی نافخ غیر نضیج بود و جالینوس گوید
گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و نیکوترین آن سفید روشن پاک بود
بول و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از سنبل بود و قابض تر در مفاصل را نافع
و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن و عسر البول را نافع بود آشامیدن و
ضماد کردن و درد مثانه و گرده را نافع بود و چون بجوشانند و زن در آب آن
نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل
کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن نیم
وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن سنبل است و گویند بدل آن نیم وزن فلفل
سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوز بوا مومیایی نیکوترین آن معدنی بود که
از ولایت داراجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیائی بقوت زفت
و قفر بود چون باهم بیامیزند و بطبیعت ایشان بود الا مومیایی منفعتی تمام
دارد و بسیار طبیعت وی گرم بود در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ
الرئیس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود
بخاصیت سودمند بود ورمهای بلغمی را و خلع و کسر و سقطه و ضربه و فالج و
لقوه را خوردن و مالیدن در شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سود دهد
چون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر فارسی
بیاشامند نافع بود و منع نفث دم بکند از شش و خناق و درد حلق را قیراطی
از وی فواق زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه
ریش مثانه و احلیل را نافع بود و دو حبه از وی یا قیراطی گزیدن عقرب را با

آن

تراب حرف بیاشامند ریش ریشه را حلیل را نافع بود و جهه از وی با
مثلث و بمجدار ان با روغن کاو بر موضع گزندگی بمالند و جهت کرجالی بیاشامند
زرد نقوذ رایه ا موضع کر و نیم دانک در آبی که انیسون جوشانیده باشند
حل کنند و بر سلم منستسقی طلا کنند نافع بود و این خاصیتها و ده چندین
دیگر بیشتر دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت دارا جرد آورند و
معروف است بشبانکاره بود این منفعتها دارد غیر فرنگی که آن معمول از
آدمی است و غیر انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قعر بود و منافع
وی نزدیک بمومیای بود مولوبد اما نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ باشد
و جالینوس گوید بقوت مرداسنک بود و در مرهمها گوشت زیاده برویاند و
مولف گوید بشیرازی آنرا اکرماله خوانند و چون با آب بسایند و در شیب
بغل مالند گند بغل ببرد موم شمع است و گفته شد موشن در بندی کوش
در بندی است و گفته شد موسی حرمل است و گفته شد موداموان گزر
البر است و گفته شد موخیون نوعی از سموم است نزدیک به بیش و
مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای بیش بند مها صاحب منهاج
گوید سنگی است بجنس بلور و گویند بلور است و صاحب جامع گوید نوعی
از آبگینه است که در معدن با مغنیسا جمع می شود و مهی میگردد و در بحر اخضر یابند
و در صعید مصر و آن سنگی است سفید یکرنگ و نوعی دیگر هست که جنس وی
کمتر می باشد و صلب تر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع
اول که گفته شد بلور است بتحقیق و ابو طالب بن سلیمان گوید مهی بخاصیت
چون زن در زمان زاییدن از خود بیاویزد زاییدن بروی سهل گردد و
هر مس گوید گرانی زبانرا و کسی که بخر تباه گوید چون سحق کنند به سرکه و نمک و حرف
زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبانرا بدان تحریک میدهند چند نوبت
آن زحمت زایل شود و کسو فراطیس گوید مهی سودمند بود از نعاس و سلح
در کودکان عارض شود و زنی را که شیر دشخوار از پستان وی بیرون آید
چون بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید و تمیم گوید چون با آب سحق کنند سفیدی
چشم زایل کند مهد نوعی از عظیشا است که معروف براحة الاسد
و اهل شرق قتلی خوانند میس درختیست بزرک بیونانی لوطس خوانند
و ثمر بزرکتر از فلفل بود و سیاه رنگ و مغزوی سفید و شیرین بود معده را

نیکو بود

نیکو بود و شکم ببندد و وی لطیف و مجفف بود و نشاره چوب وی
نزف دم زنان را نافع بود و قرحه امعا و ذرب و دیوثه ببندد و سنگ
طبیخ نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت
قرحه امعا و زنانی که رطوبات خرمن از رحم ایشان روانه بود و موی را
سرخ گرداند و شکم ببندد میوه بیونانی میوه سایله را اصطفی خوانند و عسل لبنی
نیز گویند و تفل وی را میوه سایله خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و گویند تر بود نضج و ملین و منضج باشد و گویند داغ
را پاک گرداند و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و مقدار ماخوذ از
وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد جراح
بیاشامند اگر چه در کبیر تر حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور
کردن وی قطع را چه بخفف میکند و وبا را سودمند بود و وی مصدع بود
الحق گویند مضرت نشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میوه سایله در لبنی
گفته شد میشار کاوچشم است گفته شد و صاحب جامع گوید میشار
و میشهار طیلافیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد میم
ملسم خوانند و صفت آن در حب المسک گفته شد میخیخ بپارسی تخم چوش
خوانند میوبزج زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید حب کرس است
و این خلاف است حب کرسنه غیر آنست و میوبزج بپارسی میویزک خوانند
و نیکوترین آن مصری است سیاه رسیده و معروف بود بمیوبزج جری
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محرق و اکال و حاد بود به
خاصیت شپش را بکشد خاصه چون با زرنیخ بود و تنها بر جرب ریش شده
کردن نافع بود و چون بانجده حب از وی بیاشامند قی کند بلغم لزج آورد
و وی مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عاقرقرحا در خوردن
وی خطر بود که قرحه مثانه را نافع کند بیلیوس شراب سوسن است والله
اعلم

## باب النون

ناجیل نادیخ و نارنج گویند
بپارسی نارگیل خوانند و آن جوز هندی است و نیکوترین آن تازه بود که بغایت
سفید باشد و آبی که در آن باشد شیرین باشد و طبیعت آن گرم بود در دوم
و خشک بود در اول و چون تر بود گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در

میوه بندر سیلدار

به اسم ... و نیکوترین آن بود ... مشهور بود ... بخور خواهند

میشبهار

و نیز نارگیل ... خوانند

ناجیل ... نارگیل

اول باه را زیاده کند وغذای بسیار دهد و لتقطیر البول را نافع بود و
بود عفن وی بنارا را سود دهد ووی منی بیفزاید وفسخ کرده بود و نارگیل کهن شده
کرم را بکشد وحب القرع بیرون آورد وطبع ببندد ووی بر معده ثقیل بود
و پوست مغز وی هضم نشود واز بهر آنست که پوست وی البته باید خراشید و با
شکر خورند واکثر شدوی غشیان وکرب وغشی آورد و مداوای وی بقی کند
بعد از ان بربت فواکه ترش **نانخواه** نانخه ونانوخیره ونانخاه گویند بشیرازی
زنیان خوانند ونانخواه اسمی فارسی است معنی آن طالب الخبز است یعنی
طلب کننده نان ونیکوترین آن زرین تازه خوشبوی بود که مایل به سرخی باشد
وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرمی وی در دوم بود وسده
بگشاید ودر ادویه بهق وبرص استعمال کنند ودیسقوریدوس گوید چون
با شراب بیاشامند مغص وعسر البول وگزندگی جانوران را نافع بود و
حیض براند وابو جریح گوید طبیخ وی نفخ را بگشاید البته وتخم وی بتنهایی کهن
را نافع بود وچون طبیخ وی بر گزندگی عقرب ریزند در حال درد ساکن کند
و فارسی گوید قطع قی که در سینه ومعده بود بکند وسکن ریاح بود وطعام
را هضم کند وغثیان از اغلظ نافع بود وکسی که طعم طعام نداند ونولس گوید
مسخن معده وجگر بود آشامیدن وی وابن ماسویه گوید گرده ومثانه پاک کند
وطبری گوید سنگ بگدازاند وکرم وحب القرع بیرون آورد وصاحب منهاج
گوید باسد آب بول براند وآب وی چون در چشم چکانند خون بسته را بگدازد
ومقدار خورد از وی یکمثقال بود واسحق گوید مقل لبن بود ومصلح وی ترمس
بود وگویند چون سحق کنند وبا عسل بسرشند وطلا کنند بهر وردی که باشد در هر
موضع که بود وورم آنرا تحلیل دهد وچون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند
ورطوبات عفن خشک گرداند وبوی آن خوش کند وچون بر روی طلا کنند
بثور لبنی را ازایل کند وچون بکوبند با گردکان سوخته وبخورند ترجرا سود دهند بود
**نارنج** صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم وحماض وی سرد وخشک
بود در اول ومحلل ریاح سرد بود از دماغ وودی لطیفتر از اترج بود وماننده وی
بود در فعل وشریف گوید درخت وی مشهور است وثمر وی مرکب از قوای
مختلف بود پوست زرد وی گرم ولطیف بود وحماض وی سرد وخشک بود چون

نانخواه بهندی اجوائن گویند

نفخ ... البته

در ... تخم ... نارنج ... گرم ... خشک بود

پوست وی خشک کنند و سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در
زمان و اگر ادمان شرب آن کنند با زیت گرم دراز [illegible] و ده بیرون آورد
و پوست نارنج چون تر بود در روغن خیسانند و سه هفته با آفتاب نهند
در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند
گزیدن عقرب و جمیع گزندگیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی
چون بیاشامند سودمند بود سمهائی که عارض شود بسبب گزندگیها و حماض
وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد را بد بود و التهاب
معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ
در وی خوابانند بگدازد و اگر عروقهای باریک وی جمع کنند و خشک
کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین داروها باشد جهت
دفع زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود **نارمشک** تاویل آن بپارسی
مشک الرمان بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد و مولف گوید
از قول صاحب منهاج که آن اقماع رمان هندی است و آن قماعی است
مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برگ سبز در میان آن بود و منفعت وی مانند
منفعت سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیوم و وی
لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ
بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل آن دو ثلث و نیم آن زنجبیل است و نیم
وزن آن پوست پسته و دانگی آن سنبل و ابن عمران گوید بدل آن لوز
آن کمون کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن
آن سنبل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط و گویند بدل آن نیم
وزن آن قسط است **نارفارسین** نوعی از صرات که مغشوش کرده اند
بعضی از یتوعات و آن کشنده بود **ناردین** سنبل رومی است و مولف
گوید آن بیخی است که بلون مشابه مامیران و عروق الصفر بود و بشکل
اسارون ریشه بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه
اسارون بود و نیکوترین آن قوی تازه بود خوشبوی و آنچه بسفیدی
مایل بود به بود و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود در

تاغیث خوانند و آن اقماع رمان هندی [illegible]

سیوم چون در کحلها کنند موی غره برویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را نافع بود و طبیخ وی نشستن و بکدرم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اکحی گویند مضرست بشش و مصلح وی کثیرا با عسل بود و بدل آن سنبل هندی بود **ناطف** بپارسی قبیط خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود و موافق جوانان و کهلان و پیران بود و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزله و حرقت بول را و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود ولیکن صداع آورد و مولد صفرا بود و خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود سودمند بود کسی را که در سینه و شش او سده و خلطی و بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود سودمند بود جهت سرفه و سینه لیکن ثقیل بود و فرخی معده را و آنچه بگردکان بود در غایت گرمی بود و معده بلغمی را نافع بود ولیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش و کاهو کنند و آنچه به بادام بود اندکی گرمی داشته باشد و سرفه را که از رطوبت بود نافع بود **نافوخ** ذکر وی ات و گفته شد **نارکیوا** رمان السعال خوانند و آن خشخاش است و گفته شد و گویند نارکیوا خشخاش سیاه است **ناب الکلب** دندان نیش سگ دیوانه و غیر دیوانه بود و در باب عین در صفت عظام گفته **ناغیت** نارمشک است و گفته شد **نبق رطیب** بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق دو جا گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بحموضت بود سرد و تر بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی تفاح و کمثری مساوی بود و آنچه معتدل از وی بود شکم ببندد و غیر معتدل را واقع قوت لبد از بهر آنکه هضم نشود و مهیج هیضا بود و وی مولد بلغم بود و از بهر آن که حرورتی مزاج بود از وی سکنجبین خورد و سردمزاج گلنگبین **نبق یابس** کنار خشک سرد بود و خشک بود و شیرینی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تجفیف و تنظیف بود و قابض بود و قوت معده بدهد و شکم ببندد و نزف دم و اسهال که ضعف معده بود بکنند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذای خشک وی اندک بود **نبعت الارض** جب

قبیط

سبق آن هندی است

سمت

تنظیف

نفع

صنوبر است

صنوبر است که گفته شد **نبیذ التمر** شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب
سازند و طبیعت آن گرم و تر بود بدن را فربه کند و منی بود و غذای
بسیار دهد و مسخن بود و وی غلیظترین نبیذها بود و دیرتر از دوشابی و سدّه
آورد و مولد خونی تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب و جوابش و
انار ترش مضرت وی کم کند **نبیذ** دوشابی نیکوترین آن بود که از ستیلان
رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از حرارت خرمایی بود و
مسهل طبیعت بود و چون بگذرد غذای بسیار دهد و غلیظتر از خرمایی
بود و دیر بگذرد و بادانگیزتر بود و مولد سدّه بود خاصه چون تازه
بود **نبیذ العسل** گرم بود بغایت و گرمتر از خمر بود و خشک باشد رطوبت
معده ببرد و مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع خاصه چون با افاویه سازند
و وی خمار آورد و بیشتر از خمر و مضر بود چه وی مزاج را و مولد صفرا بود و
صداع آورد و اولی آن بود که تنقل با انار و به کنند و تنقل آن نبیذ ارزند
و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مثل رب اترج و غوره و مانند
آن خورند **نبیذ الفانید** و التین مسهل طبیعت بود و ~~سودا~~ وی مزاج را صفرا
موافق بود و کسی که علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو
بود و مسخن بدن بود و مسمن وی الیکن جرب و حکه آورد و فی الجمله مجموع
نبیذها مقصر باشند از شراب **نبیذ الزبیب** گرم و تر بود و حرارت
وی کمتر از حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند لیس
بطبع وی باشد رطوبت معده را نیکو بود ولیکن منافع وی کم و نیک بود بخمر
و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاجان را و مرضهای
سرد بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ فضول
که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز خیزد غذا بیشتر دهد و خونی
که از وی متولد شود متین و غلیظتر از خونی که از شراب بود و زود مستحیل
شود بخلطی سیاه که آن را دردی خود خوانند بعد از آن مستحیل بسودا گردد
و سوداوی مزاج باید که احتیاط نماید از وی البته **نبیذ الناریل** مسکری
نیکو بود و مسخن و ملین بود سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی
سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت آن

معتدل بود حلق را صافی کند و سعال را نافع بود و موافق سینه و شُش
و خاصیت آن بود که ابلا جورد اضافت وی کند سودا را نافع بود و مضر
بود بمعده حراری و مصلح آن فواکه حر بود نبات الوعد کماة است و گفته
شد نجیب قیتر سلیخه بود و نجیب اسم هر قشری بود و مخصوص بود بسلیخه
طب نجم و نخیل و نخر این هر سه اسم نیل است و گفته شد در تا نحاس بپارسی
مس گویند و آن انواع است یکنوع سرخ بود که بزردی زند و معدن آن
قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یکنوع زرد و روشن بود
و یکنوع بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقون است
و گفته شد و مس چون بسوزانند روسختج خوانند و وی حریف بود
و در وی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبیه رقیق
املس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و در وی حدت و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای خسین مسهل بود
و باید که حذر کنند از آنچه خیزها در وی رها کنند از شوربا و تلخی و ترشی
و شربتی و چربه و گوشت و آنچه آن بود که چون خیری در وی بیزند چون
گرم بود از وی بیرون کنند و رها نکنند که سرد شود که مضر بود و زنجار وی
سم است نحاس محرق روسختج خوانند و گفته شد نحام مرغ آبی
بود و ابن ماسویه گوید گوشت وی افضل لحوم طیر بود و گرم بود و قوت
خشم بدهد و منی بیفزاید مصلح بدن و صاحب منهاج گوید صحیح آنست
که در مصر ... داز نهد است که با باز ... جعل کنند و از پی آن مثلث
خورند یا بعضی از جوارشات نخاع بپارسی شت مازو گویند و طبیعت
آن سرد و خشک بود نخاله بپارسی سبوس گویند طبیعت وی گرم و
خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود و نقعه بسیار سینه
را نرم گرداند خاصیت حشوی که از آب وی و شکر سازند و وی محلل
ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که نفخی بود گرم کرده در کیسه کنند و
تکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و بار که گرم کرده بر جوب
شقیق ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بیزند و ضماد کنند بر پستان
که شیر در وی بسته بود و رم آن ساکن گرداند و شیر روانه کنند و نخاله

باورق

با ورق ترتیزه بپزند و بر کزندگی عقرب ضماد کنند در دسائی [illegible] کردانند و اگر
بآب شما بمین ... سنبل و اگر سیوس در سرکه خیسانند و بر آتش نهند
و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد **ند** بپارسی
کشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر بود و مشک بخور وی مقوی قلب
بود و دافع سموم **زجس** صعتر بری است و گفته شد **زجس** عبهر بود
و بپارسی نرکس خوانند نیکوترین وی مضاعف بود و بشیرازی آنرا
هفت زرده خوانند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف
بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم سده دماغ
را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیلی قوی بود و صداع که
از رطوبت بود سود دارد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و
کافور بود **نرد** طلاییست مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا
و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و ورمهای گرم را نافع بود و در
مرکبات گفته شود **نرول** مولف گوید که صاحب جامع و صاحب منهاج
صفت وی نگفته اند و آن گیاهی است کوهی که ورق آن بخیار زه ماند
و بیخ وی را داء النمر خوانند و گویند پلنگ را از دیدن دشخوار بود چون یکبار
زاید بقدرت حق تعالی می داند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود
این گیاه را طلب کند و بیخ آن برکنده و بخورد دیگر آبستن نگردد و بقدرت
حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود و گویند در پس سر وی باشد و گویند
در بن دنب وی بود و گویند در شیردان بود و مولف گوید که صحیح آنست
در بن دنب وی بود و باقی خلاف است و آنرا خانق النمر خوانند بپارسی
زرک پلنگ خوانند خاصیت آن بسیار بود هر جراحتی که ناصور شده باشد
آنرا بسایند بآب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلابه دی
لعق کند دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد و در اندرون دکان
خباز رود نانها در تنور ر افتد و نرد ... از یکدانه ... کوچکتر بود
به بسیار دور کها داشته و لوربان عملی سازند و بکار دارند توان تراشید و نزوک
نتوان تراشید مطلق زنگ نزوک برنگ پوست پلنگ باشد سیاه
و سفید **نسرین** در دصینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع بپارسی

کاشکین خوانند و دهن نرگس و بلیونج نسرین و قوت وی نزدیک
بیاسمین بود و گوا بید روغن وی مانند روغن نرگس بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم و وی
منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد و دوی
و طنین را سودمند بود و سده بینی بگشاید و درد دندان را نافع بود و
مسکن قی و فواق بود و چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بر یرقان و اصحاب
مره سودا که از سبب عفونت بلغم بود سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و
دماغ بود چون ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه
بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام در خود بمالند بوی بدن
خوش کند و عرق چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و چون خشک
کند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز بیابی جوانی را نگاه دارد
و مانع شیب باشد نسر شریف گوید جرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران
بود و بپارسی انرا کرکس خوانند و در طیران چون بلند گردد از مشرق بمغرب
پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبست گوشت وی
گرم و خشک است چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت دیگر گرم و
خشک است چون مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد سودا
بود و نزدیک بگوشت کلنگ بود و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم
کشند منفعت وقت با آب سرد طلا کنند پیرامون چشم جهت نزول آب و
اگر با تخم این عصاره بندقه بیامیزند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع
بود و غلظ اجفان و جرب آن و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم
و کری را نافع بود خاصه چون بیابی این عمل کنند **نشا** بیونانی اامولن گویند
و بپارسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که آنرا آب شراب خوانند
و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون
با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با سه چندان آب
و قند و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه
شش را نافع بود و وی ریش چشم را نیکو بود و چون بریان کنند
شکم ببندد و چون با شراب بر گزندگی افعی طلا کنند سودمند بود و

نشاسته

نشسته عند المتردید آنچه از گندم سازند و دیر تر بگیرد و دیر هضم شود و نفخ آورد و مصلح وی از متبول نشاره طبع وی طبع درخت ست و نشاره چوب کهن خورده که مانند آرد بود ضماد کنند ریش تن را صلاح آورد و چون با نخود آن انیسون شراب یا سرکه بسرشند و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه غله افشانند خشک کند مفید و شریف که بدنشاره چوب از گرم و خشک بود چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون در ورکنند گرندگان بگریزند و بیشه بکشد و منفعت نشاره عاج در صفت فیل گفته شد نضاره درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین روید اثل گویند و گفته شد نطرون بوره ارمنی است و گفته شد نعنع بیونانی منثی خوانند و هزار ماگویند بشیرازی داقوته خوانند نیکوترین ان بستانی تازه بود و نیکوترین خشک ان بود که بسایه خشک کرده باشند طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی قوت مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیفترین بقول خورنده بود و دیسقوریدوس گوید عصاره وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و تحرک شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق و غشی و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند بجز بیلات بگدازد و اگر بر پیشانی نهند بابت جو صداع زایل کند و اگر بر پستان که متورم بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند بر گزندگی سگ دیوانه نهند مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر مالند و رها کنند شیر را نگاهدارد از جراحات و لیثات و معده را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و چون بر موضع گزندگی عقرب نهند مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که بر گردن وی ظاهر بود سه نوبت به هر نوبتی دانگی از عصاره

[Margin notes:]
اثل
در سایه
وی

وی بار و غنم بغایت نافع بود و صاحب بواسیر را بغایت نافع بود
و ریقه وی ضماد کردن نیکوترین معالجه وی بود و بغایت موافق درد
معده بود و قی بکند که از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون
با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل
بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند
و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفل و مصلح وی کرفس بود و
گویند بدل وی بوده خوبی بود نعام پارسی اشترمرغ خوانند و
جالینوس گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود
و رازی گوید گوشت وی غلیظ بود نعام باید که صلاح وی مانند
مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید پیه وی چون برگیرند در
اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع که بنهند مار و افعی بگریزد و چون
بوی وی بشنوند غشی آورد و گویند پیه محلل اورام حالبیه بود و محلل قوی
و برگزیدن عقرب ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و دردها را که از
سردی بود سود دهد نفط سیاه بود و سفید بود و نیکوترین آن سفید بود
و طبیعت آن گرم بود و خشک بود در چهارم و اسحق گوید تر است و
وی لطیف بود و سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج
و سبلی که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و سرفه کهن را
نافع بود و چون نیم مثقال از وی باب گرم بیاشامند مغص ساکن
کند و بادها بشکند و سردی مثانه را سود دارد و دو بچه مرده و مشیمه
بیرون آرد و بر گزندگیها طلا کردن نافع بود و کرم قراز و حب القرع
بکشد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل
نفط سیاه قطران بود نغذ عصفر است و گفته شد نک شجر زعرور
و گفته شد نم و نمام الملک گویند و نماما خوانند و آن سیسنبر است و نیکوترین
آن سبزتر آن بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در
دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند و شپش بکشد و در چهار
سردرا نافع بود و ملغمونی سخت صلب را گرم بکند و حب القرع بیرون
آورد و بچه مرده و سنگ بریزاند و گویند چون با سرکه بپزند و با روغن

ل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع
د و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل کند و مجرب
وی برگزیدن زنبور ضماد کردن با سکنجبین آشامیدن نافع
ود و بوییدن وی صداع برد و انیکو بود و محلل فضلات بلغمی
از دماغ و بدل آن بادرنج بود و این مولف گوید ابوریحان هروی
آورده که بسیار بود که سیسنبر نعنع شود و حال آنکه همچنین است و هیچ
بحثی درین نیست که سیسنبر نعناع می شود **نمل** بپارسی مور گویند شریف
گوید از قول شادوق که مور بزرگ که در گورستانها بود چون سحق
کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه شقیه کرده باشند زود زایل کنند
و چون صد عدد از وی بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند و عرق
کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب مالند نعوظ آورد و اعصاب
قضیب را قوة دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب نعل طلا کنند
بعد از آن که موی برکشیده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف باشد
چون مکرر کنند دیگر نروید **نوره** کلس است بشیرازی آهک خوانند نیکو
ترین آن سفید ست بود و آب ندیده وی بغایت گرم بود و ملطف
و محرق بود و آب رسیده وی چون دو سه روز بر وی بگذرد نه محرق بود
بلکه مسخن بود و مغسول وی معتدل مجفف بود بی لدغ گوشت زیادة
بخورد و سوختگی آتش را نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک و
نوره بد موضعی که خون روانه بود چون بر آن نهند قطع خون کند
وی مضر بود به تحقیق چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن
روغن بنفشه و گلاب و نعل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج با گلاب طلا کنند
و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کنند پس روغن گل و آرد عدس
برکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت
خوردن وی آن بود که دهن خشکی کند و در معده سوزش
آن و عسر البول و مغص و اسهال و خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و
نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان و
مداوای وی قی کنند با آب گرم و روغن پسته تازه و روغن گل و جلاب

و آتشهای جرب از جرح و روغن بادام و لعابات نافع بود نوشادر
معدنی بود و عملی بود و ابن تلمید گوید نیکوترین آن طبعی خراسانی صد
بود مانند بلور غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و
مذیب بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کند و ج
در حلق دمند با ادویهٔ دیگر و خناق بلغمی را سودمند بود و ملطف ح
بود و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار از آنجا بگریزد و اگر
در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند باب سداب و پیا
شامند علق از حلق بیرون آورد و شریف گوید چون با روغن برو
و در حمام بر جرب سوده اوی مالند زایل کند و چون بخایند و در دهان
افعی اندازند بکشند زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر برص مال
بعد از شقه برص زایل کند خاصه چون ران ادمان کنند و رازی گو
بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن نوره و بوزن آن نمک اندرانی
بود نوی التمر بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود و در وی
قبضی و جلائی بود چون بسوزانند رشتهای بدن را نافع بود و اگر سوخته
وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر مژه چشم کشند ریش چشم را نافع
بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن
وی سنگ بیرون آورد نوی الاهلیلج الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکو
ترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم عز الد
زایل [?] دهد و شربتی از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی شراب بود لوح لبلابست و گفته شد نهق صاحب منهاج گو
جرجیر المائست و صاحب جامع گوید جرجیر البواست و هر دو لغت
شد نهشل جوز بوالست و گفته شد نیلوفر لینوفر خوانند و بر یا
کرنب الماء و بیونانی نیمفا و حب و براحب العروس خوانند
گویند خلاف است و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمانگون
طبیعت وی سرد و تر است در دوم و سردی وی زیادت بود ا
سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب
برص بهق کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نیکو بود و گل وی م

بود و صداع گرم را سود مند بود و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند
چون یکدرم از وی با شراب خشخاش بیاشامند منی ببندد و گویند بیخی
که در وی است و بیخ و تخم وی درد مثانه را نافع بود خاصه کردنی و تخم
وی نزف الدم را سود دهد و چون در آب بجوشانند و در سر ریزند حرارة را
ساکن کند و نیلوفر جبان مضر بود بمعده که منفشه و خوردن وی مضر
بمثانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه یا خطمی سفید و اصل نیلوفر
هندی حکم مروج داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود و وقتی که تعدیل
وی بزعفران و دارچینی کنند **نیلج** عصارهٔ نیل است و گفته شد **نیلوفر**
نیلوفر است و گفته شد **نیسوق** ادرک است و گفته شد **نیل**
حشیش است عصارهٔ وی را نیلج گویند و تخم وی را عظلم خوانند و نیکو
ترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود طبیعت آن گرم بود در
اول خشک بود در درجه دوم و گویند سرد است باعتدال و متوسط
بود میان تری و خشکی و قابض بود منع نفث دم بکند و کلف و
بهق زایل کند و درد و سوختگی آتش و جراحات بد که در اعضا
صلب بود و ریشهای عفن و مرده گودکان را که قی کنند نافع بود
و عصارهٔ وی نیز همچنین و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامند با قلوس
خیارچنبر سود دهد و اگر عصارهٔ وی بسرکه حل کنند و بر ریش بمالند
نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر خاصه کردنی تا صلابت
آن بگدازد و اسحق گوید بدل نیلج بوزن آن آرد جو و ~~...~~
ماميثا بود والله اعلم بحقیقة الحال و بالصواب **باب الواو**
**واجد** بلغه اهل یمن لبلاب است و گفته شد **وبر** فرواست و گفته شد **درفاج**
عود الوج خوانند بیونانی اقورون و بپارسی اگر خوانند و در قوت نزدیک بایرسا بود
و زراوند و نیکوترین فربه سبز خوشبوی سفید پرگره بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
اول درجه دوم و گویند در سیوم لون را صافی کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را
زیادت کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابة
سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزیدن جانوران را نافع بود
و شربتی از وی یک درم باشد و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی تخم را زیانه کند و بدیعوس

نیل را هندی نیز نیل گویند

داء الثعلب نافع بود

نافع بود باقی

بود

وگویند عیسی و اسحق گویند الا ... گویند در شکستن بادها و تقویت جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی و دو دانگ وزن آن زراوند

بوزن آن کمون کرمانی ... وبر الارنب پشم خرگوش را نیکوترین پشمها بود گویند چون بر شریان دریده نهند با صبر و دقاق

کندر و سفیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند وبر اللقاح پشم شتر سوخته چون سحق کنند و در

بینی صاحب رعاف دمند مگر خون رفتن بافراط باز دارد و از هر عضوی که خون روانه

بود چون ضماد کنند با سرکه همین سبیل وخشیرک درمنه خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک

بود کرم و حب القرع برون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی شیح ارمنی بود

ودع بپارسی لجلک خوانند و بزرگ وی را سفید مهره خوانند و بشیرازی گوش ماهی

خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون شنج بود و وی بهن و بیحیله بود

و در قوت مانند صدف بود و بخاصیت مانند شنج ودح زوفا رطب است و گفته

ورل شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و سام ابرص بود و دنب وی دراز بود و سر وی

کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل سرد بدن گوشت

وی بغایت گرم بود و سمین و پیه وی خاصه چون طلا کنند و در وی قوت جاذبه بود

و گفته سلی و شوک بکند و سرگین وی مانند سرگین سوسمار بود سفیدی چشم را

زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و کلف و قوبا را نافع بود و شریف گوید چون

بکشند و همچنان با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود و جهة

فرطسه که در سر کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و رازی گوید پیه وی چون

در قضیب مالند مالیدن بغایت قضیب را بزرگ میکند و بدل پیه وی پیه سقنقور بود

ورل ماهی سقنقور است و گفته ورا جالموز کرمة البیضاء است و گفته ورطوری

الخنثی است و گفته ورس نباتی در یمن بود و نبات وی مانند نبات کنجد بود و

گویند یکسال بکارند و ده سال باقی بود که بزردی زند مانند عصفر و بشکل گل بابونه

خورد و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض و لطیف بود کلف و نمش را نافع

بود طلا کردن و چون بیاشامند وضح را سود مند بود و سنگ برآنداز و درد گرده و ...

و مثانه سرد را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم باشد و اسحق گوید مضر است بشش

و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی رنگ کرده باشد مقوی باه بود پوشیدن

ورد جل خوانند و بپارسی گل گویند و بهر نوری و زهری که بود آنرا ورد خوانند و گل بر ...

را جوجم خوانند و گل سفید را وشره گویند و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام

نشکفیده باشد و رایحه قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح گوید سرد بود در ...

وخشک بود

---

ودع سنگ و ...
مهره سپید

بود و گوشت ...

تیم بر هر نیکوترین آن ... تازه و سرخ رنگ بود

ورد ...

وخشک بود در اول درجهٔ دوم وگویند در سیوم ومتوسط بود در غلظ ولطافت و
تجفیف وی اقوی بود از قبض ومقوی اعضاء باطنی بود ولثه ومصلح بنی عرق بود
چون در حمام بجود بمالند وقطع ثالیل بکند چون سحق کرده مستعمل کنند مج ران وبغل
را نافع بود وگوشت در ریشهای عمیق برویاند وصداع ساکن کند واقلاع وی نفث
دم را نافع بود ووی معده وجگر را نافع بود وسل که در جگر بود از حرارت وحلق
بیگو را نیکو بود ~~وچون با عسل بپزند وبر معده ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود~~ وچون
با عسل بپزند وبدان غرغره کنند ساکن وجع مقعد بود چون بر مرغ طلا کنند و
بطبیخ وی حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود وتر وی مسهل بود ده درم از وی ده
مجلس براند وسه درم از وی حرارت تب ربع را نافع بود وخشک وی غیر مسهل بود
وچون در دهان نگاه دارند بثر وقلاع را زائل کند خاصه چون با عدس وکافور بود
وبوئیدن تازهٔ وی صداع گرم را ساکن کند وقوت دل ودماغ دهد ودر بعضی
مردمان زکام آورد ودر بعضی ماشرا ومصلح وی بوئیدن کافور بود وچون بر
روی او خفتند قطع شهوت باه بکند ودفع مضرت وی بحب الزلم کنند وشیخ
الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم وسرد مانند مورد سردی وی در دوم
وگرمی وی در اول ودر وی تلیین بود وسوست وبعطریت ملایم جوهر روح
بود وغشی وخفقان گرم را نافع بود چون آب وی اندک اندک تجرع کنند ورد
الحمار ورد الفجا خوانند وابن ماسویه گوید آن گلیست که اندرون وی سرخ بود
وبیرون وی زرد بود وطبیعت وی سرد وخشک بود وشیرازی آنرا گل قحبه
گویند ودو روی خوانند ورازی گوید بهار است ورد ابلا نیست بد بوی بلون
مانند گل سرخ وآنرا انقون خوانند وطبیعت وی گرم وخشک بود وبیخ وی محرق
بود مانند عاقرقرحا ورد الحمیر نوعی زعو دالصلب است که آنرا ذکر خوانند و
گفته شد ورد فرا شقایق النعمان است وگفته شد ورد الزینه گل خطمی است
وورد الوانی خوانند وگفته شد ورد الحب کبیکج است وگفته شد ورد چینی
نسرین است وگفته شد ورشان مرغ اللهی خوانند گوشت وی شکم ببندد
ودشخوار هضم بود باید که بسرکه بپزند ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن
طلا کنند قطع بوی نوره بکند واگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد
وچون بر ناف ضماد کنند کرم شکم را بکشد ورق الاجاص برگ آلوی سیاه

عمیق
بگشاید

وچون با عسل بپزند وبر معده
ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود

ورد منتن

چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه و حلق بکند و چون
مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند ورق السرو نیکوترین آن بود که از
سرو کوهی بود طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند خشک
و گرم و قابض محکم بی لذع ورق الحنظل در صفت حنظل گفته‌ام ورق السو
سنجان در صفت شنبلید گفته‌ام ورق المصطکی در مصطکی گفته‌ام ورق
العلیق صفت آن در علیق گفته‌ام ورق الطرفا برگ گز یا بس قابض بود و چون
طبخ کنند و بر سر زنند یا آب وی بر روی ریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود
ورق الدلب برگ چنار است نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و ورمهای گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن و اگر کوفته بر ریشهای تر
افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود بحلق و بینی
چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب گفته‌ام
در غرب منفعت وی ورق الکرم در کرم منفعت وی گفته‌ام ورق البلوط سرد
و قابض بود و اندک تجفیف داشته باشد و همان حکم ورق غرب دارد سرد و قابض
و چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و بحال صحت آورد و آب وی
چون بیاشامد کسی که علق خورده باشد نافع بود و ریشهای دشخوار با صلاح
آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون
بسوزند قایم مقام توتیا بود و در داروهای چشم و چون بسرکه بپزند درد دندان
نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل کند و ورق زیتون
بری چون بر ... سودمند بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه مانند
عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق شوکة المغربة برگ
درخت مغیلان است و در صفت وی گفته‌ام ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود
چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل کند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته‌ام ورق الاترج در اترج گفته‌ام ورق
التوت گفته‌ام در توت ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود و چون
بخایند و بر ریش نهند سود دهد و سودمند بود بر بثرها که در دهن بود ورق
الزیتون الهندی طالیسفر است و گفته‌ام ورق الغار صفت آن در غار گفته‌ام
ورق حب الخضرا در حب الخضرا گفته‌ام ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف

برگ وی کوفته بر جراحت پاشند گوشت برویاند و اگر ... علق از حلق بیرون آورد

وقابض

وقابض ولطیف بود مقوی شعر بود ومنضج اورام ودروی تحلیل بود ورق شجر البنق
در صفت درد ار گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در اول
مجفف قرحها وبثرها بود چون بکوبند وبران پاشند بی آنکه بکوبند وورق سوسن سفید صلابت
رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید در وی حرارت واندک قبضی بود وطبیعت آن سرد
وخشک بود وعصارهٔ وی در دبیر زو صلابت آن وسدهٔ آنرا نافع بود وچون بیاشامند
از وی تا یکدرم بشراب وچون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود ووی بول براند
با سکنجبین واختناق رحم را نافع بود ومفاصل ونقرس واد ویهای کشنده
ورق الماذریون در ماذریون گفته شد ورق السرمق سرمق است وگفته شد
ورد العلیق گل سگ سرد وخشک بود وقابض ومجفف اختلاف دم را نافع
بود ونفث آن وذرب وضعف معده ورد اللوز بهار بادام سرد بود ومقوی
دل ودماغ بود ورد السفرجل هم سرد بود ومقوی دل ودماغ بود ورد التفاح
سرد بود ومقوی دل ودماغ بود ورد الکمثری طبیعت آن ومنفعت بهار بادام وسیب
وبه واثر وو مانند یکدیگر بود ورد الخیری در خا گفته شد صفت وانواع آن ورد الباقلا
گل باقلا سرد وتر بود مسکن حرارهٔ دماغ بود وچون سحق کنند در هاون رصاصی ودر
آفتاب نهند خضابی نیکو بود وموی را سیاه گرداند بغایت سرد وتر بود ومسکن گرمی
وخشکی بود که در دماغ حادث می شود وچون بر سر ضماد کنند درد سر را نافع بود و
منوم بود ومسکن صداع بود وزغه نوعی از سالامندرا است وبخیلی گوچکتر بود
از وی واز خواص وی آنست که عقرب فرو می برد وگوشت وی هم مهلک است واگر در
شراب افتد وبمیرد وآن شراب سم قاتل است وگویند وزغه حربا است بتحقیق گفته
شد صفت آن ومداوای آن وسمه ورق النیل است وطبیعت آن گرم بود در اول
وخشک بود در دوم ودر وی قبض وجلا بود موی را خضاب کند خاصه چون با
حنا بود وخضاب نیکو آسان بود وسخ الاذن چرک گوش چون بر داحس
طلا کنند نافع بود وبر شقاق لب طلا کنند نافع بود وبر گزندگی افعی بغایت کمال
نافع بود چون بشکافند وچند نوبت بران نهند وسیخ نباتیست کوهی که در
سنگستان ها روید در بهار وبوی لیمو داشته باشد مؤلف گوید بشیرازی لیمو داروخوانند
وطبیعت وی گرم وخشک بود وسخ کوار النحل ابن سمجون گوید عکبر است وگفته وصاحب
جامع گوید خطا است ومؤلف گوید بتحقیق مومیایی نحلی خوانند وبزبان مگس داران

ورد الخشخاش

آثرا بوخوانند و دیسقوریدوس گوید منفعت وی گفته که آن علکی خوشبوی بود مانند بلد هیعه و ان تحقیق
مومیائی حجری است و منفعت وی در عکبر گفته شد و منفعت عکبر نیز گفته شد و طبیعت و سخ انگور گرم
بود در دوم و نزدیک بهم مم و جذبی بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند
زرخم کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مؤلف گوید در دفع خون و کسر و
افتادن از جای همان عمل کند که مومیائی می کند و بکرات امتحان کرده **ولیع** جدالمت
علف غوره خرما بود و گفته شد **وین** انگور سیاه است و گفته شد در عنب **ویشر** گل سفید
است و در ورد گفته شد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم **وشیح** اشق است و گفته شد
**وشق** فرو وی گرم و خشک بود و منیّی قوی باشد و در وی اعانت باه بود و محرک و کرده
و پشت را نافع بود و محروری مزاج را مضر بود و دامن پوشیدن وی ایمن باشند از
بواسیر **وغد** بادنجان است و گفته شد **وقل** مقل خشک است و در صفت مقل گفته شد
**باب الهاء بال** قاقله صغیر است و گفته شد **ہاکول** حب حنظل گویند جعفل است
و گویند بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد **ہبید** حب حنظل است و گفته شد **ہدبہ** حمار قبان
است و غیرهمان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شیب خمهای آب بسیار بود چون با
شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند لعل یا طلا کنند
بهر مرغ خناق را نافع بود و چون سحق کنند و در پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند با
روغن گل و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود **واطهور** سفس گوید اگر در خرقه بپیچند
و بر صاحب تب بندند زایل کند **ہدهد** بپارسی مرغ سلیمان خوانند غافقی گوید گوشت
وی چون بپزند با آب و شبت و صاحب قولنج گوشت وی بخورد و آب وی بیاشامد
نافع بود و در خواص آورده اند که چشم هدهد چون بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب
بود دفع آن بکند و اگر ببندد بر کسی که از رنج جذام ترسد مادام که آن با وی بود ایمن
باشد و اگر بزایند اگر ده باشد موافق بود و اگر پر وی بخور کنند در خانه گویند کان بگریزند
از آنجا و اگر آدمی با خود دارد و برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی
گزارده گردد و خون وی چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی
بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد و اگر هدهد کشته بهمچنان
درست بر خانه بیاویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد ایمن بود و اگر
معاء هدهد خشک کنند و سحق کنند با سوسن و روغن کنجد بیامیزند و بعد از آن بیفشارند
و بر موی مالند جعد گردانند و سیاه و اگر لحیه شیب وی با خود نگاه دارند مردمان وی را
دوست دارند

وهر موم را هر موی

جماع

یک ساعت رها کند

دوست دارند واگر بال وی نزدیک مور بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند
مسحور را نافع بود یا کسی را که بر زن بسته باشند گشاده گردد و دل وی چون خشک
کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شیب و زبان و دراز ترین پری
که در بال وی بود چون در پوست بندند و مرد بر ران راست بندد چون خواهد که مجامعت
کند قوت دهد **هرنوه** قرنوه خوانند و آن ثمر درخت عود است و بمقدار فلفلی بود اندکی
کوچکتر و بزردی مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند
گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده و هاضم بود و طبیخ وی بول براند و سنگ
بریزاند و اسحق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن
وی قاقله صغار بود **هرد** عروق الصفر است و گفته شد **هرقلوس** بقلة الیهودیة
گویند و آن نوعی از هند با بوی بود و بعضی گویند نوعی از اسفناج است آنرا
هرقلوه خوانند و بپارسی تره دشتی و آن از انواع کاسنی بری است و در هندبا
گفته شود **هرفولیون** نمام است و گفته شد **هرطمان** قرطمان گویند و آن حبیست
میان گندم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی و میل بتری دارد
و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک بود وی مجفف بود بغیر لذع و در وی قبض
و تحلیل بود **هزارجشان** و هزار فشان نیز گویند و معنی آن بپارسی هزار گز بود و بسریانی
فاشرا گویند و گفته شد **هزاراسفند** حرمل گویند و گفته شد **هشنفیل** حشیفیل است و گفته شد
و طبیعت گرم و خشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود و بدل وی قنطوریون
باریک بود **هفت دهان** مازریون است و گفته شد **هلیون** بطیخ است و گفته شد **هلفیفا**
هندبا است و گفته شود **هلیانه** شاهترج است و گفته شد **هلیون** بپارسی ... دیگر
و ... کیا گویند و اهل مغرب و اندلس اسفراج خوانند و نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت
وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و گویند گرم بود و ورق آن مانند رازیانه بود و صفت
تخم وی گفته شد و وی مفتح سدة الحشا و احشا بود و محلل آن بود و طبیخ وی عرق النسا و
یرقان و درد معا را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی چون با شراب بپزند و طبیخ آن را با پیاشامند
گزیدن رتیلا را نافع بود و چون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و
تخم وی همین عمل کند و گویند وی شکم ببندد و گویند سودمند بود بقولنج بلغمی و ریحی
و عسر البول را نافع بود و باه را زیاده کند و دشخواری زادن را سود دهد و مسخن گرده
و مثانه بود مسخنی معتدل و تقطیر البول را که از برودت بود سود دهد و درد پشت و ورک کهن

شده را نافع بود و سینه و شش را نافع بود و طبیخ وی چون سکر بیاشامند بکشد و کویند چون شیر و کیس
پاره کنند و در شیب خاک کنند هلیون در انجا بروید و آب وی و تخم وی سنک کرده و مثانه بریزاند
چون با عسل و قدری روغن بلسان بیاشامند و وی معده را مضر بود و اولی آن بود که بجوشانند
و بعد از آن با کوشت بپزند و مری و زیت اضافه کنند و طبری کوید اکر بیخ وی خشک کنند و بر دندان
نهند اکر فاسد شده باشد قلع کند و اکر درمند بود درد ساکن کند و مجهول کوید طبیخ اصل وی
باه را زیاده کند و بدل آن حنجل بود **هنگ** بزبان هندی حلتیت است و کفته شد **ملوت**
حلیمواست و آن سلق جبلی است و در حماض کفته شد **هندبا** بپارسی کاسنی خوانند و بری بود
و بستانی بود و بری بیونانی نقولس و قنحوریون کویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و
بمعده نیکوتر بود و بوستانی را بیونانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن
بود نزدیک بکاهو و یک نوع ورق وی باریکتر بود و در وی طعم تلخی بود و نیکوترین آن بستانی
شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و آنرا انطونیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در
آخر درجه اول و کویند سرد و خشک بود در اول و کویند خشکی وی در دوم بود و بری را طر
حشقوق خوانند بپارسی دتلخ کویند و رازی کوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال
عصاره وی استسقا را نافع بود و سده جکر بکشاید و دفع سمها بکند چون بیاشامند
خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را زایل کند و بر کزندکی عقرب ضماد کردن نافع
بود و چون آب وی با زیت بیاشامند یا دزهراد و بهای کشنده بود و مقوی قلب بود
چون بیاشامند سفیدی چشم زایل کند و درد چشم را نافع بود و هندبا بوستانی برو
دت در وی بیشتر بود که در بری مقوی معده بود و سده جکر بکشاید و بیرون حرارت
... چون آب وی بکیرند و بجوشانند و کف از وی بکیرند و با سکنجبین
بیاشامند سده جکر بکشاید و رطوبت عفن را زایل کند و تبهای دراز را سودمند
بود و کاسنی کیموس نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود و مفتح سده بود و در تابستان
تلخی وی زیادت کردد بسبب کرما پس اندک میل بحرارت داشته باشد نزدیک
باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با آرد جو ضماد کنند و با اسفیداج طلا کنی
مبرد بود و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و هندبا مسکن غثیان و هیجان صفرا
بود و از آن معده و شکم ببندد و تب ربع را نافع بود کزندکی عقرب و مجموع جانوران
زنبور و مار و سام ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاسنی خیار جنبر
حل کنند و بدان غرغره کنند ورم حلق را سود مند بود و هندبا بطی الهضم بود و مصلح

بود

لبن وی

وی

وی رشاد بود و بنوعی از کاسنی بری هست که آنرا خندریل خوانند و گفته در باب قاف کاسنی شامی که آنرا انطونیا خوانند و معتدل ترین کاسنیها بود و گیموس وی بمومن بن بود و مسیح گوید وی میان کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیف تر از کاهو بود و غذا اندک تر دهد چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بکداز اند و سرد کند و آب وی با آب رازیانه تر برقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوت تر بود و پوست بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** مرابنه است و گفته اند و آن درختیست که در حوالی فارس میروید مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال می کنند و شکوفه آن طرا شبیع مانند است **هوفادیقون** هوفادیقون خوانند و او فاریقون و اندر رومانی نیز گویند و قوریون هم خوانند و آن دادی رومی است و آن غضبانی و زهری و سرخ رنگ بزرگ سماق بغدادی سرخ اگرچه صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از سماق بود و هیواورده است که حب بلسان است و هر دو قول سهو است و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در آخر آن ملطف و محلل اورام بود ضماد کردن و ورق وی سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب چهل روز بیاپی بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند و کزاز را سودمند بود و ثمر با وی مسهل مره بود و بچه بیندازد و آب ورق وی ۷ بوزن وی بیخ از جز نیم وزن وی بیخ کبر بود **هوجره** هوقنقیداس نیز گویند و آن عصی الراعی است و گفته اند **هوفسطیداس** صاحب منهاج گوید عصارهٔ لحیة التیس است و گفته اند **هوفیلوس** خس الحمار است و گفته اند **هیضمان** نخل بری است و گفته اند **هیسل بوا است** بال بوا است و آن فاقلو کوچک است و گفته اند **هیشر** کنکر بری است و درازی قد آن از یک گز زیادتر بود و در میانه آن تهی بود و شکوفه وی پهن بود بلون بنفشه بآخر سفید شود میان آن شکوفه مانند پنبه شود و اکر از آن پنبه در گوش کسی رود کری آورد **هیل** هال است و گفته اند **هیرون** قصب است و گفته اند **هیزاد ما** نعنع است و گفته اند والله اعلم بالصواب

**باب الیاء یاسمون** یاسمین است و سجلاط نیز گویند بپارسی گل یاسم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی ابن ماسه گوید دو نوع است زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست و خوشبوی بود و مسیح ابن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و اول سیوم ملطف رطوبات بود کلف زائل کند و صداع بلغمی را

در منفعت ... (حاشیه)
چون با ... (حاشیه، ناخوانا)
یاسمن ... یا سمون ... گل ... (حاشیه)

نافع بود بوئیدن وی ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و
اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زردی
وی محلل و مسخن هر عضو سرد بود و مزکوم را نافع بود و محروری مزاج را صداع آورد و
مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید که در زروده بود حب القرع و حیات
بیرون آورد چون خشک کرده سحق کنند با ~~چندان نرخس و با عسل~~ بسرشند چون
بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین سفید بگیرند و سحق کنند و از آب وی بیاشامند
سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام بکند و مجرب بود و چون خشک کرده
سحق کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گرداند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ رمانی
بود وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند چون
از خود بیاویزند منع جمود دم میکند و وی بغایت مفرح بود تا بحدی که در دهان چون
نگاه دارند تفریح بخشد **یبروج** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یک نوع
را یبروج الصنم خوانند و آن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود
و آنرا یبروج الصنم از بهر آن خوانند و مؤلف گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک
قلعه شهریاری می باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند وی را سگ می کند از زمین
و آنرا اسکندر میخوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد
و طبیعت وی سرد باشد در سیوم خشک بود در اول سیوم و مخدر و مسبت بود اگر
بورق وی برص را بمالند یک هفته زایل کند بی آنکه ریش کند و بر ورمها
صلب و دنبلات و خنازیر طلا کنند نافع بود و یبروح را چون بکوبند و بر
مفاصل ضماد سازند درد زایل کند و اگر کسی را احتیاج باشد بقطع عضوی چون
کم در شراب بیاشامند بیخود شود و از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و
بوئیدن لکو در شراب کنند مستی زیادت کند آورد بغایت و بدترین آن پوست
وی بود و بوئیدن ورق آن که سفید بود و آنرا اساق نبود و ذکر خوانند مسبت
بود و مداوای وی بقی کنند با آب گرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و مرو
سفید و شیر تازه آشامیدن و یبروح را در محبت خواص بسیار آورده اند و
گویند اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروج بکنند هم در زمان هر عضوی یبروح
که ببندند آن شخص همان عضو جدا کنند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبی است
و بدان سبب اینجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی محرق مسهل مقطع بود آنرا یتوع

خوانند

نامند

خوانند شبرم وعشر لاغيه ومازريون ولبلاب كه عصارهٔ وي سقمونيا است وعرطنيثا و
ماهودانه وعلقا وامثال آن واصناف آن بسيار بود وبجمله باشد واقوي ترين از يتوعات
لبن بود بعد از ان تخم بعد از ان ورق وطبيعت آن گرم وخشك است در چهارم وآن بود
كه تا دوم وتا سيوم واز خواص وي آنست كه چون در بركهٔ آب اندازند كه ماهي در ان آب
بود ماهي بر روي آب آفتد ولبن وي موي بسترد وچون بدان لطوخ كنند خاصه در آفتاب
وآنچ بعد از ان رويد ضعيف بود واگر مكرر كنند ديگر نرويد واگر بر دندان خورده بچكانند
قلع كند وبواسير را دفع كند ومسهل بلغم واخلاط غليظ بود ومنفعت هر يك
از يتوعات در باب خود منفعت ومضرت وابدال واصلاح آن گفته شد وگويند بدل
آن در استفراغ بلغم ومائيه نيم وزن آن سكبينج بود **يخضخض** نوعي از كرفس
بزرگ است وآنرا مشرقي خوانند وانواع كرفس گفته شد در كاف وگويند فطراساليون است
**يغرره** قسوس است وگفته شد **يدرقه** بپارسي موش دشتي خوانند گوشت وي غذا
بسيار دهد وشكم ببندد **يراع** قصب است بپارسي ني گويند ودر قاف گفته شد **يرامبع**
بليون است وگفته شد **يرنا** حنا است وگفته شد **يشف** يشب خوانند ودر حجر اليشب
گفته شد **يعقوب** كبك نر است وگفته شد در صفت قبج **يعضيد** خندريل است
وگفته شد **يغميصا** ريباس است وگفته شد **يقطين** نزديك عام كدو بود ودر لغت
هر درختي كه وي را ساق افراشته نبود مانند كدو وخربزه وحنظل وخيار كدو
وامثال آن بود **يلنجوج** عود هندي است وگفته شد **يمام** شفنين است وگفته شد
**ينبوت** خرنوب نبطي است وصفت خرنوب نبطي وشامي گفته شد وطبيعت وي
سرد وخشك بود در سيوم وگويند خشكي وي در دوم بود وگويند گرم بود وآن
در صحراها وبن ديوارها وبستانها رويد وثمروي مانند گردهٔ گوگند كوچكتر بود و
بلون سرخ بود كه بسياهي زند ودر مصر بحب الكلا مشهور بود ودانهٔ وي
ودانهٔ خرنوب شامي مانند يكديگر بود وبطبيخ وي مضمضه كردن درد دندان
را نافع بود ودر طبيخ وي نشستن مقوي سفل بود ووي سودمند بود جهة سيلان
حيض مفرط خوردن وبجود بر گرفتن ومغص وسيلان واسهال را نافع بود وبر
ثآليل چون محكم بمالند زائل كند وخلط وي بد بود وثقيل خاصه چون تر بخورند و
بشيرازي كور خوانند **ينتون** ثافسيا است وگفته شد در ثا **ينبق** بلغت اهل اندلس انقحه
است وگفته شد در الف **ينمه** بنابتيت كه بشيرازي منبل دارو خوانند ودر جراحتها وزخمها

خامال اقيطي خوانند وگفته شد
يربوع

پيراز از يتوعات

تا رد استعمال کنند والله اعلم بالصواب وتحقیقت الحال واحکم بالصواب. وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین تم المفردات الاختیارات بعون الله وحسن توفیقه والحمد لله رب العالمین

کتاب مفردات زین العطار

مولفه علی ابن الحسین الانصاری



